

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها

HOSNAISM AGAINST DARWINISM

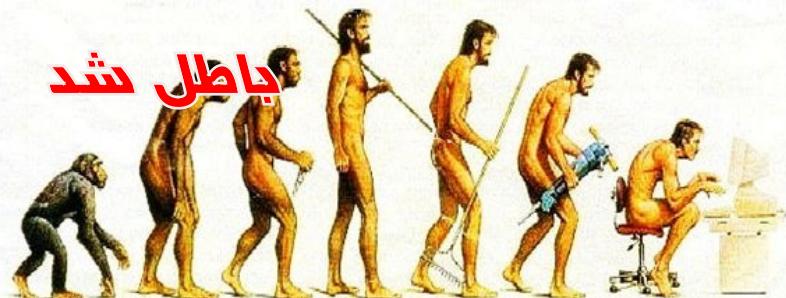
ویراست دوم

باطل شد

کرد آوری و تالیف: شهروز حسنی

باطل شد

باطل شد



باطل شد



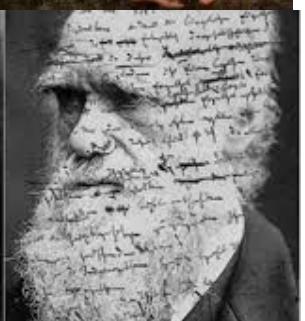
باطل شد



باطل شد
باطل شد



باطل شد



باطل شد





فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان,ها

ویرایش دوم

جایگزینی برای فرضیه داروین
HOSNAISM AGAINST DARWINISM

گردآوری و تالیف:
شهروز حسنی

سرشناسه : حسنی، شهروز، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدید آور : فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان ها ویرایش دوم : جایگزینی برای فرضیه داروین = Hosnaism against darwinism / گرداوری و تالیف شهروز حسنی.

مشخصات نشر : ری: شهروز حسنی، ۱۳۹۵ .

مشخصات ظاهری :

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۵۰-۶

وضعیت فهرستنويسي : فيپا.

عنوان دیگر : اثبات ابطال داروینیسم و ارائه ثوری جایگزین از موضع خلقت گرا ها
موضوع : انسان، آفرینش، جنبه های قرآنی Creation Qur'anic ,Human beings
قرآن و تکامل Qur'an and evolution تکامل، جنبه های مذهبی،
اسلام Islam, Religious aspects Evolution شجره منوعه ، Forbidden trees

شناسنامه افزوده :

شناسنامه افزوده :

رد بندی کنگره BP ۱۰۴/۱۳۹۵ :

رد بندی دیوبی ۲۹۷/۱۵۹ :

شماره کتابشناسه، ملی، ۴۵۰۶۳۲۶ :

نام کتاب : فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان ها ویرایش دوم

گرداوری و تالیف : شهروز حسنی

ناشر : ری

ویراستار : مليحه شاهسون

چاپ اول : ۱۳۹۵

تیراز: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان (بابت هزینه کاغذ و چاپ و توزیع) و صلوuat بر محمد و آل محمد برای محتوا

آدرس : ری ۵۵۹۶۱۰۲۲ تلفن :

پست الکترونیک : shakerin۱۳.ir سایت اینترنتی : hasanv947@yahoo.com

هر گونه بهره برداری و نشر، با نیت فی سبیل الله (به شرط حفظ امانت) آزاد و مورد منت است
به برکت صلوuat بر محمد و آل محمد .

تَقْدِيمٍ بِهِ هُمَّه شَهَادَى دَفَاعٍ ازْ حَرَفٍ وَ حَرِيفٍ ، كَهْ با
اراده خود (فی سبیل الله) تا درک شهادت پیش
رفتند و دروغهای شیاطین انسی را باطل کردند و
حقیقت واقعی را محسنا کردند و امروز همه ما را
بابت ایجاد امنیت پژوهشها فکری و علمی مدیون
خود کردند .

راهشان پر فروغ باد

فهرست

۱۶	مقدمه
۱۹	منابع مورد استفاده
۲۲	فصل اول ابطال داروینیسم
۲۲	معرفی اجمالی داروینیسم
۲۴	واکنش علمای اسلام تا به امروز در قبال فرضیه داروین :
۲۸	معرفی اجمالی کروموزومها
۳۱	بطلان فرضیه غالب (خلقت نخستین انسان، "لوسی")
۳۱	ابطال فرضیه داروین (از وجه بررسی کروموزومی)
۳۳	اختلالات مربوط به کروموزوم های جنسی
۳۴	سندرم کلاین فلتر
۳۴	سندرم (XYY)
۳۴	سندرم XXX
۳۴	بیماری های مندلی (mendelian disease)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

۳۶	اختلالات چند عاملی
۳۷	تفاوت در تعداد کروموزوم ها!
۳۸	ابطال داروینیسم : آیا از نظر ژنتیکی شامپانزه قادر است به انسان جهش کند ؟
۴۱	ابطال داروینیسم فسیلهای گذر میانی و اثبات خلق دفعی (و نه تدریجی) حیوانات
۴۱	فسیلهای زنده
۴۴	ابطال داروینیسم : استمار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی !
۴۶	خلقت در دی ان ای
۴۸	ابطال داروینیسم با اثبات پیچیدگی خلقت (عجایب چشم انسان)
۴۸	موتوری به نام مژک
۵۰	فروپاشی فرضیه داروین
۵۲	فصل دوم فرضیه جایگزین داروینیسم ، خلقت یونیک و انحصاری هر موجود
۵۳	علیه داروینیستها (نگاه از بیرون خود فرضیه)
۵۳	چرا فرضیه داروین توجیه و گسترش پیدا کرد؟
۵۴	فرضیه داروین به نفع چه کسانی کار می کند ؟
۵۴	واز سوی چه کسانی بازنشر می شود؟
۵۵	چرا ابطال فرضیه داروین اهمیت دارد؟ و باید با آن دشمنی کرد ؟
۵۵	فرضیه داروین بت بزرگ است .
۵۶	اگر فرضیه داروین زده شود فرضیه جایگزین چه می تواند باشد؟
۵۷	سوال : آیا پرداختن به امور غیبی گناه ندارد؟
۵۷	آیا پرداختن به امور غیبی اثلا نتیجه ای هم دارد ؟
۵۸	تعريف عالم غیب
۵۹	غیب و پیامبر اکرم

۵۹	راه ارتباط با غیب
۶۲	غیب به معنای موجود و نامکشوف برای انسان
۶۲	این فرضیه برای چه کسانی مفید است ؟
۶۳	این فرضیه به درد چه کسانی نمی خورد ؟
۶۵	آسیب شناسی فرضیه های موجود خلقت نخستین انسان
۶۵	گیاهان گوشتخوار
۶۷	آیات شجره در قرآن بخش اول
۷۰	درک یک شاخص زمانی، "هبوط"
۷۱	مقایسه مبنای تاریخی داروینیستها و توحید گرانها
۷۲	تفکیک انسان در دو بعد جسم و روح به عنوان ظرف و مظروف
۷۳	بررسی زمانی ماقبل هبوط ، از نظر سازوکار خلقت جنتی جسم انسان
۷۴	"نم" به عنوان زمانی که هبوط واقع می شود
۷۵	منی با نطفه فرق دارد
۷۶	هبوط به عنوان شاخص زمانی خلقت انسانها
۷۷	بررسی مابعد از هبوط، از نظر سازوکار خلقت مادی
۸۱	آیه ای دیگر برای زمان ما بعد از هبوط
۸۳	بررسی کلمه "سلامه" در کلام الله
۸۴	بررسی هبوط از نظر مخاطبین آن
۸۵	اهبطوا در سایر آیات
۸۶	چرا آیات مرتبط با لا تقربا همگی الشجره آمده ؟(معرفه و شناسا)
۸۷	آیا شجره، وسیله امتحان آدم و حوا (انسان) در جنت بوده است ؟

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

۸۸	بررسی رابطه شجره و ظهور سوآت‌هُمَا
۹۰	اگر سوات را به آلات تناسلی ترجمه کنیم
۹۲	بدت و بررسی امکان وجود آلات تناسلی در جنه
۹۳	درک اختلاف معنایی کلمات سوآتِ و عورات در قرآن
۹۳	بررسی کلمه سوآتِ در قرآن
۹۴	کاربرد کلمه جسد در قرآن
۹۵	بدن در کلام الله
۹۶	عورات در قرآن
۹۸	سوء و سوی
۹۹	مخاطبان ماجراهای قالوا بلی به چه کسانی بر می‌گردد؟
۱۰۰	اساطیر الاولین
۱۰۴	قالوا بلی و عهد الهی
۱۰۵	بررسی آیه دلاهما بغيرور در مورد آدم و حوا
۱۰۸	بررسی خطای آدم و حوا از وجه ظلم کردن
۱۰۹	بررسی خطای آدم و حوا از وجه محرکی به نام شیطان
۱۱۰	بررسی خطای آدم و حوا از نظر انگیزه آن دو
۱۱۴	بررسی آیه شجره الخلد و ملک لایبلی
۱۱۶	تحلیل عصی آدم فغوی(آدم عصيان کرد پس اغوا شد)
۱۱۸	بررسی خطای آدم و حوا از دید شیطان، آیا هدف شیطان عیان کردن سوات‌هُما بوده است؟
۱۱۹	بررسی شیوه تفکر و فلسفه بافی، شیطان
۱۲۱	تدبر در رجز خوانی‌های شیطان

۱۲۴	شناخت ابليس، الشيطان ، شیطان از دیدگاه قرآن
۱۲۶	بررسی و درس آموزی از اشتباه شیطان
۱۳۱	بررسی کاربرد دو کلمه انسان و آدم در قرآن
۱۳۳	مسئله خلیفه الهی نوع انسان
۱۳۶	فرضیه ای در مورد مکان هبوط (بر اساس فرضیه موازی بودن غیب و شهاده در عالم)
۱۳۸	نظریه ای در مورد یوم القیامه
۱۳۸	آیاتی که کلمه الشجره در آنها به کار رفته است
۱۴۰	شجره و امتحان الهی (تفاوت جنت ما قبل از هبوط ، جنت ما بعد از یوم القیامه)
۱۴۲	سطح اختیار انسان و جن در ماجراهای نزدیکی به شجره
۱۴۴	سکوت ملانکه در ماجراهای نزدیکی آدم و حوا به شجره
۱۴۷	حدسیاتی در مورد شجره(پیش زمینه فرضیه شجره در جنت)
۱۴۸	در مورد سازوکار خلقت جسم انسان ، اشکالی که به فهم ما وارد است
۱۴۹	فرضیه شجره (دستگاه) و خلقت نخستین انسان، ها:
۱۴۹	بیان دیگر فرضیه شجره
۱۵۲	کلمه ساکن شدن و سکونت در قرآن
۱۵۳	حوا (ع)
۱۵۴	بررسی لذت جنسی در جنت ما بعد از قیامه
۱۵۵	آیت شراب سکراور (وفواحش) و آیت لا تقربا هذه الشجره
۱۵۶	خطای آدم و حوا در تقرب به شجره و موضوع تزکیه
۱۵۷	خطای آدم و حوا یا عصيان آن دو
۱۵۹	نتایج پس از واقعه نزدیکی به شجره

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

بررسی آیه الله اقل لکم ۱۶۰
نزدیکی به شجره چه لباسی را از تن آدم و حوا خارج کرد؟ ۱۶۱
کاربرد کلمات لباس در قرآن ۱۶۱
فرضیه عالم‌های موازی (دو عالم موازی) ۱۶۳
درک جدیدی از کلمه عالمین ۱۶۵
نسبت غیب و شهاده (و بحث عالم‌های موازی) ۱۶۷
اکتشافات علم طبیعتیات، غرب و تمدن پارس ۱۶۹
غیب و اکتشافات عصری ۱۶۹
ترکیب آیه عند ربهم برزقون تکامل علمی جنتیان و نظریه غیب و شهاده ۱۷۰
مجردات - ملائک و عالم موازی ۱۷۲
عالیم موازی و تاثیر آنها بر یکدیگر (مثلاً نحوه عمل شیطان) ۱۷۳
تجربه ملائک از به کار بردن صفت یسفک الدماء چه بوده است؟ ۱۷۵
ماجرای نسناس ۱۷۶
تحلیل مکالمه ملائک با خداوند در مورد خلقت انسان ۱۷۷
آیا الله به تسبیح و تقدیس نیاز دارد؟ چه کسانی لیاقت ارجعی (رجعت، بازگشت) در برابر هبوط (پایین رفتن) را دارند ۱۸۴
سوال: چرا خداوند شیطان را معدوم نمی‌کند تا جهانی از او آسایش بگیرد؟ ۱۸۷
ماجرای برادر کشی قابیل و ابطال اسرائیلیات ۱۸۸
ابطال اسرائیلیاتی که مبلغین روحانی، آنها را به قرآن تحمیل کرده‌اند ۱۹۴
تحلیل و پاسخ به شبهه: ۱۹۴
بررسی آیات امه در قرآن ۱۹۹

۲۰۰	ماجرای طوفان زمان نوح(ع) و مسئله نسل دوم حیوانات آن
۲۰۰	جوابی مرسوم به سوال در مورد نوح (ابوالبشر ثانی)
۲۰۱	اشکال به خلقت گراهای تلمودی در مورد واقعه طوفان زمان نوح (ع)
۲۰۲	واقعه طوفان نوح در کلام الله
۲۰۴	برداشتهای ما پیرامون واقعه طوفان زمان نوح (ع)
۲۰۹	قیاس نسل دوم بعد از ماجرای کشتی نوح با نسل دوم بعد از هبوط
۲۰۹	راه حل منطقی حل مسئله توالد نسل دوم انسانها
۲۱۰	فرضیه شجره و ماجرای هبوط و حل مسئله منشا قبائل بدوي
۲۱۲	نسبت تعداد پیامبران با بیشترین زمانی که تخمين زده می شود هبوط اتفاق افتاده
۲۱۲	تعمیم فرضیه شجره (دستگاه توالد جنتی) به سازوکار خلقت همه مخلوقات
۲۱۳	انسان ابزار ساز ، خدای ابزار ساز
۲۱۴	شجره طبیه ، شجره خبیثه و معنای جدیدی از توحید افعالی
۲۱۵	سوال آیا خداوند (نعمودالله) با انسانها بازی می کند (لهو و لعب)؟
۲۱۶	برداشتهایی در مورد شجره
۲۱۷	التقاط تحقيقات دیرین پژوهان و تحقيقات تمدن پژوهان
۲۱۸	فرضیه شجره و درک مفهومی جدید از هبوط
۲۱۹	بررسی فرضیه شجره از حیث تمدنی
۲۲۳	توصیفات قرآن در مورد یهود و متون آنها موسوم به اسرائیلیات :
۲۲۶	آیات اخاهم و فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها
۲۲۷	آیه ابویکم
۲۳۰	آیات آبائنا و بررسی فرضیه نخستین انسان ، ها

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

۲۳۲ بیان استدلالی برای حکمت ارسال رسالت
۲۳۴ فرق اخراج و هبوط
۲۳۷ بعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
۲۳۷	برداشتی از سوره الرحمن که تصویری از کیفیت سازوکار خلق جنتی را به انسان می‌دهد.....
۲۳۸	استثناء خلقت انسان در ما بعد از هبوط حضرت عیسی (ع)
۲۴۰	بررسی فرضیه خلقت نخستین انسان، ها از منظر سایر شرایع دین توحید.....
۲۴۱	بعد مسافت.....
۲۴۲	سوالات مربوط به قبائل بدوى.....
۲۴۳	فرضیه خلقت نخستین انسانها و بررسی تمدنی
۲۴۴	ارتباط این فرضیه با کلمه "اولین" در قرآن
۲۴۵	أسأطِيرُ الْأُولَئِينَ
۲۴۷	سُنَّتُ الْأُولَئِينَ
۲۴۸	شَيْعُ الْأُولَئِينَ
۲۴۸	أَكْثَرُ الْأُولَئِينَ
۲۴۸	آيَاتُنَا الْأُولَئِينَ
۲۴۹	خُلُقُ الْأُولَئِينَ
۲۴۹	وَالْجِيلَةُ الْأُولَئِينَ
۲۴۹	زُبُرُ الْأُولَئِينَ
۲۵۰	الْأُولَئِينَ
۲۵۱	تفاوت مواد خام اولیه و مواد ترکیبی از آنها
۲۵۳	چرا الله مدام ناچیز بودن انسان را به رخش می‌کشد.....
۲۵۴	فرضیه خلقت انسان ها و مراتب نفس در آیه خلقکم من نفس واحده

۲۵۶	کاربرد فعل خلق در عبارت خلق زوجها
۲۵۷	کاربرد فعل جعل در عبارت جعل زوجها.....
۲۵۹	نفس واحده و خدای نمونه ساز
۲۶۰	آیت ترتیب و توالی توالد ارضی برای درک ترتیب و توالی ، توالد جنتی
۲۶۱	شاهکلید شماره ۱ قرآنی در جهت تائید فرضیه ، خلقت نخستین انسان ،ها
۲۶۲	شاهکلید ۲ قرآنی درجهت تائید فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها
۲۶۳	شاهکلید شماره ۳ خلقت نخستین چهارپایان از ۸ زوج اولیه
۲۶۴	اشکال به داروینیسم از موضع متداولوئیستی (روش شناسی)
۲۶۵	فرق نزول و انزال
۲۶۶	استفاده از مدل "۸ نوع اولیه" برای معارف عالم جعل
۲۶۶	فرضیه نخستین انسانها و حورالعین
۲۶۷	دلیل تنوع انواع گیاهی در قرآن
۲۶۸	شاهکلید شماره ۴ قرآنی "زوجین" در تائید فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها
۲۶۹	شاهکلید شماره ۵ قرآنی
۲۶۹	شاهکلید شماره ۶ قرآنی
۲۷۱	فرضیه خلقت نخستین انسان،ها و امه (جامعه شناسی)
۲۷۱	لکل امه
۲۷۳	امه واحده
۲۷۶	پیامبران و امه واحده
۲۷۷	کفار و امه واحده
۲۷۸	ماجرای بعضکم بعض
۲۸۰	۴ عدد طلایی ، یک واقعیت علمی

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

۲۸۱	تکامل از دید داروینیست‌ها و شیعه.....
۲۸۲	فرضیه خلقت نخستین انسانها و آیه یختصمون در ملا اعلی.....
۲۸۳	فرضیه خلقت نخستین انسانها و شناخت مفهوم مکر الله.....
۲۸۵	محکمه الهی پس از وقوع امری خارج از حکم الهی.....
۲۹۱	وجود رحم خاص در سازوکار جنتی خلقت انسان.....
۲۹۳	تشییه خلقت آدم (ع) و عیسی (ع).....
۲۹۴	فرضیه ای در مورد کارکرد روح و نه چیستی روح.....
۲۹۵	شاهکلید ۵ قرآنی خلقت نخستین حیوانات.....
۲۹۶	یک درس بزرگ برای بیولوژیست‌های شیعه انقلابی.....
۲۹۷	شاهکلید شماره ۶ قرآنی در مورد خلقت نخستین گیاهان.....
۲۹۷	کاربرد اثنین در آیات دیگر قرآن الهین اثنین.....
۲۹۸	کاربرد کلمه الهین در قرآن.....
۲۹۹	کاربرد اثنتین در قرآن (دو بار به موصوف مونث).....
۳۰۰	ارتباط موت و حیات و جسم و روح.....
۳۰۰	سوال بررسی این فرضیه در حیطه کدام علم جامی گیرد ؟
۳۰۳	قابل کریشنیسم با داروینیسم.....
۳۰۶	چرا نام حُسْنَایسم انتخاب شده است.....
۳۰۶	ابطال نتیجه ای که داروینیسم می خواهد بگیرند "بقای اصلاح "
۳۰۹	تعريف قرآن از صلح و اصلاح.....
۳۱۰	داروین ایسم، باطل است و تبعیتش جهل است ..
۳۱۱	عقل و کاربیست آن.....

۳۱۵	مقایسه داروینیسم با تشیع از وجه کیستی؟
۳۱۶	خداشناسی در کلام الله
۳۲۳	ابطال داروینیسم
۳۲۳	پیوست ۱ ابطال داروینیسم صفات اکتسابی و دراز شدن گردن زرافه!
۳۲۸	پیوست ۲ ابطال داروینیسم بررسی دی ان ای
۳۳۴	پیوست ۳ در ابطال داروینیسم جهش یا موتاسیون
۳۴۱	پیوست ۴ در ابطال داروینیسم فسیل زنده (گذر میانی)
۳۴۳	پیوست ۵ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت انعقاد خون
۳۴۷	پیوست ۶ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت، سوسک بمب افکن:
۳۴۹	پیوست ۸ ابطال داروینیسم تکامل گیاهان
۳۵۰	پیوست ۹ ابطال داروینیسم بدون تغییر چرا؟
۳۵۲	پیوست ۱۰ ابطال داروینیسم قوس کف پا
۳۵۴	پیوست ۱۱ ابطال داروینیسم با اثبات اراده خلقت
۳۵۶	پیوست ۱۲ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت هوشمند ساخت موتوری با بازده ۱۰۰ درصد
۳۵۸	پیوست ۱۳ ابطال داروینیسم محیط و تاثیرات گزینشی آن
۳۶۱	پیوست ۱۴ علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی توسط محیط
۳۶۲	پیوست ۱۵ ابطال داروینیسم عدم امکان آمیزش انسان و میمون! چرا؟!
۳۶۶	پیوست ۱۶ ابطال داروینیسم انشعابی که فقط یک بار اتفاق افتاد
۳۶۷	پیوست ۱۷ ابطال داروینیسم تطور در مقیاس میکرونی
۳۶۸	پیوست ۱۸ ابطال داروینیسم فسیلهای میان دوره ای
۳۷۱	پیوست ۱۹ ابطال داروینیسم بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

پیوست ۲۰	ابطال داروینیسم پرواز برای چه؟	۳۷۳
پیوست ۲۱	ابطال داروینیسم افزایش سه برابری مغز	۳۷۶
پیوست ۲۲	ابطال داروینیسم از دریا به خشکی	۳۷۸
پیوست ۲۳	ابطال داروینیسم کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا و تطور!	۳۸۱
پیوست ۲۴	ابطال داروینیسم توهمندی تطور	۳۸۳
	نتیجه گیری	۳۸۵

مقدمه

اول از همه اعلام می کنم نگارش این کتاب فی سبیل الله صورت گرفته است ، لذا هر کجای این کتاب ، برداشتی ، مخالف آن یافتید ، آن برداشت را باطل کنید دوم اینکه ، در مورد نظریات جدیدی که در این کتاب ارائه شده است ، به هیچ وجه ادعای کامل بودن نمی کنم ، لیکن امید است با تضارب آراء در مصاديق مشخص ، همگی با هم ، به حقیقت برسیم .

هر وقت نام شجره می آید یک ترس درونی وجود آدمی را می گیرد و بلا فاصله سعی می کند، فاصله خود را با این کلمه حفظ کند ،تا مبادا آنچه زمینه خطای آدم و حوا (ع) را باعث شده ، دامن ما را هم بگیرد و با ما هم آن شود ، که با آدم و حوا (ع) شد . لذا تا به امروز هیچ اندیشمند بزرگی را نداشته ایم که حول این کلمه ، کار پژوهشی انجام دهد . گویی تابویی است که نباید نزدیکش شد . سوال : طبق آیات قرآن چه آزمونی، علت خطای آدم و حوا شد ؟ آیا باید علت و سوال را پاک کرد، یا در تلاش برای درک و مهارش برآمد ؟ مگر نه اینکه خداوند همه چیز را مسخر انسان قرار داده است ؟

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ وَالنَّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتٍ لِقَوْمٍ يَغْقِلُونَ(النحل/۱۲)

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا)، برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

الْمَ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ(الحج/۶۵)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد؛ و (نیز) کشتهایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوسها حرکت می‌کنند؛ و آسمان [= کرات و سنگهای آسمانی] را نگه می‌دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است!

اللَّمْ تَرَوْ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ^(القمان/ ۲۰)

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهاي آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكَ إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ وَلَتَبْيَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^(الجاثیه/ ۱۲)

خداؤند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتهایها بفرمانش در آن حرکت کنند و بتوانند از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهايش را بجا آورید!

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^(الجاثیه/ ۱۳)

او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!

نکته : خداوند هیچگاه به آدم و حوا و سایر مومنان پس از او ، نفرموده ، که شجره را نشناسید . بلکه صرفا بیان فرموده : لاتقربا هذه الشجرة !!!(به این درخت خاص نزدیک مشوید) که قطعا منظور ، نزدیک نشدن فیزیکی است البته با توجه به حدیث امام معصوم که فرمودند : نه تنها گناه نکنید بلکه فکر گناه را هم نکنید می توان به این آیه تعمیم داد، که منظور علاوه بر نزدیک نشدن فیزیکی ، کنترل و مسخر کردن اسب سرکش فکر ، نیز است .

آیا موضوعی به این مهمی و بزرگی باید مغفول بماند؟

در این پژوهش منجر به فرضیه (خلقت نخستین انسان‌ها) کلمه "الشجره" به

عنوان سر نخ اصلی ، گرفته شده است و همه وقایع پیشینی و پسینی آن را ، مورد بازیینی قرار داده ایم . با کمال خضوع و خشوع و با تمام وجود ، به اعجاز قرآن (۱۴ قرن بعد از نزولش) اعتراف می کنیم.

وَبِوْمَّا نَبَعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (النحل/ ۸۹)

(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها بر می انگیزیم؛ و تو را گواه بر آنان فرامی دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

باشد به درجه ایمانی نوع بشر افزوده شود. لازم به ذکر است در صورت تائید و مقبولیت این فرضیه، بسیاری از ترجمه های فعلی قرآن مشکل دار ، شناخته خواهد شد ، ترجمه هایی که حجابی بر فهم بشر انداخته، تا این گنجینه بی نهایت الهی، در دست ما مظلوم بماند و گویی برخی مترجمان، تلاش کرده اند، معنی کلمات و اصطلاحات قرآن را، با سطح فهم عوام (۱۰۰ سال گذشته) و داستانهای تحریفی تلمود تطبیق دهند(پایین بیاورند) نه برعکس، (یعنی تلاش برای بالا بردن سطح فهم مردم به سطح کلمات قرآنی) ، البته این نوع رویکردها ظلمی است در حق قرآن ، چون هر کلمه ای بار معنایی و مفهومی خاص خود را دارد و یقینا اگر خداوند کلمه دیگری را مناسب تشخیص می داد آن را گزینش می کرد و به کار می برد ، (مثلا خداوند در مورد پنهنه های وجود انسان کلمات فواد ، شغاف، قلب، صدر را به کار می برد ولی اکثر مفسرین به جای این ۴ کلمه صراحتا کلمه دل را جایگزین می کنند که قطعا بسیار ضعیفتر از حمل مفاهیم کلمات بالا است) لذا علماء پارسی که سرزمینشان محل زد و خورد آراء مختلف آن هم به انواع زبانهای شرق و غرب عالم است ، باید وظیفه سنگین ،

ترجمه قرآن را بر عهده بگیرند. ان شا الله

توصیه اکید اینکه : حتما این کتاب را دو بار بخوانید یکبار از اول تا به آخر یکبار از آخر به اول تا برای سوالاتی که در دور اول در ذهنتان بی پاسخ مانده است جوابی پیدا کنید. ان شا الله

چون این مجموعه ، گرد آوری شده از فیشهای یادداشت ، موردی بوده است برخی از مطالب در چند فیش به جهات مختلف بررسی شده بود ، اگر می خواستم مجددا بازچینی کنم ممکن بود، نکته ای از قلم بیافتد لذا ترجیح دادم مخاطب را از نکته های احتمالی که ممکن بود به ذهنش برسد، محروم نکنم، ولو مجبور باشد، مطلبی را تکراری بخواند . به هر حال در ویراست دوم سعی شده اشکال فوق به حداقل برسد ، ۲- برخی جمله بندی ها طولانی بود که سعی کردم کوتاهش کنم ۳- برخی عبارات عامیانه (که موقع دریافت و نگارش مطلب فی البداهه به فوادم رسیده بود و همانطور در متن حاضر آمده بود را تا جایی که مطمئن شوم مفهوم مورد نظر منتقل می شود ، اصلاح کردم ۴- چون طبق ثبت روال تاریخی موضوعات نبوده ، تقدم و تاخر موضوعات برخی نا هماهنگی ها را به وجود آورده بود که تا حد امکان تصحیح شد. امیدوارم شما مخاطب محترم ، با مطالعه این کتاب به تفاوت ماهیتی بین ۱- دستگاه فکری حکمت بنیان قرآنی با ۲- دستگاه فکری فلسفه اندیش مادی ، پی ببرید. این دستگاههای فکری از مواد اولیه ورودی (فکتهای طبیعی و تاریخی) ، محصولات متفاوتی بیرون می دهند (نتایج متفاوتی دارند) که البته زمان درستی و حق بودن فقط یکی را ثابت می کند. لذا ما مسئول انتخابهایمان هستیم . انتخابتان به حق باد .

باشد که ادای دینی، به محضر کلام الهی (هر چند ناچیز) بشود .

منابع مورد استفاده

در گرد آوری مطالب این مجموعه ، سعی شده فقط از ۱- منبع معجزه قرآن و ۲- عقل مصلحت اندیش (مصلحت به معنای مقابله با مفسدت و نه به معنی عوامانه اتخاذ روش حد وسط) و ۳- اندوخته دانش و تجربه بشری (اکسپریمنتالی و ساینسیتیکالی) استفاده شود ، دلایل نقلی در تائید مطالب ، آورده نشده است . در

این مرحله ، برداشتهایمان را ، فقط به قرآن محدود می کنیم و سایر کتب آسمانی را فعلا کنار می گذاریم چون اولا آنها مستقیم یا غیر مستقیم ریشه در اسرائیلیات دارند) اسرائیلیات به منابع رسیده از پیامبران و دانشمندان بنی اسرائیل(بنی یعقوب) اطلاق می شود که اکثرشان توسط روحانیون یهود(حاخام یا حاکام یا حاکم شرع یهود) ، چهار تحریف شده اند) ثانیا وقتی آخرین ورژن کتاب راهنمای زندگی بشر، از سوی خالقمان آمده است که اتفاقا خود خداوند ضامن و حافظ آن بوده است ، (إِنَّا هُنْ نَزَّلْنَا الْكُّرْنَاءِ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (الحجر/٩) ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!) چه نیازی به ورژن های قدیمی تر است . (نه اینکه خدای نکرده جسارتی کرده باشیم ، بلکه آنها را برای پژوهشتهای تخصصی تر می گذاریم)

هدف دیگر این کتاب تلاش برای رسیدن به اتفاقات ابتدای خلقت انسان است ، دلیل خلقت انسان ، امری که هیچ داروینیستی توضیحی برای آن ندارد چون، هیچ یک از ۸ میلیارد انسان امروز ، روی کره زمین آن موقع نبوده اند و تازه اگر هم کسی بوده ، خطر صحت منبع خبر پیش می یاد و و از طرفی اتفاقی بوده که فقط یکبار رخ داده و هیچ امکان تکرار پذیری ندارد ، لذا همه صحبتها راجع به آن دوره، از منظر عقل خود بنیاد، در حد حدس و گمان و فرضیه است . حال کدام بهتر است به فرضیات یک انسان عادی و فیلسوفانی احتمالا مغرض گوش فرا دهیم و بپذیریم (داروینیسم) یا به معجزه جاوید یعنی کلام الله مجید رجوع کنیم . که حداقل ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ نبی اولوالعزم و ۱۴ امام معصوم پای آن را امضا کرده اند .

از طرفی از وارد کردن روایات ائمه اطهار (سلام الله عليهم) نیز در این موضوع فعلا ، پرهیز می کنیم ،تا روایان و کارشناسان محترم، اهل سنت نیز از آوردن روایات (از منابع خود) پرهیز کنند ، تا بلکه از مناقشه بر سر روایات موضوعی اجتناب گردد و به اصل موضوع پرداخته شود ، امید است در نتیجه این اقدام ، با همه مسلمانان جهان ، روی مرجع مشترکمان (قرآن)، از در تفکر و تعقل درآییم. سعی شده در معنی یابی کلمات قرآن ، به کاربرد آن کلمه در آیات دیگر ، توجه

شود . و مضاف اینکه از المعجم و المعانی و سایر منابع لغتشناسی نیز ، استفاده شده است و با توجه به آیه : إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِي أَنْ يُضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعْوَذَةً فَمَا فَوْقَهَا (البقرة/٢٦) خداوند از این که (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند. ما نیز برای روشن شدن مسئله ای به این درجه از اهمیت از کاربرد کلماتی که منع عرفی دارد شرم نمی‌کنیم مثل منی ، نطفه و آلت ، فرج و رحم و ... باشد که مخاطبان محترم ، بر ما خورده نگیرند .

حرکت در جهت درک و توجیه کردن حق ،(جایگاه هر موجود در دستگاه خلقت) چراغ راهنمایی است که ما را هدایت می کند گو اینکه آن حدیث قدسی می فرماید : شما به دانش و توانایی خود در راه حق ، عمل کنید من آنچه نمی دانید را به شما تعلیم خواهم کرد .

نکته : ترجمه هایی که در متن حاضر آمده، ترجمه مرسوم است و الزاما با نظر نگارنده همخوانی ندارد . ان شا الله این کتاب ، مقدمه ای شود ، تا بزرگان و مراجع دین ، ترجمه ای دقیقتر از کلام الله ، تهییه فرمایند و در اختیار همه مردم جهان،قرار دهند.

فصل اول ابطال داروینیسم

اهمیت فرضیه "شجره و خلقت نخستین انسان، ها" با توجه به اینکه فرضیه داروین پایه اکثر نظریات دنیای مدرن است ابطال آن و فرضیه جایگزین مقبول، انقلابی است، که همه رشته های دانشگاهی (نظام آموزشی وارداتی) موجود، را تحت تاثیر قرار می دهد. از جمله رشته هایی که با این فرضیه مرتبط هستند می توان به این موارد اشاره کرد : باستانشناسی ، تاریخ ، جغرافیای انسانی، ادیان، فلسفه ، علوم اجتماعی ، انسان شناسی ، رشته های فرهنگی ، سایکولوژی (روانشناسی) ، علوم سیاسی ، علوم اقتصادی ، و البته (در نظام قدیمی آموزش) موضوعات حوزوی و فقهی (تفسیرها و ترجمه ها). لازمه بیان ادامه مطلب این است که بدانیم پایه ای ترین نظر جاری و مقبول در مراجع مدعی علم ، یعنی داروینیسم، چیست و در رد آن چه نتایجی به دست آمده است.

معرفی اجمالی داروینیسم

ابتدا با فیکسیزم آشنا شویم ، فیکسیزم ، می گوید : دستگاه خلقت قائم به ۱ خالق است ، این تفکر از مدت ها پیش از میلاد مسیح (علیه السلام) تا قرن نوزده، تفکرِ حاکم بر حوزه علوم طبیعی بوده، و بیان می کند که هر یک از جانداران، خلقت مستقلی داشته و هیچ گونه رابطه ای با همدیگر ندارند، بدین معنا که هیچ نوعی از آن ها به نوع دیگر ، قابل تبدیل نمی باشند . پیروان داروینیسم معتقدند : مسیر خلقت غیر از فیکسیزم ، می باشد .

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

فرضیه تحول انواع : (که البته ، " تطور " درست تر است به معنی از طوری به طور دیگر شدن)، در مقابل فرضیه ثبات انواع فرضیه تحول انواع یا ترنسفورمیسم ، که توسط دانشمندانی مانند لامارک و به خصوص چارلز داروین،^{زیست شناس انگلیسی}، مورد توجه فزون تری قرار گرفت، بر این باور است که خلقت موجودات زنده بطور مستقل نبوده ، یعنی جانداران فعلی هر کدام تکامل یافته گونه‌ی قبل از خود است و سرمنشا همه آن‌ها از یک موجود تک سلولی (به عنوان یک موجود زنده) پدید آمده‌اند. (این ادعا با پژوهش‌های جدید که درادامه می‌آید، رد شده است)

پیروان این فرضیه می‌گویند " تمام گیاهان و جانوران در مدتی بسیار طولانی، از اُشکال ساده و اولیه حیاتی متکامل شده‌اند. داروین این نظریه را در کتاب «منشا انواع» به تفصیل مطرح نمود و هیچ نامی از انسان نیاورد بلکه تکامل را فقط درباره‌ی انواع گیاهی و جانوری مطرح نمود اما پس از دوازده سال در کتاب «تبار انسان» نظریه تکامل را به انسان نیز سرایت داد و انسان و میمون را از تبار مشترکی دانست".) این فرضیه ای است که تا کنون همه نتایج آزمایشگاهی خلاف آن را ثابت کرده است) مضافاً اینکه او شواهدی هم بر این ادعا اقامه‌کرده است :

(الف) "عبور از سادگی به پیچیدگی: داروینیست‌ها مدعی اند، مطالعات دیرینه شناسی نشان می‌دهد موجودات زنده از اندام‌های ساده به اندام‌های پیچیده، تکامل یافته‌اند" (این ادعا آنچنان که در ادامه، در مورد فسیلهای دوره میانی می‌آید، دروغ است فسیل کوسه ۵ میلیون سال پیش با اسکلت کوسه زنده امروز، یکی است)

(ب) ادعا می‌کنند : "مطالعه‌ی مربوط به تشریح مقایسه‌ای نشان می‌دهد موجودات زنده، شباهت‌های بسیاری با هم داشته یا به تعبیری، رابطه‌ی خویشاوندی با هم دارند". (شباهت‌های ظاهری دلیل بر یکسانی باطنی (و نوعی) نیست در ادامه اثبات می‌شود مخصوصاً در مطالعات ژنتیک نتیجه گیری خویشاوندی غلط است یعنی میمون از اول میمون و انسان از اول انسان خلق

شده است . قیاس ظاهری داروین بیشتر به حرف شیطان نزدیک است، که از روی ظاهر انسان قضاوت کرد که او از خاک و من از آتش، پس من برترم و ...) (ج) داروینیست ها ادعا می کنند: " موجودات زنده در دوران جنینی، بیشترین شباهت را با هم دارند. به عبارت دیگر هر چه صفات ژنتیکی موجودات مخفی تر بوده، شباهت بین آنها بیشتر است و به مرور که این صفات، ظهور پیدا می کند، تفاوت ها آشکارتر می شود. به عنوان نمونه آشکاری این صفات در یکی سبب ظهور بال می شود و در دیگری باله . این جریان مؤید آن است که موجودات زنده همه از یک اصل پدید آمده اند ". (پژوهش های جدید نشان می دهد زنها حامل میلیونها دستور العمل و نرم افزار خلقت موجودند . کروموزومهای حیوانات چه در نوع و چه در تعداد با هم متفاوت است لذا این فرض باطل شده و نتیجه ای که از آن گرفته شده نیز باطل است)

تحول انواع ، واژه غلطی است ، چون تحول از ریشه حال ، و به معنی از حالی به حال دیگر شدن ، واژه ای قرآنی و مربوط به درون انسان (تغییر و تحولات روحی) است. آنگونه که در دعای سال تحويل نسبت به فاعل تغییر حال دعا می کنیم ، که يا محول الحول و الاحوال ... حول حالتنا الى احسن الحال ، از مفاهیم ارائه شده در بهترین حالت تطور (از طوری به طور دیگر) برداشت می شود .

واکنش علمای اسلام تا به امروز در قبال فرضیه داروین :

متکلمان مسلمان واکنش واحدی در قبال نظریه تکامل نداشته اند. مجموع دیدگاه های این حوزه را می توان در شش گروه زیر جمع بندی نمود :

۱- " رد قاطع فرضیه تکامل(تطور از طوری به طور دیگر شدن)" با اعتقاد به اینکه ظاهر قریب به نص آیات قرآن کریم در خصوص خلقت انسان، حاکی از خلقت دفعی انسان است . (جامعه دانشگاهی و عوام علم زده، این گروه را متحجر می خوانند . این گروه غیر از قرآن دلیلی دیگری را برای تبیین، لازم نمی بینند)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

۲- قبول صریح فرضیه تکامل(تطور)، همراه با تاویل و تفسیر آیات قرآن کریم بر اساس این فرضیه است. (یکی از این ۳ دسته اند : خودباختگان غافل، یا جاهل، مقدس، ماب، یا، نفوذی، منافق)

۳- اعتقاد به اینکه فرضیه تکامل، فرضیه‌ای بیش نیست و گرچه ظاهر آیات قرآن کریم با خلقت دفعی انسان سازگار است، اما در صورتی که این فرضیه به قانونی علمی و مسلم تبدیل شود، ظواهر آیات قرآن کریم، براساس این فرضیه قابل توجیه خواهد بود. (گویی این دسته، متحیران بین علم ایمانی از یک طرف و دانشسازی پر از ابهام و دروغ غرب، در طرف دیگرند، در جواب این گروه باید گفت وقتی اصل موضوع فرضیه غلط است پرداختن به مابعدش مصدق جهل است و شما به جای اینکه به مابعد بپردازید حقیقت را در گفته‌های مدعیان این فرضیه، جستجو کنید)

۴- اعتقاد به اینکه ظاهر آیات قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام، دلالت بر خلقت دفعی انسان دارد و در صورتی که فرضیه تکامل(تطور) به قطعیت و اعتبار رسد، خلقت ثبوتی انسان، استثنایی معجزه آسا در این قانون است. (گویی این دسته مرعوبین از دانش غرب هستند، به این گروه باید گفت وقتی خود را از اجتهاد و دانش‌های روز کنار می‌کشند و به اسلاف بسنده می‌کنند، فاصله شان با مباحث روز زیاد می‌شود و به فکر توجیه تراشی‌می‌افتد)

۵- اعتقاد به اینکه اصل مساله‌ی تکامل(تطور)، از اصول مسلم و اثبات شده به شمار می‌رود و قبل تشکیک نیست، اگر چه در مسائل فرعی آن اختلاف نظرهایی وجود دارد. قرآن کریم نیز در باب خلقت انسان آیات متنوعی دارد، که می‌توان معانی مختلفی را از آن‌ها برداشت کرد و لیکن بیشتر این آیات موّید نتیجه فرضیه تکامل(طور) است. (این افراد، کسانی، حیران در وادی کلمات (وقتی غیر موضع خود استعمال می‌شود) و معانی اند و دغدغه شان حقیقت نیست بلکه مدعای آبروی‌سازی برای قرآن را دارند، حال آنکه قرآن به تابع‌نش آبرو میدهد، نه بر عکس) ۶- اعتقاد به اینکه فرضیه تکامل(طور) فرضیه‌ای است که هنوز در میان

دانشمندان به نتیجه قطعی نرسیده و حتی در صورتی که این فرضیه قطعی شود، نیز منافاتی با آیات قرآن کریم نخواهد داشت، زیرا قرآن کریم داستان آدم عليه السلام را به صورت نمادین طرح کرده است. (این دسته حد توانشان این است و با وجودی که به قسمتهایی از حقیقت رسیده اند ولی باز در زمین ساینتیستها، بازی میکنند)

دکتر سید حسین نصر، (مسلمان اهل سنت مصری) هم از روشنفکران معاصری است که با این فرضیه به دشمنی پرداخته و اظهار می‌دارد: فرضیه تکاملی داروین (داروینیسم) که یکی از پایه‌های مدرنیته است، نظری بر خلاف دین اسلام دارد. این نظریه با دریافتی ماده گرایانه بر پیدایی موجودات از یکدیگر تاکید دارد و در واقع آفرینش دفعی خداوند را که پیش از خلقت در خرد الهی متمثلاً بود، نفی می‌کند. گرچه امروزه فرضیه تکاملی (تطور) داروین تغییرات زیادی کرده، اما هنوز درک مادیگرایانه آن به عنوان یکی از شالوده‌های مدرنیته عمل می‌کند...

امروزه موضوعات اندکی وجود دارند، که به اندازه فرضیه تطور، اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری، دارای معانی ضمنی پنهان و موزیانه‌ای باشند. پیش از هر چیز اجازه دهید بگوییم من در هاروارد نه تنها فیزیک بلکه زمین شناسی و دیرین شناسی هم خوانده‌ام و با این پیش زمینه‌ی فکری است، که فهم رایج در خصوص فرضیه تکاملی داروینی (تطور) را- حتی با زمینه‌های علمی - رد

می‌کنم : (خداوند خیر جلیل در دنیا و اختر نصیبیش کند. ان شا الله)

علامه طباطبائی از جمله اندیشمندانی است که این موضوع را با دقیق توجه و بررسی قرار داده است. وی درباره فرضیه تکامل (تطور) چنین می‌گوید: این گفتار، صرف فرضیه‌ای بیش نیست و ادلایی که برای اثبات آن اقامه کرده‌اند از اثباتش قاصر است... زیست شناسی با همه‌ی موشکافی‌ها و طول مدتیش تاکنون برای نمونه به هیچ فرد از نوع کاملی برخورده که از نوع دیگری متولد شده باشد، البته به طوری که خود تولد را مشاهده کنیم، نه دو فرد کاملاً شبیه به هم را.... فرضیه تطور انواع، فرضیه‌ای است حدسی، که اساس علوم طبیعی امروز را

تشکیل داده که ممکن است روز دیگری فرضیه‌ای قوی جای آن را بگیرد . (تا به اینجا، مورد قبول و تائید است).

علامه طباطبایی پس از رد فرضیه تکامل (تطور) با تمسمک به ظاهر آیات خلقت، بر نظریه دفعی بودن خلقت انسان تاکید کرده، چنین می گوید: «... از ظاهر قرآن بر می آید که نسل حاضر بشر منتهی به آدم علیه السلام و همسرش می شود (مولف : در مباحث آتی، این نظر مورد نقد قرار گرفته است) و آدم علیه السلام و همسرش از پدر و مادر متولد نشده، بلکه از خاک تکوین یافته‌اند...)(مولف : حضرت علامه سازوکار خلقت انسان در جنت را، با سازوکار دنیوی آن خلط کرده اند) در ادامه ایشان می فرمایند : روش ترین آیه‌ای که درباره خلقت آدم علیه السلام در قرآن دیده می شود **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلَ آدَمَ خَلْقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** (آل عمران/۵۹) مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست). چون آیه شریفه در پاسخ به احتجاج مسیحیان بر پسرخدا بودن عیسی علیه السلام ، نازل شده است، مسیحیان، احتجاج می کردند به اینکه او بدون پدری از جنس انسانی به دنیا آمده و حال آنکه هر کس به دنیا باید از پدری متولد می شود، پس پدر عیسی علیه السلام باید خدا باشد، آیه شریفه در پاسخ آنان می فرماید : صفت عیسی علیه السلام مانند آدم علیه السلام است که خدای تعالی او را از خاک زمین، خلق کرد، بدون اینکه پدری داشته باشد که از نطفه او متولد شود پس چرا مسیحیان نمی گویند، آدم علیه السلام، پسر خداست...؟ و در نهایت با همه تفصیلاتی که ایشان از مساله دارند، دیدگاه‌شان را در سه مطلب می‌توان خلاصه نمود :

الف) فرضیه تکامل به لحاظ علمی فرضیه‌ای بیش نیست . (تجربه نشده و تکرار ناپذیر)

ب) آیات خلقت، آفرینش دفعی و مستقل نوع انسان را تاکید می کنند .

ج) در صورت اثبات قطعی فرضیه تکامل(تطور)، امکان تاویل آیات خلقت بر طبق

این نظریه وجود دارد. (مؤلف : "اگر" از حربه های شیطان است ، وقتی ابطال داروینیسم بر اثباتش می چربد ، پرداختن به ما بعد اثباتش، جایز نیست که در آنصورت یکی از معانی التقطات است)

تذکر: در پایان بیان این نکته از علامه درباره خلقت آدمی خالی از لطف نیست که مراد قرآن کریم از (خلقت انسان از طین(خاک))، خلقت نوع آدمی از طین است نه فرد، فرد آنها، یعنی همه افراد، نوع انسان از فردی پدید آمده‌اند که او خلقتش از گل آغاز شده است.(طبق سازوکار جنتی خلق) لذا جایی برای این توهمند باقی نمی ماند که تک تک ما انسانها، چگونه از خاک آفریده شده‌ایم؟

معرفی اجمالی کروموزومها

پایه ای ترین و مهمترین ماده خلقت انسان در سازوکار خلقت دنیوی هستند. به زبان ساده کروموزومها را، می‌توان به بسته‌های مواد ژنتیکی تشبيه کرد که درون هستهٔ سلول‌ها ذخیره شده‌اند؛ و در واقع به شکل مولکول‌های دی‌ان‌ای همراه با پروتئین‌ها هستند که به این بسته‌ها فامتن، رنگین‌تن یا کروموزوم گفته می‌شود.

هر انسان در مجموع ۴۶ کروموزوم دارد که هنگام لقاد نصف می‌شود. از این ۴۶ کروموزوم دو کروموزوم جنسی اند و جنسیت را مشخص می‌کنند. جسم هر انسان به هنگام لقاد ۲۳ کروموزوم از اسپرم پدر و ۲۳ کروموزوم از تخمک مادر دریافت می‌کند. سلول‌های تخمک و اسپرم‌ها پلاؤید هستند، یعنی دارای یک سری از هر کروموزوم‌ند.

انسان سالم دارای ۲۳ جفت فامتن است. ۲۲ جفت فامتن که تعیین‌کننده منش‌های ارشی(صفات جسمی) به غیر از جنس (نر و ماده) است و خودتن (اتوزوم) نامیده می‌شود. یک جفت دیگر را فامتن جنسی می‌گویند. فامتن‌های جنسی در مردان طبیعی به صورت XY و در زنان طبیعی XX است. در سلول تخمک مادر ۲۲ کروموزوم اتوزومال به همراه یک کروموزم X وجود دارد.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

در سلول اسپرم پدر، نیز ۲۲ کروموزوم اتوژومال به همراه یک کروموزوم X و یا ۷ وجود دارد.

در روی هر کروموزوم تعداد زیادی برجستگی‌های کوچک قرار داد که ژن نامیده می‌شود و این ژن‌ها مسؤول انتقال صفات از والدین به فرزندان می‌باشد. هر ژن در روی کروموزوم محل معینی را اشغال می‌کند که در اصطلاح به آن جایگاه ژن یا لوكوس (locus) گویند. (تعريف حق جز این نیست که هر موجودی در دستگاه خلقت الهی، دقیقا در جایگاه خاص خود قرار بگیرد) به فرم‌های مختلف یک ژن، که در روی کروموزوم‌های همولوگ نقاط مشابهی را اشغال می‌نمایند، آلل (allele) گویند.

صفات ژنتیکی و ارثی در انسان و سایر موجودات به وسیله ژن‌ها کنترل می‌شوند. به عبارتی ژن‌ها را می‌توان بلوك‌های توارثی معرفی کرد که با الگوی خاصی دسته بندی شده و در کروموزوم‌ها قرار گرفته‌اند. این کروموزوم‌ها در هسته تمام سلول‌های بدن یک فرد وجود دارند و تمام خصوصیات فیزیکی و بیولوژیکی وی را در خود جای داده‌اند. تعداد کروموزوم‌های انسان ۴۶ عدد است. این کروموزوم‌ها به صورت جفت هستند. نیمی از کروموزوم‌ها از هر والد با یکدیگر مخلوط شده و سلول تخم کامل را تشکیل می‌دهند. این ترکیب جدید کروموزومی همراه با تقسیم سلول تخم در طول رشد جنینی تکثیر شده و وارد تمام سلول‌های جنین می‌شود. اطلاعات ژنتیکی منحصر به فرد موجود در این کروموزم‌ها مبنای رشد و ویژگی‌های جنین و جسم انسان آینده خواهد بود.

ژن‌ها از DNA ساخته شده‌اند. کلیه اطلاعات حیاتی به صورت کد شده توسط این ماده ذخیره می‌شود. واحدهای سازنده DNA نوکلئوتیدها هستند. نوکلئوتیدهای سازنده DNA حاوی یکی از چهار باز آدنین (a)، سیتوزین (c)، گوانین (g) و یا تایمیدین (t) است. (اینها و عدد ۴ را در خاطر نگه دارید که بعدا با آن کار داریم) ترتیب قرار گرفتن این چهار باز در کنار هم کد ژنتیکی را تشکیل می‌دهد. این اطلاعات را می‌توان در قالب کتابچه زندگی به نحوی دیگر نیز بیان کرد.

کتابچه (ژنتیکی) زندگی

اطلاعات ژنتیکی در بدن انسان را می‌توان به کتابی تشبیه کرد. این کتاب از دو جلد تشکیل شده است که هر کدام از یک والد به ارث می‌رسد (یکی از مادر و یکی از پدر). هر کدام از این کتاب‌ها ۲۳ فصل دارند که مشابه ۲۳ جفت کروموزوم در سلول‌های بدن انسان هستند.

تعداد صفحات (زن‌ها) در هر کدام از این ۲۳ فصل (کروموزوم) متفاوت است. تعداد صفحات بعضی فصل‌ها بسیار زیاد و بعضی‌ها کم است. الفبای حیات چهار حرفی است. این حروف که a, t, c و g هستند کلمات سه حرفی حیاتی را می‌سازند. (آیت و نشانی از جانب الله)

تمامی عملکردهای حیاتی در بدن انسان با مطالعه و خواندن این کتابچه اطلاعاتی توسط سلول‌های بدن انجام می‌شود. البته همانطور که یک کتاب را می‌توان در شرایط متفاوت خواند شرایط داخلی و خارجی در بدن انسان مثل مواد غذایی و شیمیایی اطراف در نحوه خوانده شدن اطلاعات تاثیر دارند. این کتاب به مرور زمان قدیمی شده و بازخوانی اطلاعات در آن سخت‌تر می‌شود.

دهها دانشمند اثبات کرده اند که تطور میمون به انسان اگر هزارن میلیارد سال هم بگذرد امکان ندارد. کوچکترین جهش ژنتیکی، نظم کلی را به هم می‌زند و عدم تعادل به وجود می‌آورد. این دو از اول ۲ موجود جدا خلق شده اند و تغییرات میکرو ظاهری، ماهیت آنها را تغییر نداده است.

در صورت هر گونه جهش مورد ادعای داروینیست‌ها اختلالات کروموزمی به وجود می‌آید.

هر گونه تغییر در تعداد کروموزوم‌ها و یا چیدمان ماده ژنتیکی در آنها می‌تواند مشکلات تکامل جسمی و یا اختلال در سیستم عملکرد بدن را به همراه داشته باشد.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

بطلان فرضیه غالب (خلقت نخستین انسان، "لوسی")

این فرضیه فعلا در دست داروینیست ها، به عنوان آوانگارد در ساینس مطرح است. در ادامه دلایل مختلف ابطال ذکر می گردد:

ابطال فرضیه داروین (از وجه بررسی کروموزومی)

آیا طور انسانی شدن از طور میمون امکان پذیر است؟ در ادامه، فکتهای علمی حاصل از آزمایشان عینی و تجربی هزاران متخصص علم ژنتیک آورده می شود. تغییرات کروموزومی ممکن است از والدین به ارث برسند اما اکثر این تغییرات در زمان تشکیل اسپرم و تخمک رخ می دهند.

البته از آنجایی که تعادل کروموزومی و ژنی بدن انسان بسیار اهمیت دارد بسیاری از جنین هایی که با اختلالاتی چون حذف کامل یک کروموزوم و یا اضافه شدن یک سری از کل کروموزومها تشکیل می شوند در مراحل اولیه رشد و تکامل جسمی از بین می روند اما در موارد متعددی نیز این اختلالات کروموزومی در نوزادان و افراد بزرگسال مشاهده می شود و بر حسب نوع اختلال علائم مختلفی را از خود بروز می دهد.

در اینجا برخی از متدائل ترین اختلالات و تغییرات کروموزومی مرور می شوند.
(الف) زمانی که تعداد کپی های یکی از کروموزومها بیشتر از حد طبیعی است.
 یکی از شایع ترین اختلالات کروموزومی ، تریزومی کروموزوم ۲۱ است که باعث بروز "سندرم داون" می شود. این افراد عقب ماندگی ذهنی و چهره های متمایز با چشم اندازی کشیده دارند و به همین دلیل این بیماری به منگولیسم نیز موسوم است.(برخی وجه تسمیه منگول را به جهت شباهت آن افراد به قوم مغول می دانند)

این اختلال بیشتر، در فرزندان زنانی که در سنین بالای ۳۵ سال باردار می شوند رخ می دهد.

اضافه شدن یک کپی از کروموزوم ۱۳ (سندرم پاتو) و کروموزوم ۱۸ "سندرم ادوارد" نیز در برخی نوزادان مشاهده می‌شود. این نوزادان با ناهنجاری‌های شدید به دنیا می‌آیند و به فاصله کوتاهی بعد از تولد یا در خردسالی فوت می‌کنند.

ب) زمانی که تعداد کپی یکی از کروموزوم‌ها کمتر از حد طبیعی است.

فقدان یک کروموزوم در بدن به مونوزومی موسوم است. ناهنجاری‌های حاصل از فقدان یک کروموزوم به حدی شدید است که در اکثر موارد جنین پیش از تولد سقط می‌شود. تنها کروموزومی که به حالت مونوزومی در نوزادان یا بزرگسالان مشاهده می‌شود کروموزوم X است. این افراد به سندرم ترنر مبتلا هستند.

ج) زمانی که یک کپی بیشتر از تمامی کروموزوم‌ها وجود داشته باشد.

زمانی از هر نسخه کروموزوم سه تا در سلول‌ها وجود داشته باشد تریپلوبیدی رخ می‌دهد. این وضعیت نیز همانند بسیاری از ناهنجاری‌های کروموزومی با زندگی منافات دارد و باعث سقط جنین می‌شود.

حذف‌های کروموزومی (دلیسیون)

در این حالت بخش کوچکی از کروموزوم‌ها حذف می‌شود. اگر این بخش حذف شده حاوی اطلاعات مهمی برای تکامل و انجام عملکردهای حیاتی بدن باشد تظاهرات بالینی آن به صورت ناهنجاری و بیماری در فرد مشاهده می‌شود. اگر این حذف‌ها بزرگ باشند با حیات منافات داشته و باعث سقط جنین می‌شوند.

از جمله سندرم‌هایی که در اثر حذف کروموزومی مشاهده می‌شود سندرم فریاد گربه است. این سندرم در اثر حذف قطعه کوچکی از کروموزوم شماره ۵ رخ می‌دهد و با اختلالات متعدد همراه است از جمله آن صدای گریه نوزاد مشابه فریاد گربه همراه است.

(د) وارونگی (اینورسیون) و کروموزوم‌های حلقوی

گاهی اوقات قطعه‌ای از کروموزوم شکسته و به صورت وارونه دوباره متصل می‌شود

به دلیل ساختار خاص کروموزوم‌های وارونه یا کروموزوم‌های حلقوی، در زمان تقسیم و تشکیل سلول‌های تخم یا اسپرم اختلالاتی رخ می‌دهد که نتیجه آن بالا

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

رفتن احتمال بروز سقط جنین و یا به دنیا آمدن فرزندانی حامل اختلالات کروموزمی نامتعادل خواهد بود که مشکلات تکاملی و رفتاری را به همراه خواهد داشت.

زمانی که فرزند هر دو کروموزوم خود را از یک والد به ارث می‌برد (دیزومی تک والدی).

معمولًاً هر فرد یک کروموزوم را از مادر و یک کروموزوم را از پدر به ارث می‌برد. اما در مواردی هر دو یکی از کروموزوم‌ها یا بخش‌هایی از آنها از یک والد به ارث می‌رسد. این حالت را دیزومی تک والدی می‌نامند. به دلیل وجود تغییرات اپیژنتیکی روی کروموزوم‌ها ممکن است تعدادی از ژنها در نسخه پدری و یا مادری خاموش شوند که این مسئله می‌تواند باعث اختلالاتی در فرزندان شود. به عنوان مثال دیزومی تک والدی کروموزم ۱۵ در صورتی که دو کروموزوم از پدر به ارث برسد باعث بروز سندرم آنجلمن و زمانی که دو کروموزوم از مادر به ارث برسد باعث بروز سندرم پرادر وبلی می‌شود.

ریسک خطر بروز تغییرات کروموزومی در یک بارداری نیز به عواملی چون تاریخچه خانوادگی، سن مادر در زمان بارداری و نوع تغییر بستگی دارد.

اختلالات مربوط به کروموزوم‌های جنسی

سندرم ترنر

شایعترین اختلال کروموزومی در انسان می‌باشد. اما حدود ۹۸٪ از تخم‌های گشنبیده شده با این اختلال سقط خواهند شد و ۲٪ باقی مانده که متولد می‌شوند، حدود یک در ۱۰۰۰۰ تولد زنده دختر هستند. این نوزادان در معرض خطر بالائی برای مرگ در دوران نوزادی می‌باشند. بیمارانی که از این سندرم رنج می‌برند دخترانی هستند با غدد جنسی رشد نکرده که به جای ۴۶ کروموزوم ۴۵ کروموزوم دارند. کروموزوم جنسی آن‌ها به جای XX به شکل XO است (در اینجا

۵ نشان دهنده کروموزوم غایب است). چنین وضعیتی حاصل جدا نشدن (*non-disjunctive*) کروموزوم جنسی است. از نظر بالینی بیماران کوتاه قد و نازا بوده، آمنوره اولیه دارند و اغلب به سایر ناهنجاری های مادرزادی شامل کوارکتاسیون آئورت، انسداد شریان ریوی، ناهنجاری های کلیوی و عقب ماندگی ذهنی مبتلا هستند. احتمال بروز سندرم ترنر با افزایش سن مادر، افزوده نمی شود.

سندرم کلاین فلتر

یکی از آناپلوبیدی های شایع کروموزوم های جنسی است. شیوع آن یک در هزار تولد زنده نوزادان پسر می باشد و ظاهرآ با افزایش سن مادر برمیزان بروز آن افزوده می شود. بیماران مردان غیرطبیعی هستند که یک کروموزوم ۷ و تعداد بیشتری کروموزوم X دارند (xxxY، xxy) ولی ۲۲ جفت کروموزوم اتوزومالشان عادی است. تظاهرات اصلی این بیماری به صورت زیر است : مردان خواجه ای هستند که قدرت تولید اسپرم وجود ندارد و موهای صورت، زیربغل و ... بسیار کم هستند این بیماران مبتلا به ژینکوماستی و عقب ماندگی ذهنی می باشند.

سندرم (xyy)

مردانی هستند که یک کروموزوم ۷ اضافه دارند. گزارش شده است که این مردان رفتارهای ضد اجتماعی بیشتری خواهند داشت. این مردان بلند قد (بیشتر از ۱۸۵ سانتی متر) و اغلب دارای اختلال شخصیتی شدید هستند. وقوع این سندرم یک در هزار تولد زنده پسر است. این اختلال با افزایش سن مادر افزایش می یابد.

سندرم XXX

زنانی هستند که یک X اضافه دارند. این زنان نازا نبوده و فنتویپ خاصی را از خود نشان نمی دهند. اما هر چه مقدار کروموزوم های X اضافی بیشتر شود احتمال عقب ماندگی ذهنی و ناهنجاری های مادرزادی مثل دستگاه تناسلی غیرطبیعی، رحم رشد نکرده هم بیشتر می شود. میزان بروز این اختلال با افزایش سن مادر افزوده می شود.

بیماری های مندلی (mendelian disease)

به نام های اختلالات تک ژنی یا اختلالات تک مولکولی هم نامیده می شوند.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

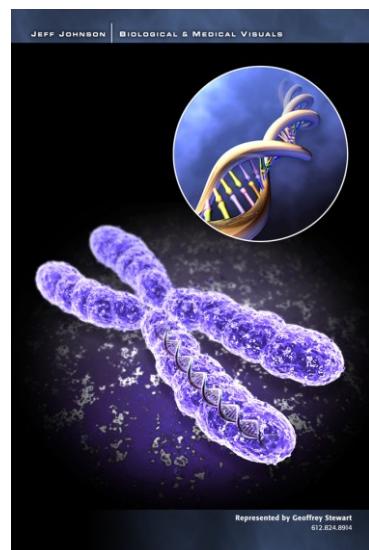
گروهی از بیماری‌ها هستند که به واسطه حضور ژن جهش یافته ایجاد می‌شوند. جهش ژنی باعث می‌شود که اطلاعات مربوط به آن ژن تغییر کند. در این صورت آن ژن، یا پروتئین‌های ناقص تولید می‌کند و یا اصلاً پروتئینی تولید نمی‌کند و کمبود همین پروتئین باعث ایجاد علائم بیماری خواهد شد. جهش ژنی ممکن است از نسلی به نسل دیگر منتقل گردد و یا به صورت خود بخود در سلول زایا (اسپرم یا تخمک) ایجاد شود که در این صورت جهشی که در سلول زایای پدر یا

مادر رخ داده است خود را در تمام سلول‌های بدن فرزند بروز می‌دهد.

اختلالات تک ژنی از پدر و مادر به فرزندان قابل انتقال هستند. سه الگوی وراثت ممکن است رخ دهد. اتوزومال غالب، اتوزومال مغلوب و وابسته به جنس (X-linked). همانگونه که قبلًا گفته شد هر سلول انسان دارای ۲۲ جفت کروموزوم اتوزومال و یک جفت کروموزوم جنسی می‌باشد. زنان دو کروموزوم جنسی X و مردان یک X و یک Y دارند. کپی دوم ژن‌ها بر روی یکی از زوج‌های کروموزوم قرار می‌گیرد و به نام آلل نامیده می‌شود.

در اتوزومال غالب به ارث رسیدن فقط یک آلل جهش یافته برای بروز بیماری کافی است. افراد بیمار دارای یک آلل طبیعی و یک آلل جهش یافته هستند و به نام هتروزیگوت (heterozygous) شناخته می‌شوند. فرزند فرد مبتلا ۵۰ درصد شанс به ارث بردن آلل مبتلا و بیمار شدن را دارد.

در اتوزومال مغلوب اگر دو آلل جهش یافته (از هر والد یکی) به فرزند منتقل شود بیماری رخ می‌دهد به چنین فردی هموزیگوت (homozygous) گفته می‌شود. در این نوع از انتقال اگر فقط یک آلل جهش یافته به فرزند منتقل شود او هتروزیگوت خواهد بود ولی بیماری را بروز نمی‌دهد بلکه فقط حامل ژن معیوب می‌



باشد و می تواند این ژن را به فرزندانش منتقل کند. اگر دو فرد هتروزیگوت که حامل ژن جهش یافته مغلوب هستند با هم ازدواج کنند در هر بارداری ۲۵ درصد شاخص ابتلاء فرزند آن ها به بیماری، ۲۵ درصد شانس سالم ماندن در ۵۰ درصد شانس حامل شدن وجود دارد.

در اختلالات وابسته به جنس ژن جهش یافته بر روی کروموزوم X قرار دارد. از آنجائی که مردان فقط یک کروموزوم X دارند انتقال فقط یک X حامل ژن جهش یافته برای بیمار شدنشان کافی است. مردان مبتلا به نام همی زیگوت (hemizygous) نامیده می شوند. زنان دو کروموزوم X دارند و معمولاً سالم باقی می مانند چرا که بیشتر بیماری های وابسته به جنس مغلوب هستند و چون یک X خود را از پدر دریافت می دارند فقط در صورتی بیمار خواهند شد که پدرشان مبتلا به بیماری بوده و مادرشان نیز حامل ژن جهش یافته بر روی کروموزوم (های) X خود باشد.

در اختلالات وابسته به جنس اگر مرد بیماری با زن سالمی ازدواج کند ژن معیوب به همه دخترانش منتقل می شود، اما پسران، سالم می مانند. اما اگر دختر مبتلا با مرد سالمی ازدواج کند، ۵۰ درصد دخترانش حامل ژن معیوب خواهند بود و ۵۰ درصد دیگر سالم خواهند ماند. ۵۰ درصد از پسرانش مبتلا می شوند و ۵۰ درصد دیگر سالم می مانند. شکل شماره ۱ الگوی وراثتی این نوع اختلالات را نشان می دهد. ضمنا جدول شماره ۱ برخی اختلالات شایع تک ژنی را نشان می دهد.

اختلالات چند عاملی

شواهدی وجود دارد که نشان می دهد بیشتر بیماری های شایع بالغین از جمله پرفساری خون اولیه، شیزوفرنی، عقب ماندگی ذهنی، زخم اثنی عشر، بیماری های ایسکمیک زودرس قللی، دیابت و اختلالات مادرزادی قلب جزء اختلالات چند عاملی محسوب می شوند. کسر کوچکی از سلطان ها واضح ارثی هستند (سندرم های سلطان فامیلی) که شامل پولیپوز فامیلی روده بزرگ، سلطان غیر بولیپوزی فامیلی روده بزرگ و بعضی از سلطان های تیروئید هستند. توارث در

سرطان های روده بزرگ و پستان نیز نقش دارد، اگرچه به خاطر شیوع نسبتاً زیاد این سلطان ها، افتراق فامیلی بودن از غیر فامیلی بودن، قدری مشکل است. طریقه به ارث رسیدن اختلالات چند عاملی پیچیده است چرا که عوامل محیطی نیز نقش دارند. برای مثال عواملی چون سیگار، رژیم غذائی، چاقی، ورزش نکردن بر روی بیماری ایسکمیک قلب موثر هستند. سهم نسبی عوامل محیطی و استعداد ژنتیکی در به وجود آوردن بیماری از فردی به فرد دیگر متفاوت است.

تفاوت در تعداد کروموزوم ها!

بدن یک حیوان از میلیون‌ها واحد بهنام سلول ساخته شده است. هر سلول داری یک هسته است که جنس آن از پروتوبلاسم است و دور هسته را سیتوپلاسم فرا گرفته و سیتوپلاسم بهوسیلهٔ دیوارهٔ سلول احاطه شده است. زندگی هر حیوانی از یک سلول شروع می‌شود، این سلول تقسیم شده و دو سلول ایجاد می‌کند و تقسیمات ادامه پیدا می‌کند تا اینکه گروهی از سلول‌ها را که بافت‌ها و ارگان‌های مختلف بدن از آنها به وجود می‌آیند، تشکیل می‌دهد در داخل هسته اجسام نواری شکلی وجود دارند که کروموزوم نامیده می‌شود کروموزوم‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند کروموزوم‌های جنسی (sexchromosome) و کروموزوم‌های بدنی (autosome) کروموزوم‌ها در سلول‌ها به صورت جفت بوده (به جز در سلول‌های جنسی) و تعداد آنها در یک سلول بدنی یک گونه عدد ثابتی است. در جدول زیر تعداد کروموزوم‌های حیوانات مختلف، گیاهان و انسان نشان داده شده است.

THE HAPLOID NUMBER OF CHROMOSOMES FOR A VARIETY OF ORGANISMS

Common Name	Scientific Name	Haploid Number	Common Name	Scientific Name	Haploid Number
Black bread mold	<i>Aspergillus nidulans</i>	8	House mouse	<i>Mus musculus</i>	20
Broad bean	<i>Vicia faba</i>	6	Human	<i>Homo sapiens</i>	23
Cat	<i>Felis domesticus</i>	19	Jimson weed	<i>Datura stramonium</i>	12
Cattle	<i>Bos taurus</i>	30	Mosquito	<i>Culex pipiens</i>	3
Chicken	<i>Gallus domesticus</i>	39	Mustard plant	<i>Arabidopsis thaliana</i>	5
Chimpanzee	<i>Pan troglodytes</i>	24	Pink bread mold	<i>Neurospora crassa</i>	7
Corn	<i>Zea mays</i>	10	Potato	<i>Solanum tuberosum</i>	24
Cotton	<i>Gossypium hirsutum</i>	26	Rhesus monkey	<i>Macaca mulatta</i>	21
Dog	<i>Canis familiaris</i>	39	Roundworm	<i>Caenorhabditis elegans</i>	6
Evening primrose	<i>Oenothera biennis</i>	7	Silkworm	<i>Bombyx mori</i>	28
Frog	<i>Rana pipiens</i>	13	Slime mold	<i>Dictyostelium discoideum</i>	7
Fruit fly	<i>Drosophila melanogaster</i>	4	Snapdragon	<i>Antirrhinum majus</i>	8
Garden onion	<i>Allium cepa</i>	8	Tobacco	<i>Nicotiana tabacum</i>	24
Garden pea	<i>Pisum sativum</i>	7	Tomato	<i>Lycopersicon esculentum</i>	12
Grasshopper	<i>Melanoplus differentialis</i>	12	Water fly	<i>Nymphaea alba</i>	80
Green alga	<i>Chlamydomonas reinhardtii</i>	18	Wheat	<i>Triticum aestivum</i>	21
Horse	<i>Equus caballus</i>	32	Yeast	<i>Saccharomyces cerevisiae</i>	16
House fly	<i>Musca domestica</i>	6	Zebrafish	<i>Danio rerio</i>	25

ابطال داروینیسم : آیا از نظر ژنتیکی شامپانزه قادر است به انسان جهش کند ؟

در شکل زیر کروموزوم انسان (humam=h) و شامپانزه (chimpanzee=c) در کنار هم نشان داده شده و با هم مقایسه شده اند.

همه خانواده میمونها از جمله: شامپانزه و گوریل و اورانگوتان، دارای ۲۴ جفت کروموزوم هستند و انسانها دارای ۲۳ جفت کروموزوم می باشند، به عبارت دیگر انسانها (۱ جفت) دو تا کروموزوم کمتر دارند.

طبق فرضیه داروین ، چهار حالت امکان دارد:

۱- انسانها دو کروموزوم از دست داده باشند.

۲- خانواده میمونها دو تا کروموزوم جدید بدست آورده اند.

۳- یکی از کروموزوم های انسان ها به دو قسمت تقسیم شده باشد(ابتدا این حالت منطقی تر به نظر می رسد، از حالت انسان به شامپانزه می رسیم. یعنی از حالت کامل تر به یک حالت ناقص تر... اما چون اورانگوتان نیز ۲۴ جفت کروموزوم دارد این حالت رد می شود(زیرا اورانگوتان زودتر منشعب شده است)

۴- دو تا از کروموزوهای شامپانزه به هم وصل (fusion) شده باشند.(این فرضیه

(داروینیستها) تطور گراها می‌باشد)

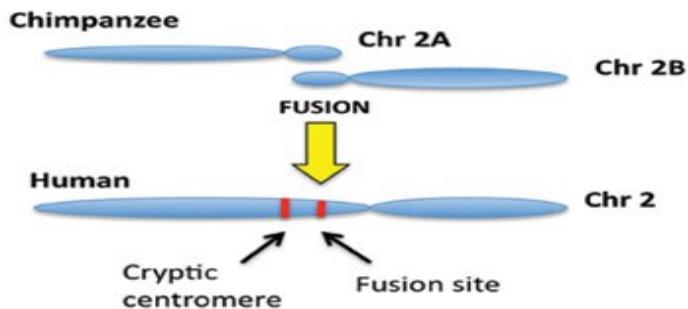
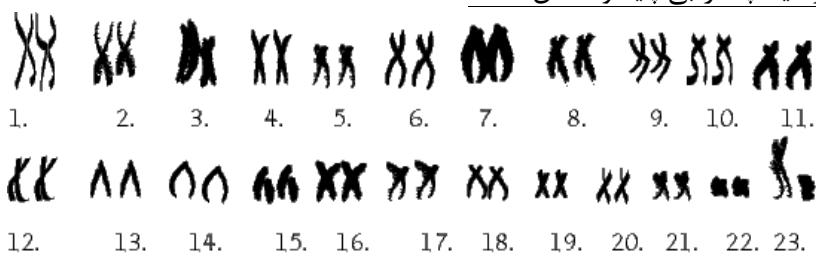


Figure 1. Depiction of a hypothetical scenario in which chimpanzee chromosomes 2A and 2B fuse to form human chromosome 2. The two sites showing where the fusion supposedly occurred and an inactivated cryptic centromere are depicted.

این فرضیه وجود دارد که در خانواده میمونها، ۲۴ کروموزوم وجود داشته و در انسانها ۲ تا از کروموزوم‌ها ادغام شده و انسانها ۴۶ کروموزوم به جای ۴۸ تا دارند. یکی از دلایلی که برای اثبات این فرضیه ارائه داده اند، این است که اگر کرومزم‌های شماره ۲ میمونها را کنار هم بگذاریم کاملاً شبیه کروموزوم شماره ۲ انسان است. اما آیا این فرضیه درست است یا خیر و آیا این ادغام به یکباره صورت گرفته و یا بصورت تدریجی صورت گرفته است. در حقیقت ثابت می‌کنیم که این فرضیه چقدر بی‌پایه و اساس‌است.



تطور گراها با بیان این سناریو، قصد دارند علت تفاوت در تعداد کروموزوم‌های انسان و خانواده میمونها را ثابت کنند. اما این اتصال که البته کاملاً اجباری است، آیا الزاماً مفید هم می‌تواند باشد؟!

اما چرا می‌بایست این ادغام صورت گرفته باشد؟! چه عاملی محیطی باعث این

ادغام شده است؟! مگر کروموزوم ها حاوی اطلاعات و نقشه بدن جانوران نیستند؟ پس این اتصال و ادغام مانند آن است که مطالب قسمتی از یک متن کتابی را برداشته و در ادامه متن دیگر قرار بدھیم. آیا در نتیجه این جابجایی، باز هم اطلاعات موجود در آن کروموزوم معنی و مفهومی خواهد داشت؟ خروجی این تغییر در اطلاعات، که به صورت اتفاقی بوده است در بدن آن جاندار چه تغییرات نابهنجاری را بوجود خواهد آورد. بیایید فرض کنیم که چنین ادغامی اساساً امکان پذیر باشد، اما آیا این ادغام تصادفی و البته اجباری، می‌تواند مفید هم باشد؟! و یا فقط یک سنتاریو تخیلی برای توجیه اختلاف بین تعداد کروموزوم ها می‌باشد. اگر محیط و زمان باعث این ادغام شده است پس حتماً می‌توان این دو کروموزم را در آزمایشگاه نیز با هم ادغام کرد؟ آیا تا کنون تحقیقاتی در این خصوص انجام شده است. بر اساس نتایج این تحقیقات آیا دانشمندان این ادغام را امکان پذیر می‌دانند؟

بر اساس آخرین تحقیقات پروفسور جری برگمن که در آپریل ۲۰۱۱ صورت گرفته است و در نشریه کریشن منتشر شده است (journal of creation ۲۰۱۱ April) نشان می‌دهد که این سنتاریو امکان پذیر نمی‌باشد

<http://www.icr.org/article/new-human-chimp-chromosome-2-data-challenge>

با بررسی اختلالات کروموزومی و اثر آن روی جسم انسان این نتیجه قطعی گرفته می‌شود، اینکه کوچکترین تغییر در زنجیره ژنتیکی انسان به انسان ناقص و معیوب می‌انجامد و اگر هزاران میلیارد سال هم بگذرد، ژنهای میمون، هرگز تبدیل به ژنهای انسان نخواهند شد؟ در واقع جسم نوع انسان از جسم نوع میمون (حیوان) کاملاً متفاوت است؟ و این در حالی است که کمترین صحبت ادعایی در مورد روح انسان و کیفیت و ویژگیهایش به میان نمی‌آورند. بحثهای روشنگر نمایانه داروینیستها، کاملاً ظاهرگرایانه و خام و سطحی است و کوچکترین تأیید علمی (باطنی و دقیق) حداقل در مورد میمون به انسان ندارد. و بدون توجه به متداول‌تری اثبات ادعایشان فقط می‌خواهند به هدف پوچ خود

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،‌ها

بپردازند که هبوطی در کار نبوده ، جنتی در کار نبوده ، فرقی بین انسان و حیوان نیست ، (در تمام تعاریف فیلسوفان غربی از انسان کلمه حیوان به کار رفته است، حیوان ناطق ، حیوان شگفت انگیز و ...) و خدای طراح و مهندس و خلاقی پشت این قضايا نیست ، و به اولیاء طاغوتی متسل می شوند تا بگویند خدا نیست (قضاؤت و حکم با عقل تک شما عزیزان مکلف و انسانهای مختار الهی) نقشه کروموزومی جسم میمون با جسم انسان از لحاظ تعداد ۳ رشته و از لحاظ کیفیت که تفاوت بسیاری دارد یعنی حتی از لحاظ جسمی هم امکان نداشته جسم انسان از جسم میمون گرفته شده باشد چه برسد به کیفیات روحی که اثلا قابل مقایسه نیست (به تحقیق برخی دانشمندان حتی اگر چند میلیارد سال هم بگذرد کلیت نقشه کروموزومی میمون قابل تبدیل به نقشه کروموزومی انسان نیست) یعنی حتی در عالم خلقت هم نظریه داروین قابل تعمیم نیست ، لذا نوع میمون و نوع انسان از اساس ۲ مخلوق جدا از هم هستند در جسم و روح و تعمیم شیاهت ظاهری و نسبی اندامهای این دو با علم ژنتیک رد شده است . و توصیه ای می شود به متفکرین غرب کرد، اینکه : بهتر است به جای اینکه برای انکار خدا و عالم جعل (معنا) جنت و غیب و ایمان و ... ، اجداد خود را به میمونها(یا نیای مشترک) پیوند بزنید و خود را تا سطح حیوان تنزل دهید ، قدری معرفت توحیدی خود را بالا ببرید . و ارزش و جایگاه متعالی انسان بودن را در دستگاه معرفت توحیدی، تجربه کنید .

عوام نباید با فرضیات رد شده داروین ، خود را مجاب به ضدیت با خواسته فطری خود کنند که همان گرایش به امن و ایمن و ایمان به ذات صاحب حق و صاحب همه صفات کمال، است.

ابطال داروینیسم فسیلهای گذر میانی و اثبات خلق دفعی (و نه تدریجی) حیوانات فسیلهای زنده



اگر واقعاً نوع ها به طور تدریجی از نوع های دیگر مشتق شده باشند، پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمی یابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اختشاش نبوده، (مدام در حال تغییر و تحول از نوعی به نوع دیگر نیست) دقیقاً و به طور کامل، سر جای خود می باشد؟ در حقیقت در طبیعت باید تعداد بی شماری از این فرمهای گذر میانی باشند. فقط چرا در لایه های بیشمار کره زمین مدفون شده و آن را نمی یابیم چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از این اتصالات نمی باشند؟ تمام یافته های بدست آمده از بررسی ها و حفاری ها، برخلاف انتظار تطور گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

پدیدار شده اند. تطورگرایان با سعی و کوشش در اثبات فرضیه خود با دست خودشان فرضیه شان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تکامل گرا (تطور گرا) میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیل ها چه در سطح انواع و یا گروهها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی گره زمین تشکیل گروهها را میبینیم. فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر می کند: بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است... این اطلاعات ثبت شده به هیچ وجه آثار فرم‌های گذر میانی داروین را بمیان نگذاشته است. نوع ها یک دفعه بوجود می آیند و باز یک دفعه نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوع ها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را میکند.

"چرا در طبیعت هیچ گونه بینایی، و فرم‌های گذر میانی، قابل مشاهده نیست چرا در طبیعت بیشمار گونه بینایی که در حال تبدیل شدن به نوع دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟"

در حقیقت وقتی به گذشته برمی گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل های زنده، نشان می دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده اند و ثابت باقی مانده اند و این با فرضیه تکامل(تطور) مغایرت دارد.

چالز داروین : (اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوع های گذر میانی که رابطه میانی نوع ها می باشند حتما می بایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیل ها می توان یافت). داروین در ادامه صحبت های بالا در کتاب منشا انواع اینطور توضیح میدهد:

اگر واقعا نوع ها بطور تدریجی از نوع های دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرم های گذر میانی دست نمی باییم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده، دقیقا و بطور کامل سر جای خود می باشد؟ می بایستی تعداد

بیشماری از این فرم‌های گذر میانی باشند. فقط چرا در لایه‌های بیشمار گره زمین مدفون شده و آنرا نمی‌یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالاتی نمی‌باشند؟ ژئولوژیک یک طیف خوب درجه بندی شده زمان را به میان نمی‌گذارد و شاید این بزرگترین اعتراضی می‌تواند باشد که در مقابل تئوری من مطرح کرد) . چالز داروین

چرا تغییراتی که باید آنقدر قدرت داشته باشد و در طول چند صد میلیون سال میلیاردها نوع جاندار را با طراحی دقیق و بدون اشکال بوجود بیاورد، چطور ۴۵۰ میلیون سال یک جاندار راهیچ تغییری نداده است؟ آیا جز این هست که تطويرگرایان ادعا میکنند که جانداران از گونه ساده و ابتدایی به سمت گونه‌ها پیشرفتی تمام (تطور) پیدا کرده اند، اما فسیل‌ها خلاف این را ثابت می‌کنند! پیشرفتی میخواهیم ادعا کنیم این موجودات از ۵۰۰ میلیون سال پیش تا حالا شروع به تمام (تطور) کردند در حالی که گونه‌های پیشرفتی ای مثل کوسه از ۴۰۰ میلیون سال پیش وجود داشتند و هنوز هم به همان شکل باقی مانده اند و دچار هیچ تغییری نشده اند.

و این استدلال برای بستن درب بهانه داروینیستها ، مبنی بر طول زمان ، کفايت می‌کند . یعنی تا به امروز داروینیستها ، عجز خود را در پاسخ به سوالات بالا در لفافه زمان پنهان می‌کردند و می‌گفتند تغییر بسیار جزئی در میلیون سال به نظام فعلی رسیده و چون کسی را نداریم که میلیون سال عمر کرده باشد و رد کند ، لذا آنها به فرضیه خودشان غره می‌شدند . به هر حال بطلانش در این حوزه نیز ثابت شد و ان شا الله با حذف این باطل فضا برای حق بیشتر و بیشتر باز شود .

! ابطال داروینیسم : استثار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی !

داروین این گونه استدلال می‌کند که در طبیعت جای پرورش دهنده به تنابع بقا داده شده است. (به جای اراده ای موفق اراده ها به عنوان رب العالمین آنها قائل به تصادف و انگیزه بقا هستند) از میان همه انواع موجودات زنده عده زیادی

محکوم به فنا هستند و فقط بخشی از آن‌ها که لایق به اصطلاح "بقا اصلاح" هستند باقی می‌مانند. البته این ترجمه هم مشکوک و غلط است اصلاح از کلمه قرآنی صلح است که در مقابل مفسدت به کار رفته است و اصل بقا هم که مهمترین انگیزه غریزی همه موجودات است یعنی موجودات عالم، چون خالقشان، در غریزه شان، تلاش برای بقا را، نهادینه کرده است، برای بقا تا سر حد توان می‌جنگند، نه به این خاطر که شخصی در قرن ۱۹ میلادی گفته است برای بقا تنازع کنید. (ترجمه مناسبتر واژه "بقای قویتر" است البته "بقای اقوی" تفاسیر متعددی در علوم سیاسی و حکومت دارد که فعلاً صرفنظر می‌کنیم)

انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل‌های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارشی می‌شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می‌دهند. این فرایند از مکانیسم‌های کلیدی تکامل محسوب می‌گردد.

داشتن پوست و پرهای رنگارنگ احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک موجود را در یک جمعیت کاهش می‌دهد. هرچه موجود شباهت بیشتری با محیط (استتار) داشته باشد احتمال زنده ماندن آن بیشتر است. در حقیقت استتار عامل مهمی در بقاء می‌باشد. اهمیت استتار به اندازه‌ای است که انسان‌ها در جنگ‌های خود از استتار به عنوان عامل دفاعی در مقابل دشمن استفاده می‌کنند. لذا وقتی به طبیعت می‌نگریم نبایستی موجودات رنگارنگ را ببینیم زیرا بر اساس نظر تکامل گراها (طور گراها) می‌بایست این موجودات توسط دشمنانشان شکار شده و نسل آنها منقرض شده باشد. اما چرا اینگونه نیست؟! چرا

انتخاب طبیعی کارآمد نبوده و این موجودات در طبیعت زندگی می‌کنند؟
وَالْأَرْضَ مَدَدُنَا هَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيٌّ وَأَنْبَتُنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (ق/۷)
و زمین را گسترش دادیم و در آن کوههای عظیم و استوار افکنديم و از هر نوع گیاه بهجهت انگیز در آن رویاندیم،
طور گراها، ادعا می‌کنند که انتخاب جنسی عامل ادامه حیات این موجودات زیبا

و رنگارنگ است. در حقیقت زیبایی آنها عامل باقی آنها شده است. به این معنی که موجودات ماده، نرهایی با پرها و بدن زیبا تر را انتخاب کرده اند. (و اینگونه افکار فاسد شخصی، به اصطلاح دانشمندان یهود، روی فرضیه بافی های آنها اثر می گذارد).

اما آیا در تمام این جانوران زیبا و رنگارنگ، تنها نرها زیبا هستند؟ چرا ماده هایی که خود انتخاب کننده هستند نیز زیبا می باشند؟

این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر قوی نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و در نتیجه تکامل باشد

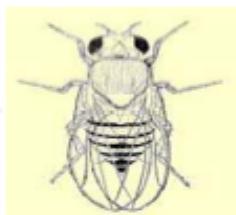
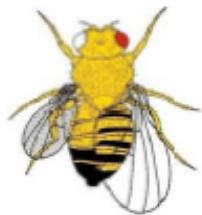
"در حقیقت انتخاب طبیعی در برابر انتخاب جنسی شکست خورده است" این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و تبدیل شدن آنها را به انواع دیگر و در نتیجه تکامل جسمی باشد. در حقیقت انتخاب طبیعی حتی نتوانسته است که بر روی رنگ حیوانات تاثیر بگذارد چه برسد که بخواهد تغییرات ساختاری در بدن آنها ایجاد کند.

خلقت در دی ان ای

برای ایجاد عضو جدید در یک گونه، می بایست اطلاعات لازم برای ساخت این عضو در دی ان ای موجود زنده قرار بگیرد همچنین این عضو می بایست با سایر اعضاء در ارتباط باشد و به صورت هماهنگ عمل کند. مثلا برای ایجاد یک بال در یک خزنده می بایست اطلاعات مربوط به ساخت بال در دی ان ای قرار بگیرد.
اما با جهش های تصادفی، هیچگونه اطلاعات جدیدی در دی ان ای قرار نمی گیرد. در سیستمهای اطلاعاتی و ارتباطی، جهش اتفاقی همانند یک نویز می باشد، که همیشه باعث خرایی سیگنالها می گردد و هر گز نمی تواند اطلاعات جدیدی را به وجود بیاورد و یا باعث زیاد شدن اطلاعات شود.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

در قرن ۲۱ تلاش‌های زیادی برای ایجاد جهش‌هایی در دی ان ای و ایجاد مخلوقات جدید بر روی مگس‌های میوه انجام شد ولی چیزی جز مگس‌های میوه مریض که دیگر قادر به تولید مثل و پرواز نبودند به دست نیامده است و ثابت شده



یک مگس میوه برای همیشه مگس میوه خواهد مانند و این به آن معنی است که با جهش اتفاقی نمی‌توان اطلاعات موجود در دی ان ای را افزایش داد.

دی ان ای فقط یک مولکول نیست بلکه یک کد، یک زبان و یک مکانیزم ذخیره اطلاعات است. تمام کدهایی که ما می‌شناسیم توسط یک هوش ایجاد می‌شوند. یک هوش و یک انسان هوشمند کدهای باینری (۰،۱) کامپیوتر را می‌نویسد. همچنین یک هوش کدهای موسیقی را می‌نویسد. بنا براین اطلاعات موجود در دی ان ای می‌باشد توسط یک هوش ایجاد شده باشد. در حقیقت دی ان ای و اطلاعات موجود در آن ثابت می‌کند که یک طراح بی‌نهایت هوشمند (آفریدگار) وجود دارد.

همچنین اطلاعات از جنس ماده و انرژی نیست و امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد. ایجاد اطلاعات توسط ماده همانند آن است که در یک کامپیوتر (سخت افزار - ماده) با گذر زمان و تحت تاثیر محیط، نرم افزار (اطلاعات) به وجود بیاید که چیزی کاملاً غیر ممکن است، زیرا اطلاعات از جنس ماده نیست.

"در حقیقت چون امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد و چون برای ایجاد عضو جدید و یا ایجاد گونه جدید می‌باشد اطلاعات موجود در دی ان ای تغییر کند لذا هیچ مکانیزم تکاملی که بتوانند یک گونه را به نوع دیگر تبدیل کند وجود ندارد."

در حقیقت دو مکانیزم تکاملی، یعنی انتخاب طبیعی و جهش اتفاقی، به هیچ

وجه قادر به ایجاد اطلاعات نمی باشند ، و لذا امکان ایجاد اطلاعات جدید، برای عضو جدید در یک گونه و یا ایجاد گونه جدید ، توسط محیط و ماده وجود ندارد و این چیزی است که تکامل داروینی را با یک بحران مواجه می سازد .

ابطال داروینسیم با اثبات پیچیدگی خلقت (عجایب چشم انسان)

چشم انسان عضوی بسیار پیچیده می باشد، که شامل ۴۰ سیستم جزئی تر از جمله شبکیه (PUPIL) مردمک (RETINA) عنبیه IRIS عدسی LENS عصب نوری OPTIC NURVE و ... می باشد، شبکیه شامل تقریباً ۱۳۷ میلیون سلول ویژه می باشد، که در مقابل نور پاسخ داده و پیغامهای را به صورت الکتریکی به سمت مغز از طریق رشته های عصبی می فرستد . در بخش خاصی از مغز که ویژوال کورتکس، نامیده می شود این پالسهای الکتریکی به رنگ ، عمق و ... تفسیر می شوند و به ما امکان دیدن تصاویر را می دهند . چشم ، رشته های عصبی و ویژوال کرتکس اجزا جداگانه می باشند که ۱.۵ میلیون پالس مختلف را در کسری از ثانیه تفسیر می کنند . اگر هر یک از این اجزا مختلف وظایف خود را انجام ندهند چشم قادر به انجام وظیفه خود نمی باشد .

تنها اندکی اختلال در نقش حیاتی این نامه های شیمیایی باعث ایجاد مشکلات بسیاری می گردد . پیامهای هورمونی نقش مهمی در کنترل میزان قند خون ، کنترل میزان بافت های چربی ، تنظیم چرخه خواب روزانه ، تنظیم رشد بدن ، ترشح شیر مادر برای نوزاد و ... دارند . و همه این موارد نشانه حکمت و علم بی نهایت ، خداوند قادر و عالم می باشد .

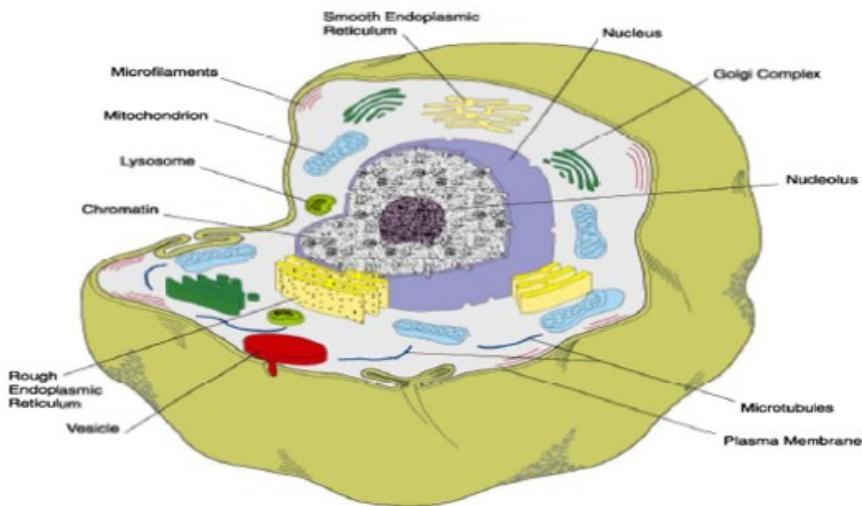
موتوری به نام مژک

مژک یک موتور بسیار پیچیده است که شامل بیش از ۲۰۰ پروتئین مختلف می باشد . نبود یکی از این پروتئین ها باعث می شود که این سیستم پیچیده نتواند

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

وظیفه اش را به خوبی انجام دهد در حقیقت امکان اینکه این اجزا با شناس و گذر زمان در کنار هم قرار گرفته باشند، غیر ممکن است دکتر میشاپل وبح در کتاب "جعبه سیاه داروین" می‌گوید: تحقیقات زیادی انجام شده است... بیشتر مردم گمان می‌کنند که اگر آنها نمی‌دانند که مژکها چگونه تکامل یافته‌اند. حتماً کسانی هستند که این موضوع را بدانند. اما تحقیقات حرفه‌ای ثابت می‌کند که هیچ کس نمی‌داند.

ماشین‌های مولکولی در درون سلول!



ماشینهای مولکولی آنقدر پیچیده هستند که ما تازه در آغاز درک و فهمیدن نحوه عملکرد داخلی آنها هستیم. ما اکنون می‌دانیم که ماشینهای مولکولی بسیار پیچیده‌ای وجود دارند که تنها تعدادی از آنها توسط بیولوژیستها شناسایی شده اند.

فروپاشی فرضیه داروین

داروین در مهمترین کتاب خود "اصل انواع" شرط ابطال فرضیه خود را اینگونه بیان می کند :

IF IT COULD BE DEMONSTRATED THAT ANY COMMPLEX ORGAN EXISTED WHICH COULD NOT POSSIBLY HAVE BEEN FORMED BY NUMEROUS , SUCCESSIVE ,SLIGHT, MODIFICATION MY THEORY WOULD ABSOLUTELY BREAK DOWN

(HARVARD UNIVERSITY PRESS ۱۹۶۴ P.۱۸۹ "ORIGIN OF SPECIES THE CHARLES DARWIN")

ترجمه تحت الفظی :

زمانی برای این فرضیه اعلام فروپاشی باید کرد که : کسی نشان دهد که(مثلا) یک اندام پیچیده موجود به هیچ وجه امکان ندارد به وجود بیاید اولاً به طور گسترده، ثانیاً متوالی و بی در پی ثالثاً با تغییرات کوچک .

به عبارت دیگر اولاً وجود تعداد بی شمار اندام بسیار پیچیده (حتی فراتر از فهم انسان) و دوم، این تعداد بی شمار از هر کدام از آن اندامها (به تعداد موجودات نوعی مربوطه) و سوم ، وجود و تکرار شدن آنها از نسلی به نسل دیگر (حتی بدون تغییرات جزئی در نوع آنها) چهارم ، در تغییرات نسلی از هر نوع حتی تغییرات جزئی هم دیده نمی شود ، همگی ثابت می کنند که امکان نوع به نوع شدن در موجودات وجود ندارد. و هر موجود از ابتدای خلقت جایگاه ویژه و تعریف شده ای داشته است .

در حقیقت داروین معتقد بوده است که سیستمهای پیچیده چیزی بوده که باعث فروپاشی نظریه اش می شود .

دکتر میشائل بیح می گوید : من معتقدم که مکانیزم تکاملی (تطوری) داروین ، بسیاری چیزها را که زیر میکروسکوپ دیده می شوند را تبیین نمی کند . سلولها بسیار پیچیده تر از آنند که به طور اتفاقی تکامل یافته باشند و پیدایش آنها نیازمند هوش و حکمت است .

به راستی چگونه می توان ایجاد این ماشینهای مولکولی پیچیده را با انتخاب

طبیعی و تکامل (تطور) ناشی از زمان توجیه کرد؟!
داروینیستها سوال (شببه) می‌پرسند : زن انسان و شامپانزه، ۹۷ درصد با هم شباهت ظاهری دارد. چگونه چنین چیزی را توجیه می‌کنید؟
(از نظر خلقت گرا) اطلاعات موجود در زن‌ها ، نقشه بدن موجودات می‌باشد. در حقیقت بر اساس این اطلاعات است که مشخص می‌شود که هر موجودی به چه شکلی باشد .لذا وقتی دو مخلوق دارای ظاهری شبیه هم هستند، طبیعتاً نقشه بدن آن‌ها که در زنها وجود دارد، نیز می‌باشد شبیه هم باشد". در حقیقت شباهت ظاهری بین انسان و میمون، باعث توهمندی داروین شد، همان شباهت زنها که به تبع شباهت ظاهری است، باعث توهمندی تکامل گراها(طور گراها) شده است. یکسان بودن این اطلاعات نه تنها چیز دور از ذهنی نمی‌باشد، بلکه منطقی هم می‌باشد زیرا حیوانی مثل میمون از نظر جسمی، به انسان شبیه‌تر است تا حیوانی به نام سگ، لذا نقشه بدن آنها نیز می‌باشد به هم شبیه‌تر باشد اما این شباهت، چه در قسمت ظاهری و چه در اطلاعات موجود در زنها ، دلیلی برای منشعب شدن از هم نمی‌باشد(با دلایل بیان شده در کتاب)

سوال : خلقت گراها، خلقت موجودات را آنی می‌دانند یا تدریجی؟

اینکه خلقت آنی بوده و یا تدریجی، ابتدا به ساکن، اهمیتی ندارد .مهمن
این است که این خلقت اتفاق افتاده است یافریدگار هم قادر به آفرینش آنی و هم آفرینش تدریجی است .در مورد انسان، خلقت گراها به آفرینش آنی و بدون واسطه اعتقاد دارند .اما داشتمندان در مورد حیوانات به طور قطع نتوانسته اند، سخن بگویند .اما از آنجا که کل هستی ، آیت و نشانی هایی از طرف الله است لذا هر حیوانی هم حمل کننده و حبس کننده ، نشانی و آیتی است و...

سوال : آیا تغییرات میکرونی، همان تکامل میکرونی و در سطح گونه‌ها نیست؟
کریشنیستهای مسیحی اینگونه جواب می‌دهند ، تغییرات میکرونی چیز واضحی است . تمام انسانهای روی زمین از ابتدا ۲۳ جفت کروموزوم داشته اند . اما در طی این مدت و در اثر شرایط محیطی، و اخلاق افزایی، تغییراتی در رنگ پوست و مو و چشم و جثه آنها ایجاد شده است .اما تمام انسانها، انسان هستند و هیچ موجود

جدیدی از انسان منشعب نشده است. میلیاردها سال هم که بگذرد هیچ موجود جدیدی منشعب نخواهد شد. انسان، انسان می ماند و سگ، سگ می ماند و میمون، میمون...اما سگ و گرگ اسامی متفاوتی هستند که ما برای یک مخلوق به نام کائیدائی انتخاب کرده ایم. همینطور در مورد: شامپانزه و اورانگوتان و سایر میمون‌ها، تمام آنها میمون هستند و از یک نوع خاص نطفه (زنجیره کروموزومی) منشعب شده اند. تطورگرها با بیان تغییرات میکرونوی، می خواهند تکامل ماکرونوی را توجیه کنند که کاملاً غلط می باشد. هر موجودی می تواند تغییرات محدودی را "نوع خود" داشته باشد و نمی تواند از یک چارچوب خاص خارج بشود. در حقیقت: تغییری که در یک جاندار می تواند بوجود آید محدود می باشد و این قانون تمام جانوران را در یک قالب مشخص قرار می دهد (یعنی هر موجودی، یک جایگاه را در دستگاه خلقت اشغال کرده است که اگر در آن جایگاه قرار گیرد حق محقق شده است). هر موجود زنده تا حدی امکان تغییر و تبدیل دارد و نمی تواند از آن فراتر رود.

برای خارج نشدن از اصل موضوع بقیه ادله ابطال داروینیسم، و اثبات خلقت هوشمند در پیوستها می آید.

فصل دوم فرضیه جایگزین داروینیسم، خلقت یونیک و انحصاری هر موجود

نتایج ابطال داروینیسم و اثبات نظریه توحیدی "خلقت انسان، ها" وقتی بی اعتباری فرضیه داروین نزد همگان اثبات شود و فرضیه ای جایگزین، سوالات خلقت گراها و از آن مهمتر توحیدگراها را پاسخ دهد کلیه علوم مدرنی که بر پایه نظریه داروین بنا شده اند، باطل می شود، از داروینیسم سیاسی بگیرید تا اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی (لذا چون ممکن است صهیونیستها یا تثلیثی ها فریب موزیانه جدیدی سر هم کنند، نیروهای شیعه انقلابی معهدها، باید سریعتر خلا به وجود آمده را با نظریات حق و درست، پر کنند ان شاء الله)

علیه داروینیسیتها (نگاه از بیرون خود فرضیه)

نظریه داروین در نهایت می خواهد برسد به اینکه، نوع موجودات با جسم کاملتر، حق بقا در حیات دنیوی، دارند و این روند بدون خدا هم شدنی است پس باید تلاش خود را فقط در این دنیا معطوف کنیم که از دیگر مخلوقات در سیر تطوری خلقتی کاملتر بشویم و در این مسیر نوع انسان، به خدا نیازی ندارند. برخی سوالاتی که مطرح می شود ۱- به کجا؟ مقصد حیات بالاخره قرار است به کجا برسد؟ برای چه؟ نتیجه عینی؟

اگر هم با رویکرد اکسپریمنتالی به فرضیه داروین نگاه کنیم نتایجی که در دنیا به دست آمده نشان واضح از ابطال فرضیه دارد. آیا اینکه عمرها کوتاه تر شده نشان دهنده اصلاح شدن نوع بشر است؟ چرا با سیستمهای مبتنی بر این فرضیه در سطح کلان جهانی، انواع بیماری های جسمی و روحی رواج ۱۰۰ چندان پیدا کرده است؟ برای چه تعداد از انسانها تکامل مادی ایجاد می کند؟ چرا فقط ۱ درصد جامعه را بهشت دنیابی می رساند و بقیه یا در حسرت آنند یا در جهنم دنیابی؟ وقتی حتی در مورد خلقت جسمانی انسان این فرضیه(داروینیسم) زیر سوال است چرا باید در مورد ابعاد معرفتی و معنایی هم به این فرضیه استناد شود؟

چرا فرضیه داروین توجیه و گسترش پیدا کرد؟

داروین با هوش سیاه خود ویژگیهای اشرف مخلوقات را (که خداوند به خاطر آنها حتی فرشتگان را، وادر به سجده بر آدم (ع)(به عنوان نماینده نوع انسان) کرده است) دستمایه غرور او قرار می دهد و همان را وسیله جدا کردنش از معبد و مخلوقش قرار می دهد به دیگر بیان می خواهد القا کند که این توانایی های تو به خاطر وجود خود تو است! که از اساطیر الاولین به ارث برده ای! (ببخشید جناب آقای داروین، جنابعالی تا قبل از تولدتان کجا تشریف داشتید، که صلاحیت برتری بر میمون و سایر پدیده ها را کسب کرده اید؟)

در حالی که اگر توانایی هم باشد از سوی خدادست نه خود انسان و خداوند می

"لَا يَكُلُّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" البقرة/۲۸۶ هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی‌کند. یعنی آنچه انسان توانایی در خود احساس می‌کند از مبدأ و منشا الهی تفویض و اعطا شده (نه اینکه خودش به واسطه ژنهایش لیاقت آن را داشته) و هر انسانی در آنچه وسعت و توانایی پیدا کرده(کیفا و کما) موظف و مکلف به انجام کارهایی است . لذا به این سوال (صلاحیت یا توانایی برای چه؟) هم پاسخ داده شد .

فرضیه داروین به نفع چه کسانی کار می کند؟

واز سوی چه کسانی بازنشر می شود؟

همه اینها نشان می دهد خود فرضیه تطور داروین، با ظاهرسازی تبلور دارد و بطلانش از همان ابتدا مشخص بوده است . اینکه برخی آن را دستمایه قرار داده اند و بر کاربرد آن در همه موضوعات و زمینه ها می دمند در راستای سیاست نحس (هدف وسیله را توجیه می کند .) قابل ارزیابی است . به عبارت صریحت آن کمتر از ۱ درصد جامعه بشری برای حفظ موقعیت و حظ نفس شیطانی خود، در این مجال مختصر دنیا، حاضرند هر بهای را بدهنند . و برای اینکه مردم عادی به جای خداوند، آنها را بپرستند. در قول و فکر و عمل صدو عن سبیل (بستن راه خدا) می کنند و با دمیدن به چنین فرضیاتی مردم ساده عوام را به استحمار (به خریت کشاندن) می کشند تا زمینه استثمار(به بردگی کشاندن) ، آنها برایشان مقدور شود . و می دانیم جایگاه فعلی مستکبران عالم به خاطر لیاقت و شایستگی خاص خودشان نیست ، به خاطر ظلمی است که به کارمندان و کارگران و نوکران و بردگانشان روا می دارند ، لذا فرضیه داروین نه به خاطر خودش که به خاطر اراده ای که(از سوی ۱ درصد) پشتیش است امروز در جامعه مطرح است، راه گرفتن مردم از این فرضیه باطل و دروغ و نحس ، شکل گرفتن اراده ای است، که خواست آن ۱ درصد را به چالش بکشد . ان شاءالله

چرا ابطال فرضیه داروین اهمیت دارد؟ و باید با آن دشمنی کرد؟

داروینیسم "غیب" را هدف قرار داده است و با دوختن چشم و تمرکز انسانها به مباحث مادی، نقطه اتصال آنها با معارف الهی رسیده از وحی (قرآن)، را قطع می‌کند. (چون قرآن فقط متقین مومن به غیب را هدایت می‌کند **ذلک الکتابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ**(البقرة/۲) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**(البقرة/۳) ترجمه مرسوم : (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و موهابی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند). و با طرح مسیر جدیدی(فرضیه، از طوری به طور دیگر شدن) برای رویه خلقی موجودات، عملای خدا و تواناییهای او و اهداف او را به چالش(مبارزه) دعوت کرده است (گویی خواسته همچون یعقوب موہومی ، یهود تحریف شده ، خدای موہومی خودشان را به زمین بزند تا آن خدای موہومی به او هم برکت دهد و...) و معاندین بعدی مبتنی بر فرضیات این فرد ، راه هدایت را بر بشر بسته اند، و این رویه مورد انتظار و پشتیبانی انسانهای مغضوب علیهم و ضالین است لذا تنها راه نجات بشر که عمل به هدایتهای قرآن است ، منوط به ایمان پیدا کردن آنها به غیب است و هر گونه شک و شبهه را زدودن ، و برای این کار بت بزرگی ، چون فرضیه داروین از سوی داروینیست ها سر راه قرار دارد .

فرضیه داروین بت بزرگ است .

متفکرین دوران مدرن در غرب (که اکثرا یهودی هستند) ، پایه تفکرات خودشان را روی این فرضیه، بنا کرده اند و خداوند را ، این علت العلل هستی را ، پوشانده اند. (کفران کرده اند) از جمله نیچه، با توهمات این فرضیه، به خود اجازه داد، اعلامیه مرگ خدا را اعلام کند. (البته خدای موہومی خودشان را) تا حدود و امر و نهی الهی را از زندگی عوام حذف کند . و با این پیش فرضها فلسفه سیاست و

قدرت زمینی را برای انسان زمینی، تجویز می کند . وقتی اصل فرضیه داروین، زیر سوال بود ، قطعاً همه بتهایی که به آن تکیه داده اند هم زیر سوال می روند و ان شا الله همگی خورد می شوند. تا بشر ، غل و زنجیر های فکر و روحش را بشکند . و جایگاه (عالی) خلقی خود را نظام الهی درک کند . ان شا الله

اگر فرضیه داروین زده شود فرضیه جایگزین چه می تواند باشد؟

بسیاری از امور برای انسان غیب است، از جمله اتفاقات قبل از خلقت انسان در جنت و هبوط و جن و ملک و جنت و جهنم و معجزات قدیمی و کرامات جاریه، منبع الهامات بشری ، منشا خیالات ، روئیا در عالم خواب و ... فرضیه داروین به وجود آمد ، چون اسرائیلیات و هلنیات، پاسخی قانع کننده برای این سوالات نداشتند ، لذا داروین از شباهت ظاهری جسم میمون و جسم انسان، استفاده کرد و با طرح موضوع تطور انواع(از طوری به طور دیگر شدن در سطح انواع) خواست به سوال خلقت نخستین انسان جوابی بشری (حسی، تجربی) دهد . لذا تا فرضیه داروین ابطال ، نشود، مردم و متفکرین جامعه نسبت به عالم غیب ، فرافکنی می کنند(با انکار برخورد می کنند) و تنها مرجع هدایت و اشراف نسبی به آن، یعنی هدایتهای قرآن را، نادیده انگاشته یا بی توجهی می کنند یا با تردید برخورد می کنند که در هر دو صورت نفعی نمی برنند . لذا اول باید تکلیف جامعه بشری را با فرضیه داروین روش کنیم و ابطال آن را همه جا فریاد بزنیم .

تا باورهایی که (ماتریالیستها و ماده گرایان افراطی) بر روی آن بنا کرده اند، فرو بریزد و اینجاست که خلاء معرفتی ای به وجود می آید و ظرفیتی به وجود می آید، که می بایست، بلافصله معارف و هدایت های الهی را در موضوع خلقت نخستین انسان،ها در جامعه نشر دهیم . ان شا الله این فرآیند اگر با موفقیت همراه باشد دریچه ذهن و تمرکز مردم را، به سایر معارف الهی جلب می کند . در واقع شاهکلید ارتباط دادن جامعه بشری به معارف الهی، از مسیر زدن(ابطال) داروینیسم و اثبات "فرضیه خلقت نخستین انسان،ها" با پذیرش عالم غیب و اجتهاد از قرآن بستگی دارد .

سوال : آیا پرداختن به امور غیبی گناه ندارد؟

جواب : ما دو موضوع داریم ۱- روح و ۲- غیب در مورد روح صراحتاً آید داریم وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِ وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (الإسراء ۸۵) و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!» یعنی در مورد آن کیفا و کما جهد نکنید علم کمی به شما داده شده است و در مورد آن بازخواست نخواهید شد . اما در مورد غیب ، تکثر آیات مربوطه و اینکه غیب ، یک متعلق ایمانی است، (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (بقره ۳)) نوعی اصرار وجود دارد که در این زمینه جهد و کوششی صورت گیرد . لذا کشف غیب و درک حضور موجودات غیبی (خارج حواس ۵ گانه)، در حد توان لازم است .

مومن به کسی می گویند که به ۷ مورد زیر ایمان داشته باشد : ۱- ایمان به غیب ۲- ایمان به پیامبران الهی ۳- ایمان به کتب الهی ۴- ایمان به آیات و معجزات الهی ۵- ایمان به آخرت ۶- ایمان به ملائکه الهی ۷- ایمان به خداوند

آیا پرداختن به امور غیبی اثلا نتیجه ای هم دارد؟

اگر فرضیه عالم موازی که در پی می آید که از آیه (عالیم غیب و الشهاده) گرفته شده است تائید شود ، ما حداقل برای درک بسیاری از اتفاقات عالم شهاده (عالم ظاهری ، آنچه توسط حواس ۵ گانه انسان قابل درک است) الا و لابد باید به حد وسیع‌مان به عالم غیب اشراف پیدا کنیم . و می‌دانیم در قرآن از بسیاری از موضوعات و موجودات و اتفاقات خبر می‌آید که بر خواننده غیب و پوشیده بوده است و از طرفی قرآن شرط بهره مند کردن ، مخاطبیش از خود را ایمان به غیب معرفی می‌کند . لذا باید غیب را به عنوان یک حقیقت جاری مرکز توجه و تعمق بیشتر قرار بدھیم .

سوال : چرا پرداختن به امر مهمی چون غیب تا امروز بسیار محدود و مغفول مانده

است؟

مهتمرین دلیل آن التقاطی است که برخی مرتکب شده اند یعنی روح را با غیب یکی می‌گیرند و حکم مربوط به روح را بر غیب حمل می‌کنند، و حال می‌دانیم که اطلاعاتی در مورد کیفیت و کمیت روح به ما داده نشده و از ما بازخواست هم نمی‌شود لیکن الا ما شالله، موضوعات دین با پوشیدنیهای (بر انسان)، غیب در ارتباط است و هر کس بسته به درجه فهم و علم و عقل خود به نسبتی بر موارء شهاده اشراف پیدا می‌کند.

تعريف عالم غیب

غیب نسبت به حواس ادراکی انسان تعریف می‌شود و موجودیتی مستقل نیست. یعنی غیر از محسوسات فعلی اشیا و لوازمی وجود دارد، ولی انسانها با ۵ حس فعلی قادر به درک آنها نیستند.

متباين ضروری عالم غیب، عالم شهاده است. (متباين ضروری مثل شب و روز، بالا و پایین و ...)

عالم شهاده، عالمی است که با همین حواس ۵ گانه فعلی قابل درک و فهم است (بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، لامسه).

استفاده از ابزار میکروسکوپ و تلسکوپ، حس جدیدی به ما اضافه نمی‌کند بلکه حس بینایی انسان را توانمند تر می‌کند.

ولی به هر حال آنچه که انسان با این ابزار می‌بیند و درک می‌کند بر عموم انسانهای ماقبل کشف آنها، جز، عالم غیب بوده است.

در مورد سیر جهان، از نظریه نسبیت استفاده می‌کنیم. مرکز فهم و درک انسان را، نسبت به انسان حی (زنده) می‌گیریم (معیاری نسبی) که در حال راه رفتن در قطار در حال حرکت است. خط کش و ملاک سنجش را، روی فهم آن انسان می‌گذاریم. (با حواس ۵ گانه فعلی). در این صورت، جهان قبل از تولد

هر انسانی جزء عالم غیب است و حوادث عالم بعد از فوتش هم برایش غیب است. و آن قطار (سیر جهان در حال حرکت است) (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ... آل عمران/۴۴)

در ادامه می‌آید که هبوط پس از فرو افتادن لباس از تن انسانهای اولیه اتفاق افتاد (شاید بتوان گفت، حواس جنتی مربوطه تعطیل شد و غیب بر انسانها واقع شد یعنی آنچه که آن حواس باید درک می‌کردند، وجود دارد، ولی دیگر درک نمی‌شود) و پس از فوت انسان‌ها هم، در قیامت دوباره آن حواس فعال شده، گویی پرده غیب از انسانها، برداشته می‌شود.

نکته اصلی این است که، غیب یک موضوع خلقی نیست، بلکه موضوعی در عالم جعل (مبانی نظری و اعتقادی و باطنیات) است که صرفاً نسبت به انسانها (که هر لحظه در آزمون انتخاب بین حق و باطل قرار دارند) تعریف می‌شود.

یک جنبه دیگر غیب هم اطلاع داشتن یک نفر و بی اطلاعی نفر دیگر است، مثلاً آنچه برای بیمار، در مورد علت بیماری اش غیب است برای طبیب مربوطه، شهاده و عیان است.

غیب و پیامبر اکرم

راه ارتباط با غیب

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ(هو/۴۹)

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!

با توجه به آیات با ترجمه‌های مرسوم: وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ(التكوير/۲۲) و مصاحب شما [=پیامبر] دیوانه نیست!

وَلَقْدْ رَأَهُ بِالْفُقْيِ الْمُبِينِ(التكوير/٢٣) او (جبرئيل) را در افق روشن دیده است! وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَيْنِ(التكوير/٢٤) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانِ رَجِيمِ(التكوير/٢٥) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست! ترجمه پیشنهادی : "ه" در رآه به حضرت جبرئیل بر می گردد و در نتیجه " هو " در آیات بعد هم به ایشان بر می گردد نه حضرت محمد (ص) لذا حضرت جبرئیل بخل نمی کرد از عالم غیب به بیان دیگر ، ایشان مامور به خدمت به پیامبر اکرم (ص) بوده و هر آنچه پیامبر می خواسته اند، در اختیار ایشان قرار می داده است.

یعنی لازم نبوده پیامبر آن حواس جنتی را مستقیما داشته باشد همینکه جبرئیل در خدمت اوست هر آنچه بخواهد، می فهمد ، فرض کنید در یک مجتمع شهری که صدها دوربین مدار بسته وجود دارد کسی در مرکز کنترل حضور دارد و الزاما همه آن تصاویری که از دوربینها می رسند ، به درد نمی خورد ، یعنی اشراف به کل غیب به درد نمی خورد بلکه انتخابها و سوالهای هوشمند است که مفید است و کار انجام می دهد ، حالا سیستم دوربین مدار بسته را شما یکی از توانایی ها جبرئیل بدانید، کسی که جبرئیل را در اختیار دارد توانایی او را هم در اختیار دارد. اگر بپذیریم که مجردات عالم از جمله حضرت جبرئیل کار کرد ابزاری دارند و نه اختیاری و مثلا برای جبرئیل، سیستم دوربین مدار بسته و مخابراتی را قائل باشیم(نقل و انتقال اخبار و پیام ها) ، پیامبر از طریق ابزار جبرئیل(ع) به هر آنچه مورد سوالش بود از گذشته و آینده ، دسترسی داشته است . البته می دانیم حضرت جبرئیل ملک مقرب است و از مطلب بیان شده نباید ، فروکاست شان ایشان برداشت شود .

از طرفی ممکن است جانشینان به حق پیامبر (ص) یعنی حاضران عرصه مبالغه (حدیث کسae) هم از این قابلیتها بهره مند بوده باشند ، البته قطعا در آنصورت نبا (پیامی) از جانب الله منتقل نشده است. چون نبوت با محمد (ص) ختم شده بود. لیکن بسیاری از روایات رسیده از ۱۴ معصوم فراتر از عقل عرفی است ، شاید

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

این تحلیل برای درک اهمیت روایات ائمه به کار رود. به هر حال ما آیه **تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذُنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ (القدر/۴)** فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند.

را داریم که قطعاً باید مصدقی برای آن وجود داشته باشد. این هم یک راه دیگری است برای شناخت اولی الامر پس از رسول (چه کسانی حدیث بیشتری، از پیامبر (ص) نقل کرده اند که خبر از پوشیده‌ها و غیب می‌داده است؟ و ...) و به هر حال خالق عالم راههای ارتباطی با غیب را گذاشته است و دستگاه خلقت به مجموع عالم شهاده (عیان) به ما انسانها، و عالم غیب از ما انسانها، گفته می‌شود و حتی درست تر این است که بگوئیم غیب و شهاده دو وجه از یک عالم است که اتفاقات در یک وجه دارای تاثراتی در وجه دیگر است. مثلاً اقدامات برخی ملائکه (که از نظر ما غیب است) بر وجه شهاده عالم (عیان برای ما) تاثیر دارد و همینطور اقدامات انسانها در وجه شهاده عالم، دارای تاثراتی در وجه غیب عالم است.

امید اینکه این تحلیل ما را به درک آیاتی همچون آیات زیر برساند:

بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يَمْدِدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوَّمِينَ (آل عمران/۱۲۵)

آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (الزلزلة/۷)

پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند!

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزلة/۸)

و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!

غیب به معنای موجود و نامکشوف برای انسان

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَطْلَعُكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَقَوَّا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران/۱۷۹)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان‌گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این بر خلاف سنت الهی است)؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمیگزیند؛ (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد). پس (اکنون که این جهان، بوته آزمایش پاک و ناپاک است)، به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست. در مواردی که الله اذن آن را داده است، ما باید بر غیب، اطلاع پیدا کنیم.

این فرضیه برای چه کسانی مفید است؟

در این مجال ابتدا نظریه غالب بر فضای فکری اندیشمندان جهان (متاثر از تمدن پاگانیستی و مهاجم غرب)، ابطال می‌شود در نتیجه کل ساختار و چیدمان معرفتی بشر (ماتریالیستی) زیر و رو می‌شود و قرار است سنگ بنای جدید معرفت بشر را از اول اول بی‌ریزی کند. و در این مسیر تنها و بهترین راهنمای موجود کلام الله می‌باشد و بنا به آیات اولین سوره بعد از حمد یعنی ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ بِهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ (البقرة/۲) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است.
 الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳)

(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است]

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،‌ها

ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوْقَنُونَ(البقرة/٤)

و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(البقرة/٥)

آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند.

لذا الا و لابد باید برای فهم کتاب الله باید به غیب معتقد و تا حد امکان مشرف شویم و البته مدارج فهم غیب فقط در سطح زبانی به دست نمی آید بلکه اگر سطح پیشین در عمل و با صلاه(عبادت ظاهری) و انفاق(عبادت باطنی) ثابت شد درجه بالاتر حاصل می شود .

از جمله موارد غیبی ، درک علت ارسال رسول و آنچه به رسالت آورده اند، است و تنها پس از طی این مراحل است که قرآن، بطن خود را برای ما می گشاید و اسرار هستی را عیان می کند .

لذا این فرضیه فقط برای مومینین با تقوا، مفید و موثر است و مغضوب علیهم ها و ضالین ها بهره ای از این فرضیه نخواهند برد .

این فرضیه به درد چه کسانی نمی خورد؟

و با توجه به آیات ادامه سوره بقره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ(البقرة/٦)

کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاؤَهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(البقرة/٧)

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده؛ و بر چشمها یشان پردهای

افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ(البقرة/٨) گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم.» در حالی که ایمان ندارند.

يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ(البقرة/٩) می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ (اما) نمی‌فهمند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأُخْبِرُهُمْ بِالْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قَلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ(العنکبوت/٤٣)

و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می‌گویند: «الله»! بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!»اما بیشتر آنها نمی‌دانند.

این فرضیه مشکلی از کار کافران باز نمی‌کند و بنایی هم برای اقناع و توجیه آنها ندارد، چون صدای تاریخ را نمی‌شنوند و عبرتهای تاریخ را نمی‌بینند ماهیت و معنای پدیده‌ها را هر چند جزئی، درک نمی‌کنند و فقط در پی آنند تا حال

دنیایی خود را کمی بیشتر دوام دهند.

این فرضیه به درد منافقها هم نمی‌خورد ، کسانی که نان به نرخ روز می‌خورند هدفشان همچون کافران دنیای فانی (برای منیشن) است، ولی خود را به لباس و ظاهر دینی تزئین کرده اند و به همین خاطر مرشدمان امام خمینی فرمودند ، منافقان از کفار هم بدترند. .

آسیب شناسی فرضیه های موجود خلقت نخستین انسان

فرضیه های موجود در کیفیت خلقت نخستین انسان ۱- ریشه در فرضیه های موجود در غرب دارد ، که آنها هم مستقیم (متون یهود و مسیحیت تثلیثی) یا غیر مستقیم (دانشمندان شاخص مدرنیته یهودی الاصل) به کاسیان دین یهود یعنی صهیونیزم می رسد ۲- دسته دوم فرضیه ملحدین داروینیست هست که آنها برای اثبات درستی الحاد خود ، به طور علنی علیه خداوند تیغ کشیده اند و از هر نوع سحر و بازی و رسانه ای برای شیوع ضلالتهای خود استفاده می کنند گویی دغدغه اصلی شان این است که به مردم بگویند ، مبادا به خداوند ایمان بیاورید همه چیز تصادفی اتفاق افتاده است ۳- از طرفی علمای اسلامی که درگیر اسرائیلیات (عهد عتیق و عهد جدید و...) ، هلنیات(فلسفیدن ارسسطو و فارابی و ...) ، دانش مدرن (انواع ایسمها سوسیالیزم ، نشنالیزم ، لیبرالیزم و ...) روایات مخدوش (جعل هزاران حدیث دروغ منسوب به پیامبر(ص) ، توسط کعب الاحرار ، کارگزار خلیفه دوم و سوم و معاویه) و استدلالات دگم از آیات قرآن مجید شده اند و حاصل جمع اینها نوعی گیجی را به وجود آورده که تا به امروز خیلی از مسائل را لاینحل گذاشته است . و همیشه در موضع تدافعی ، منتظرنند در غرب اتفاقی بیافتد تا نسبت به آن واکنش نشان بدهند ، حال آنکه علم توحیدی ، آوانگارد و پیشرو است و ...

گیاهان گوشتخوار

بر می گردیم به مفهوم شجره در قرآن، توجه شما را به شناخت یک آیت بزرگ در طبیعت جلب می کنم :
 (آیت را "نشانی" ، "تابلو راهنما" ، "واسطه ای برای ارتباط خداوند با مومن" فهم می کنیم)

با فرض قبول قسمتی از تحقیقات داروین در تیره شناسی گیاهان داریم که :
 گوشتخواری حقیقی در پنج راسته از گیاهان رده بندی می شود که این راسته ها بصورت بیش از ۱۲ جنس شرح داده می شوند. این گروه شامل حدود ۶۳۰ گونه

هستند که شکار را جلب کرده و به دام می‌اندازند، آنژیم‌های گوارشی تولید می‌کنند و مواد غذایی قابل استفاده نهایی را جذب می‌کنند. مضافاً بیش از ۳۰۰ گونه از گیاهان گوشتخوار ابتدایی که در چند، جنس طبقه بندی می‌شوند بعضی از ویژگیهای ذکر شده را نشان می‌دهند.

کشف بزرگترین گیاه گوشتخوار

این نوع از گیاهان گوشتخوار می‌توانند جانوران جونده‌ای نظیر موش خرماها و پرنده‌گان را نیز ببلعند و بخورند.



نحوه شکار بزرگترین گیاه گوشتخوار

این گیاه با تولید شهد شیرین و خوشبوی در داخل پارچ یا همان تله خود، موش‌های صحرایی را با عده، وعیدهایی از شهد شیرین به سمت خود کشانده، و هنگامی که موش باهوش، تمایل به نوشیدن این مایع شیرین را دارد، به محض ورود به فضای داخلی موی پارچ، در شیره چسبناک گرفتار شده است، اصطلاحاً به دام افتاده، اسید است این گیاه پس از به دام انداختن کیس مورد نظر، با ترشح آنژیم

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان، ها

های اسیدی گوارشی، شروع به تجزیه و شکستن مهره داران یا همان جوندگان، هنوز زنده می کند. این گیاه، در حدود اواسط آگوست ۲۰۰۹ کشت و ثبت شد.

چند سوال مهم

سوال: آیا رابطه گیاه - گوشت، می تواند برگشت پذیر هم باشد؟
یا چه رابطه ای بین حیوانات گیاه خوار، و گیاهان گوشتخوار وجود دارد؟
اینکه جسد انسان (گوشت) در خاک، توسط ریشه های گیاه جذب می شود آیت چیست؟

و اینکه انعام (چهارپایان خوراک گوشتی انسان) گیاه خوار هستند، آیت چیست؟

سوال اساسی: آیا رابطه گیاه - گوشت - گیاه را می توان به صورت یک چرخه دید؟

آیات شجره در قرآن بخش اول

وَقُلْنَا يَا آدُمْ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ (آل‌بقرة ۳۵)

و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد.

وَيَا آدُمْ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ (آل‌اعراف ۱۹)

و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شویدا و از هر جا که خواستید، بخورید!
اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمگاران خواهید بود!»
آنچه تدبیر در کاربرد کلمه شجره در قرآن به دست می دهد:

- ۱- اینکه الشجره آمده است و نه شجر یعنی درخت ماده بوده است (میوه ده خاصیت زایندگی داشته) (مثلا در مورد نخل خوشه درخت نر را که حاوی گرده نر است را بر میدارند و در لابلای خوشه درخت ماده قرار می دهند تا خوشه بارور شود و ثمر دهد)
- ۲- اینکه صراحتا الشجره آمده یعنی گندم و زرع نبوده است، بلکه چیزی مثل درخت بوده است یا کارکردی همچون درخت داشته است .
- ۳- اینکه اسم مشخصی برای آن نام برده نشده است ، یعنی بشر (موقع نزول آیه یا این عصر) از درک نوع آن عاجز است و اگرنه کاربرد اسامی ، تفاح یا رمان یا زیتون یا سایر اسامی شناخته شده بشری ، در قرآن مرسوم است ، پس حتما ویژگی خاصی در آن درخت نهفته بوده است که نمونه قابل درک بشری نداشته است.
- ۴- آن درخت قطعا در جنت (یا به نظر برخی علماء جنت بزرخی) می روییده و شرایط فیزیکی و شیمایی آن با شرایط جهان مادی فعلی(ارض) متفاوت بوده است .
- ۵- اینکه آیه نوع درخت را اسم نبرده ، از وجه علیم و رحیم بودن خدا ببینیم ، چون می خواسته ذهن خواننده را، از تفحص بیشتر نوعی، بر حذر دارد و به ذات عمل آدم و حوا ، یعنی لا تقربا معطوف کند .
- ۶- اینکه آن درخت خاصیتی داشته که باعث بر ملا شدن "سواتهمما" شده است .
- ۷- اینکه کار غیر مفید ، توسط الله، حتی در بهشت محال است و قطعا آن درخت در نظام امورات جنت کارایی مفیدی داشته است لیکن به صلاح نبوده باشد .
حالت ۱ ، اگر برای گیاه ارزش والاتر، قائل باشیم ، نزدیکی انسان به آن باعث آسیب به آن درخت، می شده ، لذا انسان به عنوان تهدید ، نباید به آن نزدیک شود ،
حالت ۲ اگر نه ، انسان را اشرف مخلوقات بگیریم ، آن گیاه تهدید شمرده می شده و نباید به انسان نزدیک شود . ولی می دانیم الله هرگز کار عبث و بیهوده و شری انجام نمی دهد خاصیت شجره این است که ثابت در مکان مشخصی است ، برای جمع بندی،

- اینکه به انسان گفته شده نزدیک این درخت نشود یعنی ترکیب دو نظر قبلی ، هم آن شجره مقام با ارزشی در جنت داشته و هم انسان، ولی از آنجا که معمولاً الشجره (در موقعیت مکانی خود) ثابت است این انسان بوده که باید فاصله ایمن ، خود را با آن حفظ می کرده است. لذا ارجحیفی که یهود در این حوزه باfte ، باطل است.(پناه بر خدا ، می گویند ، خدا به انسان حسادت می کرد و آن درخت معرفت بوده و انسان با خوردن از آن میوه به دانش و آگاهی رسید و ... نماد سیب نیم خورده شرکت اپل از این فلسفه نشات گرفته است)
- ۸- از آنجا که مهمترین انگیزه ای که شیطان برای وسوسه بشر مورد استفاده قرار می دهد حب شهوت و حب جاه است . شاید آن درخت، چیزی ، خاصیتی (شهوانی) را در جسم انسان تحریک می کرده است.
- ۹- قطعاً آن درخت موقعیت خاصی داشته که وسوسه شیطان ، کنجکاوی آدم و حوا را به قلیان آورده، تا حدی که بر هشدار پروردگار بچربد. و از فرمان الهی به غفلت یا غور (عمد) تخطی صورت دهند .
- ۱۰- با نزدیک شدن جنس انسان با آن درخت نوعی ترکیب جدید ساخته شده (به عنوان نتیجه طبیعی آن نوع نزدیکی) که با کلیت و جزئیت قوانین جنت در تعارض بوده است . که نهایتاً منجر به اخراج آنها شد.
- ۱۱- طبق پژوهش‌های زیست شناسان میلیونها گونه درختی وجود دارد و اگر این دنیا نسبت به جنت را بسان قطره به دریا در نظر بگیریم ، قطعاً شمار گونه های زیستی و درختان جنت بسیار بیشتر از این دنیا هست، سوال : چه ویژگی خاصی در آن درخت بوده که الله ، آدم و حوى را نسبت به این گونه خاص پرهیز داده است ؟
- ۱۲- آن درخت(دستگاه) چه جاذبه ای داشته که باعث شده آدم و حوا به خاطرش حاضر باشند سخنان(وسوسه) دشمن خود را بشنوند و با دشمن خود(شیطان) مذاکره کنند و بعد در مقابلش کم بیاورند.
- ۱۳- نقد نظر فعلی در مورد خلقت الشجره اسرائیلیاتی (مبتنی بر متون یهود) آنها ، به سوالات بالا اینگونه جواب می دهند : اینکه خدا می خواسته مج آدم و

حوا را بگیرد، لذا یک چنین درختی را مخصوصا برای امتحان انسان خلق کرده است . به نظر می رسد این برداشت (پناه بر الله) نوعی تهمت به الله است . این منظر به نوعی ضعف خدا را القا می کند و می خواهند خدا را تا سطح انسانی بلکه دونتر پایین بشنند . از آنجا که الشجره آمده یعنی آن درخت(معرفه و شناخته شده بوده) قبل از آدم و حوا هم بوده و از لوازم جنت بوده است .

۱۴-اگر طبق اسرائیلیات آن شجره سبب یا گندم بوده چه دلیلی داشته که الله نام آن را در قرآن ذکر نکند(تکرار نکند) ؟ خدایی که از زدن امثله ای به کوچکی بعوضه (مگس) و ما فوقها (و بالاتر) شرم ندارد ، خدایی که به راحتی تین و زیتون و رمان و ... را نام می برد ، خدایی که از گفتن زقوم (گیاه جهنمی) ابایی ندارد . یعنی آن درخت ما به ازای دنیایی نداشته است .

۱۵-سوال : چرا خداوند به آدم و حوا شجره الزقوم را نهی نکرد ؟ این درخت که با این توصیفات بیشتر شایسته دوری کردن بوده است .

درک یک شاخص زمانی، "هبوط"

معنای لعوی هبوط به معنای فرود آمدن از ارتفاعی بالا به ارتفاعی پست است . و کلمه متضاد آن صعود یعنی بالا رفتن است، مثال کشتی نوح قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ (هود/۴۸) که کشتی از روی آب به روی زمین فرود آمد .

ثُمَّ قَسَّتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ الْحِجَارَةُ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنَهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيُخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشِيشَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(البقرة/۷۴)

سپس دلهای شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پارهای از سنگها می شکافد، و از آن نهرها جاری می شود؛ و پارهای از آنها شکاف بر می دارد ، و آب از آن تراوش می کند؛ و پارهای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ (اما دلهای شما، نه از خوف خدا می تپد، و نه سرچشمہ علم و دانش و

عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.
هبوط را به عنوان مرکز زمان از دید انسانها تعریف می‌کنیم که قبل از آن را "ما قبل هبوط" و بعد از آن را "مابعد از هبوط" می‌نامیم.

مقایسه مبنای تاریخی داروینیستها و توحید گرها

(از این طور به آن طور) حداقل زمانی که لازم است انسان به این سطح از پیشرفت جسمانی (و روح را فعلاً کنار می‌گذاریم) برسد چند میلیون سال است در حالیکه عمر ادیان توحیدی به زحمت به ۶۰۰۰ سال می‌رسد با توجه به اینکه بیش از ۹۵ درصد سهم پیشرفت مادی و علمی و معرفتی بشر مربوط به این محدوده زمانی و جغرافیایی (سرزمین پیامبران) می‌باشد (آنگونه که به صراحت قرآن نمونه آهن (حدید) را می‌آورد (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا إِلَيْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولُ النَّاسُ بِالْقُسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُلَّهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)(الحدید/۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی) حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکستناپذیر است!) ما دو انتخاب داریم :

- ۱- طبق نظر داروینیست‌ها، مبنای تاریخ را از زمان نامعلوم چند میلیون سال قبل قرار دهیم یا
- ۲- طبق این فرضیه، مبنای تاریخ انسان را از هبوط نسل اول انسانها به ارض، از حدود ۶۰۰۰ سال قبل قرار دهیم (که غالباً در بین النهرين تا فلسطین قرار داشته اند یعنی مرکز ۳ خشکی بزرگ ارض(زمین) و به نوعی مرکز جغرافیایی کره زمین)

تفکیک انسان در دو بعد جسم و روح به عنوان ظرف و مظروف

اگر در کلی ترین تعریف ، انسان را دارای ۱- جسم (ظرف) و ۲- روح (مظروف) در نظر بگیریم و اینکه آیه (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِّ الرُّوحُ مِنْ أَمْرٍ رَّبِّيْ وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)(الإسراء/۸۵) و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!»(بنابراین ۱- دهانه اسب سرکش فکر را می گیریم و تفکر را حد می زنیم و فعلاً به کیفیت و کمیت روح انسان نداریم . ۲- اینکه الله در مورد روح این آیه را می گوید ولی در مورد جسم نمی گوید یعنی با همین اطلاعاتی که داده شده ، می توانیم مسئله خلقت جسم انسان و سازوکارش را حل کنیم. در نتیجه هر چه آیه خلق است متوجه جسم انسان در نظر می گیریم . و آیاتی که در مورد خلق آمده است را از حیث ، خلق جسمانی انسان ، تحلیل می کنیم.

خلط رایج برای خلقت انسان که به برداشت‌های اشتباه منجر شده ، این است که سازوکار جسمانی خلقت انسانها در جنت را(ما قبل هبوط) با سازوکار جسمانی خلقت انسانها در ارض (ما بعد هبوط) خلط می کنند ، یعنی مثلاً می گویند خلقت آدم (ع) یک معجزه و تنها معجزه خلقت جسمانی نوع انسی بوده، بعد از آن حوا از جسم کامل شده آدم (ع) (مثلاً از شکم سمت راستش بیرون آمد) و بعد فقط این ۲ به ارض آمده اند و هر چه انس در ارض است از بچه های این ۲ است ، نتیجه ای که می خواهند بگیرند، این است که خلقت جسمانی انسان ها و تکثر شان ، فقط با روش موجود ارضی صورت گرفته و... و باقی مسائل خلقت را روی این می چینند و هر جا کم می آورند، آن را به معجزه و غیب و نافهمیدنی مرتبط می کنند و مردم را اجبار میکنند، که این دلایل را به عنوان ملاک و مصدق دینداری و ایمان بپذیرند، ولو با عقلشان جور در نیاید، که امید می رود با این فرضیه تعداد زیادی از آن مسائل حل شود .

بررسی زمانی ماقبل هبوط، از نظر سازوکار خلقت جنتی جسم انسان ولقد خلقتنا للإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْنُونٍ(الحجر/۲۶) ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

وإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةَ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْنُونٍ(الحجر/۲۸) و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم.

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْنُونٍ(الحجر/۳۳) گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد!»

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ(الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید،

در مجمع البيان آمده: اصل آدم از خاک بوده چون قرآن می فرماید: (خلقه من تراب: آدم را از خاک خلق کرد چیزی که هست خاک مذکور را گل کرد، همچنانکه فرمود: (و خلقته من طین: تو آدم را از گل آفریدی)، آنگاه آن گل را گذاشت تا متعفن شد، همچنانکه فرموده (من حماء مسنون: آدمی را از گل گندیده خلق کردم (آنگاه آن گل را گذاشت تا خشک شد) من صلصال: از گل خشکیده (بنا براین تناقضی در این تعبیرهای مختلف قرآن نیست، زیرا حالات مختلف مبدأ خلقت آدمی را بیان می کند.

آنچه که تدبیر در آیات قرآن کریم به دست می دهد این است که در دو آیه مورد بحث (جان) را مقابل (انس) گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو ، دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر اینکه یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث، آیه (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ(الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید، و خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ(الرحمن/۱۵) و جن را از شعله‌های مختلف و متحرك آتش خلق کرد! است.(منظور اینکه هر دو به صورت جنتی(ما قبل هبوط) خلق

(شده اند)

و خلاصه اینکه شروع خلقت انسان با طین(عناصر خاکی) بوده است
الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ(السجده/۷)
 او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛

"ثم" به عنوان زمانی که هبوط واقع می شود

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ(فاطر/۱۱)

خداؤند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای؛ سپس شما را بصورت زوجه‌ایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ (الحج/۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)! و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنجه را بخواهیم ساقظ می‌کنیم؛)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشْدَادَكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (غافر/۶۷)

او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده)، سپس شما را بصورت طفلى (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می‌رسید، و بعد از آن پیر می‌شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می‌رسید؛ و شاید تعقل کنید!

منی با نطفه فرق دارد

منی ماده ای است که محتوی اسپرم جنس نر می‌باشد، که توسط دستگاه تناسلی (ایجاد نسل آتی) مذکور تولید می‌شود.(لذا شهوت نفسانی حلالی که یک زوج با رابطه حلال ، (مرد و زن عقدی) از یکدیگر می‌برند علاوه بر سکونت و آرامش برای خودشان ، کارکرد اصلی و مهم دیگری به نام بقای نسل و چرخه حیات را دارد)

نطفه : بعد از انجام لقادمی توسط مذکر و مونث و قرار گرفتن منی (اسپرم مرد) در قرار مکین (رحم مونث ، قرارگاهی که امکان تولید جسم انسان میسر می‌شود) و ترکیب آن با تخمک زن که منجر به خلق اولین سلول جسم انسان (ما بعد هبوطی) می‌شود .

اولین سلول به هر دو (والدین) بر می‌گردد نه به یکی از آنها . به این اولین سلول نطفه گفته می‌شود. فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (الطارق/۵) انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است!

خُلِقَ مِنْ مَاءٍ ذَاقِقٍ (الطارق/۶) از یک آب جهنده آفریده شده است،

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالْتَّرَأْبِ (الطارق/٧) آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود!

و آیات
أَلْمَ يُكَنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِي يَمْنَى (القيامة/٣٧) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى (القيامة/٣٨) سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت،

هبوط به عنوان شاخص زمانی خلقت انسانها

محل زمانی "ثُمَّ" را روی زمان هبوط می‌گذاریم
الذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَا خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (السجده/٧) او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛
ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (السجده/٨) سپس نسل او را از عصارهای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (السجده/٩) سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید؛ و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد؛ اما کمتر شکر نعمتهای او را بجا می‌آورید!

این آیات را مبنای زمانبندی خلقت نوع انسان قرار می‌دهیم یعنی ۱ - آیه (۷) سجده) برای سازوکار جنتی خلق جسم انسان قبل از هبوط است زمانی که انسان برای اولین بار در جنت خلق شد ماده اولیه اش با طین (نوع خاصی از گل بوده است و ۲ - آیه (۸ سجده) مابعد از هبوط ، جعل نسل انسان را از "مایع منی" قرار داده است .

با توجه به اینکه طین در آیه بالا با طین در مائدہ ۱۱۰ را می‌توان به یک معنا

برداشت نمود ، در مورد سازوکار جنتی خلق می‌توان گفت : همانطور که در مورد معجزه حضرت عیسی (ع) ، شد پس قبل از هم می‌توانسته بشود :

و إِذْ تَحْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهْيَئَهُ الطَّيْرِ يَإِذْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَإِذْنِي (المائدة/١١٠) و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛

که به اذن الله بوده و خارج از اراده ماست پس عاقلانه است که تفکر را حد بزنیم . و تسليم آیه شویم .

۲- و قسمت دوم آیه مربوط به سازوکار ارضی به وجود آمدن جسم انسان از راه تولد جنسی ما بعد از هبوط است .

تداوی نسلش را از طریق (نطفه) که در ظاهر آب بی ارزش منی است جعل کرده است

بررسی مابعد از هبوط، از نظر سازوکار خلقت مادی (دنیوی) انسان با نطفه در آیات زیر کاملاً می‌توان فهمید که منظور زمان "ما بعد از هبوط" است :

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ(النحل/٤) انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و مدافع آشکار از خویشتن گردید!

ثُمَّ جَعَلْنَا نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ(المؤمنون/١٣) سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] قرار دادیم؛

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ رَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ(المؤمنون/١٤) سپس نطفه را بصورت علقة [= خون بسته]، و علقة را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَا حَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ(يس/٧٧) آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه‌ای بی ارزش آفریدیم؟! و او (جهان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى(النجم/٤٦) از نطفه‌ای هنگامی که خارج می‌شود (و در رحم می‌ریزد)،

إِنَّا حَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا(الإِنْسَان/٢) ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنو و بینا قرار دادیم!

مِنْ نُطْفَةٍ خَلْقَةٌ فَقَدْرَةٌ(عبس/١٩) او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه‌گیری کرد و موزون ساخت،

أَلْمَ يَكُ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِي يَمْنَى(القيامة/٣٧) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

۱- نطفه با منی تفاوت دارد.

۲- علم امروز ثابت کرده است که (۲۳ جفت کروموزوم از زن و مرد) سلول اولیه جسم مادی انسان، را می سازند.

۳- با علم امروز می توان گفت : احتمالاً معنای مورد نظر خداوند از نطفه همین شبکه کروموزومی است که حاوی هزاران ژن است (ژن دستورالعملها و برنامه ساخت سلولهای جسمانی موجود زنده است) نطفه امشاج

۴- نطفه از منی به وجود می آید. اشاره به ۲۳ رشته کروموزومی که در اسپرم مرد وجود دارد که با ۲۳ رشته کروموزومی تخمک زن جفت می شود . و اولین سلول جسم انسان جدید ساخته می شود.

۵- خلق انسان در زاد ولد ما بعد از هبوط، در اولین سطح به نطفه (نقشه کروموزومی) تعلق گرفته سپس علقه سپس ...

۶- در آیه عبس/ ۱۹ به صراحت اشاره می کند که خلقت انسان (در دنیا مابعد از هبوط) از نطفه (نقشه کروموزومی) شروع می شود سپس به جسم با

اعضای کامل موزون می شود .

- از رحم به قرار مکین یاد شده است. (محل مستحکمی که کون(محل تکوین) و وجود در آن اتفاق می افتد)
- از مجموع آیات بالا نتیجه می گیریم :

سازوکار خلقت انسان از تراب و طین و صلصال مربوط به سازوکار جنتی خلقت جسم انسان و نطفه (صلب و ترائب) مربوط به سازوکار خلقت دنیوی (مادی) جسم انسان است .

با در نظر گرفتن مطالب بالا و آیه :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَبَسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (النساء/۱)

ترجمه مرسوم : اى مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک نفس آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می بریدا! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

۱ - موضوع آیه خلقت است و فرض می کنیم که منظور الله از نفس واحده جسم انسان نخستین بوده است چون راجع به سازوکار تکثیر روح اطلاعاتی داده نشده است .

۲ - با توجه به آیات قبلی که شروع خلقت انسان را از نطفه (شبکه کروموزومی در سلول اول) معرفی کرده است نتیجه می گیریم که منظور خداوند ، از نفس واحده ، نطفه واحده اولیه ، بوده است .

۳ - می توان برداشت کرد که "خلق منها زوجها" یعنی خلق نطفه حوا (ع) از

- نطفه آدم (ع) (سلول اول زوجه آدم (ع) همانند سلول اول آدم (ع) طراحی و ساخته شده است) که منطقی تر به نظر می رسد. (انگاره اسرائیلیاتی موجود می گوید حوا به صورت جسم کامل از جسم کامل انسان نخستین آدم (ع) (سمت چپش) بیرون آمده است که به این ترتیب باطل می شود) ۴- و به همین ترتیب رجالاً کثیر و نساء از راه انتقال صفات کروموزومی (نطفه) بوده است که روال معمول تناسل ما بعد از هبوط است (حیات دنیابی انسان)
- ۵- اینکه فرمان واقعوا در یک سطح به خود الله بر می گردد و در سطح دوم به ارحام بر میگردد یعنی الله عامداً دستور داده است که نسبت به حفظ حرمت رحم ها تقوی پیشه کنید ، در جای دیگر هم حصن فرج حضرت مریم (ع) را مورد تائید و تحسین قرارداده است . وَمَرْيَمُ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فُرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكَتَبَهُ وَكَانَتْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ(التحريم/۱۲) و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!
- ۶- با توجه به نکته قبلی، و با این خدای غیور ، در مورد نسل دوم بعد از آدم و حوا ، حکم استثنای دادن به ازدواج محارم محل اشکال جدی است .
به بیان دیگر : با توجه به آیات نطفه، می توان گفت : که الله در عالم خلق جنتی ابتداء نقشه و طراحی خلقت جسمانی انسان را ، با ۲۳ جفت کروموزوم انجام داده است(که ۲۳ تا از جنس نر و ۲۳ تا از جنس ماده با هم رشته ۴۶ تایی خاصی را می سازند) سپس از روی نقشه ژنوم انسانی آدم (ع) انسان دوم را (مونث و به عنوان زوجه و همسر او) طراحی می کند، که حوا (ع) باشد . با اختلاف جزئی در فقط یک کروموزوم تازه با پیشرفت‌های جدید علمی و شناخت اجزا سلولهای انسان و مراحل لقاح دانشمندان علم طب، مطالبی را در مورد ۲ قولوزایی و چند قولو زایی را بیان کرده اند که برای تعمق بیشتر مفید است .

آیه‌ای دیگر برای زمان ما بعد از هبوط

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلْقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْعَةٍ مُخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِنَبِيِّنَ لَكُمْ وَتَقْرُرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجْلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُحْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُوْا أَشْدَكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَقَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يَرَدُ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْجٍ بَهِيجٍ (الحج ۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)! و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر)، زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند!

مشخص است که آیه برای انسانهای بعد از هبوط(اهل دنیا) آمده پس نباید آن را به خلقت انسانهای نخستین برای زمان قبل از هبوط ، در جنت ربط داد :

وقتی خداوند مراحل تکوین و شکل یافتن جسم انسان را می گوید : از نطفه به حالت ۱ سپس به حالت ۲ ، سپس به حالت ۳ ، به .. که بشر امروز به طور عینی می بیند مشکلی پیدا نمی کند و پذیرش می کند.

اگر بخواهیم آیات ماقبل هبوط را برای زمان ما بعد از هبوط تفسیر کنیم ، یعنی چگونه تراب به نطفه تبدیل می شود ؟ شاید بتوان اینگونه توجیه کرد که، غذایی که انسان می خورد، یا گوشت است یا نبات که هر دو مستقیم یا با واسطه

از خاک ارضی گرفته می شود و از طرفی نطفه هم از غذایی که انسان می خورد ساخته می شود . یعنی مواد اولیه ساخت ترکیبات جسم انسان تماما از خاک است پس کلیت آن هم (جسم کامل انسان) از خاک است ...

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ
إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْفَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
يُسِيرٌ(فاطر ۱۱)

خداآند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای؛ سپس شما را بصورت زوجه‌ایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.(زمان بعد از هبوط است)

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ(آل عمران ۵۹)

مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فورا موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).

در نهایت اگر بپذیریم که در ک خلق جسمانی انسان با این فرضیه حل و فصل شود و از سوالات خلق نخستین انسان آزاد شویم ، دریچه و ظرفیت جدید و بسیار عظیمی از علوم به رویمان گشوده می شود، که همان علوم عالم جعل است که مستقیما با عالم غیب و موجودات آن ، که فعلا برای ما نامکشوف و به تسخیر در نیامده است ، سر و کار پیدا خواهیم کرد .

پاسخ سوالات بشر از عالم جعل : وقتی از فاز اختلافات ادراکی در مورد مسائل خلقی بالاخص خلقت نخستین انسانها درآمدیم به یک وحدت فکر می رسیم و میدان منازعات اصلی تر به مباحث نظری - عقلی و در عالم جعل (معنا)وارد می شود که خود حجم عظیمی مطلب دارد و معجزه جاوید قرآن ، جلوه های اعجاز خود را در آن موضوعات ، آن به آن به نمایش می گذارد .

بررسی کلمه "سلامه" در کلام الله

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ (المؤمنون/۱۲)
و ما انسان را از عصارهای از گل آفریدیم؛

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَةً مِّنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَاءٍ مَهِينٍ (السجده/۸)
سپس نسل او را از عصارهای از آب ناچیز و بی قدر آفرید.

در آیه اول از خلق استفاده شده است و منظورش نوع انسان است (نه صرفاً آدم (ع)) و طبق توضیحات ارائه شده برای سازوکار جنتی خلقت در زمان ما قبل از هبوط می باشد .

در آیه دوم از "جعل" استفاده شده است و بعد از "ثم" به عنوان مبنای زمانی هبوط استفاده می شود .

در آیه دوم از نسل و تناسل و زاد و ولد مادی و دنیوی سخن گفته شده که برای سازوکار دنیوی توالد ، برای دوره ما بعد هبوط همخوانی دارد.

با توجه به ادراکی که ما از سلامه ماء مهین (ترکیب مایع منی و ترشحات تخمک) داریم شاید بتوان به ادراکی از سلامه من طین در آیه اول رسید !؟

با کنار هم دیدن این ۲ آیه می توان برداشت کرد که در مورد نوع هر موجودی ، به اولین آنها فعل خلق ، مصدق پیدا می کند و در مورد نسلش فعل جعل مصدق پیدا می کند . بلا تشبيه ، مثلاً انسانها روباتی بسازند که قادر باشد نوع خودش را تولید کند

به اولین آنها فعل خلق اطلاق می شود و سایر روباتهایی که روبات اول، می سازد فعل جعل به کار می رود . یعنی سازوکار نمونه اولیه، تولید هر موجودی زنده ای کاملاً متفاوت از سازوکار تولید اتوماتیک آنها در نسل های آتی است .

لذا سخت ترین قسمت علم ، اشراف به قوانین خلق، نمونه اولیه موجود است که ان شا الله روزی لایق آن شویم که خداوند، علم آن را به ما اعطا کند . یعنی شاید روزی فرا برسد که خداوند موجودات جدیدی که می خواهد در دستگاه خلقتش بسازد ، از طریق نوع انسانها ، این کار را بکند و ...

بررسی هبوط از نظر مخاطبین آن

**فَأَرَّهُمَا الشَّيْطَانُ غَنْهَا فَأُخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقِرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** (البقرة/٣٦)

پس شیطان موجب لغش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فروید آیید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهد بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و سیله بهره برداری خواهد بود.»

**فَلَنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَا يَأْتِيْنَكُمْ مِنْ هُدَىٰ فَمَنْ تَبِعَ هُدَىٰ فَلَا حَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْذِنُونَ** (البقرة/٣٨)

گفتیم: «همگی از آن، فروید آیید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.» نکته: "و"ضمیر جمع و "جمیعا" هر دو بیان کننده این است که به تعداد بیشتر از دو نفر فرمان هبوط صادر شده است.

چنین برداشت می شود که قبل از هبوط گویی جلسه ای و محکمه ای برگزار شده بوده و در آن خداوند سخنرانی نموده است برداشت اینجانب این است جمیعا شامل تمام انسانهای حاضر در آن جلسه خاص است، تمام انسانهایی که تا آن لحظه توسط سازوکار جنتی خلق شده بودند.

قطعا خداوند می دانسته که انسانهای ارضی پسینی اکسپریمنتال و حس گرا هستند و ۵ حس هم بیشتر در اختیار ندارند و اینقدر هم جسارت دارند که صوتی را که به گوش ظاهر خود نشنوند، انکار کنند، اگر این منطق را پذیریم دلیل دیگری است که جمیعا را شامل همه انسانها از آغاز تا قیامت که حاضر در آن جلسه نبوده اند، قلمداد نکنیم.

رویکرد عرفانی به آیه می گوید بیش از ۲ نفر یعنی، همه انسانهای اول تا قیامت. ولی طبق این فرضیه "اهبتو" در زمان آدم و حوا شامل هبوط جمعی از انسانها بوده است، که احتمالا هر دسته بعد از هبوط در یک منطقه

جغرافیایی مشخص دور هم جمع شده و اولین قبیله‌ها را تشکیل داده‌اند. بدون اینکه با هم در ارتباط بوده باشند. و اهبطوا شامل همه انسانهای تا آن زمان مشخص خلق شده می‌شود نه همه انسانهای قابل خلقت تا قیامت

فَلَنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِينَكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدًى فَلَأَخْوَفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ(البقرة/۳۸) گفتیم: «همگی از آن، فرود آیدا هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

برداشت می‌شود این کلام هم مخاطب حی(زنده) داشته و تفسیر این آیه به مفهوم انتزاعی آیندگان مشکل دارد.

اهبطوا در سایر آیات

إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَى طَغَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَقُوَّمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدُلُونَ الَّذِي هُوَ أَذْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلْلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ(البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «ایا غذای پستتر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

مقایسه ماجراهی هبوط قوم موسی با هبوط نخستین : مخاطب "اهبطوا" در هر دو مورد یک جمع بیشتر از ۲ نفر است و در مورد قوم موسی "اهبطوا" به انسانهای حی(زنده) و موجود گفته شده است. آیتی برای مقابله قرار دادن با اهبطوا زمان آدم (ع) یعنی جمع انسانی هبوط کرده اند . برداشت می شود مخاطب "اهبطوا " افرادی حی و موجود و مخلوق بوده اند که همه این رساله برای اثبات این مطلب است که هبوط شامل فقط آدم و حوا نبوده بلکه جمعیتی که تا زمان خطای آدم و حوا مخلوق گشته بودند هم شامل می شده است

گوینکه در "اهبطوا مصر" "منظور از "اهبطوا" جای جایی از یک جای بهتر به یک جای پست تر است.(نوعی فروود) و در ضمن مخاطب این حکم قوم بنی اسرائیل بوده اند که البته تعداد شان بسیار بیشتر از دو نفر بوده است.

چرا آیات مرتبط با لا تقربا همگی الشجره آمد؟(معرفه و شناسا)

آن درخت نزد آدم و حوا معرفه بوده است ، احتمالاً آن را در فرآیندی از خلقت خود دیده بودند ، اینکه اعلام می کند به این درخت خاص نزدیک نشوید ، اگر با دید ، قسمت پلید یهودیت به ماجرا نگاه کنیم ، خداوند ، نعوذ بالله (همه ما فقط به خود او پناه می بریم از ظن باطل) هوس باز ، که با بازی کردن با سایرین بالاخص انسان لذت می برد ، لذا بدون هیچ دلیلی میلیونها به علاوه (+) یک نوع الشجره خلق کرده است ، به انسان می گوید بقیه میلیونها را من کاری ندارم ولی به این نوع خاص نزدیک نشو . خوب اگر خداوند را دافع البليات بدانیم، که انسان را از خطری مصون و محفوظ دارد قاعده‌تا در جایی چون جنت که وادی امن و ایمن است باید اولاً آن خطر را از اطلاع او پنهان دارد . ثانياً اگر هم موردی انسان را تهدید می کند آن را براندازی کند ثالثاً انسان را از

دسترس به آن خطر نگه دارد نه اینکه مخصوصاً آن خطر (درخت خاص) را برجسته (بولد) کند. لذا برداشت اینجانب این است که آن درخت (دستگاه) از لوازمات جنت بوده و هست و خواهد بود ولی تضاد ذاتی با نوع انسان دارد، ولی به هر حال هر دو باید در جنت باشند.

به نظر بnde در جنت پس از قیامت، که بهشتیان مجدداً به آن عروج می‌کنند آن درخت (دستگاه) و کارکردش برای نوع انسان امتحان داده جنت مکان، معرفه شده است (شناخته شده) و دیگر نه کنجکاوی نسبت به آن دارد و نه عصیانگری می‌کند.

یک احتمال این است که آدم و حوا در قسمتی از مراحل خلقت خود با این درخت (دستگاه جنتی) خاطره‌هایی داشته‌اند و معرف حضورشان بوده است. یا این درخت کار مهمی را در جنت انجام می‌داده که توجه آن دو را جلب کرده است در این صورت، نهی خدا در مورد نزدیک نشدن به این شجره و عصیان آدم و حوا توجیه پیدا می‌کند.

آیا شجره، وسیله امتحان آدم و حوا (انسان) در جنت بوده است؟

کسانی هم که می‌گویند خدا صرفاً برای امتحان انسان آدم و حوا آن درخت خاص را آفریده است. جواب : ۱- سوال : آیا جنت قرارگاه ثابت است یا محل امتحان؟ اگر قرارگاه است که هست امتحان معنی ندارد، محلی است که تغییر و تحول در آن راه ندارد و معنای امتحان این است که امتحان کننده به تغییرات درک و روحیات امتحان شونده پی ببرد و از طرفی امتحان فقط در مورد موجودات مختار و مکلف صدق می‌کند چون جواب امتحان مجردات که مشخص است. ۲- اگر جواب آری دهیم پس باید بپذیریم انسان در جنت در حال تکوین و تکامل (حدائق روحی) بوده است ۳- ولی با بررسی جلسه‌ای که خداوند برای معرفی انسان به ملائک داشته، در می‌یابیم : در بالاترین حد مراوده بین انسان و خدا، که خداوند در جواب ایراد سایر ملائکه و اشکال و اعتراض

جنیان (به سرکردگی شیطان) جلسه ای تشکیل داد و آزمون همگانی گرفت ملائکه کم آوردهند و گفتند جز آنچه به ما آموخته ای چیزی بیش نمی دانیم(قالووا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ(البقرة/۳۲) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.») آنگاه به انسان گفت بگو؟ وقتی انسان اسماء حسنی(اسم صفات الهی) را گفت یا (جلوه گری کرد) همه صدایها و اعتراضها خوابید. این واقعه را مظہر امتحان انسان نمی توان نامید چون در آدم (ع) این حد از معرفت، گنجانده و تثبیت شده بود و هم خدا، هم آدم (ع)، می دانستند و در آن جلسه آدم (ع) آن معارف را صرفا اعلان عمومی کرد و در نتیجه فرض اینکه می گویند هدف خلقت آن شجره(دستگاه) امتحان آدم (ع) (نوع انسان) بوده، محل اشکال است. نکته : بلکه می توان گفت الله به واسطه انسان (آدم(ع)) معارف جدید را که همان اسماء الله است را به ملائکه برگزیده تعلیم داد.

اگر سوال بالا را از ملا اعلی و وجه صفات کریمه الهی بیان کنیم ، نتیجه فرق می کند ، مثلا : آیا احتمال دارد همه این وقایع به کارگردانی خداوند واقع شده باشد تا انسانها به زمین و دار الامتحان هبوط کنند ؟ در اینصورت آیا این عمل مصدق مکر خداست ؟ آیا سختی ای که ما امروز در این دنیا می کشیم خواست خدا بوده ؟ در اینصورت آیا دستاوردی که نصیب ما میشود، ارزش تحمل و صبر بر سختیها را دارد ؟

بررسی رابطه شجره و ظهور سوآتھمما
یا بنی آدم لَا یُفْتَنَنُکُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزَعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا
لِبِرِيهُمَا سَوَّاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَأُكُمْ هُوَ وَقَبِيلَهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أُولَيَاءَ
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ(الأعراف/۲۷) ترجمه مرسوم : ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش

شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند!

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيَنْدِي لَهُمَا مَا وُرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْا تِهْمَةً وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰) ترجمه مرسوم : سپس شیاطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتن شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخارتر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

فَدَلَّهُمَا بِغَرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْا تِهْمَةً وَطَفِقا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَتَنَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلْمَ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقْلَ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲) و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فروودآورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیاطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْا تِهْمَةً وَطَفِقا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى أَدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱) سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!

توضیح مفسران اینگونه است: "لغت دیگری که در هر دو آیه نیز وجود دارد و باید معنای آن مورد توجه قرار گیرد کلمه "سوات" است. در تفاسیر این لغت را به معنای عورت گرفته اند، و از آن، عضوی از بدن قصد شده است و معنای عام آن که به معنای زشتی و بدی است مورد لحاظ نمی باشد. پس آیاتی که گفته اند با خوردن میوه ممنوعه سوات آنها بر آنها آشکار شد، منظورشان عورات آنها است نه معاویب آنها".

سوال : مگر ممکن است الله عضو بدی خلق کند ؟ چرا خدایی که شرم ندارد از زدن مثال بعوضه و ما فوقها (و بالاتر) در اینجا کلمه عورت یا فرج را به کار نبرده است ؟ در حالیکه در مورد مریم (ع) به صراحة از حصن فرج او تمجید می کند . سوات جمع مکسر سوء است ، یعنی بدیهای بیشتر از ۲ تا و سواتهمای یعنی برای هر کدام از آن دونفر چندین بدی آشکار شد .

بررسی کلمه سوات به صفات بد وجه روحیشان ارزش بیشتری دارد تا وجه جسم مادی ولی به هر حال برداشت غالب اینگونه است که اثر تصمیم غلط آن دو روی جسمشان تاثیر گذاشته بوده است .

با توجه به اینکه هم واژه "فذاقا" استفاده شده هم واژه "فاکلا" و این دو بر دستگاه هاضمه انسان اثر می گذارند و خروجی دستگاه هاضمه به صورت مدفوع یا ادرار خارج می شود نهایتا "سوات" به مخرج اشاره دارد و یعنی این واقعه ربطی به دستگاه تناسلی آنها ندارد . به علاوه اینکه در جاهای مختلف الله از ارحام و رحم ها به نیکی یاد کرده است .

با توجه به اینکه الله واژه هایی چون فرج ، صلب ، ترائب و ... را به راحتی به کار برده است حداکثر مفهوم جسمانی که از سوات می شود را می توان به مخرج محدود کرد (اگر فرض کنیم آنچه خورده با دستگاه هاضمه (جنتی) شان ناسازگار بوده همچون کسی که اسهال گرفته یا یبوست به درد مبتلا شدند . چون خطای آدم و حوا در بعد مادی چشیدن بوده است نیز مؤید این مطلب است

اگر سوات را به آلات تناسلی ترجمه کنیم

- (اگر سواتهمای را آلات جنسی ترجمه کنیم که محل اشکال است) با توجه به بدت یعنی قبل این آلات جنسی بوده با خوردن یا چشیدن از این درخت (دستگاه) به نوعی فقط رونمایی شده است
- با توجه به وساوس شیطان که وعده ملک جاوید را می داده احتمالا آدم

- و حوا با آگاهی از اینکه پس از نوشیدن آن درخت آلاتشان عیان می‌شود و شرط ملک جاوید به کار انداختن قوه شهوت است به استفاده از آلات تناسلی، راضی و حاضر به این ریسک شدند، اما پس از انجام آن خطأ و خاموش شدن آتش غرور (همچون خاموش شدن شهوت پس از اطفاء) به خود آمدند.
- اینکه تازه بعد از خطای تقرب به شجره (دستگاه) (اگر سوات را به آلات تناسلی ترجمه کنیم) آلات جنسی، آدم و حوى نمایان شده، یعنی قبل از آن نمایان نبوده یعنی ممکن است این دو، سالها به زمان ارضی با هم بوده اند ولی مجامعتی نداشته اند.
- شاید برخی این دلیل را به نفع آدم و حوا تفسیر کنند که چون آن دو آلت جنسی نداشته اند پس، از تمتع جنسی بی بهره بوده اند و لذا نیروی شهوت به آنها فشار آورده و آنها علی رغم میلشان مجبور به این اقدام شدند؟
- جواب : خیر ۱- از کجا می دانستند که روی آلاتشان تاثیر می گذارد و آنها را نمایان می کند و ۲- ممکن است لذاتی بالاتر از لذت جنسی وجود می داشت ۳- اگر لذت جنسی نبوده چرا مذکر و موئث به صورت زوجی خلق شده بودند ۴- آیه لتسکنوا وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أُرْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَكَبَّرُونَ(الروم/۲۱) و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!
- نتیجه اینکه با فرض ترجمه سوات به آلات جنسی : در جنت قبل از این واقعه اثلا عمل جماع معنا نداشته که اگر این معنا را بپذیریم کل موجودات ساکن در جنت از سازوکاری غیر از مجامعت نرو ماده خلق شده اند.

بدت و بررسی امکان وجود آلات تناسلی در جنه

اگر سوات را به عورات و عورات را به آلات جنسی ، ترجمه کنیم، موارد زیر برداشت می شود

در ترجمه ها آمده : اینکه عورات خود را با برگ پوشاندند (با فرض اینکه ترجمه سوات به عورات درست باشد که اثبات می شود اینگونه نیست) عورات آنها با جنت سازگاری ندارد و احساس شرم کردند و

الف) اگر مرجع بدت را خود آدم و حوا ببینیم : اینکه پس از نوشیدن از آن درخت (دستگاه)، ناگهان ، عورات آنها پیدا شده، ۲ احتمال دارد ۱- یا قبل از آن عورات بوده ولی از دید سایر بهشتیان به صورتی پنهان بوده و نیازی به پوشاندن نداشته اند ۲- یا قبل از آن، عورات نبوده اند (و پس از این واقعه عورات و دستگاه تناسلی خلق شده اند) و به تعبیری قائل شدن به خلقت تکوینی(مرحله ای) جسم انسان در جنت که این با اصل خلقت دفعی در جنت، در تعارض قرار میگیرد پس نمی پذیریم . در آن صورت ، حتی می توان ادعا کرد قبیل از آن لذت جنسی وجود نداشته است.

ب) اگر مرجع بدت را از سوی تماشچی بیرونی بگیریم یعنی وقتی آدم و حوا آن خطرا کردند ، سواتشان برای دیگران پیدا شد به علاوه اینکه آیات دیگر به داشتن لباس در جنه اشاره شده است(یا بنی آدم لَا يَقْتِنُنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيَكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يُنْزَعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيَرِيهِمَا سَوْآتُهُمَا إِنَّهُ يَرَأُكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْاطِينَ أُولِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ(الأعراف/۲۷)

ترجمه مرسوم : ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

در اینصورت می توان گفت قبیل از آن هم آدم و حوا دارای عورات بوده اند و

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

نژدیک شدن به آن درخت و چشیدن از آن نه روی جسم آنها که روی لباس جنتی آنها تاثیر داشته است . (همچون اسیدی که وقتی روی پارچه ای می ریزد آن را می خورد و از بین می برد)

با این تحلیل اینکه آن دو تلاش کردن با برگ‌های جنت خود را بپوشانند تائید می کند که بدت از دید سایرین بهشتی منظور آیه بوده و آن دو، می خواستند خود را از دید آنها بپوشانند .

در هر صورت عورات در بهشت کارکرد توالد نداشته اند ، از طرفی می دانیم در جنت هیچ الم و دردی وجود ندارد، لذا نباید درد دوران بارداری جنس مونث وجود داشته باشد. (تازه همین تفاسیر منوط به این است که سوات را به عورات (و آلات جنسی) ترجمه کنیم)

به همه این دلایل سازو کار خلقت انسان در جنت به غیر از روال جهان مادی می باشد و به احتمال زیاد به این درخت (دستگاه) خاص مرتبط بوده است

درک اختلاف معنایی کلمات سَوَاتٍ و عورات در قرآن

بررسی کلمه سَوَاتٍ در قرآن

لِبِيْدِي لَهُمَا مَا وُرِي عَنْهُمَا مِنْ سَوَّاتِهِمَا الْأَعْرَاف/ ۲۰ مرسوم : تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد

بَدَتْ لَهُمَا سَوَّاتِهِمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (الأعراف/ ۲۲) ترجمه مرسوم : اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردن به قرار دادن برگ‌های (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند.

قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يَوْمَى سَوَّاتِكُمْ (الأعراف/ ۲۶) لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند

نُزِعْ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِبِرِيهِمَا سَوَّاتِهِمَا (الأعراف/ ۲۷) ترجمه مرسوم : و لباسشان را

از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد!
 فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتِهِمَا وَطَفِقَا يُخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (طه/۱۲۱) مرسوم :
 (ولباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از
 برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند!

فَبَعْثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيهِ كَيْفَ يَوْارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا
 أَعْجَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأَوْارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ
 النَّادِمِينَ (المائدہ/۳۱)

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد؛ تا به او
 نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من
 نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس
 رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.

به راحتی می‌توان فهمید منظور قرآن از سوءة کالبد بی جان انسان است .

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبَدِّي لَهُمَا مَا وُرِى عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا
 رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰)
 سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار
 سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخارتر اینکه
 (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

کاربرد کلمه جسد در قرآن

وَاتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيَّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوازُ الْمُرَبَّوْا أَنَّهُ لَا يَكُلُّهُمْ
 وَلَا يَهْدِيهِمْ سَيِّلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (الأعراف/۱۴۸) قوم موسی بعد (از رفتن) او
 (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوسالهای ساختند؛ جسد بی جانی که صدای
 گوساله داشت! آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید، و به راه (راست)
 هدایتشان نمی‌کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند، و ظالم بودند!

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيٰ (طه/۸۸)

و برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد؛ و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما، و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)!

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (الأنبياء/۸) آنان را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند!

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (ص/۳۴) ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم؛ سپس او به درگاه خداوند توبه کرد.

بدن در کلام الله

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (یونس/۹۲)

ولی امروز، بدن را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!

حال سوالی که به وجود می‌آید این است که بین سواه و عوره ، جسد و بدن چه تفاوتی وجود دارد؟

شاید به واسطه خطای آدم وحوا آن حریم امن و آن محافظه قانونی ، آن لباس ایمنی، ناکارآمد شده و عناصر پلیس جنت آنها را دستگیر کرده و در زندان جسم محبوس کرده اند .

تا هم قانون جنت ، که لازم الاجرا است، اجرا شود و استثنای بردار نباشد و همه ساکنین جنت ببینند که حتی اشرف مخلوقات هم در برابر خطا مجازات می‌شود و لذا نظم جنت برقرار بماند وهم ثابت می‌شود سنت الهی تحويل بردار و تبدیل بردار نیست ...

سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلٍ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنْنَةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا(الفتح/ ۲۳) این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت!

از طرفی انگیزه کسانی که سوآت را به آلت جنسی، ترجمه کرده اند (احتمال زیاد یهودی اندیش بوده اند) می خواهند بگویند آدم (ع)، کار خوبی کرد به آن درخت نزدیک شد و این نقیصه جسمانی را رفع کرد (گویی خدا دشمن یا رقیبی برای نوع انسانها، است و ...) به هر حال در ترجمه مسئله سوآتهما (عورات، اجساد، بدن، آلات تناسلی) آن دو نیست بلکه آنچه از آن موجود جنتی، آشکار گشته است ، چیزی بوده، که حتی بر خود آنها پوشیده و پنهان بوده است .

این مطلب را کنار این بگذارید که کلیه اعمال داخلی جسم انسان به طور کاملاً اتوماتیک و طبق برنامه استاندارد و از پیش تنظیم شده ای و بدون دخالت اراده انسانی در حال انجام وظیفه است و ما به عنوان اراده، هیچ نقشی در تولید و ساخته شدن جسم خود نداریم (مباحث استثنای، تاثیر اراده بر جسم را فعلاً کنار بگذارید)

در نتیجه می توان گفت با اتفاق افتادن این خطا از یک ظرفیت بالقوه جسم آنها پرده برداری شد .

عورات در قرآن

... أُو الطَّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ... (النور/ ۳۱) مرسوم : کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند...
...ثَلَاثَ مَرَأَتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاهٍ الْعَجْرٍ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيابُكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاهٍ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ... (النور/ ۵۸) مرسوم ... فرزندانتان در سه وقت باید از

شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا؛ این سه وقت خصوصی برای شمامست؛... وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوْا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيُّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (الأحزاب/۱۳) مرسوم: و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدنیه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفظ است!»، در حالی که بی‌حفظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

۱- کلمه "سوات" فقط در مورد واقعه تقرب به شجره به کار رفته است و

قرآن هیچگاه کلمه عورات را در مورد آن واقعه به کار نبرده است یعنی این دو کلمه بار معنایی متفاوتی دارند و نباید به همدیگر ترجمه شوند.

۲- مفهومی که مورد نظر قرآن است از کلمه عورات ، بیشتر تاکید به حریم خصوصی زن یا خانواده دارد و معنای آلت جنسی از آن برداشت نمی‌شود . کما اینکه برای آلت جنسی بدون اینکه لازم به حیا ببیند ، کلمه فرج را به کار برد است . لذا ترجمه سوات به عورات غلط است و منظور از عورات را آلت جنسی گرفتن غلط است .

۳- در لغتنامه ای دیگر سوات به زشتیها و بدیهای آنها (جمع مكسر سوء) ترجمه شده است ، که باز ربطی به آلت جنسی ندارد . اینکه برخی به آلت جنسی ربط می دهند ، در واقع می خواهند زشتی را به آن حمل کنند، که در اینصورت خیانت به خلقت خداست . مگر امکان دارد ، خداوند چیز زشتی را خلق کند . ؟! آلات جنسی قسمتی ضروری از ماشین جسمی انسان و همه موجودات زنده است ...

۴- کاربرد سوات، (هما) به هر یک از آن دو بر می گردد یعنی برای هر کدام بیشتر از ۲ سوء . که بر فرض هم به معنای آلت تناسلی بگیریم . جور نمی یاد .

۵- شاید اثر چشیدن آن ماده از شجره حساسیتی یا اثری مثل جوش ،

تاول ، کهیز ، ... روی جسم جنتی آنها داشته همچون مبتلایان به وبا که پوست بدنشان و چهره شان به قدری زشت و مشتمئز کننده می شود که خودشان به گوشه ای عزلت می جویند و خودشان را از دید بقیه می پوشانند .

۶- اگر کلا سوات را منفک از جسم جنتی، به روح منتب کنیم ، می شود : غرور و عصیان ، زشتیهای روح و آیه " لباس التقوی خیر منکم "

تقوی را لباس و درمانی برای زشتیهای روح معرفی می کند .

۷- نتیجه گیری اینکه : به هر حال ترجمه سوات به آلت جنسی غلط است

۸- شاید بتوان گفت منظور قرآن از سوءه جسد و کالبد انسان (وقتی متغرن می شود) است.

۹- در این صورت می توان اینگونه تاویل کرد که آدم و حوا به واسطه خطایی که کردند به کالبد و جسم محبوس و زندانی شدند و گویی خود را زندانی جسم مادی خود دیدند .

سوء و سوی

اغلب علمایی که دست به ترجمه قرآن زده اند سواتهم را جمع سوء یعنی بدی های آنها معنا کرده اند .

و در آیه سواه اخیه هم اینکه سَوْءَةَ به کالبد بر می گردد عیان است .
 فَبَعَثَ اللَّهُ عَرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيرِيهُ كَيْفَ يَوْمَيْ سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعْجَزْتُ أَنْ أُكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأَوْارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدہ/ ۳۱)

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس

رسوایی، و بر اثر فشار و جدان، از کار خود) پشیمان شد.
در این صورت سویت از ریشه "سوی" به معنی کالبد دار کردن و مجسم کردن
و شکل دادن به جسم انسان معنی می‌شود.
فَإِذَا سَوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹)
هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و
بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

مخاطبان ماجراهای قالوا بلى به چه کسانی بر می‌گردد؟

وَإِذْ أَخَذَ رِبْكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرْيَتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلْسُنُ
بِرِّبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (الأعراف/۱۷۲)
(به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها
را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما
نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز
بگویید: «ما از این، غافل بودیم؛ (واز پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم)!»
اگر از دید مادی وارد شویم، می‌توان سوال کرد: مثلاً فلان انسان بدوى در
فلان قاره دور افتاده، اثلاً خدای واحدی نمی‌شناسد، که اینجا مخاطب آیه
باشد؟

یک جواب می‌تواند این باشد، مخاطب آیه همه انسانها نیستند، بلکه فقط
فرزندان آدم (ع) هستند (برخی خلط می‌کنند که همه انسانهای نخستین را
فرزند آدم (ع) می‌گیرند)

با توجه به خط سیر خاندان نبوت که همگی به آدم (ع) می‌رسند برداشت می‌شود که این واقعه عینی بوده و اتفاق افتاده است و مخاطبان آن حداقل
۱۲۴۰۰ پیامبر و نبی بوده اند. و اینکه برخی با دید عرفانی می‌خواهند به همه
مردم جهان توسعه بدهند نادرست است، حداقل تا امروز تاریخ ثبت شده بشری

(غير از سلسله انبیا) هیچ فردی یا قومی قالوا بلى را تکرار نکرده است . و اگر آن افراد بر حرف خودشان پافشاری کنند ، مخصوصاً مردم این عصر صفت موهومات به قرآن می دهند .

وأشهدُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ : همگی به همدیگر شهادت دادند یا به عبارت دیگر " یک نفر بر نفسهای دیگر شهادت داد و نفسهای دیگر در مورد او شهادت دادند و همه بر نفس یا انفس خودشان گواهی دادند و این اتفاق، فقط در یک جلسه واقعی مفهوم پیدا می کند و نه موهومی .

نکته : در مورد کیفیت این جلسه و اینکه چطور ۱۲۴۰۰۰ پیامبر قالوا بلى را گفته اند چیزی نمی دانیم (شاید مرتبط به کیفیت روح شود که به طور اعجاز و روحانی (انسی) و نه بشری (جسم ما بعد هبوطی) در جلسه حضور پیدا کرده اند.

اگر از وجه عالم معنا وارد شویم ، یک روایت از امام صادق (ع) کفايت می کند :

فطرت الله ، اسلام است که خداوند هنگام پیمان گرفتن آنان را بر فطرت توحید

آفرید و فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟ و همه گفتند بلى و چون انسانهای بدوى و متکامل در این احساس مشترکند(فطرت واحد) و خداوند ، پروردگار ، آنها است می توان گفت، انسانها هرگز از این پیمان و شناخت آن غافل نبوده و نیستند.

اساطیر الاولین

اگر اساطیر الاولین را مردان نسل اول بعد از هبوط بگیریم

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمْعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكْنَةً أَنْ يُفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنعمان ۲۵) پارهای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرامی دهند؛ ولی بر دلهای آنان پردهها افکندهایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آنها، سنگینی

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

قرار داده‌ایم. و (آنها بقدرتی لجوجند که) اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می‌گویند: «اینها فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا فَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أُسَاطِيرُ الْأُوَّلِينَ (الأنفال/۳۱)

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می‌شود، می‌گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمی نیست؛) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم؛ اینها همان افسانه‌های پیشینیان است!» (ولی دروغ می‌گویند، و هرگز مثل آن را نمی‌آورند).
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أُسَاطِيرُ الْأُوَّلِينَ (النحل/۲۴)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می‌گویند: «اینها (وحی الهی نیست؛) همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است!»
لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآباؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلٍ إِنْ هَذَا إِلَّا أُسَاطِيرُ الْأُوَّلِينَ (المؤمنون/۸۳)

این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأُوَّلِينَ اكْتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (الفرقان/۵)

و گفتند: «این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا می‌شود.»
لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآباؤُنَا مِنْ قَبْلٍ إِنْ هَذَا إِلَّا أُسَاطِيرُ الْأُوَّلِينَ (النمل/۶۸)

این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است!»

وَالَّذِي قَالَ لِوَالَّدِيهِ أَفْ لَكُمَا أَتَعْدَانِي أَنْ أَخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يُسْتَغْيِثَانِ اللَّهُ وَيَلْكَ أَمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأُوَلَى (الأحقاف/١٧)

و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)! آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می‌گوید:» اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

إِذَا تُتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتِنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُوَلَى (القلم/١٥)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!»

إِذَا تُتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتِنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُوَلَى (المطففين/١٣)

(همان کسی که) وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «این افسانه‌های پیشینیان است!»

یعنی مردم هر یک از آن قوم ها چیزهایی را از نسل اولشان شنیده بودند .
یعنی نسل اول به عهد خود در مورد "قالوا بلی" عمل کرده بودند و به نسلهای بعدی انتقال داده بودند ، ولی نسلهای بعدی به انکار پرداخته و آنچه به آنها رسیده بود را اساطیر(اسطوره , افسانه و دروغ و فانتزی) می خوانده اند .
توجه شود این قرآن در ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده و در حال بیان داستان گذشتگان از آن زمان است و این آیات سرگذشت قومهایی را می گوید که ممکن است چند هزار سال قبل تر بوده اند . یعنی اگر مرکز زمان را امروز بگذاریم ، این جواب می شود تقریبا برای ۱۴۰۰ سال به علاوه ۱۰۰۰ سال به علاوه چند نسل عقبتر (با توجه به عمر طولانی نسلهای اولیه انسانها) "اولین "به نسل اول تقریبا ۶۰۰۰ سال پیش نزدیک می شود . که با مبنای تاریخ هبوط آدم و حوا مطابقت

پیدا می کند)

در مورد عمر طولانی نسلهای قبلی انسانها آیه

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَيَثَ فِيهِمْ الْفَسَنَةُ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخْذَهُمُ الطُّوفَانُ
وَهُمْ ظَالِمُونَ(العنکبوت ۱۴)

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ و او را در میان آنان هزار سال مگر پنجاه سال، درنگ کرد؛ اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فراگرفت در حالی که ظالم بودند.

بیان می کند که فقط دوره دعوت نوح نبی ۹۵۰ سال طول کشیده بود.

(امید آنکه روزی بیولوژیستهای شیعه انقلابی، به عوامل پیری زود رس سلوهای بدن پی ببرند، تا شاید عمرهای طولانی روزگار پیشین، قابل تکرار شود.)
به هر حال به نظر بnde، این همه آیات با تاکید روی "اولین" اشاره به هبوط دسته های انسانی، در نسل اول آنها دارد.

و نکته دیگر اینکه برای کسانی که فطرت بیداری دارند، این اخبار حق و درست است و برای کسانی که فطرت غافلی دارند، این اخبار ولو از زبان پیامبر خدا ولو با معجزات سنگین، بیان شود، باز انکار می کنند.

پس انکار افراد به ضعف آن مردم بر می گردد نه اینکه آن واقعی وجود نداشته است و نکته آخر در این بخش که حیفم می آید، بیان نکنم اینکه، شاید، یکی از دلایلی که الله وجود مبارک حضرت قائم را به غیبت از انسانها برده است، (یا درستتر اینکه ما را به غیبت از حضور ایشان برده است) این باشد که در زمان ظهور، نمونه عینی از یک نوع انسانی بیش از ۱۰۰۰ ساله را به سایر انسانها نشان دهد و بیولوژیستهای شیعه بتوانند با مطالعه جسم ایشان، و هدایتهای وجود مبارکشان، راز و رمز طول عمر را کشف و به بقیه مردم دنیا هم ابلاغ کنند. لذا آمادگی برای آن مطالعات و پژوهشها تکلیف متخصصان این حوزه است. به عبارت دیگر، شاید وجود مبارک بقیه الله، اسرار عمر جاوید جسمانی را بر ملا کند. یعنی سازوکاری که سلوهای پس از طی زمستان عمرشان، مجدداً به چرخه بهاری بر گردند و ...

قالوا بلى و عهد الهى

وقتی از بزرگان یک قوم عهدی گرفته می شود ، آن عهد به نسلهای بعدی هم منتقل می شود ، و فرزندان آنها هم خود را مقید به رعایت آن می دانند .

همچون قرارداد وستفالیا که در آن بزرگان اقوام اروپایی با هم قرارداد بستند که خطوط مرزی این باشد یا آن باشد و ما بعد از آن فرزندان آنها به آن احترام گذاشته تا امروز حفظ کرده اند . و این قرارداد مقدمه مرزکشی های امروز جهان را بین کشورها ، رقم زده است .

الله آن عهد و امانت را یکبار قبل از خلق آدم (ع) به همه جنتیان عرضه کرد همه پا پس کشیدن ،(عقب نشینی کردند) وقتی الله انسان را خلق کرد ، الله ، آن را دوباره عرضه کرد .

و اینبار هم همه خلائق تا آن زمان، حواب "نه" دادند و تکلیف متعلقه آن را ، خارج از وسع خود دانستند ، اما ، اینبار نوع انسان، گردن گرفت .

إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَانَةَ عَلَى السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيَّنَ أَنْ يَحْمِلُنَّهَا وَأَسْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا إِلَّا إِنْسَانٌ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (الأحزاب/٧٢)

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر بر تافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!

این آیات یکی از دلایل خلقت انسان را بیان می کند ، سوالی که اگر از داروینیست ها بپرسید کاملاً موهومانه و احمقانه ، همه چیز را فقط به تصادف مرتبط می کنند .

بررسی آیه دلاهما بغرور در مورد آدم و حوا

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سُوَّاتُهُمَا وَطَفِقَا يُخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقْلَ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲)

ترجمه مرسوم : و به اين ترتيب، آنها را با فريپ (از مقامشان) فروداورد. و هنگامي که از آن درخت چشيدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشكار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهاي (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آيا شما را از آن درخت نهي نکردم؟! و نگتم که شيطان برای شما دشمن آشكاری است؟!»

دلاهما بغرور يعني آنها را از وجه غره و غرور دلالت و راهنمایي کرد . يعني اول با تعاريف و وساوس، حس و مایه غرور، را در آنها ايجاد کرد ، سپس ، به نيت خود، دلالت کرد . يا راهنمایي و دلالت شيطان طوري بود که حس غرور آن دو را بر انگيخت . به هر حال ۱- آسيب درونی آدم و حوا (و به تبع همه انسانها) غرور است چه اگر انسانها قادر شوند آن را مهار کنند ، دلالت شيطان اثري نخواهد داشت . ۲- زمين، بازي شيطان ، نقطه ضعف هاي نفساني انسانهاست و حداکثر کارش دلالت و راهنمایي است و هيچگونه اجبار بیرونی يا زور فيزيکي يا ... در کار نیست .

برای درک معنای غرور به آيات دیگر قرآن که این واژه در آن استفاده شده است
مراجعه می کنیم :

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهُوَا وَلَعِيَا وَعَرَثَتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا إِلَقاءً يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (الأعراف/۵۱)

همانها که دين و آيین خود را سرگرمی و بازيچه گرفتند؛ و زندگی دنيا آنان را مغورو ساخت؛ امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لقاي چنين روزی را فراموش کردند و آيات ما را انکار نمودند.

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنُكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يُغَرِّنَكُمْ بِاللَّهِ

الفَّرُورُ(فاطر/۵)

ای مردم! و عده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغورو سازد!

مَا يَخَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرِرُكَ تَقْبِهِمْ فِي الْبِلَادِ(غافر/۴)

تنها کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند که (از روی عناد) کافر شده‌اند؛ پس مبادا رفت و آمد آنان در شهرها (و قدرت‌نمایی آنان) تو را بفریبد!

در آیه (اعراف / ۲۲) صحبتی از میوه ممنوعه نشده است (انگیزه شکم یا لذت خوراک مطرح نبوده) این موضوع وارداتی از تلمود است بلکه تقریب به آن درخت خاص و چشیدن آن نمود بیرونی، تخلف انسان بوده است. چون سازوکار آن درخت یا دستگاه را ما نمی‌دانیم، درک چشیدن دشوار است، ولی قطعاً اگر لازم بود خدا می‌فرمود، "خوردن میوه درخت" درنتیجه می‌فهمیم آن درخت میوه‌ای نداشته است یا اگر داشته آدم و حوا به میوه دست نزده اند به قسمتی از درخت که قابل چشیدن بوده، نزدیک شده بوده اند، یک نظر اینکه دلیلی که خود را توجیه کرده بودند این کار را بکنند، فقط کنجکاوی از مسئله‌ای بوده (همچون نوزادی که دنیای اطراف خود را با حس چشایی و دهان خود کشف می‌کند) و نه تخلف از حکم، لیکن دلالت صریح قرآن عصی آدم ربّه فَغَوَى(طه/۱۲۱) است. ترجمه مرسوم (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!) ترجمه جدید: (آدم عصيان کرد نسبت به پروردگارش پس اغوا شد) دلیل انجام آن عمل، اغوا شدن بوده است؛ و دلیل اغوا، عصيان خود آدم ذکر شده است برداشت دیگری که از آیه می‌شود اینکه در جنت حس چشایی به عنوان یکی از محسوسات اصلی دارای کارکرد بوده است.

در واقع نمود بیرونی عصيان آدم نزدیکی به درخت بوده است نه برعکس يعنى آدم به خاطر درخت عصيان نکرد به خاطر عصيانی که درونش بوده به درخت نزدیک شده بود. (این فرمول را می‌توان در مورد همه گناهان انسان بسط داد انسان به خاطر شکل ظاهری آن عمل گناه نمی‌کند (ظلم و ریا، ربا، کم کاری

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

و...) بلکه به خاطر عصیانی که در درونش است دست به آن اعمال می‌زند .

ایاک نستعین ، فقط خود الله به دادمان برسد و...)

و نتیجه وضعی و طبیعی نزدیکی انسان با این درخت نمایان شدن سوات او است .

برداشت دیگر اینکه آدم و حوا پس از این اقدام به اشتباه خود پی برند و اولین نشانه توبه اقرار به گناه است ، لذا سعی کردند نشانه عمل نادرست خود را پنهان از دیده‌ها کنند .

برداشت دیگر اینکه ما می‌دانیم الله به محض وقوع خطا از عمل آدم و حوا مطلع بوده است ، سوال : چرا خدایی که سریع الحساب است بالغور مجازات نکرده است؟ جواب : چون در عین حالیکه سریع الحساب است دارای رحمت واسعه نیز است لذا فرصت تفکر و پشمیمانی و اقدام اصلاحی را به آن دو داده است به همین خاطر فرصت تلاش برای پوشاندن سوات خود را داشته اند با برگهای جنه . سوال : چرا خداوند قبل از ارتکاب عمل گناه آلد ، آن دو را مانع نشده بود ؟ این به تعریف و جایگاه نوع انسان در دستگاه خلقت بر می‌گردد (خلیفه الهی) و اختیار

آیه دیگری که حائز اهمیت است :

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِإِنْسَانٍ أَكُفِرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنَّى بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنَّى أَحَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (الحشر ۱۶)

کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)!» اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!»

درست است که در اینجا مخاطب شیطان ، انسان نام برده شده است نه آدم (ع) ولی فحوا و مفهوم مکالمه شیطان با آدم و حوا (ع) همین بوده است اکفر (کافر شو) و چون بعد از این ماجرا مکالمه ای بین آدم (ع) و شیطان در قرآن نیامده است می‌توان نتیجه گرفت بعد از خطای آدم و حوا شیطان همین جواب را به

آنها هم داده است اینکه (قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ) و همین امر موجب توبه عالمانه و عاقلاته آن دو شده است و این موضوع فصل الخطاب رابطه آن دو بوده است.

بررسی خطای آدم و حوا از وجه ظلم کردن

لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ(البقرة/۳۵)

نزدیک شدن به این درخت مصدق طالم شدن است سوال : ظلم نسبت به چه کسی؟ ۱- ظلم نسبت به آن درخت (دستگاه) یا محصول تولیدی آن (اطلاعات موجود نا کافی، قادر به پاسخگویی نیستیم باید پس از ظهر حضرت، از ایشان (امام زمان) بپرسیم) ۲ - ظلم به نفس (در معنای خود جسمانی) با پیدا شدن سوات (اگر سوات به عورات و آلت تناسلی ترجمه شود، در این صورت آها زائده ای بر نفس جسمانی انگاشته می شود در نتیجه قابل قبول نیست) ۳- ظلم نسبت به خدا (با نافرمانی از حکمش ، می توان قبول کرد با توجه به صراحت آیه عصی آدم ربه فغوی) ۴- ظلم نسبت به مکان جنت و ساکنیش (با عیان شدن سواتهمما (جسدهاشان،جسمهاشان) که در آن مکان مصدق ناموزونی بوده است ، می توان قبول کرد) ۵- ظلم به سایر انسانهایی که در فرآیند خلقت قرار گرفته بودند و قرار بوده به نوبت شرف وجود پیدا کنند (می توان قبول کرد) البته بعد از اینکه خداوند توبه آدم (ع) را پذیرفت و حکم هبوط جمعی به انسانهای حاضر در آن زمان را صادر کرد ما حق نداریم به آدم و حوا علیهمما السلام جسارت کنیم)

فَتَلَقَّى آدُمُ مِنْ رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ(البقرة/۳۷)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد). و خداوند توبه او را پذیرفت، چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

بررسی خطای آدم و حوا از وجه محرکی به نام شیطان

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ وَّبِهِ ائِن ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فروداورد. الأعراف/۲۲)

أَقْلُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ(الأعراف/۲۲) «آیا شما را از آن درخت نهی نکرد؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمُلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِلِيَّسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَسَقَ عَنْ أُمِّ رَبِّهِ (الكهف/۵۰) ترجمه مرسوم : به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابليس -که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد به صراحت الله می فرماید ابليس نسبت به امر رب اش فاسق شد یعنی سجده نکردن بر آدم بهانه بوده است و بلکه امتحانی از سوی الله برای او و سایر ملائک

برای درک مفهوم فسق به آیه زیر رجوع می کنیم :

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِحْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ(البقرة/۵۹)اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزآمیزی گفتند؛) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی ، عذابی از آسمان فرستادیم.

(فسق، از خارج شدن از طاعت به سبب گناه کردن و ترك دستورهای خدای تعالی (بیرون آمدن از فرمان خدا). بیشترین موارد کاربرد فسق نسبت به کسانی است که بر زبان و نظر ، مسلمان و مؤمن‌اند؛ لیکن در مقام عمل کوتاهی می کنند و مرتكب حرام یا ترك واجب می شوند. همچنین ، عنوان فسق بر منافقان و مشرکان نیز که بر حسب اعتقاد گمراهاند، اطلاق شده است.

بررسی خطای آدم و حوا از نظر انگیزه آن دو

سوال : موضوع وسوسه شیطان برای نزدیک کردن آدم و حوا به آن شجره (دستگاه) چه بود؟

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبَيِّنَ لَهُمَا مَا وُرِي عَنْهُمَا مِنْ سَوْأَتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رِبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْحَالَدِيْنَ (الأعراف/۲۰) سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگار قاتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر با خاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

به صراحت آیه می فرماید دلیل عصيان آدم و حوا این بوده که آن دو با هم، می خواسته اند ملک بشوند و همچنین جاوید بشوند. (یعنی پادشاهی همیشگی)

یعنی ۱- احتمالاً این دو در خواست خود را، از خداوند طلب(دعا) نکرده بودند چون در آن صورت بنا به آیه و قالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيِّدُ الْخُلُقُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر/۶) پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!» قطعاً جواب قانع کننده ای دریافت می کرد که در اینصورت می توان گفت به بیماری غرور و تکبر دچار شده بودند و باز اگر جسارت خود را، البته در کمال احترام، بیشتر کنیم، می توان گفت آدم (ع) با دعا نکردن از خدا قبل از انجام خطایش به مرض استکبار دچار شده بوده و حتی عبادتش هم دچار مشکل بوده است . ۲ - اگر ملک را فرشته ترجمه کنیم، که یعنی آن دو جایگاه خود را از فرشته کمتر می دیدند، ولی از آنجاییکه سجده فرشتگان را بر خود دیده اند، این احتمال ضعیف است. ۳- اگر ملک را پادشاهی (فرمانروایی، حاکمیت) ترجمه کنیم (که مقبول است) در اینصورت سوالاتی مطرح می شود اول فرماندهی بر چه کسانی؟ جوابی که می شود داد (فرمانروایی در اجتماع معنا پیدا می کند، یعنی سایر انسانها نیز با سازوکار خلق جنتی وارد جنت شده بودند) چرا از خداوند نخواستند؟ چرا به جای امامت، ملک شدن را خواستند (مثلاً نگفتند واجعلنا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) (الفرقان/۷۴) و ما را

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

برای پرهیزگاران پیشوا گردان!)۴ - احتمالاً آدم و حوا نسبت به آینده خود بیمناک بوده اند و ترس از دست دادن موقعیتشان را داشته اند، پس به دنبال وسیله جاوید شدن می‌گشتند؟ .)۴ - شاید آدم و حوا نسبت به الله بدگمان بودند ، فکر می‌کردند که اگر هم بخواهند، الله برای آنها این خواسته‌ها را اجابت نمی‌کند ؟)۵ - (شاید اینکه پیش خود، حد خواسته خود را خدا شدن یا فوقش در نظر گرفته بودند!))۶- شاید آدم و حوا به هدایت الهی مشکوک بوده اند و با اینکه خدا صفات و اسماء حسنی را به آدم یاد داده بود ولی آنها در حد کلام باقی مانده و آن دو نتوانستند آنها را در فعل و عمل ،تسلیم و مومن و باور و عیان کنند!)۷- ریشه موضوعی ملک شدن یا امام متقین شدن به آدم و حوا می‌رسد و این مسئله (حاکمیت و خلافت و فرمانروایی) به قدری اهمیت داشته و دارد که به خاطرش آدم (ع) فریب خورد و هبوط صورت گرفت و همه جریانات بعدی حول این محور اتفاق افتاده است . پس کسانی که می‌گویند افتراق دین از سیاست ، یا "مگر اسلام هم علم سیاست دارد؟" نه دین را می‌شناسند و نه سیاست و ملک را .

سوال مهم : چرا آدم (ع) بنا به آیه وادعونی استجب لكم خواسته خود را هر چه که بود کنجکاوی یا ملک یا خلود (جاودانگی) ... با خدا در میان نگذاشت که بازخورد و جواب الله را بداند .؟ با کمی تأمل به این می‌رسیم که ایشان سرخود و احتمالاً همراه با سوء ظن و تکبر نسبت به الله دست به آن اقدام زده است.

وَقَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاهِرِينَ (غافر/۶۰)

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!»

با توجه به آیه و عصی آدم ربی فنوی همه احتمالات بالا ممکن بوده است .

۱- این گفته شیطان تکونا ملکین برای وسوسه انسان نشان می‌دهد ، اگر ملکین را دو فرشته ترجمه کنیم (که ترجمه‌های رایج چنین کرده اند) یعنی :

انسان علی رغم همه توجهی و ارزشی که به او داده شده در خودش کمبود شخصیت احساس می کرده و جایگاه خودش را نمی شناخته که خام حرفهای شیطان شده یا جایگاه ملک از جایگاه فعلی آنها بالاتر بوده ، که اگر این فرض را بپذیریم یعنی در جنت هم مراحل تکوین شخصیت داشته ایم و داریم که احتمالا با آنچه در زمین مایه آزمایشات بوده متفاوت است در اینصورت می توان گفت ۱- سازوکار خلقت انسانها و کمال آنها در جنت متفاوت از سازوکار آنها در حیات ارضی است و ۲- آنجا هم خلقت جسم انسانها سیر و مراحل تکوینی داشته . ۳- اگر از وارد شدن به موضوع کیفیت و چیستی روح (و نفخت فيه من روحي) صرفنظر کنیم چون اطلاعات کمی از آن به ما داده شده است در جنت هم برای انسان یک سیر رشد تکوینی در نظر گرفته شده بود تا انسان سلسله مراتب مربوطه را بگذراند مثلا (عبادت فکری و عقلی و شعائر) تا به مقام فراتر از ملک دست یابد . این تاویلات به شرطی است که ملک را فرشته ترجمه کنیم اما به نظر بندۀ ملک صرفا به معنای حاکم یا خلیفه بوده که در اینصورت همه موارد ذکر شده باطل می گردد .

-۲ این گفته شیطان که أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ نشان می دهد آن دو به حضور دائم در جنت شک داشته اند و مواردی آنها را نگران کرده بوده از طرفی نشان می دهد جنت به قدری جذاب و ارزشمند بوده است که این دو برای خالد شدن در آن حاضرند هر کاری بکنند ولو مخالفت از دستور مستقیم خدایشان یا آنها هم پس از مدتی اقامت در جنت دچار غرور شده ، تکبر کرده و راجع به خلود خودشان و شرایطش از خداوند سوالی نکرده اند تا جوابی بگیرند که در اینصورت سرپیچی از حکم به خاطر تکبر توجیه پیدا می کند و به تبع مكافات جرم هم توجیه پیدا می کند، این معنا را از این آیه می توان برداشت کرد که نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلْمَ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ یعنی از طرف آدم و حوا در مورد خلود یا ملک شدن ، پرسشی مطرح نشده یا دعایی صورت نگرفته بود که خداوند جواب بدهد لذا در مواجهه با اتفاقی که رخ داده خداوند ندا می دهد

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

اعلام نظر و موضع و تبیین موقعیت می‌کند (حالت دیگر اینکه اینها پرسیده اند ولی خداوند پاسخ نداده یا شرایط سختی گذاشته با توجه به صفات کامله الله ، این فرض قابل قبول نیست)

پیروی از این بیانات یعنی آن دو نسبت به توانایی خدا برای تحقق ملک شدنشان یا عمر جاوید شک داشته اند و حاضر شده اند ، ریسک، بدیلی(گزینه ای) که شیطان جلو پایشان می‌گذارد را بپذیرند.

یعنی تلاش‌های بشری نباید به رسیدن به مقام خلافت متوجه و متمرکز گردد بلکه ، تلاشها باید برای راضی کردن خدا به جعل مقام خلافت در مورد آنها متوجه گردد . (این نظر پایه نظریه ولایت امری در شیعه را تشکیل می‌دهد)

مضاف بر اینکه در آیات دیگر قرآن که خلد و خلود آورده شده است مثلاً قلْ أَذِكْرْ خَيْرًا مُّمْلِئًا الْخَلْدِ الْتَّى وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَرَاءً وَمَصِيرًا (الفرقان/۱۵)

(ای پیامبر!) بگو: «آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران و عده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آنها، و قرارگاهشان است.» (در مورد سربلندان از آزمایش دنیا) می‌فهمیم الله هیچگونه بخلی در این زمینه ندارد کافی بود از او جاودانگی نعمات جنت را می‌خواستند تا اجابت می‌کرد . الا ایها الحال تکلیف ما تاسف خوردن برای اشتباهات گذشتگانمان نیست، بلکه عبرت و بصیرت

، درس آموزی که خودمان آن اشتباهات را تکرار نکنیم .

با توجه به آیه : قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أُمْرًا (الكهف/۶۹) (موسى) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!»

می‌توان درک کردد که تجربه عصیان آدم و حوا (ع) برای انبیا و صالحین چقدر مهم بوده، که خود را ملزم به صبر در برابر فرامین و اوامر رسیده از الله و ولی بر حق او می‌کرده اند تا عاصی نبودن خود را نسبت به اوامر الهی ثابت کنند. در این آیه اثری از اغوا نیست، اثری از شیطان نیست و...

بررسی آیه شجره الخلد و ملک لا یبلی

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَذْكَرَ عَلَى شَجَرَةِ الْخَلْدِ وَمَلْكِ لَأَبْلَى (طه/۱۲۰) ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم؟!»

۱- به صراحة آیه بیان می کند مسئله فرشته شدن نبوده و مسئله فرمانروایی و حکومت و حاکمیت بوده است.

۲- می توان برداشت کرد که در جنت زوال برخی موجودات وجود دارد چون آدم (ع) مفهوم جاوید بودن را درک می کرده است و حاضر بوده برای آن هر کاری بکند لذا گفته برخی علماء که برای ماقبل هبوط قائل به جنت ارضی بوده اند می توانند درست باشد.

۳- می توان برداشت کرد که مراحل وسوسه شیطان متعدد بوده است در این جلسه مذاکره (قال)، وسوسه شیطان روی شخص آدم (ع) متمرکز شده و او را با انگیزه های مردانه تحریک می کند.

۴- اگر این آیات را جمع کنیم به این می رسیم که آدم (ع) به دنبال حکومت بوده است و قرآن در مورد حوا (ع) جداگانه چنین صراحةی را به کار نبرده است، برداشت می شود که احتمالاً ملکه شدن خواسته حوى نبوده است ولی در آیات دیگر (هما یعنی آن دو با هم) به کار رفته یعنی هر دو را فریفته، میتوان برداشت کرد که احتمالاً شیطان چنین مذاکره دو نفره ای را هم با حوى داشته است. اینکه از موضوع آن گفتگو پیامی به ما نرسیده ۱- یا درجه اهمیت اش پایین بوده ۲- یا باعث گیجی و گمراهی انسان امروز می شده ۳- یا امری بوده که خلاف مصلحت بوده ۴- یا به نوعی زیر مجموعه ملک و خلد قرار می گرفته که لازم به توضیح بیشتر نبوده ولی حداقل می توان برداشت کرد از همان ابتدای خلقت انگیزه ها رابطه مستقیم با تفاوت های جنسیتی داشته است.

۵- در وسوسه مُلک بی زوال، در جنت قاعدها منظور حکومت بر نوع

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

(جنس) انسان بوده است یعنی آدم (ع) می‌دانسته دسته ای از انسانها در حال تکوین جسمی و روحی، طبق فرآیند خودش در دستگاه مربوطه در حال خلق هستند.

۶- نشان می‌دهد مفهوم مُلک و حکومت حتی در خود جنت هم موضوعی شناخته شده بلکه رقابتی بوده است.

۷- شاید آدم (ع) دچار این اشتباه محاسباتی شده بوده که هر کس مُلک دارد صاحب قدرت می‌شود به جای اینکه هر کس قدرت دارد صاحب مُلک است. (قدرت را یکی از اجزای ولایت در نظر بگیریم)

۸- قالَ يَا آدَمُ هَلْ أُذْكَرْ يَعْنِي در جنت مکالمه‌ها و مراوداتی بین آدم (ع) و سایر موجودات مقیم جنت برقرار بوده است و احیاناً آدم (ع) و حوا (ع) معلمانی از ملک داشته اند تا مراتب معرفت را به آنها آموختند و در موقعیتهای انتخاب به راه درست راهنمایی کند.

۹- در این آیه چون نامی از الله نیست خام شدن و پذیرفتن مُلک لایلی از سوی آدم (ع) را شاید بتوان خواسته یک شورشی، در نظر گرفت، متکبری که می‌خواهد با وجود ملک مطلق خداوند ملک جدگانه و شخصی خودش را ایجاد کند و این خواسته به قدری پر قدرت است که حتی کسی همچون آدم (ع) هم برای تصاحب مُلک حاضر می‌شود هر کاری بکند. آیه و عصی آدم ربه فغوی این مطلب را تائید می‌کند.

۱۰- اینجاست که نظریه "هدف وسیله را توجیه می‌کند" باطل می‌شود. هدفی ناحق و وسیله‌ای ناحق جز اخراج از موقعیت حقیقی خود نتیجه‌ای ندارد.

۱۱- اینکه در مورد حضرت آدم و حوا (ع) به این صراحت مطالبی حمل می‌شود دلیل بر برتری ما بر آن دو نیست، که نتیجه اش غرور و غره شدن به خودمان شود (که در اینصورت باز به دام شیطان افتاده ایم) در بهترین حالت درسی که برای ما دارد این است: آن دو نفری که آن مقام و درجه را داشته اند و از همه حواس غیبی هم بر خوردار بوده اند، مقهور و مغلوب و سوسه شیطان

شندن، ما باید از هر آنچه موجب غرور و عصیان می شود بپرهیزیم ، تا تجربه آنها را تکرار نکنیم که آزموده را دوباره آزمودن خطاست .

سوال طبق اخباری که رسیده بزرگ طایفه جن ، شیطان بوده چطور اجنه باید بزرگ داشته باشد ولی نوع انسی نباید بزرگ داشته باشد ؟ آیا می توان گفت ، آدم (ع) بزرگ و سرپرست و ولی ، انسانهای خلق شده در جنت بوده است ؟

سوال : چطور همه مخلوقات به تعدادی که الله لازم بداند تولید شده اند (تا بی نهایت) حتی اجنه که مادون نوع انسانند ، ولی ما باید خود را به این محدود کنیم که الله فقط و فقط یک زوج انسان(آدم و حوا(ع)) خلق کرده است ؟ به همان سازوکاری که به تعداد (ولو بی نهایت) سایر مخلوقات شرف وجود پیدا کرده اند ، انسان نیز می توانست تولید شود (مخلوق گردد) . (البته مرحله فنفخت فیه من روحی را فعلا کنار می گذاریم چون اطلاقی از فرآیند آن نداریم)

تحلیل عصی آدم فغوی(آدم عصیان کرد پس اغوا شد)
خداآند می فرماید : عصی آدم فغوی

۱- نفرموده عصی الانسان فغوی یعنی خداوند منظورش فقط آدم (ع) بوده (صرفا یک نفر) نه همه انسانهای آن دوره .

۲- شیطان می گوید لاغوینهم (قطعا من همه آنها را اغوا می کنم)

۳- شیطان حتی پیش خدا هم قپی در می کنه ، میگه من آنها را اغوا می کنم حال آنکه تا انسان به حدی تنزل نکند که عصیان امرخدا را کند اغوا در موردش موضوعیت ندارد به عبارت دیگر ، اول انسان عصیان می کند بعد اغوا می شود نه بر عکس یعنی هیچکس حق ندارد دلیل عصیان خود را، اغوا شدن بیان کند .

- ۴- اگر انسان قادر به کنترل خود شود ، که هرگز از فرمان خدا خارج نشود
محال است اغوایی در موردش موضوعیت پیدا کند .
- ۵- از طرفی در آیه **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**(الحجر/۴۲) که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند؛
- الله نمی گوید که تو شیطان آنها را اغوا می کنی بلکه می گوید کسانی که عصیان (سرکشی سر باز زدن) از حق می کنند اغوا می شوند و پیروان تو فقط از این دسته هستند . درسی که برای ما دارد اینکه تا می توانیم ، ایمان معرفتی به حضرت حق بیاوریم تا مبادا عصیانگر نسبت به فرمان او شویم، خود مان را به حق نزدیک تر کنیم، تا از مهلکه اغوا شدن رها شویم . یکی از نتایجش این است که از دام تبعیت شیطان رها می شویم یعنی تا وقتی ما تحت ولایت الله هستیم ، شیطان و دوستدارانش و خادمانش، هیچ غلطی ، نمی توانند بکنند .
- ۶- خرد فرمایشات شیطان مثل موجود ضعیف النفی است مدام می خود خودش را بیاندازد وسط و بگوید به من هم نگاه کنید ، توجه کنید ، و ...
لعنت الله و همه لعنت کنندگان بر او باد .

ما با تعقل ، یعنی وزن کشی کردن ۱- حرف خدا اینه ۲- حرف شیطان اینه می توانیم به حقایق پی ببریم . یعنی از بین این دو حرف کدام را باید پایه بگیریم؟ ، کدام اصل و درست است؟ .
شیطان مال این حرف ها نیست، او دروغگوی بزرگ است. جسارت را در موردش بالاتر می بریم و به او میگوییم ، هیچ پخی نیستی و از اینکه خودت را عددی در برابر خدا حساب کردی ، پشیمانست می کنیم .

بررسی خطای آدم و حوا از دید شیطان، آیا هدف شیطان عیان کردن سواتهمای بوده است؟

آیا هدف شیطان برای انتقام گیری از انسان (که در اثر حسادتش به انسان و عیان شدن تکبرش منفور و ملعون درگاه الهی شده بود) نمایان کردن سواتهمای بوده است؟

- ۱- شیطان به جنت دسترسی داشته است.
- ۲- اگر وجود نسناس را که در برخی اخبار رسیده بپذیریم، (با وجودی که در قرآن هیچ اشاره ای به آن نشده) شیطان می دانسته نوع انسان (بنا به شباهتش با نسناس) دارای سوات است چیزی که احتمالا خود انسانهای اولیه (آدم و حوا) نمی دانسته اند یا سوات از دید سایر جنتیان پنهان بوده است.
- ۳- آیا شیطان می دانسته، این درخت لباس جنتی را از جسم جنتی آن دو بیرون می آورد و سوات آنها را نمایان می کند یا نه؟.
- ۴- احتمالا شیطان دارای شبکه ای اطلاعاتی (از اجنه ساکن جنت) بوده که این حکم الله به انسان را شنود کرده اند و نقشه این نبرد را کشیده اند. شاید یکی از مخاطبین جمیعا در آیه هبوط همین اجنه مزدور بوده اند.
يعنى الله همه جنيان و انسانها را با هم از جنت هبوط داده است.
- ۵- شیطان با اجبار بیرونی و به زور فیزیکی آن دو را به نزدیک آن شجره، (دستگاه) ممنوعه نیاورده بلکه از داخل آنها به آنها نفوذ کرده و روی فکر آنها کار کرده و با وارد کردن خط فکری باطل آنها را واداشته به اختیار خود دست به این عمل بزنند.
- ۶- يعنى شیطان روی دشمن خود(يعنى انسان) کار جدی کرده و به ابعادی از روحیات و نفسانیات انسان اشراف پیدا کرده است. لذا ما نیز نباید دشمن خود را دستکم بگیریم.

- ۷- شیطان با وسوسه هر دو نفر آدم و حوا (هما) قادر شد نقشه خود را عملی کند، یعنی شرط کارگر افتادن وساوس شیطان این است که همه

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

- افراد یک تیم و گروه را بفریبد. یعنی اگر در جماعتی، عده‌ای با حتی یک نفر باشد که وساوس شیطان روی او بی اثر باشد، همان یک نفر می‌تواند کل جماعت را آگاه کند تا نجات یابند.
- اگر فرض کنیم که آدم و حوا دارای قویترین ایمان بوده‌اند، قویترین حربه‌ای که شیطان استفاده کرد برای وسوسه آن دو این بود که نسبت به خدا و صفات کامله اش در دل آدم و حوا شک و شبهه بیافکند. و محمل آن را هم فرمانروایی جاوید قرار داد.
- سوال : آن درخت(دستگاه) چه جاذبه‌ای داشته که باعث شده آدم و حوا به خاطر شناخت آن حاضر باشند با دشمن خود مذاکره کنند و سخنان دشمن خود را بشنوند و تازه در مقابلش کم بیاورند و تابع او شوند؟

بررسی شیوه تفکر و فلسفه بافی، شیطان

شیطان برای پایین آوردن انسان از مقامی که خدا برایش جعل کرده (خلیفه الهی) تلاش می‌کرده است و قالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْأَخَالِدِينَ (الأعراف / ۲۰)

۱- شیطان در فلسفه خود بنا را (پناه می‌بریم بر خدا) بر اشکال داشتن خداوند، گذاشته و او را حسود معرفی می‌کند، همان روندی که روح حاکم بر تلمود است.

۲- این ماجرا برای پس از آن است که شیطان از خدا مجوز گرفت مبنی بر مهلت الى يوم معلوم چون نسبت دادن حسود به خدایی که حیات همه چیز، آن به آن به اراده اوست بزرگترین جسارت یک مخلوق است و فقط از سوی

- کسی صادر می شود که اجازه خاص از خود الله داشته باشد. این آیه خبث ذاتی شیطان و صدق وعده الله را عیان می کند .
- ۳- شیطان با اعتماد و ایمانی که به حقانیت و عده خدا دارد اینگونه علنا جسارت می کند .
- ۴- شیطان در واقع با بازی کردن با انسان قصد دارد، شهوت قدرت طلبی و نمایش قدرت و تکبر بی حد خود را به خدا نشان دهد
- ۵- اگر موجود عادی در جنت به خودش اجازه دهد که نسبت به خدا ،صفت منفی حسادت را ، فکر کند قطعاً نظم جنت به هم می خورد لذا هبوط کمترین مجازات برای خاطیان عالم جعل هست. چه شیطان، چه تابع او در آن زمان
- ۶- اینکه شیطان توانسته آن دو را وسوسه کند یعنی حتی در جنت هم آدم و حوا فرصت انتخاب داشته اند و این دلیلی بر فرضیه تکوین مدارج روحی در جنت نیست . انتخاب بین خیر(حق) ۱ یا خیر(حق) ۲ مما یشتهون (از هر آنچه اشتها کنند) در جنت جاری است و اشکالی ایجاد نمی کند . اشکال وقتی ایجاد می شود که انسان به عنوان مخلوق مختار الهی بین حق (اطاعت فرمان الهی مبني بر لا تقربا هذه الشجره) و باطل (در اثر غرور و عصیان) دومی را انتخاب کند که به محض وقوع این امر ، حداقل مجازات ، هبوط است .

همچون کسی که می خواهد از یک آپارتمان ۱۰ طبقه پایین بباید ۲ راه دارد یا راه حق که از آسانسور یا راه پله بباید یا راه باطل ولی سریع ، یعنی مثلاً پرش کند . در اینصورت انتخاب راه پله یا آسانسور انتخابی مما یشتهون است هر دو حق اند ولی انتخاب پرش یا قبلی ها انتخاب حق و باطل است لذا نتیجه باطل، خورد شدن و مرگ است ولی هر کدام از انتخابهای حق را بکند به مقصودش می رسد .

تدریب در رجز خوانی های شیطان

قَالَ رَبِّنَا أَعْوَيْتَنِي لَأَغْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (الأعراف/۱۶) مرسوم : گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!

قَالَ رَبِّنَا أَعْوَيْتَنِي لَأَزَيَّنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (الحجر/۳۹) گفت: «پروردگار! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، وَلَا ضِلَّنَهُمْ وَلَا مُنْيَنَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلَيَبْتَكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلَيَغِيَرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذُ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا (النساء/۱۱۹) و آنها را گمراه می کنم! و به آرزوها سرگرم می سازم! و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهنده، و) گوش چهار پایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! (و فطرت توحید را به شرک بیالایند!) و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

از این نقل قول آیه می فهمیم :

- ۱- لحن شیطان به قدری تند و سنگین است که نسبت به صبر الله فقط باید گفت سبحان الله
- ۲- خدا را نسبت به خودش در مقام اغواگر خطاب می کند (نوعی فحش و تهمت به الله) و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا (چه کسی ستمکارترا است از کسی که به الله تهمت بیند) همان نگاهی که پیروان تلمود به خداشان نسبت می دهند و او را مقهور یعقوب و سایرین می خواهند .
- ۳- و با غیظ می خواهد برای خدا خط و نشان بکشد.
- ۴- چون زورش به خدا نمی رسد به اشرف مخلوقاتش (که به تازگی معرفی کرده است از روی حسادت) گیر داده است.
- ۵- کاربرد کلمه ازین (زینت می دهم برایشان) از سوی شیطان نشان می دهد ساختار ذهنی اش زینتگرا و ظاهر گراست و اتفاقا به همین دلیل نتوانست

- باطن انسان را ببیند و خود را به فنا داد . (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدهای و او را از گل!» مستفاد می شود هر گونه سرمایه گذاری معنایی انسان روی خودش از دید و دستبرد شیطان محفوظ است و انسانها با خیال راحت از شیطان می توانند روی تعالی معنوی خود و سایرین سرمایه گذاری کنند .
- ۶- شیطان در این آیه مستقیم خداوند را خطاب قرار داده است. می توان فهمید پس انسان که به لحاظ ظرفیت و جایگاه خلقی، بالاتر از او خلق شده اگر با الله صحبتی (دعایی) کند، قطعاً الله به او پاسخ می دهد . تائید کننده آیه وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق ۱۶) ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم ! است .
- ۷- راز اینکه موجودات ارضی باعث اغوای انسان نشود این است که آنها را زینه و نعمت الهی بپنداریم نه زینت دنیا . قُلْ مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيَّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَغْلَمُونَ (الأعراف/ ۳۲) بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم! لذا آنچه در کلاسهای موفقیت از ظواهر زیبای دنیا در ذهن ها تصویر می کنند ، اصلش مال خداست و بهتر است مستقیم با خود او وارد ، دعا و مذاکره بشویم .
- ۸- و دشمنی شیطان با انسان، نه به خاطر خود انسان (که بالآخره انسان هم یک مخلوقی از جانب الله است) که به خاطر گردنکشی اش نسبت به خود الله بوده است . و این کلید اصلی است که اگر فهم انسان شود،

انقلابی در انفس و آفاق به پا می شود ، که در آن صورت انسان نه به خاطر خودش ، که به خاطر جسارتی که شیطان نسبت به الله روا داشته ، قیام می کند و دشمن او می شود تا او را سر جایش بنشاند . و نه تنها او بلکه همه کائنات را به حق ، به تسلیم الله وادارد . که رمز حیات جز اسلام(تسلیم بودن در برابر درستی ها و خوبیها و حق هایی که الله وضع کرده است) ، نیست . شیطان ، خیلی شانس آورد یکی از شیعیان حقیقی اهل بیت آنجا نبودند شیعه آل علی و فاطمه ، (اهل کسae)، حاضران مباھله با یهود ، شیعه زنده باشد و کسی (هر کی) جرات کند به الله جسارت کند؟!! هیهات من الذله

۹- تکبر شیطان به قدری است که خودش هم نمی فهمد چه می گوید ، من گمراه می کنم من امر می کنم ، من با آرزو می فریبم، من اغوا می کنم و من من من ... در حالیکه خود او و تک تک انسان ها و همه موجودات دیگر که فضای خلقت را پر کرده اند همگی با اذن الله نعمت حیات دارند . و این گنده گویی ها جز عربده کشی یک بی سر و پا و بی ریشه ، چیز دیگری نیست، ضلالت و اغوا انسان فقط از راه عصیان خود او (امر پروردگارش را) پدید می آید و شیطان جز یک سگی که وظیفه اش پارس کردن ، هیچی نیست . پس همگی ، شیطان و جنودش را با دشمنی ، مخاطب قرار می دهیم و این شعار را به او فریاد می زنیم که : ای شیطان از دست ما عصیانی باش و از این عصیانیت بمیر . (یاد شهید بهشتی بخیر) البته برای مقابله با شیطان باید بلد باشید چطور سگ به ظاهر وحشی ، پارس کن ، را مهار و مغلوب کنید ، یکی از تکنیکهایش را که در مورد این حقیر موثر بوده بیان می کنم : ذکر الله اکبر را بسیار بر زبان جاری کنید ، که معجزه ها می کند . در مقابل تکبر شیاطین جنی و انسی تنها و تنها خدا را به کبریایی فریاد بزنید ایاک ایاک نعبد و ایاک نستعين .

شناخت ابليس ، الشيطان ، شیطان از دیدگاه قرآن

در بیان الله ولقد خلقناکمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمُلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ(الأعراف/۱۱)

ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خصوص کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابليس که از سجده کنندگان نبود.

ابليس تا قبل از خلقت انسان ، عضوی از ملائک معرفی شده است .

ابليس ، پس از خطای محاسباتی که از روی قیاس ظاهری مرتكب شد و باعث طرد و رجم از مقام اش گردید به الشیطان شناسانده می شود ، یعنی آن جن

خاص که سرکرده مخالفان بوده است و معرفه همگان است . مثلاً

يا أَيَّهَا النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَبَعِّدُوا خُطُوطَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُولٌ مُّبِينٌ(البقرة/۱۶۸) ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و

از گامهای شیطان، پیروی نکنید! چه اینکه او، دشمن آشکار شماست!

يا أَيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَمِ كَافَةً وَلَا تَتَبَعِّدُوا خُطُوطَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُولٌ
مُّبِينٌ(البقرة/۲۰۸) ای کسانی که ایمان آوردهاید همگی در صلح و آشتی درآید! و

از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست

وقتی در مورد آن طایفه خاص جنیان ، که پیرو الشیطان و تحت ولایت او هستند ، صحبت می شود کلمه شیطان (نفری در دستگاه الشیطان) به کار رفته است.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَّا نَأْنَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا(النساء/۱۱۷) آنچه غیر از خدا می خواند، فقط بتھایی است (بی روح)، که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شیطان سرکش و ویرانگر است.

وَحَفَظْنَاهَا مِنْ كُلّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ(الحجر/۱۷) و آن را از هر شیطان رانده شدهای حفظ کردیم؛

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ(الحج/۳)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا برمی‌خیزند؛ و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.

وَحِفْظًا مِنْ كُلّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (الصفات/٧) تا آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کنیم!

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (الزخرف/٣٦)
و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او میفرستیم پس همواره قرین اوست!

وَمَا هُوَ بِقُوْلٍ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (التکویر/٢٥) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!

الشیطان مدام به نوکرانش دستور می‌دهد فیلمهایی بسازند و کتابهایی بنویسند و ... که او را خیلی بزرگ و قوی جلوه دهد که مثلا هر کاری بخواهد ، می‌تواند انجام دهد ، با عروسک با کارتون با روشهایی که مردم را فریب دهد و ... یک چیزکهایی می‌سازند(کنستانتنین اولین فیلم پست مدرن با محور سیطانیسم یا شیطانیزم) ولی اگر به جنبه دروغین بودن فیلمهای هالیوود و بالیوود و ... توجه کنید که همه اش دروغ ، دروغ است ، دیگه تنها کاری که می‌کنید ، فقط خنده‌ای است، از روی تمسخر به سازندگان آنها می‌زنید . که البته حقشان است .

الشیطان ملعون ۲ عالم است .

احمق ترین موجودات عالم است . (کسی که خود را برتر از همه ملائک و مافوق جایگاه انسان ، و به ناحق ، شایسته مقام خلافت خدا ، بر سایر مخلوقات می دید)

مگر می‌شود مخلوقی خالق خود را دشمن بگیرد و اینگونه ضد او شود .

بررسی و درس آموزی از اشتباه شیطان (شیطان قربانی چه شد که

غضوب الله گردید؟)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِإِدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَلَا أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (الإسراء ٤١) (به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟!»

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيِّينَ (ص/٧٥)

گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجoud به تو داده شود)»

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتِنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص/٧٦)

گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

قَالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (ص/٧٧)

فرمود: «از آسمانها (و صفوون ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

وَإِنَّ عَلَيْكَ لِعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (ص/٧٨)

و مسلمما لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِإِدَمَ فَسَاجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أُمِّ رَبِّهِ أَفَتَتَخِدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أُوتَيَاهُ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالَمِينَ بَدَلًا (الكهف / ٥٠)

به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس - که از جن بود - و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال)، او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا)، چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران!

به صراحة الله می فرماید ابلیس نسبت به امر رب اش فاسق شد یعنی سجده نکردن بر آدم بهانه بوده است و بلکه امتحانی از سوی الله برای او و سایر ملائک

- ۱- در اسرا ۶۱ الله به صراحة ابليس را جزء ملائک مخاطب قرار داده است پس وجود شیطان قبل از طردش به نام ملک ابليس شناسانده شده است .
- ۲- اینکه ملائک سجده کردند یعنی خلقت آدم (ع) صورت گرفته بود چون قبلش همین ها با خدا مجاجه کرده بودند و نسبتهاي مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءِ (آيا کسى را در آن قرار مى دهی که فساد و خونریزی کند؟!) به نوع انسان زده بودند . یعنی شیطان تا این لحظه هم غرور خود را پنهان از دیگران کرده بود . راه شناساندن خبث ذاتی انسانها (مخترها) در معرض امتحان عملی قرار دادن آنهاست .
- ۳- اینکه هیچ ملک دیگری در رد یا تائید این استدلال شیطان نظری نداده اند و اثلا دخالت نکرده اند یعنی خود را ذیل مقام ابليس می دیده اند .
- ۴- اینکه الله گفته ابليس را نقل قول کرده است برداشت می شود : الف - الله در برخورد با مسائل صراحة کامل دارد و نیاز به هیچ لاپوشانی و مخفی کردن ندارد ب - الله وقتی اجازه و اختیاری را تفویض می کند ، خودش آن را نقض نمی کند مثلا در این مورد با اینکه جسارت شیطان غیر قابل انکار است ولی الله اجازه واقع شدن آن را داده است . ج - برای الله تبیین مسئله و مشکل و راه حل ارائه دادن در اولویت است و در این مسیر آزادی بیان کاملا وجود دارد ، حتی برای خبیث بالذاتی مانند ابليس . د - این آیه به روشنی تفاوت حکومت ولایت الله و الرسول و اولی الامر را با حکومت دیکتاتوری نشان می دهد اینکه الله سرکوبگرایانه و دیکتاتور مابانه برخورد نکرد و اجازه مخالفت را به ابليس داد و به جای عدم او ، باطل بودن و ناحق بودن او را به همه مخلوقاتش اثبات کرد ۵ - این درس بزرگی از ولایت الله است و ابطال نظریات سیاست مدرن مثلا دموکراسی . (به ظاهر یعنی هر کس یک رای و حکومت مردم بر مردم و ... ولی در اصل ، اعمال اراده صهیونیزم و کارگزاران فرماسونریشان با بازی با رای عوام) و اشکالاتی که به سیستم سنترال پالیسی (حکومت سیاسی متمرکز) وارد می کنند ۶ حالت دارد اگر نظام مربوطه هرمی چیده شده باشد که یک فرعونی ، در راس آن

، هوی ها و هوس های باطل خود را متکبرانه و ظالمانه ، بر گرده مردم سوار کند . بله اشکال دارد اما اگر نظام حکومت مرکزی قائم به یک ولی از طرف خدا باشد و نظام مسطح طراحی شده باشد و بار مصائب مردم را با هدایتشان به راه مستقیم بر دوش بکشد و خاضعانه (واقعی نه ریا) نظام توزیع تکلیف بر اساس وسع را پیاده کند درست است توضیحات تکمیلی در آینده به استحضار می رسد .

- ۵- گفتار ابلیس و این که خود را ذیل مرکزیت و خالقیت خداوند تعریف می کند (خلقتنی) نشان می دهد که حتی ابلیس هم خداوند را به عنوان تنها حاکم مقدتر (لم یکن له کفوا احد که هیچ هم کفوی ندارد) قبول دارد پس معیاری به دست ما می رسد هر کس خداوند را به عنوان حاکم و قاضی و خالق نشناسد دون مقام شیطان است .

- ۶- این دستگاه فکری که ، موجودی همه امور را حتی فهم خود از مسائل را ، ذیل اراده و حکم و منظر الله تعریف می کند، پایه و مایه دستگاه معرفتی و روش اندیشیدن در نظام الهی است، این نظم اندیشه به راحتی بر فلسفه اصالت ابژه و فلسفه اصالت سوژه قاهر است و بدیل کاملا مناسبی برای حذف ضلالتهای تولید شده در آن دستگاه های معرفتی است .

- ۷- دعوا و مسئله شیطان بر سر نزدیکی و قرب الى الله و کسب رضی الله عنه نیست بلکه بر سر خودنمایی و تفاخر و تکبر به سایرین است، اینگونه که دلیل سجده نکردن خود را قیاس جنس آدم با جنس خود معرفی می کند . یعنی ، از قبل هم چون جنسش بهتر از سایر ملائک بوده و فرصت تکبر به آنها را داشته ، حفظ موقعیت می کرده است ، نه اینکه از روی اخلاق و برای خدا عبادت کرده باشد . این درسی است که معنای جدیدی از تکبر را می شناساند : همه کسانی که با آویزان کردن خود به خانه و ماشین و سایر زینتهای دنیوی قصد شناخته شدن در ذهن سایرین را دارند ، خواسته یا نخواسته اشتباه شیطان را تکرار می کنند . (مثلا راننده خودروی لوکسی که از احساس تصور عابرین نسبت به خود ، حظ و لذت می برد و اثلا نیتش

- صرف انتقال فیزیکی از یک نقطه به نقطه دیگر نیست آن احساس حظ کاملاً شیطانی است).
- ۸- مفهوم خیر و نفع و نیکی و لذت و... با مرکز مختصاتی الله ، حتی برای ابلیس هم پذیرفته شده است و شاخصی برای اندیشه ها است .
- ۹- حکم الله اخراج است . یا از مقام ملک ارشد بودن یا از مکان جنت (با توجه به اینکه بعدها آدم و حوا را فریفت یعنی امکان تردد در جنت را داشته پس گزینه اول محتمل تر است)
- ۱۰- آیه با مخاطب قرار دادن شیطان می فرماید : چون رجیم هستی اخراج شو ، نه اینکه چون اخراج شدی رجیم هم شدی !!؟ با مراجعه به آیاتی که کلمه "رجم" در آنها به کار رفته است متوجه می شویم رجم به معنای سنگسار نیست مثلاً (قَالُوا يَا شَعِيبُ مَا نَفْقَهَ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَأَكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ(هود:۹۱) ترجمه مرسوم : گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی، ما نمی فهمیم! و ما تو را در میان خود، ضعیف می یابیم؛ و اگر (بخاطر) قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری!») با استفاده از معانی که ترمینولوژی لغت را در زبان عربی آورده است مفاهیم ، طرد شده ، نفرین شده ، دور شده است، برگردان غیب را گفتن و ... بیان شده است ولی اگر کاربرد کلمه "ترجمه" را مبنا قرار دهیم به معنای "برگردان کردن از یک زبان به زبان دیگر"، به نظر بندۀ معنای رجیم به این مفاهیم نزدیکتر است رجیم یعنی تغییر کرده از ماهیت اصلی خود و دور شده از هدف خلقت اصلی خود ، برگشته از جایگاه خلقی خود در دستگاه خلقت الله ، با این تحلیل حکم اخراج خداوند به رجیم شدن شیطان برمی گردد به عبارت دیگر گویی خداوند گفته است : من موجودی که از هدف خلقتی خودش منحرف شود (چه برسد به اینکه ۱۸۰ درجه شود) نمی خواهم پس خارج شو از امکانات و جایگاهی که به تو داده ام .
- ۱۱- با توجه به اینکه در آیات قبلی، خداوند به شیطان الی وقت المعلوم ، فرصت

داده بود و در این آیه که زمان یوم الدین (برقراری قیامت) ، به حی بودن شیطان بر نمی گردد به لعنت خدا به او بر می گردد با جمع این دو آیه ، برداشت می شود ، قرار نیست شیطان تا روز قیامت فرصت شر آفرینی داشته باشد ، و احياناً به زودی(وقت المعلوم) شرش از این حیث تمام می شود. ولی لعنت خداوند تا روز قیامت بر او جاری است . ان شالله برسد روزی که با اثبات بندگی خود به خداوند ، شیطان را منکوب و سرکوب و مغلوب ، معذوم کنیم . ببینیم خداوند افتخار معذوم کردن او را به چه کسی از ما می دهد .

۱۲- در میان خوبیان بودن مهم نیست، عضوی از خوبان بودن مهم است. «فسجد الملائكةَ كَلْهُمْ - الاَبْلِيسِ ابْلِيسٌ ظَاهِرٌ فِي الْمَلَائِكَةِ وَ كَفِيلٌ فِي النَّاسِ» در میان خوبیان بودن مهم نیست، عضوی از خوبان بودن مهم است.

۱۳- تکبر، مانع تعبد و تسليم است. «استکبر و کان - ...ابليس از قبلش کافر شده بود ولیکن ترک سجده ، کفر او را بر ملا کرد. «کان من الكافرين

۱۴- در مورد کلمه ابليس باید خاطر نشان کرد امروزه مهمترین المان معماري در شهر سازی ، که همان میادین مرکزی و اصلی شهرهای تحت حاکمیت حزب فراماسون جهانی را در بر می گیرد ، توسط نماد آبليسک تزئین شده است، نمادی که از مصر باستان در ۲۸۰۰ سال پیش تا به امروز وجود داشته و این یعنی یک جریان قوی در همیشه تاریخ به عنوان یک طرف دعوا ، و مدعی برتری و علو طلبی ، خودنمایی و حاکمیت وجود داشته است

۱۵- (اگر تاریخ دنیا را از طرف شیاطین انسی و جنی (فراعنه و نمرودها و صهیونیستها و ...) ببینیم تازه متوجه سیر مبارزاتی انبیاء الهی و ائمه هدی به عنوان طرف مقابل، می شویم که این مطلب خود کتابهای لازم دارد و ...) ، البته افراد کنگکاو می توانند در بسیاری از نمادهای دیگر نیز رد پای آنها را بیابند ، لذا خواننده گرامی ، دشمنان خدا و بشریت به قدری به شیطان و معبد خود ایمان دارند، که همه مظاهر تمدن غرب را به رنگ او در آورده اند ، و اتفاقاً به کسانی که از خدا و پیغمبر و آخرت و ... صحبت کنند ، جسارت و مسخرگی، روا می دارند ، به همین خاطر ، توصیه اکید می کنم ، فریب

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

احدی را نخورید ، اختیار خود را دست خود نگه دارید و ایمانتان را فقط به حقیقتی که به الله تکیه دارد ، متعلق کنید، چون هر چه غیر آن است، باطل شدنی است .

بررسی کاربرد دو کلمه انسان و آدم در قرآن آدم

- ۱- وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِاسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ(البقرة/۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمای اینها را به من خبر دهید!»
- ۲- أَلْمَ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُولٌ مُّبِينٌ(یس/۶۰) آیا با شما عهد نکرد آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!
- ۳- فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ... (طه/۱۲۰) شیطان به سوی آدم وسوسه اش را اینگونه اعمال کرد گفت ای آدم ...
- ۴- عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَنَوَى(طه/۱۲۱) آدم امر پروردگارش را عصيان کرد (نافرمانی کرد) پس به غی (درجه ای پست) رسید اغوا شد ، باخت
- ۵- أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ مِنْ ذُرْيَةِ آدَمَ (مریم/۵۸) خداوند به انبیاء از ذریه آدم نعمت فراوانی داد.
- ۶- وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَيْ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا(طه/۱۱۵) پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم! و ...

همه مربوط به شخص آدم (ع) دلالت دارد. که البته بیشتر در عالم جعل و بررسی های معرفتی و سازوکار تغییرات انفسی او توجه می دهد .

انسان

دو نوع بیان وجود دارد ۱- در تبیین خلقت

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمِّا مَسْنُونٍ(الحجر/۲۶) ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ(النحل/۴) انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و) مدافع آشکار از خویشتن گردید!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ(المؤمنون/۱۲) و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛

۷- در تبیین ویژگیهای کلی و عمومی همه انسانها **خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيْكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ**(الأنبیاء/۳۷) (آری)، انسان از عجله آفریده شده؛ ولی عجله نکنید؛ بزویدی آیاتم را به شما نشان خواهم داد! **وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتْ لَسْوَفَ أُخْرَجُ حَيَا**(مریم/۶۶) انسان می‌گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد؟!» و ...

نکته : **همه موضوعات مربوط به خلقت ماقبل هبوط و مابعد هبوط به مخاطب انسان بوده است نه آدم**

گویی قرآن اصرار دارد که خلقت اولین(جمع اول به معنی نسل اول) را به انسان نسبت دهد نه آدم (ع) و بین این دو تفکیک قائل شده است . یعنی انسان اول ۱ ، انسان اول ۲ ، انسان اول ۳ و ... که به جمع اینها اولین گفته می شود . که در اینصورت محدود کردن خلقت انسان ها به فقط یک جفت انسان (آدم و حوا (ع)) قبل از هبوط اشتباه است .

مسئله خلیفه الهی نوع انسان

با بررسی آیاتی که کلمه خلیفه در آن به کار رفته است :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَتَحْنُّ نُسَيْحَ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَأَعْلَمُونَ(البقرة/۳۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگار!» آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

یا داؤودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُظِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضْلُلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسْنَابِ(ص/۲۶)

ای داؤود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوا نفسم پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

۱- برداشت می‌شود از آنجایی که این مکالمه قبل از خلقت آدم (ع) صورت گرفته است از ابتدا هم خداوند انسان را برای ارض در نظر گرفته بود . (و با توجه به فرضیه عالمین موازی ، عالم غیب و عالم شهاده شاید در مورد

کیفیت هبوط بتوان نظر داد که هبوط نه الزاماً فیزیکی که نوعی فروض باطنی بوده است مثلاً با گرفتن حواس درک جنتی ، از انسان ها

۲- در حالیکه هیچ اسمی از انسان نیست، الله مهمترین صفت مخلوق جدیدش را ویژگی و صفت خلیفه الهی معرفی می‌کند.

۳- الله خلیفه گری را در انسان جعل می‌کند یعنی ربطی به خلق جسم

- مادی او ندارد و خلیفه گری صفتی است در عالم معنا و وابسته به روح .
- ۴ اینکه الله از تمام اسامی و صفاتی که به انسان یاد داد صفت خلیفه الله را برای معرفی او برگزیده است یعنی این صفت بزرگترین و برگزیده و مجموع صفات است .
- ۵ اینکه خلیفه در جای دومی که در قرآن به کار رفته نسبت به داود (ع) به کار رفته می توان برداشت کرد که معنای خلیفه فرماندهی و ملک و فرمانروایی و حکومت و حاکمیت بوده است .
- ۶ در اینصورت برداشت می شود اولین نکته ای که در مورد خلقت انسان حتی قبل از خلقتش برای خداوند مطرح بوده مسئله نظام حکومت و حاکمیت انسانها بوده است . پس کسانی که می گویند، دین و مشخصا اسلام مبانی نظری حاکمیت و حکومت ندارد، اشتباه می کنند .
- ۷ اینکه وقتی الله اعلام خلیفه الهی، انسان، را می کند، ملائک موضع می گیرند و نَحْنُ نُسَيْحٌ بِحَمْدِكَ وَنُقَدَّسُ لَكَ جمع می بندند یعنی همه آنها و به تبع همه موجودات جنت ، قرار بوده ، بروند تحت حاکمیت انسان و از طریق انسان حکم الهی در موردنگران جاری شود ، یعنی انسان در مقام خلیفه الهی باید ملائک را تسخیر کند و به تبعیت بکشاند و مطیع امر الهی کند . که در این صورت جبهه کاری بزرگی به روی انسان ها، گشوده می شود . فهم و درک عمل و کارایی هر ملک و روابط آنها با همدیگر و دادن دستور کار به آنها به طوری که سلسله اولی الامر به حکم ولايت الله برسد و اراده الله جاری و ساری و راضی گردد . که در اینصورت باید به آنچه بر ما غیب است اشراف پیدا کنیم .
- ۸ حالا معنای آیه ذیل را می فهمیم . إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَتَيْنَاهَا أُنْ يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقْنَاهَا وَحَمَلَنَّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُوًّا (الأحزاب/۷۲) مرسوم : ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولايت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر بر تافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاہل بود،

(چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!

یعنی امانتی که هیچ مخلوقی توان حمل آن را نداشته و ندارد ، حکم دادن ، تحت ولایت امری الله است . البته ما در مقدمات

فهم این امانت هستیم و ...

۹- اینکه وقتی ریشه یابی کنیم جنگ ها و منازعات بشری را به این می رسیم که، علت العلل عدو شدن بعضهم بعض، (دشمنی برخی با برخی دیگر) در تلاش برای خلیفه شدن بر دیگری بوده است . در حالیکه الله جعل خلیفه را از جانب خود نسبت می دهد . این نظریه یعنی همه کسانی که در طول تاریخ تلاش کرده اند با هر وسیله ای به هدف خلیفه گری برسند در اشتباہ بوده اند .

۱۰- یعنی تلاش‌های بشری باید به رسیدن به مقام خلافت متوجه و متمرکز گردد، بلکه ، تلاشها باید برای لایق کردن خود معطوف شود تا خداوند راضی به جعل مقام خلافت در مورد آنها شود . (این نظر پایه نظریه ولایت امری را تشکیل می دهد)

۱۱- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای سقیفه انتخاب (جعل) خلیفه پس از پیامبر (ص)، توسط تعدادی از بزرگان انصار و مهاجر صدر اسلام را ثابت کرد .

۱۲- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای انتخاب (جعل) خلیفه بعد از خود توسط خلیفه اول ، بعد از پیامبر (ص) را ثابت کرد . (در این خصوص تلاش خلیفه دوم ، برای انتخاب عنوان برای خود ، داستان جالبی دارد ...

۱۳- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای جعل (انتخاب، قرار دادن) یک شورای ۶ نفره (مهندسی شده) برای جعل خلیفه بعدی را ثابت کرد .

۱۴- با همین استدلال می توان اثبات کرد رجوع مردم به علی (ع)، رجوع به حکم معطل مانده، پیامبر اکرم (ص) بود، که در غدیر ابلاغ شده بود و حکم پیامبر در غدیر نه از پیش خود بلکه ناظر به آیه انى جاعل فی الارض الخلیفه از

سوی الله بوده است .

البته اقدامات امیر المؤمنین حضرت علی (ع) در کندن ریشه فتنه این حقیقت را در عمل ثابت کرد . که علی (ع)، از سوی خداوند به عنوان خلیفه جعل شده بود . و در غدیر به همه مردم ابلاغ گردید و آیات سنگینی که در سوره مائدہ بر پیامبر (ص) نازل شده که هزاران نکته حکومتی در دل خود دارد ، گواه این مطلب است. مثلا قرار گرفتن عبارات زیر، که به نوعی داخل پرانتز آیه ۳ سوره مائدہ آمده است. **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشُوْهُمْ وَأَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** (المائدۀ/۳)

امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها بترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم . سوره مائدہ ، سوره ای با عجایب فراوان در مورد حکومت و حکومت داری.

فرضیه ای در مورد مکان هبوط (بر اساس فرضیه موازی بودن غیب و شهاده در عالم)

با توجه به آیه **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**(البقرة/۳۰) که قطعا زمان آیه قبل از خلق نوی انسان در جنت (ما قبل از هبوط) بوده ، مکان خلقت انسان، ارض معرفی می شود و از طرفی می دانیم تا قبل از هبوط انسانها قادر به درک وسایل جنت و فرشتگان و خادمان جنتی بوده اند(احتمالا با حواسی اضافه بر حواس ۵ گانه فعلی ، لیکن بعد از آن ماجرا ها، الله سایر حواس مربوطه را گرفت و فقط ۵ حس را برای انسانها باقی گذاشت . یا آن لباس جنتی (ظرف روح) را گرفته و لباس جدیدی (ظرف جسم) اعطای کرده)

با این تفاسیر و با احتیاط کامل شاید بتوان گفت " مکان جنت نخستین ، قبل هبوط جایی روی همین ارض بوده است و پس از برداشته شدن برزخ (پرده بین عالم غیب و عالم شهاده) جنت و جهنم موعود هم در همین ارض مستقر است .

در اینصورت تعریفی که از یوم القیامه (دوره قیامت) می‌شود نیز تغییر می‌کند: "دوره‌ای که پرده بزرخ، برداشته می‌شود و حواس تعطیل شده انسانها فعال می‌شود و پوشیده‌های (فعلی) عالم غیب که کاملاً با عالم شهاده منطبق هستند هم‌زمان برای انسان‌ها قابل درک می‌شوند" البته بعد از کوینده دوم بسیاری از مکالمات و توضیحاتی که در قرآن برای مرحله یوم القیامه بیان شده با این تحلیل مطابقت دارد.

پس از فوت انسانها و خارج شدن روح از ظرف جسم، مجدداً آن حواس به انسانها عودت می‌یابد. در اینصورت بسیاری از عذابهای جهنمی یا لذات بهشتی با این حواس درک می‌شوند.

این فرضیه می‌تواند بسیاری از اتفاقات غیر عادی زندگی انسانها را توجیه کند که توسط عوامل، خارج از درک محسوسات ۵ گانه، (در عالم غیب) به وقوع می‌پیوندد.

عالم با فتحه روی لام یعنی چیزی که علم به آن تعلق بگیرد در اینصورت عالم غیب یعنی چیزی که علم به آن تعلق نگرفته است، نه اینکه یک جهان فیزیکی غیری وجود دارد جدا و مستقل و منفک از ارض.

در این صورت تعریف جدیدی از امور عرفانی، و علوم غریبه، قابل ارائه می‌گردد: تلاش برای درک علل و شرایط موثر بر روند امور در عالم غیب، (یا غیبیات عالم) (بدون در اختیار داشتن ابزار حسی مربوطه).

با توجه به کاربرد کلمه عقل در قرآن، برداشت می‌شود ما با استفاده از ابزار عقل باید جای خالی آن حواس را برای درک غیبیات عالم پر کنیم.

شاید بتوان گفت خداوند می‌خواسته با محدود کردن حواس ما به عدد ۵، ظرفیت استفاده از عقل را در ما پرورش دهد.

نظریه‌ای در مورد یوم القيامه

یوم را به دوره و عصر ترجمه می‌کنیم نه یک چرخه کره زمین دور خودش به مدت ۲۴ ساعت و ماهها بلکه سالهایی که در آن حساب و کتاب عملکرد هر کس را بررسی و نمره دهی می‌کنند. و کاملاً محدود، که شروع و پایانی دارد. یوم الدین را به روز قیامت ترجمه می‌کنند ولی به نظر بنده یوم الدین شامل یوم القيامه و پس از یوم القيامه (دوره استقرار جنه و جهنم) است. به کل آن دوره یوم الدین می‌گویند که شروعش با یوم القيامه شروع ولی پایانش با پایان یوم القيامه پایان نمی‌یابد الی الابد ادامه دارد.

ولَقَدْ رَأَهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ(التكوير/٢٣) او (جبرئيل) را در افق، روشن دیده است! برای پیامبر پرده غیب فرو افتاده بود و ایشان حواس درک غیب را داشته اند)وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَيْنِينِ(التكوير/٢٤) مرسوم : و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد! ترجمه پیشنهادی بنده : حضرت جبرئيل (حامل وحی) چیزی از آنچه باید از غیب به پیامبر می‌رساند کم نکرد ، در این صورت ثابت می‌شود که چیزی برای پیامبر (ص) پوشیده نبوده و به طور کامل از غیب(از منظر ما) اطلاع داشته است . یعنی همه روایات و احادیث منقول از ایشان در مورد موضوعات غیب از سایر موجودات عالم ، صحت دارد ، در نتیجه برای اشراف به عالم غیب راهنمای ماست، و هم رسوا کننده کسانی که تهمت و افترا به ایشان بسته اند و ایشان را مجذون یا مریض می‌خوانند .

این آیه مجدد تاکید می‌کند که ما با همین ابزار عقل فعلی باید به غیب مشرف

شویم

آیاتی که کلمه الشجره در آنها به کار رفته است .
با توجه به آیه

مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ(القصص/٣٠) از میان یک درخت

ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!

۱- چرا از بین این همه اشیا دیگر خداوند درخت را انتخاب کرد . با توجه به آیه نفخت فیه من روحی شاید بتوان گفت نفخه به داخل ظرف

(جسم انسان) می توانسته در شجره ای (دستگاهی) صورت بگیرد .

۲- الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا (یس/۸۰) همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید.

شاید بتوان گفت در جنت نوع جن که از جنس آتش هستند توسط شجره ای (دستگاه خاص خلقت جن) مخلوق می گردند . (در مورد بیولوژی اجنه یا ملاتک تحقیقی صورت نگرفته ، لیکن بالاخره باید این مباحث، جایی در علوم پیدا کند) با توجه به اینکه جن علی رغم مختار بودن باید تابع ائمه انسی باشند این آیه شاید مجوزی است برای ما که جن را به تسخیر و تحت ولایت درآوریم، (ولایت به معنای استفاده از آنها در جایی که برای آن خلق شده اند در کلیت دستگاه خلقت الهی)

۳-وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدُانِ (الرحمن/۶) و ستاره و درخت برای او سجده می کنند! سوال : چرا در کنار نجم با وجود این همه مخلوق دیگر توجه انسان را به شجر معطوف می کند و فرمانپذیری اش (شاید دلیل این باشد که شجر (دستگاه خلقت جنتی) کاملا مطیع و طبق فرمان محصولات را تولید می کند و خدمات می دهدن)

خاصیت ستاره انعکاس نور یک خورشیدی است . شجره چه نسبتی با این خاصیت ستاره پیدا می کند ؟

۴-لَا إِلَهُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ (الواقعة/۵۲) قطعا از درخت زقوم می خورند، وجود درخت خاص به نام زقوم در آخرت که بدیل دنیاگی ندارد ، تمرين دادن فکر انسانها که درختانی غیر از آنچه می شناسید وجود دارند(در حال حاضر ، نسبت به حواس ما انسانها ، غیب ، هستند) پس ما نباید تعجب کنیم از وجود شجره (دستگاه) که می توانسته آدم و حوا(یا هر کس دیگر را) بفریبد . با این تحلیل و اینکه مشت نمونه خرووار است ، به این می رسیم که هر انسان دیگری

هم که بود(غیر از معصومین که تحت هدایت خاص الهی قرار دارند) ممکن الخطا بوده است، لذا هیچ انسانی حق ندارد نسبت به این دو بزرگوار جسارتی روا دارد به علاوه اینکه آن دو با توبه مقبول از آن خطأ، نجات پیدا کردند ولی هر یک از ما هنوز در امتحان لا تقرباً با مایه امتحانی، مربوط و خاص به خود هستیم.

واما این مطالب چه درسی برای امروز ما دارد ۱- امتحان نخستین (تکبر که شاخص گناهان باطنی است) در مورد تک تک ما انسانها جاری و ساری است ۲- هبوط جمعی از انسانها بوده نه صرفاً دو نفر یک بخش از مخاطبان جمیعاً احتمالاً جماعت جنیان و شیاطین بوده اند که همراه انسان به عالم دون جنت هبوط می کنند تا جنت از لوث وجود متخلفین آنها پاک شود.

۴- با توجه به آیه وَلَقَدْ عَاهَنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا(طه/۱۱۵) پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم! در این آیه به صراحت دلیل عهد شکنی آدم (ع) نسیان و فراموشی او ذکر شده، و اینکه این نوع نسیان عهد نشانه عزم قوی نداشتن است.

شجره و امتحان [الله](#) (تفاوت جنت ما قبل از هبوط، جنت ما بعد از یوم القیامه) با توجه به آیات بلا و امتحان می توان فهمید که همگی مربوط به عالم ارض است

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوْهُمْ أَيْهُمْ أَخْسَنُ عَمَلًا(الكهف/۷) ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامیںشان بهتر عمل می کنند!

يعنى اشياء فقط در ارض مایه امتحان می شوند پس، آن درخت (دستگاه) نه برای نوع انسان و نه سایر موجودات ساکن جنت مایه امتحان نبوده است. می دانیم برای ما انسانهای این عصر، این عالم ارضی، امتحان است و اختیار ما فقط نافذ در این دنیا است و در آخرت که جایگاه قرار و ثبات است، دیگر امتحانی در

کار نیست.

اما در این آیه ، اینکه آدم و حوا ، از نزدیک شدن به آن شجره(دستگاه)خاص بر حذر شده اند، یعنی خداوند به آنها قدرت و توان انتخاب را داده بود ، حتی در جنت می توان برداشت کرد که جنت پسینی پس از یوم القیامه با جنت ماقبل از هبوط فرق داشته باشد. در جنت نخستین ، نظام تکامل خاصی برای انسان طراحی شده بود(دسترسی به همه چیز حیث شئتما) که اگر آدم (ع) صبر می کرد به درجات لازم می رسید .

شاید پس از برگزاری مراسم قیامت مخلوقات انسی جدید پروردگار مجددا به مکانیسم قبلي آموزش و تکامل (زمان خلق آدم) برگردند و اثلا نیازی به امتحانات ارضی نباشد . یا این دوره آموزشی انسانهای امتحان شده در ارض یک منبع آموزشی کاملی را تهیه کرده باشند و یک نظام آموزشی کاملی را طراحی کرده باشند ، که مخلوقات جدید انسی خدا، صرفا با رجوع کردن به تجربیات آنها مدارج تحصیلی و تکمیلی را طی کنند . و اصل "کسی که تجربه ها را نیاموزد ملزم به تکرار آن است " باعث شود جدیدالخلقه ها تجربه ها را بیاموزند ، نه آنکه آنها را تکرار کنند .

با توجه به کشفیات و اختراعاتی که نوع انسان انجام داده است و اینکه روز به روز تکنولوژی، نعمتی جدید را در اختیار انسان می گذارد ، می توان گفت که در جنت ما قبل از هبوط از این چیزها خبری نبوده است و می توان حدس زد که در جنت ما بعد از قیامت همه این ابزارها و نعمتها باید وجود داشته باشد ، لذا جنت ما بعد از قیامه با جنت ما قبل از هبوط تفاوت دارد . البته چون این کشفیات با الهام الهی و با سلسله علل طولی به اراده الله می رسد ، در هر صورت ، ساخته شدن جنت ما بعد از قیامه هم به خود الله بر می گردد . این مطالب، پایه نظریه ساخت بهشت توسط خود انسانها را تشکیل می دهد . (پیشرفت علم روبوتیک بسیاری از مصادیق که در آیات و روایات آمده را عینی و شدنی کرده است) برای درک بیشتر این موضوع می توان گفت ، الله نمونه اولیه انسان را طراحی و خلق کرد نمونه ای که قادر است به اذن الله میلیاردها از نوع خود را تولید کند یا

هزاران نوع کار مختلف را انجام دهد ، به هر حال همه اقدامات آن نمونه اولیه به خالق اصلی و اولیه بر می گردد.

سطح اختیار انسان و جن در ماجراهای نزدیکی به شجره

می دانیم شیطان که از طایفه جن می باشد سالها عبادت خداوند را کرده بود یعنی خلقت جن متقدم و قبیل تر از خلقت نوع انسان بوده است همچنین می دانیم در سوره الرحمن الله دو گروه جن و انسان را مخاطب قرار می دهد یعنی هر دو گروه اختیار داشته اند:

- سوال حد اختیار هر کدام تا کجاست ؟ تا زمان نزدیکی آدم و حوا به آن درخت (دستگاه) جنیان جرات نزدیکی به آن الشجره را نداشته اند یا حد اختیارشان کمتر از آن بود چون اگر نزدیک شده بودند قطعاً از جنت اخراج شده بودند و شیطان امکان تردد در جنت را نمی داشت .
- در واقع وسوسه شیطان به این عمل به نوعی همدستی او با نوع انسی را در این شورش نشان می دهد چه بسا اگر بتوان در نهانخانه و عمق افکار و اراده شیطان نفوذ کرد به این برسیم که مشکل او (نعود بالله) رو کم کردن از خود خدا بوده نه انسان و ...
- اینکه الله به اشرف مخلوقات خودش دستور داده که به این الشجره (دستگاه) نزدیک نشود می توان برداشت کرد که، هیچ یک از مخلوقات خدا ، ساکن در جنت ، اجازه نزدیک شدن به این درخت (دستگاه) را نداشته اند (جبرا یا اختیار) یعنی احتمالاً این درخت (دستگاه) خاص یک جایگاه ویژه ای در نظام خلقت جنتی داشته است در نتیجه می توان برداشت کرد اثلاً اینطور نیست که (نعود بالله) خدا برای بیرون کردن انسان از جنت مخصوصاً همچین نقشه ای کشیده باشد .
- ظاهراً مجازات تخلف از حکم الله در جنت ، عدم است ولی وقتی در محکمه عدل الهی ، آدم و حوا مواخذه و توبیخ می شوند و انسان با " فتلقی

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

- آدم کلمات" توبه کرده و به صفات الله او را قسم می دهد ، دیگر مخلوقات به فاصله بین خلقت خود و او واقف شده و لذا حقی از اعتراض برای خود نیافتند به علاوه اینکه اثلا همین ماجرا سبب شد تا الله با سایر ملائکه و مخلوقات دانش پذیر ، درس بزرگ توبه را بدهد ، یا درس اسماء الهی ، که اگر این مطلب را قبول کنیم می توان برداشت کرد (حداقل در جنت ما قبل از هبوط) ملائکه دارای ظرفیت ثابت دفعی نبوده اند بلکه به مرور زمان و بسته به خواست الله ظرفیت تعالی بیشتر برایشان ایجاد می شده است .
- یعنی مجردات تا ابد در درجه ثابتی نیستند بلکه در جنت نظام ارتقا درجه خاصی برای آنها تعریف شده است . یا اگر از زاویه ای دیگر بیان کنیم مجردات عالم خلقت در نوع خود ثابت هستند طبق جایگاه تعریف شده قبلی در دستگاه خلقت اما در درون نوع خود قادر به افزایش رتبه و رشد بیشتر هستند . مثلا دستگاه ارتباطی تلفن ، ابتدای ساختش (نمونه اولیه اش) یک جعبه بزرگ و سبیم و ... ولی بعد از گذشت چند نسل از آن ، امروزه ارتباطات ماهواره ای و بیسیم و ... ماهیت و نوع ، تلفن به عنوان وسیله ای برای ارتباطات تغییر نکرده ولی در داخل نوع خود هزاران پیشرفت و رشد را تجربه کرده است .
- شاید مقدار عبادت ، مطابق شعائر مرسوم ، یکی از شاخصها و میزانهای ارتقا درجه باشد کما اینکه گفته می شود شیطان ۶۰۰۰ سال عبادت سنگین داشته و به درجه بالایی در نظام درجه بندی عرش رسیده بود .
- اینکه در ماجراهای سجده بر آدم از بین همه مخلوقات و موجودات جنت فقط شیطان بوده که مخالفت کرده و اینکه هیچ یک از سایر ملائکه این عمل شیطان را در آن زمان تقبیح نکرده اند می توان برداشت کرد شیطان یکی از مقربتین (بالاتر از بقیه و نزدیکتر از آنها به مرکز عالم یعنی الله) و درجه بالاترین مخلوقات حرم الهی در جنت بوده است . به طوریکه سایر ملائکه حتی جرات بیان اعتراض به او را نداشته اند . یعنی خود را ذیل او می دانسته اند .

- یا از نگاهی دیگر اینکه ملائک بهانه آورده اند" که ما خود تو را تسبیح می کنیم از خلق این موجود که یسفک دماء (خونریزی) می کند دست بردار و منصرف شو " شاید بتوان برداشت کرد که نوعی کینه یا حداقل سوال در دل همه ملائک بوده ، که چرا خداوند مخلوق تازه به دوران رسیده ای را اینقدر وجاهت می دهد و بزرگ می شمارد و بر آنها خلیفه و حاکم می کند و از طرفی چون جرات بیان اعتراض را نداشته اند ، در مقابل اعتراض شیطان سکوت کردند و شاید این سکوت را بتوان نوعی همراهی با او تلقی کرد که شیطان را هوا برداشته که می تواند، خاکی بودن انسان را بهانه کرده ، جلو اراده الله بایستد و آنچنان گستاخانه از حکم صریح حاکم مطلق، سر باز زند.
- اینکه انسان حتی قبل از خلقش ویژگی ای دارد که می تواند به محض خلقت، مسجود ملائک شود ، یعنی سازوکار رشد او (به واسطه اختیارش) قابل مقایسه با دیگر مخلوقات الهی نیست، در سرعت زمانی و ظرفیت کمالی.
- اینکه از ملائک فقط این ۲ دلیل اعتراضی نقل شده و هیچ کلام اعتراضی بین خودشان ثبت نشده می توان گفت بقیه ملائک هم، هم عقیده و موید این ۲ مطلب بوده اند . اینجاست که به عظمت جلسه ای پی می بریم که الله جلو اعتراض و درخواست بهترین مخلوقاتش می ایستد و انسان را خلق می کند .

سکوت ملائکه در ماجراهای نزدیکی آدم و حوا به شجره

سوال اگر موجودی همچون شیطان می توانسته با نوع انسان مراوده و ارتباط برقرار کند ولو از جنس وسوسه چرا خبری از سایر ملائکه نیست، **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّيْرِ**(العصر/۳) مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را

به شکنیابی و استقامت توصیه نموده‌اند!

تا نسبت به انسان توصیه به حق و توصیه به صبر کنند و مانع خطای انسان

شوند

- سکوت ملائکه ۳ معنی دارد ۱ - الله مشخصا فرمان داده که به انسان کمک نکنید (که با توجه به محیط سلم جنت بعید است و اتفاقا عکس آن بیشتر محتمل است) ۲- سکوت ملائکه به خاطر اعتراض و شکایت پنهانیشان نسبت به انسان بوده که جرات عیان کردن آن را نداشته اند (که با توجه به حداقل عبودیت اجباری ملائکه وقوع چنین احتمالی بعید است) ۳ - انسان به مقام خودش چنان غره شده بود که هیچ کس یا ناصحی را نمی دید و اگر هم توصیه ای می شنید متکبرانه آن را رد می کرد (با توجه به اینکه شیطان وسوسه حکومت جاوید به او داده بود، می توان پذیرفت که انسان قبل از وقوع خطا چشم و گوش بسته و گنگ شده بود و لذا این گزینه محتمل تر است) که مایه عبرت ما باید شود .

- برخی احتمالات در مورد انگیزه های خلقت انسان (در نسبت با سایر مخلوقات)

- اثلا شاید شیطان (با عقل ناقص و ناچیز خود و به حکم سر دسته معترضان بودن) نعوذ بالله قصد کودتا علیه خداوند را داشته آنگونه که بعدها به پیروان خود از جمله دکارت و کانت و داروین دستور داد که با انفکاک ذهن بشر ، آنها را از اعتقاد به عالم غیب بگیرند و به نیچه دستور داد تا اعلامیه مرگ خدا(خدای موهومی خودشان) را به زعم خودشان بخواند .

- با بررسی روند اتفاقات دوران خلقت انسان در بارگاه (عرش) الهی و اعتقاد به وجود نظام رشد و تکامل خاص جنت، شاید بتوان نتیجه گرفت روال منطقی رشد و ظرفیت همه مخلوقات ساکن در جنت اقتضا می کرده که الله موجودی جدید خلق کند تا میزان و شاخص درجه

بندی کمال را (خود شاخص را) چند درجه ای بالاتر ببرد و قله جدیدی از کمال را به مخلوقات جنت (که خود را ذی حق ظرفیت رشد بیشتر می دانستند) معرفی کند . هر کدام از وقایعی همچون بعثت پیامبر ، غزوات پیامبر، خلافت و ولایت علی (ع) ، ... واقعه کربلا و ... قطعا حد رشد و کمال مجموعه دستگاه خلقت را بالاتر برده است .

- در پایینترین حد ممکن و با کمال احتیاط، می توان گفت : سجده اجباری مخلوقات جنت،(ملائکه و ... (چه به خودش ، چه به موجودی جدید الخلقه) صفت عالی و متعالی الله را به کمال جلوه گر نمی شده لذا حضرت حق اراده خلق (شبیه ترین موجود به خودش را در روح و صفات آن) می کند در ظرف جسم مادی ولی مینیاتوریزه شده .

- با این فرض شاید سوال شود شاخص اشرف مخلوقات بودن انسان زمان مند است و هر آن ممکن است الله موجود جدیدی را خلق کند که ظرفیت کمال پذیری اش بالاتر از انسان باشد؟ جواب : گفته ام اگر میزان کمال را در انسانها اندازه گیری کنیم با هر یک از صفات الهی به عنوان میزان و ۱۰۰ آن را درجه پیامبر اکرم (ص) به عنوان اسوه حسنی در نظر بگیریم و آیه فَكَانَ قَابَ قُوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (النجم/٩) تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛ در شب معراج ، یا فتبارک الله احسن الخالقین و نفخت فیه من روحی به این نتیجه می رسیم که " خیر " انسان کامل، متجلی در شخص پیامبر (ص) اسوه و حد نهایی دستگاه با عظمت خلقت بوده و هست وخواهد بود و قبل و بعد از ایشان هر پدیده ای هم که خلق شود ذیل مقام ایشان قرار می گیرد .

حدسیاتی در مورد شجره(پیش زمینه فرضیه شجره در جنت)

- مفهوم دستگاه های شیمیایی و فیزیکی و الکترونیکی و سخت افزاری و نرم افزاری تازه ۲۰۰ سال یا حداقل ۳۰۰ ساله برای مردم قابل درک و فهم شده از این منظر بهترین کلمه برای نشان دادن موجودی که عملیات و فرآیند خاصی را انجام می دهد (تعریف امروزی ماشین و دستگاه) برای قرنها ، همان الشجره بوده است

- با این تحلیل آن الشجره (دستگاه) احتمالا یکی از لوازم بهشت است که می باشد و در دوران پس از قیامت هم کسانی که لیاقت عروج به جنت را داشته باشند احتمالا دوباره قادر به روئیت آن درخت (دستگاه) خواهند شد ولی این تجربه سنگین و مراتب کمال معرفتی و روحی شان از یک طرف و اینکه عقلا آن را مضر و آسیب رسان تشخیص داده اند از طرف دیگر ، باعث می شود آنها ابدا نه تنها به آن درخت (دستگاه) نزدیک نشوند، بلکه فکر نزدیک شدن به آن را هم نکنند.

- اگر سوát را فرج و آلت تناسلی ترجمه کنیم (که محل اشکال است) با توجه به اینکه نزدیکی به آن درخت(دستگاه) به قسمت جنسی انسان واکنش نشان داده میتوان حدس زد که سازوکار مرتبط با مسائل جنسی داشته است.

- به هر حال ما از درک مکانیزم داخلی نوع آن شجره (دستگاه) فعلا عاجزیم و صرفا تا این حد و از بیرون ، می توانیم مطالبی را حدس بزنیم، منظور اینکه دستگاه خلقت ناشناخته های بسیاری دارد که هنوز علم بشر به آنها مشرف نشده است پس الزاما باید به مرجعی و پناهی مطمئن توکل کند و اعتقاد و پایه های عقلی و فکری خود را به آن تکیه دهد که پیش زمینه اش ایمان به الله است البته الله در دین اسلام نه خدای ادیان دیگر

- إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْدِيَا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران/۱۹)

در نزد خدا، اسلام (و تسليم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی

به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

- قُلُواْ أَمَّنَا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أَوْتَى مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أَوْتَى النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَهْدِ مِنْهُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(البقرة/۱۳۶)

- بگویید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید ، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).»

- تلاش‌های بشر امروز برای ساختن ماشینی که همچون رحم مجازی والده عمل کند و توفیقات پژوهشگران عیان است و البته الله که میلیاردها بار قادرتر از انسان است که برایش در حد " کن فیکون" (باش پس می باشد) است (یک اینتر زدن یا یک اشاره ...)

در مورد سازوکار خلقت جسم انسان ، اشکالی که به فهم ما وارد است

۱- اینکه تنها سازوکار تولید انسان را از طریق سازوکار فعلی (جماع و آلات تناسلی زن و مرد) می دانیم در حالیکه قطعا خداوند روش‌های خلقش منحصر به این نمی باشد .

۲- قطعا الله، جنت ما قبل هبوط و جنت ما بعد القيامه را فقط برای ۲ نفر آدم و حوا خلق نکرده است .

۳- در آیات بسیاری مخاطب خلق نوع انسان است نه شخص آدم.

۴- از طرفی سواتهمـا ، (با فرض ترجمه به آلات تناسلی)، تازه ، پس از انجام تخلف نمایان شده است لذا امکان تولید مثل همچون سازوکار زمینی برای

آنها در بهشت وجود نداشته است.

این هم دلیل دیگری که اثبات می کند که در زمان هبوط مجموعه ای از انسانها به زمین آمدند نه صرفا ۲ انسان زن و مرد (آدم و حوا)

فرضیه شجره (دستگاه) و خلقت نخستین انسان،ها:

شجره احتمالا در نظام خلقت جنتی (ما قبل هبوط) ماننده رحم خارجی ، نوعی کارایی مرتبط با توالد جسم مخلوقات (از جمله انسان) را داشته است . (قرار مکین رحم مجازی) و پس از زوج آدم و حوا، زوج زوج انسانها خلق شده اند (حداقل ۴ نفر دو زوج) (البته نه با سازوکار تولید مثل مادی (دنیوی))
اگر این مفروضات را قبول کنیم تا توبه آدم و حوا و ماجراي محکمه الهی در حضور همه جن و ملک و اعلام اسم الله توسط آدم (ع) و قبول توبه آنها از طرف الله و اعلام حکم مجازات اهبطوا ، به زمان جنتی ، مدتی گذشته است و در این مدت طبق همان سازوکار قبلی تعداد زیادی انسان خلق شده بودند.

بیان دیگر فرضیه شجره

- با قیاس جزء به کل و عقل ناقص فعلی فرضیه شجره را به این صورت ارائه می دهیم : در جنت ماشینهایی وجود داشته که نقشه ژنوم جسمانی مخلوق را گرفته و نمونه سازی می کند . و سپس در تولید انبوه، عناصر مختلف (خاکی) را ترکیب می کرده و به عنوان محصول خروجی "انسان" تحويل می داده اند .
عناصر خاکی و بی قدر

- و مثلا در مورد انسان نقشه ژنوم و ساختار کروزومی انسان را بگیرد و همچون رحم مجازی مراحل تکوین این طور به آن طور را اعمال کند و جسم کامل شده انسانی را به عنوان محصول خروجی بدهد . در مورد نفخت فيه من روحی و زمان آن که در کدام مرحله است مشکلی پیش نمی آید اینکه در رحم مادر والده باشد ، یا رحم مجازی .

- اگر شجره را (دستگاه خاص تولید جسم انسان فاز به فاز) تصور کنیم

سازوکاری برای خلق سایر انسانها در جنت قابل تصور می شود چه بسا پس از قیامت هم، انسانهای دیگری توفیق خلق پیدا کنند و بدون نیاز به امتحان زمینی، مستقیم در جنت ساکن شوند، کما اینکه خلقت حور عین و غلمان و ... را می شود در این راستا دید.

- می توان برداشت کرد: آن گل خاص در جنت مواد اولیه خط تولید بوده است سخت افزار و ماشین مربوطه چیزی شبیه الشجره (دستگاه) بوده است و طرح اصلی و مهندسی و نرم افزار را الله مستقیما به کارگزاران ابلاغ کرده بود

- با این نتیجه گیری تعداد زیادی از سوالات بشر قابل حل می شود.

- تولد های نخستین نه در ارض که در جنت ما قبل از هبوط بوده و البته قوانین و سازوکارهای خلقی حاکم بر جنت قطعاً متفاوت از قوانین خلقی ارض است (ولی قوانین جعلی به مقدار زیادی یکی است)

- آیاتی که خلقت جسمانی انسان را دفعتاً اعلام می کنند مربوط به سلول اولیه که همان نقشه ژنوم انسان است، می شود که یونیک و یکتاًست و از قبل هیچ نوع حیوان دیگری دارای این نقشه ژنوم نبوده است آنگونه که در ابطال داروینیسم ثابت شد.

- آیاتی که خلقت جسمانی انسان را فاز به فاز معرفی می کند مربوط به مراحل بعد از سلول اولیه است و فرقی نمی کند در رحم یک دستگاه (شجره) واقع شود یا در رحم یک انسان مونث.

- دانش امروز بشر، در علم ژنتیک انسانی و شبیه سازی محیط رحمی مادر، قادر شده، رحم مجازی طراحی کرده و بسازد و خروجی موفقیت آمیز داشته باشد، فارغ از سایر مسائل جنبی، حداقل می توان این قدرت را برای الله نیز قابل تصور بدانیم، کسی که نوع انسانها را ساخته، خیلی بهتر از ما به علم شبیه سازی در رحم مجازی واقف بوده است.

- در واقع این ماشین در بهترین حالت فقط جسم انسان یعنی ظرف انسانیت را می ساخته و روح سازوکار دیگری داشته که فقط ما اینقدر می دانیم که، وقتی جسم به فاز خاصی از تکوین می رسد، الله نفخت فیه من روحی را اعمال می

کند،

- روح مظروف جسم است و با ندادن اطلاعات توسط خدا به نظر می رسد به صلاحمان نبوده که بدانیم یا در حد و ظرفیت فهم آن نیستیم یا فهم آن را به فرصت دیگری (مثل آخر الزمان) موكول کرده.

- وجود شجره های گوشتخوار در همین ارض فعلی، آیتی از این است که می تواند گیاهانی وجود داشته باشد، که رابطه تعاملی حیوان و نبات داشته باشند. اینکه بشر در قرن ۲۰ به این درجه از ظرفیت فکری رسیده که ابزار سازی کند و یا دستگاه هایی بسازد که قادر باشند مواد اولیه بی ارزش (خاک) را با فرآیندی به محصول تولیدی با ارزش تبدیل کند و حتی در سطحی بالاتر قادر است کارخانه های کارخانه ساز را طراحی کرده و بسازد، خوب خیلی عادی است اگر قبول کنیم که خدای این انسان برای دستگاه خلقت خود، دستگاههای را طراحی کرده و ساخته بوده است که، خاک و عناصر موجود در آن را به همراه آب (که درصد جسم انسان را تشکیل می دهد) به عنوان مواد اولیه می گرفته طی فرآیندی تبدیل به جسم انسانی کرده و در آخر خود خداوند با دمیدن از روح خودش در آن کالبد نوع انسان را، به عنوان محصول خروجی، تحويل می داده است.

- اگر وجود چنین دستگاهی را در جنت قبول کنیم به راحتی می توان قبول کرد که همانطور که آن دستگاه قادر بوده اولین انسان را (آدم (ع)) را از روی نقشه ژئوم دریافتی صرفا با مواد اولیه ناچیز (عناصری خاکی) به راحتی بسازد، قادر بوده جسم دومین و سومین و صدمین و میلیارد مین انسان را نیز با همان مواد اولیه ناچیز بسازد.

- الله قبل از اینکه نمونه ساز باشد، ابزار ساز است، هر مخلوقی که قدرت ابزار سازی داشته باشد آن ویژگی را از خالق خود گرفته یعنی خالق او در آن صفت بالاتر و مقدار تر بوده است، آن صفت را به نهایت داشته در همه موارد، همه صفات خوب که می شناسیم، این تحلیل صادق است.

- دستگاه (ماشین) جنسی و توالد ما انسانها کاملا از قبل برنامه ریزی شده است و

ما به عنوان نفس و اراده و انتخابگر هیچگونه دخل و تصرفی در فرآیند و مراحل آن نداشته ایم و نداریم و نخواهیم داشت از قبل بوده است. سازوکار طراحی شده برای توالد مابعد از هبوط.

چطور نباید قائل باشیم که مهندس با این دقت، که دستگاه توالد و تناسل جسمی را، برای انسانهای این جهان درست کرده، قادر بوده دستگاهی پیشرفت‌تر، برای توالد انسانهای ما قبل از هبوط خلق کند.

کلمه ساکن شدن و سکونت در قرآن

- وَقُلْنَا يَا آدُمْ اسْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا (البقرة/۳۵) و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتها) آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید»

- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أُرْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَعَكَّرُونَ(الروم/۲۱)

- و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

- وَقُلْنَا يَا آدُمْ اسْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ (البقرة/۳۵) و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن

- وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرِيَّةَ الْأَعْرَاف/۱۶۱) به آنها گفته شد: «در این شهر [= بیت المقدس] ساکن شوید،

- رَبَّنَا إِنَّى أُسْكَنْتُ مِنْ ذُرْيَتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي رَزْعٍ (الإبراهیم/۳۷) پروردگار!! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم.

با توجه به کاربرد کلمه اسکن در آیات دیگر می‌توان نتیجه گرفت که

منظور از سکونت، استقرار در یک محدوده جغرافیایی بوده است و کاملاً منظور مادی و عینی بوده است و در مورد عالم معنا و جعل مودت و رحمت به کار می‌رود. و این دو نباید با هم خلط شود.

یعنی سکونت در جنگ موقعیت عینی و جغرافیایی داشته است.

حوا (ع)

در قرآن هیچگاه مستقیماً کلمه حوا به کار نرفته است.

اسکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ ، بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ، حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا ، خَلَقْكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ، فَقُلْنَا يَا آدُمْ إِنَّ هَذَا عَدُوُّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ ،

و ما همواره نام حوا را برای زوجه آدم (ع) به کار برد ایم . و همانطور که از آیات به روشنی قابل مشاهده است همواره آیات زوجه مربوط به خانواده است یعنی جنس زن از اول هم جدا بوده و به عنوان انسانی مستقل ولی تابع خانواده معرفی شده است و افتخار ایجاد و برقراری خانواده با زن محقق می شود. و به همین دلیل در اکثر تمدن‌های شاخص ، زن نماد سرزمین و ناموس است و مردان قوم (کشور) ، هر گونه تلاش و جهادی می کنند و تا مرز شهادت می روند تا این ناموس از گزند مهاجم شیطان صفت، مصون بماند و ... و این به واسطه تقسیم کاری است که الله صورت داده است یعنی از نظر الله در دین ، زن بودن یا مرد بودن فی نفسه ملاک برتری نیست بلکه کارکرد مشتبی که هر انسان دارد در حوزه وظایف نوعی خود ، (با شاخص تقوا) او را درجه بندی می کند .

یا أَيَّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ(الحجرات/۱۳) ای مردم! ما شما (همه شما، چه زن چه مرد) را ، از اجماع ۱مرد و ۱ زن آفریدیم گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

یعنی در جنگ ما قبل هبوط ، خداوند، حوا (ع) را برای آدم (ع) و بالعکس خلق

کرده بوده است سوال چرا قرآن نگفته دو مرد یا دوزن را خلق کردم و گفتم در بهشت ساکن شوید؟ یعنی از ابتدا هم خانواده با یک انسان نوع مذکور و یک انسان نوع مونث قرار بوده تشکیل شود.

نتیجه اینکه اختلاف جنسیت، مایه تعریف و قوام خانواده است و لذات جنسی، حتی قبل از هبوط هم وجود داشته است. لذا اینکه سوای را به آلات جنسی ترجمه کنند محل اشکال است. خلط و اشکال فهم مترجمین مربوطه اینجاست که، بین کارکرد توالد و کارکرد لذت جنسی تقسیک قائل نیستند، به طور کلی برداشت می شود، آدم و حوا می توانستند در جنت، از همه موهب بر خوردار باشند از جمله نیروی شهوت، بدون اینکه نیاز باشد زوجه رحمت و درد بارداری و زایمان را تحمل کند و...

نکته دیگر این آیه، تاکید بر متر و شاخص تقوای جهت درجه بندی کرامت انسانهایست، لذا نژاد سفید آنگولا ساکسون که مدعی برتری بر سایر اقوام و نژادهای بشری هستند، شکر اضافی میل کرده اند.

بررسی لذت جنسی در جنت ما بعد از قیامه

- با توجه به آیات وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينُ(الصفات/۴۸) و نزد آنها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند. وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابُ(ص/۵۲) و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته‌اند، و همسن و سالند! فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِهْنَ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ(الرحمن/۵۶) در آن باگهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. وَبَطْوُفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَانَهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ(الطور/۲۴) و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!

- در جنه ما بعد از قیامه قطعاً مصادیق لذت جنسی وجود دارد سوال

- اگر برای هر مرد عروج کرده به جنت زنان بیش از دو زن (چندین) اختصاص یابد - آیا نوع این مخلوقات انسی است یا غیر انسی ؟ قاعده‌تا انسی (مخلوق مختار و مکلف چون رابطه با مجردات ولو ملک که برای انسان انگیزه ای ایجاد نمی‌کند، قسمت عمدۀ ای از لذت جنسی برای مرد به، به تسخیر درآوردن و تصاحب همسرش بر می‌گردد و برای زن به تسخیر شدن و مورد تصاحب قرار گرفتن توسط همسرش ، می‌گردد...) - ۲ - چطور این نسبت چندین زن برای یک مرد برقرار می‌شود ؟ - آیا آن زنها عروج کرده از ارض هستند و امتحان پس داده ؟ با توجه به **لُؤْلُؤَ مَكْتُونَ** می‌توان گفت، خیر، یا به عبارت دیگر، پس از قیامت دستگاه خلقت انسان در جنت کما فی السابق (ما قبل از هبوط) به خلق حدائق حور و غلمان ادامه می‌یابد.
- اینکه در آیات ذکر شده از بیشتر مردها مخاطب آیه هستند تا زنها به خاطر حیا و احترامی است که قرآن برای حریم زن قائل است و اگرنه قطعاً لذات خاص جنس زن هم در جنت به قدری هست که او را راضی کند ...
- به هر حال اگر ماجرا های قبل از هبوط ، اتفاق نمی افتاد، سایر انسانها ، چگونه قرار بوده در جنت مخلوق گردند؟ حدائق ، انسانهای برجسته تاریخ یعنی انبیاء و ائمه و صالحین و شهداء که لیاقت مقام نوع انسانی را داشته اند ، چگونه قرار بوده ، مخلوق گردند ؟
- باز به این می رسیم که، سازوکار توالد جسمانی سایر انسانها (متفاوت با سازوکار توالد دنیاگی) در جنت وجود داشته و احياناً به نوعی با این درخت (دستگاه) مرتبط بوده است.
- حال پس از هبوط باید سازوکار زمینی برای خلق جسمانی انسانهای جدید مقدرشده، پیش بینی شود که همین روای فعلی است .

آیت شراب سکرآور (وفواحش) و آیت لا تقرباً هذه الشجرة

با توجه آیه یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَرْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعْلَكُمْ تُفْلِحُونَ**(المائدہ/۹۰) ای کسانی که ایمان

آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید! و با توجه به عبارت ذاقا (چشیدند)

شاید سکر آوری (مست کننده‌ای، از خود بیخود کننده) همچون شراب الكلی در عالم دنیا آیت (نشانی) آن شجره جنتی است که نزدیک شدن و چشیدن آن، لباس عقل را از انسان می‌درد و از آنجاییکه عقل دروازه تقوی است و **وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ حَيْرٌ**، نزدیکی به شراب برابر با رسوابی، بی تقوایی است.

خطای آدم و حوا در تقرب به شجره و موضوع تزکیه

- اینکه انسانهای اولیه در جنت چنین نافرمانی را کرده اند نشان می‌دهد ناخالصیهایی را در روحشان وارد کرده بودند که به این اراده خطرا رسیدند که باید این کار را بکنند. و با توجه به آیه قد افلاح من زکیها نفس انسان برای فلاح نیاز به تزکیه (تصفیه و پاک کردن) از درون دارد ولو در جنت باشد.

- یعنی اگر آدم و حوى خود را تزکیه کرده بودند آن خطرا را مرتکب نمی‌شدند.

- تزکیه امری درونی است و به اراده خود هر فرد بستگی دارد، به عبارتی حتی اگر همه نعمات و امکانات جنت در اختیار کسی باشد تا خودش نخواهد و خودش اراده و اختیار تزکیه شدن را نکند فایده‌ای ندارد و فلاح محقق نمی‌شود

خطای آدم و حوا یا عصیان آن دو

- فَقُلْنَا يَا آدُمْ إِنَّ هَذَا عَدُوُّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يَخْرُجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ (طه/۱۱۷)

پس گفتیم: «ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و (دشمن) همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد!

- الله به صراحت خطر شیطان را به آن دو گوشزد کرده بوده و حتی مجازات احتمالی اخراج را هم تفهیم کرده بود (فتشقی) لذا آن دو هیچ بهانه ای برای کار خطای خود ندارند و به همین علت، دلیل گناه آن دو، چیزی جز غرور و خودبرتر بینی آنها بر رسیدن به ملک جاوید موهمی نیست.

- الله نیت شیطان را برای آدم و حوا برملا کرده بود.

- اینکه در این آیه الله فقط آدم (ع) را مخاطب قرار داده به خوبی بیانگر این است که موضوعات امنیتی و بقا در خانواده، در حوزه مسئولیت های مرد خانواده است که کم کاری در آن، همه اعضای خانواده را دچار مشکل می کند. یعنی مردان مومن باید احساس وظیفه کنند و زنان در این حوزه دخالت نکنند، تابع مرد که سرپرست خانواده است، باشند. ادامه این بحث ثابت می کند که تشابه و تساوی، تکالیف و وظایف زن و مرد چقدر احمقانه است و لذا جنبشهای فمنیستی باطل می گردد. الله کمال هر کس را وقتی در جایگاه مخصوصش قرار بگیرد، تعیین کرده است. ما می دانیم در اسلام مورد نظر پیامبر و اهل بیت طاهرش چقدر به زن ها احترام گذاشته شده است به علاوه خداوند عادل مطلق است لذا قطعا حقوق زن و مرد از لحاظ نوع و کیفیت با هم فرق دارد ولی از لحاظ اندازه کلی با هم برابر است و همین اختلاف در ماهیت وظایف و تکالیف متاثر از جنسیت، باعث ایجاد بقا و انس و تعادل هستی می شود.

- در این آیه الله به صراحت بیان کرده که : شیطان همواره در فکر اخراج شما از جایگاه و مقام فعلیتان است هر گناه شما را یک درجه از اصل جایگاه خودتان اخراج می کند.

- از طرفی طبق آیه

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْفَانِتِينَ وَالْفَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالخَاسِعِينَ وَالخَاسِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجُهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالْدَّاكِرِينَ اللَّهَ
كَثِيرًا وَالْدَّاكِرَاتِ أَعْذَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (الأحزاب/٣٥)

- به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

و تفکیکی که در مخاطب مرد و زن ، جداگانه صورت گرفته است ، گویی فاکتورها و درجه مسلمانی مردها با فاکتورها و درجه مسلمانی زنها متفاوت است ، همینطور فاکتورها و شاخصهای ایمانی و طاعت ، صدق ، صبر،خشوع،صدق،صوم(روزه داری معنوی و مادی)،حفظ فرج،ذکر در دو جنس زن و مرد با هم متفاوت است . یعنی مثلاً اگر در شاخص زور بازو ، دو جنس را با هم درجه بندی کنیم ، ظلم به جنس زن است ،همینطور ، در شاخص قدرت عشق و عاطفه،قطعاً مردها در برابر زنها، حرفي برای گفتن ندارند . اثلاً در برخی شاخصها که ضد هم هستند مثلاً شاخص ترس (که صفت ممدوح جنس زن است و بقاو قوام خانواده را باعث می شود در حالیکه برای مرد، مذموم و مایه خفت است و البته وای به روزی که برعکس شود و ...)

و همه اینها یعنی عالم مرد ، متفاوت از عالم زن است گویی این دو در دنیا متفاوت سیر می کنند و تنها راه سکون و آرامش هر کدام در این است که پیوند زوجیت ، در قالب خانواده بینشان برقرار شود . این هم یکی دیگر از اعجازات قرآن است .

نتایج پس از واقعه نزدیکی به شجره

- فَأَرَأَنَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقْرٌ وَمَنَاعٌ إِلَى حِينٍ(البقرة٤٦)
- پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»
- ۱- شیطان آن ۲ را به لغزش انداخت در اسلام خانواده ملاک و مبناست (و کوچکترین واحد اجتماع است) یعنی هر دو راضی به عمل بودند شاید خدا انتظار داشته حداقل یکی از آنها دیگری را از این عمل باز دارد .
- ۲- طبق علل طولی اخراج آن دو در یک سطح به عصیان خودشان بر می گردد در یک سطح به لغزاندن شیطان، بر می گردد و در سطحی بالاتر به الله که قانونگذار جنت بوده است . و این سطوح نسبت به هم همپوشانی دارند . از این ماجرا نیز می توان درس جبر و اختیار و قضا و قدر گرفت .
- ۳- شاید بتوان گفت شیطان ، با موفق شدن در بیرون کردن آن دو از جنت در واقع ، آن دو را ، از مقام خلیفه الهی بیرون کرد .
- ۴- الله قانونگذار است و همه مخلوقات از جمله شیطان می دانسته اند که الله از قانون حق خودش تحويل و تبدیلی صورت نمی دهد ولو اشرف مخلوقاتش باشد. و این تحلیل دیکتاتوری خداوند (دیکته کنندگی ، قانون گذار اصلی ، بزرگترین قانونگذار ثابت، هستی) را نشان می دهد که البته در حوزه مباحث ولایت می گجد، که فعلا عبور می کنیم نکته ۱ ، منظور دیکته کنندگی در خود قانون است یعنی کس دیگری به عنوان قانونگذار عالم وجود ندارد همه قوانین از فقط یک اراده ، نشات می گیرد ، نکته ۲ جماد و نبات و حیوان و ملک حق تخطی از دیکته های به حق خداوند را ندارند ولی انسان در انتخابهای عالم جعل (حق و باطل، صدق و کذب) مختار آفریده شده است .

بررسی آیه الم اقل لكم

- فَدَلَّهُمَا بِغَرْوِ قَلْمًا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَّاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلْمَ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقْلَ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲)

- و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرودآورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [=عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

- لحن تند آیه الم اقل لكم که انعکاس نوعی اعتراض و بازخواست سنگین از جانب خداست گویی آن دو از قبل تفهیم شده بودند که قربات نوع انسان با این درخت (دستگاه) موجب ناهمانگی در نظم جنت می شود و انتظار از آدم و حوا این بوده که با صرفا قول خدا اعمال خود را هدفمند و هدایت می کردند. و مثل سایر مجردات لازم به اجبار و زور نباشد. و این ویژگی همان حکمت خلق موجود مختار است ، در واقع این تفسیر ، تمیز(باعث تمایز) ، مخلوقات مختار از مخلوقات غیر مختار را نشان می دهد .

- در محکمه مجازات، همه ناظران جنت منتظرند حکم حق از ولی و مالک عالمین را ببینند .

- با توجه به اینکه الله در تفهیم اتهام آدم و حوا (ع) فرموده الم اقل لكم ... می توان در نظر گرفت که در قیامت بسیار خواهیم شنید که مثلا ای قوم لوط الله اقل لكم ... یا ای قوم ثمود الله اقل لكم ... و ای جامعه آمریکا (پیرو آیپک ، و حزب داووس و ...) و ای ام الفساد قرن و ...

- یعنی مهمترین وظیفه مومنان درک احکام الهی (قولها و کلام الله) و رعایت آن اولاً توسط خودشان و سپس اشاعه آن احکام به همه انسانهای ارض است ، تا حجت برای آنها در قیامت تمام شود و وقتی الله یا نماینده او در محکمه حق می خواهد بگوید الم اقل لكم مصدق مشخصی داشته باشد نیک واضح است

کم کاری در این زمینه، ما را بدھکار می‌کند.

نزدیکی به شجره چه لباسی را از تن آدم و حوا خارج کرد؟

- در ترجمه‌های رایج آمده است پس از آن خطأ، لباس از تن آدم و حوا خارج شده است.

کاربرد کلمات لباس در قرآن

ُهَنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ أَهْنَ (البقرة/ ۱۸۷) آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید).

یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يَوْرِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسٌ التَّقْوِيَ ذَلِكَ خَيْرٌ (الأعراف/ ۲۶) (ترجمه مرسوم) ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس پرهیزگاری بهتر است! اینها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمتهاي او) شوند!

وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (الحج/ ۲۳) و در آنجا لباسهایشان از حریر است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (الفرقان/ ۴۷) او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد، و خواب را مایه استراحت، و روز را وسیله حرکت و حیات!

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغْدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِإِنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْحَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (النحل/ ۱۱۲) خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند)، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می‌رسید؛ اما به نعمتهاي خدا ناسیپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید!

یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتَنَنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا

لِبَاسَهُمَا لِيَرِيهُمَا سَوْاً تِهْمَا إِنَّهُ يَرَأُكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أُولَيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يَؤْمِنُونَ (الأعراف/٢٧)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفرید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند!

- در مورد زن و شوهر لباس یکدیگر شدن در عالم جعل (معنا) یعنی عیوب فکری و رفتاری یکدیگر را می‌پوشانند و اصلاح می‌کنند تا عیان نشود.

- در اعراف ۲۶ و حج ۲۳ به روشنی لباس مادی و عینی منظور بوده است.

- ولی به هر حال کاربرد کلمه لباس به مفهومی در عالم معنا (عالم جعل) غالب است.

- با کنار هم قرار دادن این آیات و فرضیه جنت ما قبل هبوط و فرضیه کیفیت هبوط (تعطیل شدن ، تعدادی از حواس جنتی مشرف به عالم غیب) و قرار دادن مرکز توجه و ادارک نسبی ، روی فهم انسان ، می توان گفت : آن خطا و به تبع هبوط باعث شد آن حواس مرتبط درک جنت تعطیل شود آن لباس (همان حس گرفته شده است) یعنی عالم غیب همین الان هم وجود دارد و فعالیت هایش در جریان است ولی ما چون آن لباس را از دست داده ایم (آن حس را و به تبع ادراک مربوطه را از دست داده ایم) قادر به درک آن نیستیم .

- مهندسی معکوس : شرط به دست آوردن مجدد آن حس تعطیل شده این است که لباس مربوطه را دوباره به تن کنیم . و این راه حل اکتشافات روحی در حیات دنیابی است. آنچه از رؤیا ها و آیات و تجربیات شخصی هر یک از انسانها قابل برداشت است ، تائید می کند، پس از مرگ جسمانی ، آن حواس تعطیل شده دوباره فعال می شوند .

فرضیه عالم‌های موازی (دو عالم موازی)

- فرضیه با احتیاط : اگر اخراج انسان را نسبت به مقام خلیفه الهی معنا کنیم و به هبوط وجه معنایی بدهیم نه جسمانی و در آیه انى جاعل فی الارض خلیفه ، ارض را همین زمین فعلی در نظر بگیریم ، شاید بتوان گفت مکان جنت مثالی ماقبل هبوط در همین ارض بوده است. اشارات بسیاری از آیات قرآن به عملکرد ملائکه (مثلًا کرام الکتابتین و وحی و عمل فرشتگان عذاب و فرشتگان امداد و ...) وجود دارد که همزمانی دو عالم را نسبت به واقعه ای واحد، در عالم دنیا نشان می دهد .

- عالم موازی به معنای انفکاک و استقلال دو عالم نداریم.

- با این فرضیه می توان بسیاری از آیات و روایات را تفسیر کرد .

- با این فرضیه ملا اعلیٰ یا عالم بالا به مکانی مرتفع تر ، جدا ، و مستقل از مکان فیزیکی و عینی و موجود فعلی اطلاق نمی شود، به عبارت دیگر اتفاقات عالم به طور خطی اتفاق می افتد ، حال آنکه یک دسته نیروها و عوامل و بازخوردها در حوزه محسوسات ۵ گانه انسانهاست و یک دسته دیگر از نیروها و عوامل و بازخوردها در خارج از محسوسات ۵ گانه انسانهاست ولی به هر حال وجود دارد . لذا به نظر بندۀ ، کلمه عالمهای موازی غلط است و به جای آن بایست کلمات عالم واحد و عوامل (و نیروهای) موازی (محسوس و غیر محسوس) بازخورد موازی (محسوس و غیر محسوس) را مبنای ادراک قرار دهیم .

- با این تحلیل آیه وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَيْلِ الْوَرِيدِ(ق/۱۶) و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم! معنای قابل فهم تری می دهد .

- با این فرضیه و آیه کما تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ(البقرة/۱۵۴) و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما قادر به ادراک آن نیستیدا و آیات مشابه قابل درک می شود .

- با این فرضیه تعریف جدیدی از تقوی می توان ارائه داد انسان درک کند که نیروها و بازخوردهای موازی دیگری در جریان است یعنی همه مخلوقات غیبی (خارج از حواس ۵ گانه اش) در حال روئیت هنر نمایی او هستند.

- با در نظر گرفتن این فرضیه و این آیه **إِنَّهُ يَرَكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيَّٰتٍ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أُولِيَاءَ لِلّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**(الأعراف/۲۷) چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

و اینکه برخی از علماء با اجنه مسلمان ارتباط داشته اند و ...

- این فرضیه می توان پایه ای را ارائه داد که دریچه تازه ای را به علوم غریبه باز کند .

- با این فرضیه و اطلاعاتی که در مورد عوامل موازی عالم، از قرآن می توان استخراج کرد شاید بتوان مدلی جامع و عمومی برای درک عوام و خواص نسبت به آن ارائه داد که در نتیجه غیب نزد همگان قابل پذیرش شود و به تبع انقلابهای معرفتی و فرهنگی و دینی واقع شود.

- اینکه گفته می شود برخی صاحب چشم بزرخی می شوند ، یعنی امکان ارتباط با جریان خارج از محسوسات ۵ گانه(که فعلا از دسترس عوام خارج است و برایشان حکم غیب دارد) برایشان به وجود آمده است .

- با توجه به آیات: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**(البقرة/۳) (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حسن پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند؛ و نماز را برپا می دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

- **وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**(البقرة/۴) و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.

- **أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**(البقرة/۵) آنان بر طریق

هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند. چنین به نظر می‌آید که الله راه ادراک و ارتباط با بخش فرا حسی (۵ گانه) عالم را به پوشیدن لباس تقوا مرتبط کرده است

درک جدیدی از کلمه عالمین

علمای دین اعلام کرده اند ، هر کس با گفتن و اقرار به شهادتین می‌تواند به دین واحد الهی و شریعت اسلام مشرف شود (اشهد الا الله الا الله) (شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست) و اشهد ان محمد الرسول الله (شهادت می‌دهم محمد (ص) رسول الله است)

اگر عالمین را بر وزن شهادتین، بررسی کنیم یعنی ۲ عالم همچون ۲ شهادت از طرفی در قرآن وجود دو عالم ، برداشت می‌شود،(عالمند خلق و عالم جعل) پس اگر از منظر قرآن ببینیم دو عالم خلق و جعل کاملتر و مشرف تر است شاید صدها سیاره قابل حیات دیگر همچون ارض ، هم باشد ولی همه آنها (با معیار نسبی فهم امروز ما) ، در گروه عالم خلق تعریف می‌شوند ، که علمش فقط در دست الله است و نمی‌دهد الا بما شاء (هر کس و هر زمان که بخواهد) ، تازه آیا ما ظرفیت هضم آن علم را داریم؟ اثلاً دانستن آنها به چه کار امروز ما می‌آید؟ و...

و از طرفی ما صدها تمدن خاموش در کره زمین داریم ، و چند تمدن مدعیند که صاحب حق و درستی اند ، وقتی اینها با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند ، ضریب پیچیدگی انگاره‌های معرفتی به حداقل میل می‌کند ، تمام آن انتزاعیات و افکار و روح تمدنها ، و علوم انسانی مختلف در عالم جعل بررسی می‌شود . جعل در قرآن یعنی قرار دادن هر شی و موضوعی در جایگاه خاص و انحصاری خودش. به عبارت دیگر عالم جعل یعنی در یک جایگاه خاص موضوعی ۱- آنچه الله به عنوان حق قرار داده است (جعل کرده) یا ۲- آنچه "من و شما و او و ما و شما و

آنها " به عنوان درست از نظر خود قرار داده ایم. نکته اینجاست حقی که الله تعیین می کند ثابت است و اراده های سایرین باید به درک و انتخاب آن میل کند .

و جایگاه همه این مباحث عقلی در عالم جعل است .

از طرفی ما " **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ**" را به تکرار در قرآن می بینیم ، این دو را نباید به عنوان دو عالم مستقل از هم در نظر گرفت . یعنی فرض نکنیم یک عالم غیب داریم جدا و مستقل و یک عالم شهاده داریم جدا و مستقل بلکه هر دو شهاده و غیب در یک عالم همزمان وجود دارد .

قرآن نگفته عالمین غیب و الشهاده، یعنی برای غیب و شهاده استقلال قائل نشده ، و هر دو را به یک عالم نسبت می دهد .

یعنی اگر مرکز فهم را روی انسان بگذاریم ، در این ۱ عالم ، قسمتی از آن برای او شهاده ، (قابل مشاهده) است و قسمتی از آن (یا بهتر است بگوئیم الباقی آن)، برای او غیب است .

همه کرات دیگر و کهکشانها و ... همه وقتی با چشم مسلح و غیر مسلح که حتی یک میلیونیم درصد آن به درک ما برسد جزء عالم شهاده قابل مشاهده است و لذا با توجه مطالب بالا آیاتی که در آن العالمین به کار رفته است. معنای عام

تری پیدا می کند مثلا

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الفاتحة/۲)

ترجمه مرسوم : ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. ترجمه پیشنهادی : ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار دو عالم خلق و جعل است .

یعنی تنها الله است که در عالم خلق ، همه آسمانها و همه سیارات ، همه ستاره ها و کل زمین و هر چه در آن هست از شهاده (قابل ادراک برای انسان، توسط حواس ۵ گانه) و هر آنچه در آن هست از غیب (موجود ولی خارج از حواس ادراکی، بشر مادی) و در عالم جعل خدایی که در همه مفاهیم و اسماء حسنا و رشته های علمی و تخصصی و علوم انسانی و فرهنگهای تمدنی و همه چیز را

ایجاد می‌کند و می‌پروراند (ربوبیت می‌کند).

نسبت غیب و شهاده (و بحث عالمهای موازی)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يُوْمَ يُنَفَّخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (الأنعام/ ۷۳)

اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیز) می‌گوید: «موجود باش!» موجود می‌شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می‌شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التوبه/ ۹۴) هنگامی که بسوی آنها (که از جهاد تحلف کردند) باز گردید، از شما عذرخواهی می‌کنند؛ بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بینند؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد!).

وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التوبه/ ۱۰۵)،

بگو: «عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند؛ و بزودی، بسوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد!»

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (الرعد/ ۹) او از غیب و شهود آگاه، و بزرگ و متعال است!

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يَشْرِكُونَ(المؤمنون/۹۲) او دانای نهان و آشکار است؛ پس برتر است از آنچه برای او همتا قرار می‌دهند!

ذلک عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(السجده/۶) او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکستن‌پذیر و مهریان است!

قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ(ال Zimmerman/۴۶) بگو: «خداؤندا! ای آفریننده آسمانها و زمین، و آگاه از اسرار نهان و آشکار، تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهی کرد!»

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ(الحشر/۲۲) او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است!

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفَرَّوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ ثُمَّ تُرَدَّوْنَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَبْيَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(الجمعة/۸) بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردنده می‌شوید؛ آگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد!» عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(التغابن/۱۸) او دانای پنهان و آشکار است؛ و او عزیز و حکیم است!

۱- اگر نسبت غیب و شهاده را فهم انسان بگیریم آنچه توسط ۵ حس انسان قابل درک است عالم شهاده می‌نامیم و آن حقایقی که وجود دارند ولی خارج از حوزه درک حواس ۵ گانه است، عالم غیب می‌نامیم

۲- این همه تاکید خداوند روی عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ نکته ای دارد. در علوم فرینچ از احتمال وجود دهها عالم موازی عالم فعلی، که در آن قرار داریم مباحثت به میان می‌آید، که مدعی اند به بینهایت عالم موازی میل می‌کند. (که هر عالم ، قانونگذار و قوانین خاص خود را دارد) حال آنکه ، همه آن مباحثت در حوزه غیب بر ما تعریف می‌شود . و وقتی خداوند ، خود را عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ معرفی می‌کند ، ما به ۲ انتخاب می‌رسیم ۱- یا به

سرگشتنگی که پیروان عالمهای موازی دارند بگرویم ، چون هیچ توانی بر اشراف بر آن در اختیار ندارند و همه اش ظن و گمان است. ۲- به کلام الله ایمان بیاوریم و تسليم فرمان خدای به حقی شویم که غیب و شهاده را ساخته و ربویت می کند . و دستگاه فکری خود را با عناصر و اجزایی که او معرفی می کند بنا کنیم .

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ عَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلَىٰ وَلَىٰ يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا(الكهف/۲۶) بگو: «خداؤند از مدت توقفشان آگاهتر است؛ غیب آسمانها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد!»

اکتشافات علم طبیعت، غرب و تمدن پارس

در ۴ صده اخیر ، پرآگماتیسم و عمل گرایی نقطه قوت غربیها و نقطه ضعف ما (تمدن اسلامی شیعه) بوده است.

ما باید در این شاخص از تجربیات رقیبمان استفاده کنیم. نترس بودن دانشمندان غربی در کشف موضوعات طبیعت که برای نسلهای قبلی غیب بوده است و ثبت افتخار آن به نام خود، انگیزه عالی برای حرکت در مسیر تسخیر دنیا ایجاد کرده است، ما نیز باید خود را به این روحیه مجهز کنیم .

غیب و اکتشافات عصری

فرض کنید یک کامیون یا اتوبوسی ۳۰۰ سال پیش (و نه ۳۰۰۰) سال پیش ، در یک شهری، یا روستایی راه می رفته است ۹۹ درصد مردم می گفتند معجزه

شده، که کوه آهن در حال حرکت است و راننده آن پیامبر است و واجب الاطاعه مسئله این است آن علمی که بر مردم ۳۰۰ سال پیش غیب بوده بر مردم امروز قابل مشاهده است. این هم یک وجه غیب است. و آنچه بر مردم ۱۰۰ سال آینده قابل مشاهده می شود بر مردم امروز غیب است

مثلاً اینکه ابرها در محلی که انسان بخواهد بارشان را خالی کنند و علم و توانایی این کار برای مردم این عصر نیست، غیب است ولی به احتمال زیاد برای مردم ۱۰۰ سال دیگه قابل دسترسی است البته طبق آیه :

وَتَحْمِلُ أُقْلَاكُمْ إِلَى بَلْدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْرِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (النحل/٧) آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی رسیدید؛ پروردگارتن رووف و رحیم است (که این وسائل

حیات را در اختیاراتان قرار داده)!

وَالْحَيَلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكُبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (النحل/٨) همچنین اسبها و استرها و الانوها را آفرید؛ تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیزهایی می آفريند که نمی دانيد. (مخاطب آیه را مردم ما قبل ۴۰۰ سال پیش در نظر بگيريد)

خلق وسائل جدید با الهام و ابزار و مواد و علمی که مال الله است، صورت می گيرد و در نهايیت فقط به او بر می گردد و کاشفین هیچگاه قادر نیستند جایگاه خالق را تصرف کنند.

ترکیب آیه عند ربهم يرزقون تکامل علمی جنتیان و نظریه غیب و شهاده که در مورد شهدا به کار رفته است یعنی آنها زنده اند و همزمان با پیشرفت‌های مادی و علمی و معرفتی بخش شهاده عالم، برای موجودات بخش غیبی عالم، هم تاثیر و تاثرات خاص خود را دارد، یعنی احتمالاً، آنها هم در حال پیشرفت و تعالی اند. چه بسا قسمتی از رزقشان را هم، به صورت رزق علمی و معرفتی از این طریق دریافت می کنند.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

اگر هدف همه مومنان را ، رسیدن به مقام نفس مطمئنه بدانیم ، لازمه آن پیشرفت ادراکی ، عینی و معنایی در همه ابعاد علمی و اجتماعی است .

یعنی شهداًی صدر اسلام و شهداًی دوره های اخیر که در تلاش برای رسیدن به نفس مطمئنه بوده اند برای طی مدارج تکامل الا و لابد باید به علوم جدید مشرف شوند گو اینکه حکمت گمشده مومن است . یعنی آنها همین الان هم درگیر موضوعات معرفتی هستند .

با اینکه یقین دارند به الله و خیلی از نعمات بهشتی را بهره مندند ولی باز حوادث جهان بلا شک مهمترین دغدغه آنهاست چون ارض محل زدو خورد نیروهای تحت ولایت الله و نیروهای تحت اولیاء طاغوت است . حداقل در سطح تماشاجی پیگیر امور هستند . از پیروزی جبهه حق شاد می شوند و البته از شکست آن هم محزون نمی شوند . چون به وعده الهی ایمان دارند که کتب *اللهُ لَأَعْلَمْ إِنَّا وَرُسُلٍ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (المجادلة ۲۱)*

خداؤند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکستناپذیر است!

که با این فرض تنها کسانی لیاقت بر اشراف علم کامله الهی (که در حد ظرفیت و وسع ، خلقت انسان است) تمام ۲۷ بیست هفتم علوم را دارند که در این دنیا رویه سیر الى الله تا دم شهادت را پیموده باشند .

کسب حکمت برای مومن جوینده آن ، بزرگترین لذتهاست لذا یکی از نعمات جنت اشتغال علماء و پژوهندگان علم به موضوعات علمی است ، یعنی حتی اگر عدم تغییر و تحول مادی در جنت را بپذیریم تکامل و تکوین روحی و معرفتی و علمی قطعاً جریان دارد .

چطور ممکن است بزرخیان پس از طی دوره ای اصلاح می شوند و به جنت بر می گردند، ولو مدارج پایین آن باشند . یا برخی از جهنمیان که حکم غیر خلود(جهنم زمانمند) بر آنها بسته شده است پس از طی دوره مجازات خود امکان برگشت به جنت را پیدا می کنند ، چطور برای آنها تغییرات را بپذیریم ولی برای جنتیان ارتقا رتبه و پایه قائل نباشیم ؟؟

مجردات – ملائک و عالم موازی

آنچه از تعریف مجردات به ما رسیده است

وَلَّهِ يسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُنْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(النحل/۴۹) (نه تنها سایه‌ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند.

يُوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا(النبا/۳۸) روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می‌ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند!

تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمْرٍ(القدر/۴) فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند. و بیش از ۷۰ آیه دیگر

۱- ملائک صاحب اراده و اختیار نیستند بلکه برای کوچکترین امور تخصصی که برای آن خلق شده اند الا و لابد باید اذن و فرمان را از الله بگیرند. همچون یک کارخانه فولادی عظیم که همه دستورات لازم صرفا از یک اتاق فرمان ، صادر می شود و غولهای آهنی موظف به اطاعت از آن هستند .

۲- ملائک الا و لابد باید صواب و درست را بگویند. مثل معروفی در بین پروگرامر های نرم افزاری وجود دارد ، اینکه ماشین(کامپیوتر) هیچگاه اشتباه نمی کند ، اگر برنامه تان درست کار نمی کند ، حتما شما یک جا را اشتباه کرده اید . فرمان اشتباهی داده اید و ...

۳- برای ملائک استکبار راهی ندارد . همینطور دستگاههای غول پیکر و

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

مصنوعات عظیم ساختمانی ، با اینکه بسیار بزرگتر و قوی تر از نوع انسان هستند ولی کاملا خاضعانه، طبق فرمولها و سنتهایی که خداوند وضع کرده است ، مشغول خدمتگذاری اند . در واقع تسبیح و ستایش آنها ، خداوند را ، همان عمل به فرمولی است که قانونگذار هستی برای آنها وضع کرده است .

-۴- این ویژگیها را با روباتها و دستگاههای ساخت بشر نرم افزارهای کامپیوتری ، سیستم های کنترل و ... مقایسه کنید ، ملائک در ماهیت چیزی بیشتر از اینها نیستند بلکه در کارایی ممکن است یکی مثل کامپیوتر ضعیفتر ۴۸۶ با سیستم عامل داس باشد یکی کامپیوتر ۴ هسته ای با مثل سیستم عامل ویندوز ۱۰ باشد و یا ابر کامپیوتری که هنوز بشر موفق به ساخت آن نشده است.

-۵- اگر ملائک را کارگزاران وجه غیبی عالم در نظر بگیریم کارکرد آنها طبق آنچه در قرآن آمده قابل ادراک می شود ، که طبق علل طولی ، در تلاش برای عینی کردن اراده الله می باشند ، شاید روزی بتوان ، سازوکار عالم غیب را تا حدود زیادی روشن کرد .

عالی موازی و تاثیر و تاثر آنها بر یکدیگر (مثلًا نحوه عمل شیطان) یا بنی آدم لَا يَفْتَنَنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِرِيَهُمَا سَوَّأَتِهِمَا إِنَّهُ يَرَأُكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أُولِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

- در بحث نزدیکی به درخت (دستگاه و نوشیدن یا خوردن) از آن نشان می دهد که این عمل به لباس جنتی آدم و حوا آسیب رسانده است . (لباس را می شود

یک حس ششم یا هفتم یا... تعریف کرد) و لباس را درآورد یعنی آن (حس)، آن عینک غیب بین را از آن دو گرفت.

- خداوند به حضرت آدم توصیه می کند : شیطان می بیند شما را از جایی که شما نمی توانید ببینید او را (چیزی شبیه دوربین مدار بسته) (شیطان و قومش حداقل یک حس ادراکی بیشتر از نوع انسان دارند ولی این حس اضافی مقام آنها را مافوق انسان قرار نداده است بلکه موجوداتی مختار و مکلف به اطاعت از پیامبران و ائمه انسی هستند . اینجاست که می توان به قدرت عقل و برتری آن بر هر حس ابزاری پی برد .

- اگر با وجود همه مظاهر و دلایل عقلی و نقلی و اعجاز کسی ایمان نیاورد کاری که خدا با او می کند این است که او را از ولایت و سرپرستی خود محروم می کند و از آنجاییکه انسان (و به طور اولی، هر یک از مخلوقات) در خلا ولایی نمی تواند باشد نه یک ولی بلکه به تعداد، والی، آن هم از جنس شیطان، که مادون جایگاه خلقی اوست، برایش می گمارد . که این خود بزرگترین عذاب است اگر در کنند.

- از این چهارچوب نظری می توان صدها موضوع منشعب کرد مثلا لا تقربا گرفته در عالم غیب (جنت) آدم و حوا از چه چیزی منع شدند به نزدیکی (هذه شجره) پس در عالم شهاده هم می بایست بدیلی، آیتی از هذه شجره باشد با فهرست کردن آیاتی از قرآن که در آن انسان در عالم شهاده از موضوعاتی حکم به لا تقربا شده است می بینیم حلقه جدیدی از این زنجیره کشف می شود که به خاطر حجم شدن این مبحث آن را اینجا جمع می کنیم، ان شا الله در مجالی دیگر. لیکن تبیین این فرضیه ، روش زنجیر کردن مفاهیم قرآن ، به یکدیگر را نشان می دهد که می تواند منشا هزاران مقاله موضوعی دیگر شود که ان شا الله مجاهدین این عرصه جهت کشف آن اقدام می کنند .

- اگر ارض را از نظر مکانی ، مستقل از جنت در نظر بگیریم و اینکه حتی قبل از

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

-
- خلقت ، الله اعلام کرده وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره/۳۰) یعنی لازم بوده انسانها به هر دلیلی یک دوره تکوین جسمی یا معرفتی را در جنت بگذرانند و سپس به ارض منتقل شوند.
- اگر ارض و جنه را ، هر دو در یک مکان مشخص در نظر بگیریم طبق فرضیه عالم موازی جور دیگری می شود(اینکه جنه ما قبل هبوط جایی در همین ارض فعلی بوده است)
 - یک احتمال هم ممکن است این باشد که ارض مورد نظر این آیه غیر از زمین فعلی ما باشد چون به نوعی ارض مورد نظر آیه قرارگاه دائم برای انسان تلقی می شود نه موقت + آیات مربوط به معاد جسمانی
 - (اگر فرضیه عالم موازی غیب و الشهاده اثبات شود مکان - زمان (جنه یا دوزخ با ارض . یا دنیا منطبق است ولی محسوسات نوع انسان شهاده را می تواند درک کند ولی برای درک غیب باید فراتر از حواس ۵ گانه جسمانی خود، از ابزار عقل بهره ببرد)

تجربه ملائکه از به کار بردن صفت یسفک الدماء چه بوده است ؟

- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيُسْفِكُ الدِّمَاءَ وَتَحْنُ نُسَبْحُ بِحَمْدِكَ وَتُنَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أُعْلَمُ مَا لَأَتَعْلَمُونَ(البقره/۳۰)

- اگر به این آیه از این دید بنگریم که برداشت ملائکه از انسان ، خلق موجودی صاحب اختیار و مکلف است ، خوب می دانیم که نوع خلقی مکلف، ماقبل نوع انسان، نوع جن بوده ، در اینصورت اگر تجربه ملائک را به عنصر اختیار ربط دهیم (جعل جانشین مختار) موجودات قبل از خلق آدم که افساد و خونریزی می کرده اند، احتمالا موجودی شبیه جن و شیطان را در نظر داشته اند. ۱- ما

می دانیم قبل از خلقت انسان هم ، شریفترین موجودات مخلوق خداوند مختارها بوده اند . و اثلا اختیار قائم به ولایت الله باعث شرافت است ۲- طبق اخبار رسیده، در بین مخلوقات الهی ، فقط اجنه ، مختار معرفی شده اند (البته با سطح اختیار و توان پایینتر) ۳- ما هیچ اطلاعاتی از تاریخ جن و شیطان و حوادث ، جامعه آنها در دسترس نداریم ، اگر این تحلیل درست بوده باشد نشان می دهد جامعه اجنه، مملو از فساد و خونریزی بوده است و عنصر اختیار نه تنها راه حلی برای جامعه آنها نبوده ، چون نتوانسته جامعه آنها را به جماعت (جامعه ای که امام دارد) تبدیل کند و بدین جهت خلق موجودی با توان و تکلیف بالاتر (انسان) برای سامان دادن به امور جامعه آنها الزامی می نموده است ، که در اینصورت تجربه حکومت حضرت سلیمان در نظم دادن به جامعه اجنه عصر خود قابل توجه است) و شاید این تحلیل یکی از دلایل ، وجوب مقام خلیفه الهی، در دستگاه خلقت باشد. ۴- آیاتی که در مورد شیطان و جن ، و تابعین انسی آنها یاد شده و اینکه آنها می بینند ما را از جاییکه نمی بینیم آنها را واینکه آنها دور از رحمت الهی هستند با این تحلیل همخوانی دارد .

ماجرای نسناس

- ۱- اینکه در قرآن راجع به نسناس ها (به قول برخی انسانها پیش از آدم (ع) که نابود شده اند) کلمه ای یا موضوعی به میان نیامده است، یعنی چیز قابل عرضی نبوده اند و اثلا اهمیت به این بزرگی ندارند که ندانسته های خود را به آنها وصل و حمل کنیم .
- ۲- و نسبتهايی چون ازدواج آدم با ۵۰ تا از آنها و ... و روایات ، مشکوك است
- ۳- با توجه به "نظريه یونيك و یكتاي و انحصاری بودن هر مخلوق در جايگاه خودش " همانطور که آهن از اول آهن خلق شده ، بلוט از اول بلוט خلق شده ، گوسفند از اول گوسفند خلق شده ، انسان هم از اول

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

انسان خلق شده و اختلاط و اجماع این دو نوع و ظهور نوع انسان امروزی بی معنی است.

تحلیل مکالمه ملائک با خداوند در مورد خلقت انسان

- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَتَحْنُ نُسَبْحُ بِحَمْدِكَ وَتُنَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَأَتَعْلَمُونَ(البقرة / ۳۰)

- (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگار! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوه شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

- آیه فوق نقل قول می‌کند، سخنی که الله در آن مجلس فرموده است و جوابی که ملائک داده اند، با دقت در جواب ملائک می‌بینیم، نوعی اعتراض (ولو صنفی) در کلام آنها نهفته است، بر فرض هم ابهامی در مورد خلقت انسان برایشان وجود داشته باشد او لا چون الله گفته است از یک طرف و بطن تعبدپذیری آنها، حکم می‌کرد، چشم و گوش بسته فقط بگویند سمعاً و طاعتاً بدون هیچ ان قلتی ثانیاً منظور خودشان را می‌توانستند خیلی محترمانه تر و مودبانه تر و مثلاً به شکل استفهامی بپرسند. اینکه به موجود جدیدالخلق خدا که اتفاقاً او را خلیفه هم معرفی کرده، صفت مفسد و خونریز داده اند و بعد، حمدگویی خودشان را و تقدیس گویی خودشان را به رخ خدا

- بکشند، نشان می دهد خبرهایی بوده است.
- (مگر می شود خدای کامل الصفات، نعوذ بالله دروغ گفته باشد یا اشتباھی کرده باشد).
- این آیه نشان می دهد الله برای گرفتن بازخورد از ملائک - یا آماده کردن ذهنی آنها - یا ارتقا ظرفیت رشد آنها قبل از خلقت انسان این موضوع را عمومی (رسانه ای) می کند.
- نشان می دهد که گویا قرار بوده از همان ابتدا هم انسان برای خلافت و ملک و حکومت و ولایت منصوب شود.
- اینکه الله از کل مخلوقات جنت فقط ملائکه را مخاطب قرار داده یعنی این خلقت به نوعی امتحان برای آنها است و قرار است به مسائلی در حوزه اجتماع آنها پاسخ دهد (نه اینکه نعوذ بالله چون ضعف اعتماد به نفس داشته، با آنها مشورت کرده، ببیند آیا این کار را بکند یا نه) (به علاوه اینکه شیطان را در این مقطع زمانی باید در این جمع حاضر بدانیم)
- اینکه قطعاً ملائکه معنای خلیفه را درک می کرده اند و (احیاناً می دانستند که باید بروند تحت نفوذ و اراده انسان) در حال نوعی چانه زنی با خدا هستند و برای خود امتیازاتی بر می شمرند، اینکه ، بله ما فسادکار نیستیم در حالیکه نوع انسان مورد تصور آنها (نسناس) یا گروه اجنه یا ... فسادکارند ۲ - ما خونریز نیستیم در حالیکه ... ۳ - کاری که از دست ما بر می آید **نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَقُنَدِسُ لَكَ** است تو خدا آیا بیشتر از این می خواهی ؟ به نوعی دارند التماس می کنند، که خدا را از این تصمیم منصرف کنند ۴ - شاید به تحریک شیطان عابد یا حتی به زبان و سرکردگی او این اظهارات بیان شده ، انسان را برای موقعیت خود نزد الله تهدید به شمار می بردند. ۵- از طرفی مگر نمی گویند ملائکه مجرد هستند و فاقد اختیار پس به چه حقی، برای خدای خودشان ان قلت (بهانه) آورده اند ؟ ۶- آیا می خواهند بگویند که ما صلاح کار تو خدا را بیشتر از خودت می دانیم ؟ از این کار منصرف شو ۷- یا اینکه به علم و قدرت و تعداد خود در برابر خداوند غره شده بودند ولی به زعم بنده خداوند با این

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

جوابها حقارت آنها را به رخشان کشید و آنها را سر جایشان نشاند چون وقتی بیان کرد **إِنَّمَا تَعْلَمُونَ** به آنها گوشزد کرد که : شمایی که علمتان را از من گرفته اید چطور جرات می کنید نسبت به آنچه علم ندارید ان قلت بیاورید و آنها را به تسلیم حق، وا داشت.

- اینکه برخی با ساده لوحی فکر کنند ملائکه در آن مقطع خوبی خداوند را می خواسته اند و از روی خیرخواهی به خداوند مشورت خیرانه داده اند خطاست ، مگر می شود در محضر الهی (و ولایت و دیکتاتوری بر حق و بلا منازع او) با آن جو سنگین ، که کوچکترین انحرافی از قوانین و احکام و علوم خدادادی ، گناهی نابخشودنی به حساب می آید، ملک یا ملائکه ای فکر کنند بیشتر از خدا می دانند و به خدا توصیه کنند!! .**هیهات**

- شاید این حرفها فقط از زبان یک ملک بیرون آمده باشد ولی چون بقیه ملائکه هم سکوت کرده اند الله چنین به ما انتقال پیام کرده است که همه آنها راضی به بیان این موضع بوده اند .

- اینکه ملائک فقط با دیدن ظاهر جسمانی آدم ، این اظهارات تندرست را نسبت به او روا داشته اند موارد ذیل در موردشان دریافت می شود ۱ - که فریب خورده اند و نشان می دهد، حداقل در آن زمان ، ملائک هم مثل شیطان قادر به دیدن روح انسان نبوده اند .

- ۲- همینطور نشان می دهد ملائک(علی رغم تصورات ما) قادر به درک اسماء و صفات کامله خداوند نیستند (حداقل تا آن زمان)

- ۳- نشان می دهد که سطح حساسیت و دغدغه آنها تا کجاست ۱ - افساد(حالا طبق درجه ای که خودشان منظورشان بوده) و ۲ - هر نوع خونریزی)

- ۴- نشان می دهد قادر به تفکیک خونریزی و قتال فی سبیل الله یا قتال فی سبیل الطاغوت نبوده اند و هر دو حالت را یکی گرفته اند .

- ۵- اینکه الله در جواب اشکال ملائکه از قید علم استفاده کرده، نشان می دهد معیار درجه بندي در جنت سایز ملائکه یا کارایی آنها نیست ، بلکه علم است و انگار غیر مستقیم به آنها تفهیم کرده علم مخلوق جدید (انسان) یا حداقل

ظرفیت علمی او از شما بیشتر است ، کلید واژه ایست که در طراحی تمدنی ، باید روی شاخص علم نافع بر حق ، تمرکز خاصی صورت دهیم .

- ۵- تسخیر شیطان و تابعینش و اینمی از مکرهاشان ، فقط با علم به اسماء الهی میسر است . (یعنی مجھز شدن به صفات الهی در عین واقعیت)

- ۶- در نتیجه اگر این تحلیل درست باشد فاصله نوع ما انسانها (حداقل در ظرفیت رشد) با ملائک سال نوری است و خداوند منت بسیار بزرگی را

بر نوع انسان گذاشته است . اگر قادر به درک آن باشد

- فَإِذْ كُرُونَى أَذْكُرْ كُمْ وَأَشْكُرْ لَى وَلَا تَكْفُرُونَ(البقرة/١٥٢) پس به یاد من باشید،

تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویید و (در برابر نعمتهايم) کفران نکنید! وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(النحل/٧٨) و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!

- وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كَلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِاسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ(البقرة/٣١) سپس علم اسماء [= علم اسرار و صفات و معانی در

عالی جعل] را همگی به آدم آموخت . بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گویید، اسمای اینها را به من خبر دهید!» (غیظ الله و

محاجه طلبی او در این آیه کاملا هویداست) این آیه خطاب به ملائکه نشان می دهد آنها احتمالا ادعاهایی داشته اند و می خواستند پایشان را از گلیمشان

فراتر ببرند) و با توجه به تکبر و چموشی که شیطان ، بعدها مرتكب شد که همان مخالفت با الله و ایستادن مقابل اراده الله در قضیه سجده به انسان است

به علاوه اینکه شیطان برای وسوسه انسان و عده مُلک جاوید را داده بود، یعنی به حد زیادی روی این مفهوم تعمق و تمرکز داشته و مُلک را می شناخته که

قادر شده به عنوان یک آرزو به آدم (ع) حقنه کند و مایه فریبیش شود) شاید

بتوان اینگونه نتیجه گرفت که شیطان شورشی ، قصد ایجاد بی نظمی در حرم الهی را داشته که الله با این ضد استراتژی هوشمندانه همراهی ملائک را از

شیطان گرفت او را تنها و ملعون واگذاشت.

- با توجه به اینکه قریب به ۱۰۰ درصد جنگها و خونریزی‌های فاسدانه بشر به خاطر دستیابی به مُلک بوده است می‌توان مهمترین استراتژی شیطان را کشف کرد که همان وسوسه از راه وعده مُلک است
- **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ اللَّهُ أَفْلَكَ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ عَيْبَ السَّمَاءَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (البقرة/۳۳)**
- فرمود: «ای آدم! آنان را از اسمای (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را میدانم؟! و نیز میدانم آنچه را شما آشکار میکنید، و آنچه را پنهان میداشتید!»
- مخاطب این آیه ملائک هستند نه انسان ضمناً اشاره می‌کند که همانطور که آنچه ملائک آشکار یا پنهان می‌کنند را می‌دانم فکر و عمل و ظاهر و باطن ، پیدا و پنهان ، شما انسانها را نیز می‌دانم .
- کاربرد واژه "غیب" از سوی الله می‌رساند که اسمائی که از ملائک پرسیده شد و آنها قادر به پاسخ نبوده اند ، نسبت به آنها در غیب قرار داشت ولی نسبت به انسان چون آنها را بیان کرده بود در غیب قرار نداشته و شهاده بوده است . لذا در مباحث نسبی گرایی اولاً باید با ثابت اصلی یعنی اراده خداوند را مبنا قرار داد و آنگاه تحلیل وقایع را نسبت به موجودات مختلف دستگاه خلقت صورت داد .
- تاکید الله بر غیب و باطن امور و پدیده‌ها به ما می‌آموزد که آنچه ملاک تصمیم گیری باید قرار گیرد اشراف به زوایای پنهانی و باطن قضایاست و ظاهرگرایی ، اشتباه و پیروی از خطای شیطان است.
- اینکه الله با این آیت به ملائکه گوشزد می‌کند که من آنچه عیان می‌کنید و آنچه پنهان می‌کنید را می‌دانم . (پس حتماً مواردی بوده ، که الله اینگونه با اشاره به آنها بازخورد می‌دهد ، و بدون اینکه آبروی آنها را پیش ما و خودشان بریزد ، آنها را به خطایشان متذکر می‌کند)

- آدم (ع) در این آیه صرفاً نبی خبر رسان معرفی شده است و از لحن آیه برداشت می شود، که در این امتحان موفق بوده است، یعنی هنوز توان رسالتش یا ولایتش یا امامتش یا خلافتش مورد امتحان و تائید قرار نگرفته است. لذا تقریباً می توان در درجه بندی میزان کرامت، در نوع انسانها، جایگاه او را مشخص کرد.
- آدم (ع) برای فرشتگان نیز حکم نبی را دارد و گویی الله ارتقا درجه آنها را (رزق معرفتی آنها را) به طور غیر مستقیم بر عهده او قرار داده بود و همینطور جانشینان او چنین وظیفه ای را داشته و دارند)
- آلمْ أَقْلُ لَكُمْ عبارتی است که الله برای مواخذه آدم و حوا و سایرین هم استفاده کرده است که معنی مواخذه ای دارد.
- اگر از صفت قاهریت خداوند ببینیم: سرکوفتی که خدا در این آیه بر سر ملائک می زند و به رخ کشیدن اینکه ظاهر و باطنتان را می دانم به خوبی نشان می دهد که چه فشار قاهرانه ای برای سر خط آوردن آنها، به آنها وارد می کند. یعنی انحراف بزرگی در حال وقوع بوده است.
- نشان می دهد که خداوند (والی و دیکته کننده) (کتب) صاحب همه صفات حق و اسماء حسنی) قبل از اعمال عذاب، دارای رحمت واسعه است و از اصلاح مخلوقش بیش از عذاب او راضی می شود و دارای منتهای رحمت است.
- آیات رحمت الهی: **قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْعَلَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** (الأنعام/۱۲) بگو: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو: «از آن خدادست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری)، فقط کسانی که سرمایه‌های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسaran شدند، ایمان نمی آورند.
- **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاِيمَانِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ**

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

الرَّحْمَةُ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَانَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (الأنعام/ ۵۴) هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما پپور دگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می‌شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

وَرَبُّكَ الْغَنِيٌّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَا يَذْهِنُكُمْ وَيَسْتَخِلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأْكُمْ مِنْ ذُرَيْهِ قَوْمٌ آخَرِينَ (الأنعام/ ۱۳۳) پپور دگارت بی‌نیاز و مهربان است؛ (پس به کسی ستم نمی‌کند؛ بلکه همه، نتیجه اعمال خود را می‌گیرند؛) اگر بخواهد، همه شما را می‌برد؛ سپس هر کس را بخواهد جانشین شما می‌سازد؛ همان‌طور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد.

وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنِّيُؤْنِي بِاسْمَاءٍ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة/ ۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمای اینها را به من خبر دهید!»

اینکه الله می‌گوید کل اسماء را به انسان تعلیم داده ام و بعد روی همین موضوع ، اشراف بر غیب ملائک را، به رخ آنها می‌کشد یعنی اشراف ما انسانها بر غیب از راه اشراف ما بر اسماء الهی می‌گذرد . صفاتی که در ذهن و عین به جان ما نشسته باشد.

گویا بین این اتفاقات ، خداوند، غافر و ستار العیوب تعدادی از اظهارات و ادعاهای و مطالبات و علو طلبی های ملائکه را ، برای ما ، فاکتور گرفته (حذف کرده) فقط با صراحة بیان ان کنتم صادقین (اگر راست می‌گوئید) ، کذب مدعاهای آنها را به رخشنان می‌کشد. احتمالاً مرض شیطان، که همان تکبر است در حال همه گیر شدن بوده است.

جواب درست ملائک که خدا می‌خواست (قبل از مخاصمه آنها) از زیان آنها

بشنود این بود : قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ(البقرة/۳۲) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به
ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.» لیکن ملائک این جمله را نه
قبل از بیان ان قلت و اشکال تراشی که بعد از آن مجاجه با خداوند و
اعلام اسماء حستنا، توسط آدم (ع) ، به زبان راندند و عملاً تسلیم بودن خود را
اعلان کرده و از خط شیطان بیرون رفتند.

- برداشتی که از این سلسله آیات می‌شود این است که از این منظیر
خلقت انسان نوعی الزام برای دستگاه خلقت الهی به شمار می‌رفته تا یک پله
ظرفیت مجردات بالاخص ملائکه را ارتقا دهد و تنفس ایجاد شده را خنثی کند و
الله مخلوقاتش را از شر غرور (اشرف مخلوقات دوران، یعنی جن مختاری به نام
شیطان) نجات دهد . و در یک کلام ، الله ، صفات کامله، خودش را هر چه
بیشتر جلوه دهد . (باور کنید، اگر لنگ انداختن یکجا توجیه داشته باشد ، آن
اینجا و در مورد خداوند است)

آیا الله به تسبیح و تقدیس نیاز دارد؟ چه کسانی لیاقت ارجعي(رجعت، بازگشت)
در برابر هبوط(پایین رفتن) را دارند .

با توجه به اینکه ملائک، برای باز داشتن الله از خلقت مخلوق جدید نوع انسان ،
بهانه می‌آورند گفتند ما خودمان نسبح بحمدک و نقدس لک یعنی
بالاترین کاری که می‌توانند بکنند تسبیح و تقدیس الله است با توجه به خلقت
آدم و چشم پوشی الله از درخواست ملائک می‌فهمیم که تسبیح و تقدیس ذات
الله او را راضی نمی‌کرده است و با توجه به آیات :

یا أَيْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ(الفجر/۲۷) تو ای روح آرامیافته!
اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً(الفجر/۲۸) به سوی پروردگارت بازگرد در حالی
که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است،
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي(الفجر/۲۹) پس در سلک بندگانم درآی،
وَادْخُلِي جَنَّتِي(الفجر/۳۰) و در بهشتم وارد شو!

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

الله فقط از نفس مطمئنه راضی می‌شود یا فقط از نفسی راضی می‌شود که به درجه اطمینان رسیده است

و تنها پس از رسیدن به درجه اطمینان است که فرد لیاقت دخول در عباد الله را پیدا می‌کند . و رسیدن به درجه عباد الرحمنی بالاترین ظرفیت انسانی است . پاداش ورود به دار العباد در عالم معنا و پاداش ورود به جنت در عالم خلق از همدیگر تفکیک شده و مکمل هم هستند .

و الله ، آن نفس مطمئنه را به جنت خاص خودش هم داخل می‌کند . آنگونه که وصفش شده ، حلواي تن تناني تا نخوری ندانی .
ارجعی از ریشه رجعت و بازگشت در مقابل هبوط است .

اگر یکی از پیامدهای هبوط را ، در آمدن لباس جنتی ، بدانیم ، رجعت ، یعنی دوباره به دست آوردن آن لباس جنتی اینکه الله وعده تسبیح و تقدیس ملائک را وقوعی نمی‌نهد و اراده خود را مبنی بر خلقت انسان محقق می‌کند یعنی الله هیچ نیازی حتی به تسبیح و تقدیس ملائک هم ندارد چه برسد به حیوانات و گیاهان و سایر مجردات عالم

و اگر از سوی مخلوق تسبیح و تقدیسی صورت می‌گیرد به خاطر نیازی است که او در خودش احساس می‌کند ، نه اینکه نعوذ بالله الله (به مثابه فرعونی) آنها را برای رفع کمبود شخصیت خود ، اجبار کرده باشد .

مخلوق حتی حق ندارد تسبیح و تقدیسی که انجام می‌دهد را به عنوان کاری که برای خدا انجام می‌دهد به روی او بزند و نوعی منت برایش در نظر بگیرد . ملائک خیلی شانس آوردند که (نعوذ بالله) الله نگفت : به جهنم ، می‌خواهم هزار سال سیاه هم ، آن کارها را برای من نکنید و ... البته اگر به جای نظام ولایت الله ، دیکتاتوری فرعونی برقرار بود قطعاً این حکم را می‌شندیدند لیکن ولایت الله بر همه خلائق از جمله ملائک اقتضا می‌کرده آنها را هدایت کند تا همچنان در جاده(مسیر) خلقت خود سیر کنند ...

در واقع ملائک معنای عبادت را نفهمیده بودند که آن را به رخ خدا زده اند در نظام ولایی (منتسب به ولایت الله) شما عبادت را همچون طنایی در نظر

بگیرید که یک نفر از ارتفاع بالاتر می‌اندازد تا کسانی که ماتحت (زیر) هستند با کمک آن بتوانند رشد کنند و بالا بیایند و به تعالی برستند. آیا در اینصورت کسی که متعال است و بالا ایستاده بار نفرات پایینی در حال عروج را، تحمل می‌کند یا دارد لذت نفسانی، می‌برد . پس هیچگاه به عبادتتان (صلاه و دعا و انفاق و ...) به عنوان منتی بر سر خدا نگاه نکنید که در آن صورت آن اعمال به ضد خود تبدیل می‌شود بلکه اینطور ببینید که با این اعمال در حال عروج معنوی هستید ، مصدق این حرف انبساط خاطر و شرح صدری است که در سینه خود احساس می‌کنید گویی سینه تان دیگر تحمل درون شما را ندارد و از این حالات غرق در لذت و شادی و بهجهت خواهید شد و ...

یک نکته دیگر که در مثال طناب می‌شود بیان کرد تفکیک نظام ولایت الله ، از نظام اولیای فرعونی است ، اینکه در نظام ولی امر ، ایشان بار و زحمت تعالی پیروان را می‌کشند و در نظام فرعونی برعکس ، فرعونها در هر عرصه ای بار آرزوها و هوسهای پست خود را به دوش سایر مردم می‌اندازند آن هم با اجبار زر و زور و تزویر .

خداآند تسبیح و تقدیس ملائک را نخیرید (که در مقابلش از خلقت آدم صرفنظر کند) ولی حاضر است نفس مطمئنه را بخرد آن هم به بهای بسیار عالی معنایی (تائید مقام عباد) و قیمت بسیار عالی محضوّضات (با وارد کردن به جنتش) (نکته : قیمت با بها فرق دارد ...)

إِنَّ اللَّهَ أَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَغَدَّا عَلَيْهِ حَقًا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أُوفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَأَسْتَبِرُوا بِبَيِّنَكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(التوبه/١١٦)

خداآند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشرط باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

خداؤند مشتری است، آیا ما چیزی برای عرضه و فروش به او داریم؟

إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يُنْكِثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أُوفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (الفتح/۱۰)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

سوال : چرا خداوند شیطان را معدوم نمی‌کند تا جهانی از او آسايش بگیرد؟

۱- برای اعدام کسی باید دادگاه و محکمه ای تشکیل داد.

۲- و در آن محکمه هدف این است که متهم برای همه حضار و طرفدارانش و مخالفانش و ... به سبب جرمی (با معیار حق) محکوم شود. یعنی در اصل محکمه برای اصلاح جامعه (خلقی ، ملائک ، اجننه ، انسان ها) تشکیل می شود و اگرنه فانی شدن یک موجود که ارزش این همه قائله را ندارد . یعنی در محکمه، مرکز فهم را باید روی حضار و تماساچیان و آیندگان گذاشت نه روی مجرم و اگرنه ، اینکه خداوند صرفا به علم خود بسنده کند و حکم دهد که "اعدام" اگر چه شدنی است ولی از فردash یکی دیگر هم آن خطرا تکرار می کند و همینطور بعدی و بعدی

۳- لذا اصل آموزش امر به معروف و نهی از منکر برای مخلوقات این است که اول از همه معروف بودن معروف و منکر بودن منکر برای آنها فهم بشه و مقبول بشه بعده امر به معروف و نهی از منکر دیگه ، زحمتی نداره .

۴- آیا اینکه خداوند ، به شیطان فرصت عمل داده است ، قدرت خدا را می رساند یا ضعف او را ؟ چون شیطان هر کاری هم بکند به هر حال در حیطه قدرت الهی است و هرگز آنی خارج از قدرت الهی نمی تواند برود پس قدرت و کنترل الهی را می رساند .

۵- اینکه خداوند مخلوقی را ریوبیت کرده که به اختیار خودش (و نه خالق) ، شر تولید می کند و سایر مخلوقات می توانند با دشمنی علیه او (و زدن تو سر او) ارتقا رتبه و درجه بگیرند . برتری هوش خداوند را می رساند یا هوش آن مخلوق را .

۶- با این تعبیر که شیطان سگ درگاه الهی است و او از ورود تزکیه نشدگان به درگاه الهی جلوگیری می کند نشان می دهد که او مهره ای لازم برای دستگاه خلقت الهی بوده است. که بدون اینکه خود بداند اسیر مکر الهی شد و با اختیار خودش ، قطب منفی عالم جعل را ساخت و منشا صدور باطل شد. و ما نیز همواره با لعنت فرستادن به او و زدن تو سرش و زدن همه زشتیهایی که به او تکیه دارند ، از خداوند طلب رحمت و مغفرت و علو درجه می کنیم .

ان شاءالله

ماجرای برادر کشی قabil و ابطال اسرائیلیات

با توجه به اینکه تنها منبع موثق ما قرآن است و در مورد این دو برادر هیچ منازعه پیشینی در هیچ زمینه ای ثبت نشده است. و با در نظر گرفتن آیات زیر در سوره مائدہ (سوره ای عجیب در مورد حکومت و ولایت)

وَأَئُلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأً أَبَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَبَا قُرْبًا فَتَقْبَلَ مِنْ أَخْدِهِمَا وَلَمْ يَتَقْبَلْ مِنْ الْآخِرِ قَالَ لِأَقْتُلْنَكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (المائدہ/۲۷) و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد!

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (المائدہ/۲۸) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به

قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم!
إِنِّي أَرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (المائدة/ ۲۹) من می‌خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی
و بار هر دو گناه را به دوش کشی؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزا
ستمکاران!

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (المائدة/ ۳۰) نفس
سرکش، کم کم او را به کشنده برادرش ترغیب کرد، (سرانجام) او را کشت؛ و از
زیانکاران شد.

و آیه
قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يُكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَتَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعْةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ
بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (البقرة/ ۲۴۷)
و پیامبرشان به آنها گفت: «خداؤند (*طالوت*) را برای زمامداری شما میعوثر (و
انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او
شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد!؟» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را
در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس
بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها)
آگاه است.»

و اینکه شیطان حتی با وسوسه ملک جاوید آدم (ع) را فریفت می‌توان نتیجه
گرفت که :

اگر آیه إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره / ۳۰) را کنار این آیه قرار دهیم دلیل ،
امتحان گرفتن خداوند از دو برادر (فرزندان آدم (ع)) مشخص می شود. به عبارت
دیگر ، خداوند امتحان گرفت که چه بشود ؟ که خلیفه بعدی در زمین را جعل
کند. (قرار دهد).

”مسئله برادر کشی قabil ، صرفا به مسئله پذیرش قربانی و به تبع آن جانشینی
پدر و احیانا قبیله ، مربوط می شده و هیچ ربطی به ازدواج با خواهر دوقولی

دیگری و ... ندارد، آن موارد اسرائیلیات و باطل است ”

می دانیم در مردان مسئله قدرت و حاکمیت (و در صورت استقرار در منصب حکم ، جانشینی پدر) یا(حاکم) قویتر از هر انگیزه دیگری است که اصلی ترین دلیل جنگ ها را شامل می شده است.

اثلا اگر در کل تاریخ بگردیم مورد مشابه بعدی که برادری به خاطر یک زن برادر خود را به قتل برساند تقریبا نادر است چه برسد به فرزندان پیامبر خدا در حالیکه دعوا و خشونت و قتل به خاطر مسئله جانشینی ،خلافت و حکومت الا ما شا الله قابل بیان است ، تازه اگر این فرض را قبول کنیم که قabil برای زن برادر خود، دست به قتل زده است یعنی اوچ خباثت و دنائت را برای انسانی قائل بودن (که این بیان جز از ذهن های مریض صادر نمی شود و جز در ذهن های مریض دیگر پذیرفته نمی شود) در حالیکه ما در آیات مربوط به دفن جنازه برادر از روی عمل کlag ، نوعی پشیمانی و تفکر و عقل را از سوی قabil می بینیم و اینکه خدا او را با این آیت هدایت کرده ، یعنی قabil ظرفیت توبه و اصلاح را داشته است و به هر حال فرض قتل به خاطر زن ، باطل است . از طرفی الله با بیان مسئله کlag به ما فهمانده است که مسئله قabil ، خود برادرش هابیل بوده است نه زن یا هر چیز دیگر

جالب اینکه مهمترین بھرہ برداران این نظر (که قabil به خاطر زن هم قولویش با هابیل درگیر شد) صهیونیستها هستند که با تمرکز و توجه دادن افرادی مردان به جنس زن همه نوع فسق و فجور را توجیه می کنند .

+ اینکه هابیل با ذکر این جملات لئنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتُقْتَلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ
یدی إِلَيْكَ لِأَقْتَلَكَ إِنِّي أَحَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ(المائدۃ/۲۸)

اگر تو برای کشن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم! نشان می دهد که ۱- مسئله صرا بین این دو نفر بوده و هیچ نفر یا موضوع سومی در کار نیست ۲- هابیل از موضع یک مسئول و مصلح اجتماعی حرف می زند (احتمالاً رئیس قبیله ، یا جانشین پدر شده بوده) اولاً از ایمان قوی برخوردار بوده یعنی آموزش‌های آدم (ع) جاری و

موثر بوده ثانياً امید داشته که برادر سر عقل آید و از مخالفت با حکم مقدر دست بردارد و ۳- همچنین ذکر خوف خدا و (صفاتش و احکامش) چنان جاری بوده که هابیل برای حل ماجرا و توصیه به برادر می‌گوید همچون من از الله خوف کن .

هر چند ما در مورد جانشین حضرت آدم (ع) در قبیله اولیه اطلاعاتی نداریم ولی تمام برداشت‌های انحرافی و کشیدن پای یک زن به موضوع دعوا ، از منابع یهود است که در همه آنها نوعی ضعف و کج اندیشی، کاملاً مشخص است.

اینکه آیه به جای استفاده مستقیم از اسمی هابیل و قabil ، از واژه بنی آدم استفاده کرده، می‌خواهد بگوید این ماجرا به نوعی به حضرت آدم ربط پیدا می‌کرده و چه موضوعی در نسبت فرزندان با پدر اهمیت اولی را دارد ، جانشینی پدر خلیفه الله‌ی در روی زمین

در این آیه به صراحة دلیل اختلاف دو برادر را برندۀ شدن در امتحان قربانی معرفی می‌کند (در امتحان قربانی معلوم می‌شود که هر کس برای امر پروردگارش و جلب رضایت او تا چه حد حاضر است هزینه کند مثلاً کسی که ۱۰۰۰ تومان دارد و ۱۰۰۰ تومان آن را در راه خدا می‌دهد بالاتر است از کسی که میلیاردها دارد ولی چند میلیون آن را ، می‌دهد چون نفر اول همه دارایی اش را داده و نفر دوم قسمت کوچکی از داراییهایی که خدا به او داده را، می‌خواهد به خود او بر گرداند) و با توجه به اینکه گناه برادر کشی قabil قطعاً مرتبط با وسوسه شیطان بوده و اینکه وسوسه شیطان غالباً روی ملک متمرکز می‌شود می‌توان نتیجه گرفت دلیل برادر کشی قabil مسئله جانشینی پدر بوده است و امتحان قربانی در اصل به منظور تعیین جانشین طرح گردیده بود(تا بر خودشان و جامعه حاضر، خلیفه بر حق ، قابل تشخیص شود ، واگر نه خداوند که طراح سوال است از همه مطلع است) و کسانی که می‌گویند مسئله زن بوده آن هم زیبایی زن هم رحم خودش) جاهلاً یا عامداً تلقی غلطی می‌کنند و مصدق یحروفون الكلم عن مواضعه توجه مخاطب را به گناه متمرکز می‌کنند که خود گناهی است.

(فَبَعْثَ اللَّهُ عَرَابًا يَبْيَحُ فِي الْأَرْضِ لِيرِيهِ كَيْفَ يَوْمِي سَوْءَةً أُخْيِهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغَرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةً أُخْيٍ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱) سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و

سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.)

۱- اینکه الله آیت غراب را برای قabil فرستاده یعنی او را به حال خودش رها نکرده ۲- اینکه قabil آیت غراب را دریافت کرده یعنی درجه ای از عقل و فرقان (تفکیک درست از غلط و حق از باطل) را داشته است.

۳- اینکه عبارت "یا ویلتا" سرداده یعنی متوجه خطای خودش شده است

۴- اینکه از زاویه اعجاز به آیت نگاه کرده یعنی به حدی پشیمان شده بوده که به عجز رسیده بود

۵- اینکه الله تائید می کند در این آیه که او از نادمین "شد" نشان می دهد احتمالاً توبه او را پذیرفته است.

اشکالی که به هابیل (ع) می توان وارد کرد ؟

(لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَى يَدَكَ لِتَقْتُلُنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتَلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (المائدة/۲۸) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم!)

سؤال : چرا هابیل روی حق محاجه نکرد ؟ چرا سعی در اقناع قabil از راه منطقی نکرد ؟ و مراتب نهی از منکر و امر به معروف را رعایت و اعمال نکرد ؟ برداشت می شود انگار هابیل می خواسته نوعی نقش رئیس قبیله و پدرسالاری و موضع از بالا و عطوفت را نسبت به قabil اعمال کند ! یعنی در جواب هابیل وجه عاطفی بر وجه منطقی غلبه دارد . با کنار هم قرار دادن این آیه و آیات (وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسِّنَ بِالسِّنِ وَالْجُرْحُ وَ حِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (المائدة/۴۵) و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم

که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند)، کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است). و همچنین (ولَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة/۱۷۹) و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید). (نسبت به جواب هابیل می‌توان نوعی تسليم شدن در برابر ظلم را دید، که البته با آیات جهاد در تناقض است) هابیل با مراتب جهاد سعی در اصلاح قabil نکرد، اینکه ولو با حالت هجمه قabil، حاضر نشده از خودش دفاع کند(بالاخره اگر ایستادگی کرده بود مشتی و ضربه ای ... احتمالاً مدد و نصرت الهی را به همراه داشت) و صرفاً به گفتن ضعفی داشته و درنتیجه، با این فرضیات، حداقل نشان می‌دهد او هم نقطه ضعفی داشته و درنتیجه، حکم می‌کند، گناه این واقعه ۵۰-۵۰ تقسیم شود بین هر دو و باید عقل بنده، حکم می‌کند، گناه این واقعه ۵۰-۵۰ تقسیم شود بین هر دو و نسلش به کسانی که می‌خواهند رفتار اشتباه این دو را به کل اهل بیت آدم (ع) و نسلش تعمیم دهند، تاخت.

نتیجه ای که می‌خواهم بگیرم این است : با توجه به اینکه تعداد زیادی از انسانهای کره زمین (ولو با متون اسرائیلیات) فرزندان از نسل قabil هستند و مطالب گفته شده . ۱- عرفان یهود منتسب به قabil معروف به کابala محل اشکال است ۲- قabil توبه کرده و خدا نادم بودن او را پذیرفته لذا در جرگه مسلمین بوده است ۳- اینکه یهود با برگسته کردن این واقعه بخواهد برای خاندان آدم و حوا (ع) نسبت ناسزا دهد، باطل می‌شود و نشان می‌دهد مسئله به آن شوری ای که به آن می‌دمند بوده است ۴- مسئله خلافت و جانشینی از زمان آدم و حوا در جنت بوده، بین فرزندان آنها، هابیل و قabil بوده ، بین فرزندان داود (سلیمان و آدونیا) امتحان بوده، و در آخر اینکه به موضوع جانشینی پس از پیامبر اکرم که (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَصْلُونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (الأحزاب/۵۶)

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.) از این زاویه باید نگریسته شود ، امید آنکه عقلای همه مذاهب اسلامی، راه حلهای مسائل پیش آمده ، پس از وفات پیامبر را که تا امروز ، از مسلمانان هزینه و قربانی گرفته است ، را در دل این آیات بیابند .

ابطال اسرائیلیاتی که مبلغین روحانی ، آنها را به قرآن تحمیل کرده اند اسرائیلیات (متون رسیده از پیامبران قوم بنی اسرائیل) چه می گویند و چه نیتی دارند ؟

اسرائیلیات می گوید فقط آدم و حوا از جنت هبتوت کرده اند و هیچ انسان دیگری همراه آنها نبوده است. چه در آن صورت برای نسل بعد به مشکل توالد و ازدواج و... بر می خوریم .

اسرائیلیات می گوید حوا (ع) دوبار وضع حمل کرده و در هر بار دو قلو متولد شده است و در هر بار یک پسر یک دختر و در نهایت یک پسر . و برای نسل بعد چون انسان دیگری نبوده است بالاجبار دستور داده شد، هر کدام از برادرها با همزاد دیگری ازدواج کند ، چون همزاد قابلیت زیباتر از همزاد هابیل بوده ، قابلیت دبه می کند و برادر خود را می کشد و...

اسرائیلیات در ادامه بافتني های خود به اين می رسد که در نسل دوم لاجرم ازدواج محارم صورت داده اند که خط قرمز ما است و به هیچ وجه با حکم خدای غیور ، عفیف ، محیی (با حیا و به حیا و ادارکننده) جور در نمی یاد .
تحلیل و پاسخ به شبهه :

- ۱- اگر این حالت را با آمار امروزی مقابله کنیم. این مورد (۲ بار دوقولو هر بار یک پسر یک دختر) ممکن است فقط در هر چند میلیون وضع حمل

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

- یکبار رخ دهد یعنی روال مرسومی نبوده ، مگر اینکه به حساب معجزه بگذاریم.
- ۲- بیان این گناه شنیع در ذهن عوام خودش گناه است ، چون اذهان کم ظرفیت را به خودش مشغول ساخته چه بسا اشاعه منکر کند.
- ۳- سنت الهی تبدیل بردار و تحويل بردار نیست و حمل کردن استثنا (مجوز ازدواج محارم) بر حکم الهی مصدق افتراست .
- ۴- مگر می شود سنت خداوند، آن هم در مورد حرمت این امر برای خانواده یک نبی استثنا قائل شود، هرگز خداوند به خانواده نبی اش ، انجام گناهی به این سنگینی را حکم نمی دهد .
- ۵- این ادعا تهمت به خدادست تهمت از جنس عیسویانی که می گویند ، خدا از خلقت آدم و حوا خسته شد ، رفت کناری نشست و حکم حرام به این سنگینی داد . محل است بتوان قبول کرد خدایی که آن به آن کل هستی را حیات می دهد از خلقت یک زوج بیشتر تفره رفته ، ولی حکم ناچر به این بزرگی صادر کرده باشد . و ما نیز همراه همه صالحان عالم می گوییم: لعنه الله من افتری على الله كذبا لعنة خدا بر هر کسی که به الله تهمت و افترای دروغ بست.
- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ(الأنعام/٢١)
- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته [= همتایی برای او قائل شده]، و یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلمان طالمان، رستگار نخواهند شد!
- ۶- قواعد ازدواج کاملاً مشخص است و همه صلحاء و صدیقین و شهداء و ربانيون رعایت کرده اند و این انحرافات جنسی نوظهور در دین هیچ جایگاهی ندارد.
- ۷- دشمنی یهود با انبیا و تهمت زنی هایشان برای ما کاملاً عیان است ما نباید فریب بخوریم .
- ۸- این عمل خلاف فطرت است و اگر بنا بر این بوده باشد ، باید ۴ انسان به علاوه ۲ والد روی فطرت خودشان پا گذاشته باشند که در مورد خانواده

- عادی نزدیک به محال است چه برسد به اهل بیت نبوت .
- ۹- اگر آن فرضیه را بپذیریم یعنی(نعمود بالله) همه اقوام بشر از یک ارتباط حرام به وجود آمده اند یعنی همه حرامزاده اند . بنده به خداوند از وجه اسم غیورش ، توکل می کنم و خود را ، از آن فرض باطل مبرا می دانم . و این انتخابی است که هر یک از شما مخاطبان ، جدآگانه باید اتخاذ کنید.
- ۱۰- علم امروز ثابت کرده ازدواج فامیلی چه عاقب خطرناکی را برای بچه به همراه دارد که قطعاً ازدواج محارم آسیب های فراوانتری داشته و دارد چطور ممکن است خدا این رابطه را آن هم در رابطه با اهل بیت یک نبی که به هر حال الگوی پسینیان خواهد شد تجویز کند؟ .
- ۱۱- مدعیان این شببه، هیچ اشاره ای به اراده و خواست زن (خواهران) نمی کنند گویا آنها محکوم و مجبور به پذیرش این امر بوده اند، در حالیکه حداقل در مورد پیامبر (ص) می دانیم که فاطمه (س) چه جایگاه رفیعی نزد پدر برخوردار بوده و اینکه خواستگاری بزرگان آن زمان را رد می کند. نشان می دهد تصمیم گیرنده خود ایشان بوده اند . البته انتخاب بین علی (ع) یا هر مرد دیگر برای ام ابیها ، چندان سخت نبوده است .
- ۱۲- اگر قرار بوده نتایج نبی بودن، آدم (ع)، در خانواده خودش، به قاتل شدن یک پسرش برادر خود را ، آن هم به خاطر یک زن ، آن هم خواهر رحمی خودش بوده باشد، که با پست فاتحه آن دین را خواند .
- ۱۳- تاثیر قبول این شببه در ذهن مخاطب این است : توجه افراطی به موضوع شهوت تا حد قتل توجیه دارد ، به این بهانه که چون قبل انجام شده ، دیگر قبیح نیست. لعنت بر کسی که اولین بار اینها را بافت.
- ۱۴- قبول آن فرضیه باعث می شود، مسئله جانشینی و حکم و نبوت ، به حاشیه از فهمیدن، آن را تحریف می کردن، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!
- ۱۵- قبول آن فرضیه باعث می شود، مسئله جانشینی و حکم و نبوت ، به حاشیه

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

رانده شود ، یعنی فرزندان یک نبی حاضر است به خاطر زن تا حد قتل و تجاوز پیش بروند ولی در مسئله حکم و عهد و مسئولیت و ولایت و خلافت بعد از پدر سکوت کنند . !!!

۱۵-اگر بنا بود هابیل به خاطر یک زن تا مرز کشته شدن پیش برود آیا نمی توانست ببخشد ، گذشت کند و کوتاه بباید و از خداوند راه چاره ای طلب کند.

۱۶- اگر آن فرضیه درست باشد چطور قبول کنیم هابیل مقابل تجاوز و حمله برادرش حاضر نشده از خودش دفاع کند ، آن وقت بر سر زیبایی یک زن ، آن هم خواهر ناتنی اش ، پافشاری کرده باشد ، محال است)

۱۷-اگر قبول کنیم فقط آدم و حوا به زمین آمدند و دستگاه خلقت مادی ، مجبور بوده ، فقط از طریق این راه تولید جسم انسانی (ازدیاد نسل) کند ، قادریت خدا را زیر سوال برد ایم یعنی(نعوذ بالله) توان خدا فقط در حد

ساخت ۲ نمونه از نوع انسان بوده و ...؟

۱۸-اگر فرض موجود را که هبوط فقط شامل آدم و حوا بوده را بپذیریم و علاوه بر مشکلات در نسل دوم ، بعد قتل هابیل توسط قabil عملا در نسل سوم هم به مشکل می خوریم ، خوب با توجه به اینکه نمی دانیم زمان این قتل قبل از مجامعت هابیل با زن مورد نظر بوده یا بعد از آن (که ظاهرا با این پیش فرضها می بایست قبل از آن بوده باشد) یعنی قabil هر دو را به عقد خود درآورده است (یک خطا ، اینکه فرض اولیه هر کدام با خواهر همزاد دیگری را زیر سوال می برد) و اشکال دوم : بشر از نسل قabil می شود و ... مشکلات عجیب و غریب

۱۹- انگاره اسرائیلیاتی دیگر : مسئله گناه نخستین پدر ، که یهود صهیونی بیشترین بهره برداری را از این موضوع می کند سوال آیا واقعا همه اقوام بشر فرزندان آدم و حوا هستند ؟ می گویند وقتی پدر ، نبی ، اول شما این گناه را کرده دیگه از شما چه انتظاری میشود داشت یا می گویند اینکه ما امروز در زمین هستیم به خاطر گناه آدم و حوا بوده و باید از او خشمگین

باشیم و ... که هر چه جلو می رویم گند این شبه بیشتر بلند می شود . که به روشی نشان می دهد که عده ای با بافتمن فقط قصد صدوا عن سبیل داشته اند

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصْنُدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوْجَاجاً وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (آل عمران/۹۹) بگو: «ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند، از راه خدا بازمی‌دارید، و می‌خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید؛ و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست!»

مایه شرم اینجاست که این موارد را در کتابها به عنوان "قصه های قرآن" به خورد خلق الله می دهند .

اینکه یهود تخصصش در نفوذ از داخل و فاسد کردن هر چیزی از داخل آن است و صدها پروژه نفوذ موفق در این زمینه داشته اند از استر در دربار هخامنشی بگیرید تا آخرین نخست وزیر زنشون در اسرائیل (گلدن ماير، جاسوسه هرزه در ارتش سوریه ، که وظیفه تخلیه اطلاعاتی افسران نظامی را داشته و در نهایت باعث شکست ارتش اعراب در نبرد ۶ روزه شد) و ...

شاید بتوان گفت ، افرادی از آن جریان به حساسترین حوزه شیعه (یعنی داخل روحانیت و حوزه علمیه) ، نفوذ کرده اند و به وظیفه خود یعنی يحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِيعِه (سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند)، مبادرت ورزیده اند. شناختن و شناساندن آنها به قصد پاکسازی و تطهیر مکتب شیعه اثنی عشری وظیفه علمای انقلابی مدعی و متعهد ماست .

اینکه پس اصل ماجرا چه بوده است و پاسخ این شباهات اسرائیلیاتی ، تا قبل از ظهر قائم آل محمد (ص) فقط از دل قرآن قابل دریافت و استخراج است که (به حد وسع) قسمتهایی از آن بیان می شود.

بررسی آیات امه در قرآن

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يَتَازَّ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ (الحج/۶۷)

برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهنده، پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! بسوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می‌پویی).

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَاهُ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيِّمُ (البقرة/۱۲۷) و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌برندن، (و می‌گفتند): «پروردگار!! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی! رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرْبِتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ (البقرة/۱۲۸)

پروردگار!! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور! و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو توبه‌پذیر و مهربانی!

و در مورد دعای حضرت ابراهیم (که الله به جهت تائید آورده است) که از خداوند خواست ، برای یک امه (امتی که از فرزندانش است و آن هم به طور اعجاز آمیزی در مورد اسماعیل و در سرزمین کعبه منظور بوده است) نه امتها ، آن کار را انجام دهد . (مسلمانی ، تسلیم در برابر فرامین و ...)

جدای از مضمون سنگین آیه که در مورد سوال قوم برگزیده یا امه برگزیده یا اهل بیت برگزیده ، تعیین تکلیف می کند و عبارت "نا" و "ذریتنا" تاکید دارد که از نظر قرآن امتها از هم تفکیک شده اند . اگر حرکت را معکوس پیماییم ، راهی باقی نمی ماند جز اینکه از ابتدا افراد ما بعد از هبوط امه امه جدا جدا تفکیک شده ، هیوط کرده اند نه اینکه همه انسانها مجتمع و در یک نقطه خاص جغرافیایی بوده اند و بعد از آن در سطح کره زمین پخش شده اند .

ماجرای طوفان زمان نوح(ع) و مسئله نسل دوم حیوانات آن

جوابی مرسوم به سوال در مورد نوح (ابوالبشير ثانی)

چرا حضرت نوح(ع) را ابولبisher ثانی می نامند، آیا نسل‌های بعدی از او است؟ از مؤمنانی که در کشتی نوح با او بودند، نسلی باقی نمانده است؟
جواب:

۱- یک دیدگاه این است که : به حضرت نوح ابولبisher ثانی گویند چون نسل‌های کنونی به او ختم می شود.

در مورد مؤمنان و تعداد انسان‌هایی که در کشتی نوح بودند و از طوفان نجات یافتند، گزارش‌های متفاوتی وجود دارد. در متون دینی يهودیان و مسیحیان آمده است: مجموع انسان‌هایی که در آن کشتی بودند و نجات یافتند، از هشت تن تجاوز نمی‌کرد. از این هشت تن چهار مرد؛ یعنی حضرت نوح و سه پسرش «حام»، «سام» و «یافث» و چهار زن؛ یعنی همسران این چهار تن (یا همسران سه پسر و دختر حضرت نوح) بودند. تمامی اقوام و ملل از نسل همین سه پسر می باشند!!!!!(۱) (در برخی) از روایات اسلامی آمده است که در کشتی نوح هشتاد مرد وجود داشت. چهل سال قبل از طوفان بنا به مشیت خدا زنان نازا شدند و فرزندانی یافت نشد تا با طوفان هلاک شوند. جز در اهل و عیال نوح، زنی دیگر وجود نداشت که ایمان بیاورد و در کشتی قرار گیرد و نجات یابد. اگر از مردان نسلی باقی مانده است، مادرانشان به حضرت نوح می‌رسند، یعنی همه نسل‌های بشر کنونی یا از طریق پسری به حضرت نوح می‌رسند و یا از طریق دختری، بدین جهت در روایت نبوی آمده است: «نوح یکی از دو پدر است: ابولبisher اوّل، حضرت آدم(ع) و ابولبisher دوم حضرت نوح

جدای از این دو وجه که ادعا می‌شود در روایات ذکر شده، می‌توان نظر دیگری مخالف نظرات بالا آورد اینکه:

۲- شاید ابولبisher ثانی به جهت تغلیب (غلبه دادن) باشد، یعنی حضرت نوح(ع) نسبت به اکثر نسل‌های کنونی جنبه پدری دارد. (با توجه به منطقه جغرافیایی

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

طوفان نوح که گفته می‌شود در حوزه جغرافیایی توحیدی بوده این احتمال پذیرفتی تر است)

۳- وجه دیگر: نوح پدر معنوی باشد؛ یعنی اگر رسالت و کشتی او نبود، نسل بشر باقی نمی‌ماند.

دیدگاه نگارنده در مورد نوح ابوالبشر با توجه به آیه ۳۸ هود که صرفاً قوم نوح را مسخره کننده او معرفی می‌کند (نه همه مردم جهان) با ۲ مورد اخیر قربات دارد. **وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلُّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَّا مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخِرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخِرُونَ (هود/۳۸)**

او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد!

اشکال به خلقت گراهای تلمودی در مورد واقعه طوفان زمان نوح (ع) اشتباہی که خلقت گراهای غربی در مورد حضرت نوح می‌کنند، فرض می‌کنند او و طوفان نوح ۶۵ میلیون سال قبل بوده و طبق آن وقایع را می‌چینند که البته مورد اشکال است. و طبق اخبار متعدد رسیده، آن واقعه به زحمت به ۶۰۰۰ سال می‌رسد.

مطلوب عیناً از کتاب توهمندی تکامل نقل می‌گردد:

"اما چرا فسیل انسانی که در ۶۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کرده پیدا نمی‌شود؟ زیرا تمام افرادی که در زمان حضرت نوح بوده اند عرق شده و مرده اند و ادامه حیات انسان‌ها، فقط و فقط توسط کل انسان‌های موجود در کشتی) هشت یا هشتاد نفر (ادامه پیدا کرده است طبیعی است که با این تعداد اندک احتمال پیدا کردن فسیل بسیار کم می‌باشد.

که در این حادثه گیاهان به ذغال سنگ و حیوانات به سوختهای فسیلی امروزی تبدیل شده اند... و این اتفاق نه برای عذاب عده‌ای کافر بوده است بلکه یک برنامه

و یا حتی یک حادثه طبیعی بوده است که می بایست اتفاق می افتد. خداوند به حضرت نوح این حادثه طبیعی را خبر میدهد و البته کسانی که ایمان آورده اند و وارد کشته شده اند جان سالم به در برده اند و کسانی که ایمان نیاورده اند به عذاب کفرشان غرق شده اند... بدیهی است، خداوند اگر می خواست عده ای کافر را عذاب بدهد راهکار بسیار ساده تری وجود داشت و نیازی به اینکه پیامبرش را برای ساختن یک کشتی و جمع کردن حیوانات به خطر و سختی بیندازد نبود. لذا یک اتفاق طبیعی در حال وقوع بوده و خداوند به پیامبرش این موضوع را خبر داده است. از طرف دیگر این حادثه نمی تواند منطقه ای باشد چرا که یک سیل منطقه ای نیازی به این همه تدارکات برای بقای حیوانات و جلوگیری از انقراض آنها ندارد... از طرف دیگر بر اساس کتب آسمانی این کشتی بر روی یک کوه فرود می آید و لذا می توان نتیجه گرفت که این حادثه می بایست جهانی بوده باشد" خوب واضح است که نظریه پرداز مربوطه می خواسته به اجبار بین ادعاهای زیست شناسها، جغرافیدانها، و مطالب تلمود ارتباط ایجاد کند و عمر بشر را ۶۵ میلیون سال گرفته اند. برایشان آرزوی هدایت می کنیم و می گذریم.

واقعه طوفان نوح در کلام الله

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأَتَنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (هود/۳۲)

گفتند: «ای نوح! با ما جر و بحث کردی، و زیاد هم جر و بحث کردی! (بس است!) اکنون اگر راستی می گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!»

قالَ إِنَّمَا يَأْتِيْكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ (هود/۳۳)
 (نوح) گفت: «اگر خدا اراده کند، خواهد آورد؛ و شما قدرت فرار (از آن را) نخواهید داشت!

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

وَلَا يُنْفَعُكُمْ نُصْحِى إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيْكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(هود/۳۴)

(اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت! او پروردگار شماست؛ و بسوی او بازگشت داده می‌شود.»

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَى إِجْرَامِي وَأَنَا بِرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ(هود/۳۵)
(asher kan) می‌گویند: «او [= محمد (ص)] این سخنان را بدروغ به خدا نسبت داده است! «بگو: «اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم، گناهش بر عهده من است؛ ولی من از گناهان شما بیزارم!»
وَأَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ(هود/۳۶)

به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاكنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! پس، از کارهایی که می‌کردند، غمگین مباش!
وَاصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَغْيِنِنَا وَوَحْيَنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ
مُعْرَّقُونَ(هود/۳۷)

و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن، که (همه) آنها غرق شدنی هستند!»

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ(هود/۳۹)
بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!»

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٌّ زَوْجِينِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا
مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ(هود/۴۰)

ترجمه مرسوم : (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت، (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانات را (بر آن سوار کن) - مگر آنها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندان]- و

همچنین مؤمنان را!» اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاورندند.
 وَقَالَ أرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمَرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(هود/۴۱)
 او گفت: «به نام خدا بر آن سوار شوید! و هنگام حرکت و توقف کشتی، یاد او
 کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است!»
 وَهِي تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَتَادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْرِلٍ يَا بُنَى ارْكَبْ
 مَعْنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ(هود/۴۲)
 و آن کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوهها حرکت میداد؛ (در این هنگام،)
 نوح فرزندش را که در گوشاهی بود صدا زد: «پسرم! همراه ما سوار شو، و با کافران
 مباش!»

قَالَ سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ
 رَّحِمَ وَخَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ(هود/۴۳)
 گفت: «بزوودی به کوهی پناه میبرم تا مرا از آب حفظ کند!» (نوح) گفت: «امروز
 هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند!» در
 این هنگام، موج در میان آن دو حایل شد؛ و او در زمرة غرق شدگان قرار گرفت!
 وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءَ أَقْبِعِي وَغِيَضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى
 الْجُودِي وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ(هود/۴۴)
 و گفته شد: «ای زمین، آبت را فرو برا! و ای آسمان، خودداری کن! و آب فرو
 نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این
 هنگام)، گفته شد:» دور باد قوم ستمگر (از سعادت و نجات و رحمت خدا!)«

برداشتهای ما پیرامون واقعه طوفان زمان نوح (ع)

۴- از کاربرد واژه ارض یک احتمال هم این است که (با توجه به اینکه کروی بودن
 زمین حداقل ۳۰۰ سال است مطرح و مقبول عام شده است، اکثر مردم، ما

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

قبل آن زمین را تخت می دانستند (لذا کلمه ارض نسبت به فهم مردم اعصار پیشین و عوام این عصر انتخاب شده بوده که یعنی تا جایی که چشم کار می کرد آب همه جا را فرا گرفته بود (مصدر دید را بین النهرين بگیریم چون کاربرد این واقعه برای فهم مردم این منطقه است و اگرنه انسانهای سایر تمدنها که در مقدمات دین دست و پا می زدند و می زندند .

۵- در واقعه حضرت نوح (ع) الله یکبار دیگر عالم خلق انسانی را حداقل در حوزه چغرافیایی توحیدی بازنشانی (ریست) کرد و جمعیتهای انسانی تحت نفوذ انبیا الهی را دوباره از نزدیک صفر ، بازسازی می کند طبق آنچه رسیده تعداد انگشت شماری بوده اند ولی باز هم نسبتهاي غير رحمي داشته اند احتمال منطقه اي بودن طوفان نوح بسيار زياد است زيرا اطلاق کلمه (ارض) بر يك منطقه وسیع جهان در قرآن مكرر آمده است چنانکه در سرگذشت بنی اسرائیل می خوانیم : **وَأُورْثَنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَعْفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى تَبَيِّنِ إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْغُونُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (الأعراف/ ۱۳۷)** و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم؛ و عده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت؛ و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می ساختند، و آنچه از باغهای داربستدار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم.

۶- حمل حیوانات در کشتی نیز ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین ، نسل حیوانات قطع نگردد، بخصوص اینکه در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه های دور دست کار آسانی نبود

۷- این نکته نیز قابل توجه است که طوفان نوح به عنوان مجازات آن قوم سرکش بود، و ما هیچ دلیلی در دست نداریم که دعوت نوح به سراسر زمین رسیده باشد، اصولا با وسائل آن زمان رسیدن دعوت یک پیامبر (در عصر خودش) به

همه نقاط، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

-۸- یک دلیل علمی دیگر : اگر قرار بوده آب کل سطح زمین را پوشانده باشد یعنی ارتفاعات هیمالیا با ۸۸۰۰ متر را، هم می‌پوشاند که در اینصورت به مناطق پست یا مثلاً با ارتفاع ۱ متر از سطح دریا فشار بسیار زیادی آمده بوده، که همه چیز را پودر می‌کرده، لذا اینکه خیلی از آثار قدیمی هستند می‌توان تلقی کرد که ارتفاع آب تا آن حد بالا نرفته بوده است.

-۹- می‌دانیم، می‌توان قدمت ارض را (با زمانسنج عرفی این جهانی) بسیار قبل تراز خلقت آدم (ع) تخمین زد، حتی میلیونها سال قبل، به علاوه می‌دانیم تاریخ دین توحیدی به کمتر از ۶۰۰۰ سال می‌رسد، فرضیه داروین در مورد اطوار (طوری به طور دیگر شدن) را در عالم خلق (جماد و نبات و حیوان و نسناس و حتی در مورد جسم انسان) چگونه این دو را با هم جمع می‌کند؟ جواب : تنها یک راه وجود دارد، که یکی را ابطال کند، عمر میلیون ساله زمین را که نمیشه دست زد به دهها دلیل علمی، تنها راهی که می‌ماند کذب خواندن دومی است، که اتفاقاً مورد نظر ثروتمندان و صاحبان اموال و قدرتهای مادی است. البته آنها تا جایی که بتوانند از مذهب سواری بگیرند، از این کار دریغ نمی‌کنند، مثلاً القاء باورهای مذهبی به عوام و کارگرانشان، تا در کار دزدی نکنند و شورش نکنند، به مصیبتهایی که سرشان می‌آورند، صبر کنند و ...

البته بهترین راه حل آن هم بالا بردن معرفت عوام و اقشار پایین جامعه طبقاتی آنهاست (جامعه اسلامی ضمن قبول مالکیت خصوصی درجه ۲ جامعه ای بی طبقه است) و این وعده صادق که

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الرَّبُّورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُها عِبَادِي الصَّالِحُونَ (الأنبياء/٥١) در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارت (حکومت) زمین خواهند شد!» وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَتَجْعَلُهُمْ الْوَارِثِينَ (القصص/٥)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!

برداشت منطقی از واقعه کشته نوح و جمع کردن حیوانات این است که برای اینکه به مشکل ازدواج محارم بر نخورده باشند می‌بایست از هر حیوانی حداقل دو عدد نر و دو عدد ماده یعنی ۴ عدد بوده باشند، تا در روند تناسل نسل دوم به دو جفت مستقل رسید.

ایراد بنی اسرائیلی که ممکن است به این نظر گرفته شود اینکه : مگر کشته نوح چقدر بزرگ بوده که از هر نوع حیوانی ۴ عدد (دو زوج نرو ماده) را در خود جای داده باشد ؟

جواب :

۱- اگر بنا باشد فرض کنیم که طوفان نوح کل کره زمین را در برگرفته و کل میلیونها گونه جانوری را نوح از هر کدام یک جفت جمع کرده است در اینصورت آن کشته به قدری بزرگ بوده است که حتی علم و تکنیک امروز ما هم قادر نیست آن را بسازد چه برسد به آن عصر

۲- اگر آب گرفتن زمین را ، زمین جغرافیایی حول و حوش نهضت پیامبران توحیدی بگیریم، که شاخصشان نوح (ع) بوده که زمینی به وسعت خاور میانه تا قفقاز را شامل می شده خوب گونه های جانوری این محدوده هم محدود بوده اند به نسبتی می توان تخمین زد چه تعدادی حیوان حاضر بوده اند .

۳- از طرفی چنانچه با فرضیه داروین جلو برویم (البته صرفا از منظر انسان به عنوان فاعل شناسا ،چون داروینیسم از منظر هوشمندی فاعل اراده کننده تغییر ، کاملا بی مایه است) اطوار خلقت برخی گونه های جانوری از موقع میلیونها سال قبل بوده، یعنی مثلا سیر تکوین خلقتی مار هیپتون با بیشتر از ۴ متر طول با مار آبی با ۲۰ سانتی متر طول از حدود ۲ میلیون سال پیش جدا شده است لذا همه آن واقایع ، ربطی به ماجرای ۶۰۰۰ ساله ندارد حال اگر نظر ۱ را پذیریم که از هر گونه از هر نوع جانوری فقط ۱

جفت نر و ماده بوده و گونه های موجود (با مواردی که در این ۵۰۰۰ ساله منقرض شده اند فعلاً کاری نداریم) پس باید بپذیریم یک جفت نر و ماده از گونه مار آبی یک جفت نر و ماده از گونه مار هیپتون و یک جفت نر و ماده از گونه مار ۳ و ... که در اینصورت به قدر گونه های اصلی امروز از هر نوع حیوانی، باید حداقل یک جفت جمع می شد ، حالا آنها باید مسئله جایدھی در کشتی را حل کنند؟؟ سوال دوم که باید جواب دهنده : مسئله نسل بعدی شان است . داروینیستها ، جواب ما را بدھند ، چطور از یک زوج نسل بعدی به وجود آمده و آن هم با این تنوع گونه ها ؟ مگر اینکه بگویند: اینجا هم خدا استثنا قائل شده و به همه حیوانات نسل دومشان گفته ، علی رغم غریزه ای که در وجودتان گذاشته ام(نعموز بالله) ازدواج محارم کنید ؟

-۴ ولی اگر واقعه کشتی نوح را محدوده جغرافیای مشخص بین النهرین بگیریم با توجه به فقر گونه های جانوری که در این محدوده مشخص است (به نسبت آفریقا ، آمریکای جنوبی یا ...) موضوع کاملاً قابل درک و شدنی می نمایاند .

-۵ در مورد سرزمین بین النهرین مثلاً فیل نیست که بخواهد ۴ عدد آن را در کشتی اش سوار کند و کلی جا لازم داشته باشد تازه بر فرض هم که فیل بوده ، کی گفته آن ۴ عدد بالغ بوده اند ؟ ممکنه ۴ عدد بچه فیل بوده اند چون هدف بقای نوع است و می توانستند تا بلوغشان صبر کنند ، نه اینکه بلافضله پس از پایین آمدن از کشتی شروع به مجامعت کنند .

-۶ به این می رسیم که کشتی نوح توان حمل ۴ عدد از هر گونه اصلی جانوری را داشته است . (البته گونه های محدود در جغرافیای محدود)

-۷ یک احتمال در مورد ۱۲۴۰۰ نبی این است که از آنجائیکه از سرنوشت بخش اعظمی از آنها و اقوامشان ، اطلاعی در دست نیست شاید به این بر می گردد که آنها در این واقعه گم شده اند . . یعنی هدف عذاب زمان نوح (ع) ، اقوام انسانی این محدوده بوده اند نه گونه های جانوری . لذا این جنبه

از آن واقعه عظیم ، ارزش تامل بیشتری دارد .

- علم ژنتیک ثابت کرده صفات توارث در مولود نر و ماده ای از دو خانواده جدا میلیونها برابر بیشتر از صفات توارث مولودی است که والدین اش از یک نر و ماده باشند (صفات توارث ازدواج غیر محارم میلیونها برابر بیشتر از صفات توارث ازدواج محارم) است و این بهجت و رنگارنگی در طبیعت نشان از این دارد که حالت اول بوده نه دوم

قياس نسل دوم بعد از ماجراهی کشتی نوح با نسل دوم بعد از هبوط
اگر این را درست بدانیم(که در کشتی نوح ۴ عدد، ۲ نر و ۲ ماده از هرگونه
بوده است) چطور ممکن است قائل شویم که الله در ماجراهی نوح اینگونه عمل
کرده ولی در ماجراهی هبوط فقط یک زوج را هبوط داده است .

راه حل منطقی حل مسئله توالد نسل دوم انسانها (جهت برخوردن به ازدواج
محارم)

اگر مسئله خلقت اولین نسل انسانها حل نشود مشکل ازدواج محارم نیز حل نمی شود این مشکل در مورد نسل اول همه حیوانات (و حتی گیاهان) هم حل نخواهد شد نسل اول حیوانات چگونه خلق شدند و چند عدد بوده اند ؟
عقل و منطق سالم حکم می کند حداقل تعداد لازم از هر نوع مخلوق حیوانی
توسط خداوند در نسل اولشان باید ۴ بوده باشد دو خانواده مستقل باید بوده
باشد که فرزندان آنها بتوانند با هم ازدواج کرده و به مشکل ازدواج محارم بر
نخورند.

فرضیه شجره و ماجرای هبوط و حل مسئله منشا قبائل بدوى

بر اساس تحقیقات تمدن پژوهان روی قبائل بدوى عصر حاضر، پی می برمی آنها در طول قرنها اصول اولیه اجتماع از قبیل رئیس قبیله و پوشش عورت و تقسیم کار و پرستش (ولو بت) که بین همه آنها مشترک است را حفظ کرده اند در حالیکه بعد مسافت و فاصله قاره ها و دریاهای تقریباً محال است که فرض کنیم اینها با هم در ارتباط بوده اند.

فاصله جدا شدن قاره آمریکای شمالی و جنوبی از سرزمین مادری اوراسیا را به میلیون سال تخمین می زنند یعنی این نظریه که آدم و حوا یا دسته های انسانی همگی فقط در یک نقطه خاص هبوط کرده اند صادق نیست. اگر فرضیه شجره را بپذیریم (دستگاهی که نقشه زنوم انسان را می گیرد و از مواد اولیه مثل اگل خشک، محصولی به نام جسم انسانی را تولید می کند) می توان گفت

در ماجرای هبوط نه یک روز (آدم و حوا) که جمعیتهایی هبوط کرده اند، جمعیتهایی در دسته های حداقل ۴ نفره ۲ مرد نسل اولی و ۲ زن نسل اولی (با سازو کار خلقت جسمانی جنتی) که اینها قبل از هبوط تقسیم شده اند و در نقاط مختلف ارض هبوط کرده اند. و اولین قبائل (کمونها) را تشکیل داده اند. اگر نظریه شجره (دستگاه) را بپذیریم "اهبطوا" اینگونه معنا می شود: چون جمع است (بیشتر از ۲ نفر) الله جمعیتی را مخاطب خود قرار داده است که حی و حاضر بوده اند.

چون این واژه در آیه أَتَسْبَدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَذْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلْلُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (البقرة/۶۱) به کار رفته، که مخاطب الله، قوم بنی اسرائیل با چند هزار نفر بوده است و شbahت مضمونی آیه با ماجرای هبوط اول، این ظن قوی می شود که دسته های انسانی (انسانهایی حی و موجود و حاضر و مخلوق) مخاطب بوده اند. از این منظر، نظر برخی از مفسرین که جمع بودن اهبطوا را شمولش به

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

نسلهای آینده تعریف می‌کنند، محل اشکال است چون بر فرض که این آیه نبود یا قبل از نزول قرآن مردم از کجا باید می‌دانستند که مخاطب خدا در آیه هبوط هستند؟

می‌توان گفت این جمعیت همراه آدم و حوا در ماقبل هبوط، زمانی که آدم و حوا درگیر موضوع تقرب به شجره (دستگاه) بوده اند، در حال تکوین جسمی و روحی بوده اند ولی به هر حال به خاطر حکمی که خدا در مورد آدم و حوا (به عنوان نماینده نوع انسان) صادر کرد، مجبور به هبوط شده اند.

سوال : آیا آن جمعیت حق اعتراض دارند؟

جواب : وقتی در یک جمعیتی بهترین آن جمعیت دچار خطاگی می‌شود پس انتظار وقوع خطاگاهی مشابه یا بالاتر از سایرین جمعیت بدیهی است. پس حکمی که حاکم حق در مورد آن بهترین‌ها می‌کند، قابل تسری به سایرین می‌شود، چه، اگر قرار بود تک تک مورد آزمایش و حکم قرار می‌گرفتند نتایج بسیار بدتری نصیبیشان می‌شد.

۲ وقتی بهترین، جمعیتی ناخالصی دارد وجود ناخالصی در همه آن جمعیت بدیهی است لذا حکم تزکیه به کل آن جمعیت به جاست.

با این تحلیل می‌توان ادعا کرد:

انسانها در پهنه ارض توزیع شدند برخی به دلیل نداشتن سلسله پیامبر و نبی به صورت قبیله‌های بدوی و بلا تغییر در آمده اند. و به این ترتیب مسئله چرا انسانها در قبائل بدوی حل می‌شود. (البته با جنایات و نسل کشی‌هایی که کشورهای اروپایی در سرزمینهای بومیان آفریقا و آمریکایی و استرالیایی، مرتکب شده اند، بسیاری از اطلاعات آن حوزه‌ها از دست رفته است)

این حقیقت که تمدن‌های مطرح و شاخص بشریت، از منطقه جغرافیایی متمرکز توحیدی، (مرکز تلاقی ۳ قاره) سرچشمۀ گرفته است و اینکه این منطقه به خاطر زحمات و تلاشهای سلسله انبیا الهی شناخته می‌شود می‌توان برداشت کرد علت برتری این تمدنها نسبت به قبائل بدوی در نعمت هدایت الهی در سلسله انبیا نهفته است. بس پروردگارا شکرت به خاطر اینکه ما را در

جغرافیای توحیدی به دنیا آورده روش‌نگری در این موضوعات را وظیفه خود بدانیم تا خداوند اینگونه علیه ما شکوه نکند :

وَلَقَدْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (الأعراف/ ۱۰)

ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسائل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می‌کنید!

نسبت تعداد پیامبران با بیشترین زمانی که تخمين زده می‌شود هبوط اتفاق افتاده

اگر زمان هبوط آدم و حوا و همراهان را ۶۰۰۰ سال بگیریم و تعداد انبیا و پیامبران الهی را ۱۲۴۰۰ بگیریم با تقسیم این دو بر هم می‌شود، ۲۰/۷ نفر در یک سال و اگر هر کدام اینها را حداقل ۲۰ سال عمر رسالت در نظر بگیریم (در حالیکه انسانهای زمان نوح نبی بیش از ۱۰۰۰ سال عمر می‌کردند) می‌شود سالی حداقل ۴۰۰ نبی حاضر و حی برای هدایت بشر بوده اند این تعداد نبی فقط زمانی توجیه دارد که هر کدام یا هر تعدادی از آنها(دوتایی، تایی) به یک دسته انسان (شعوبا و قبائل) تعلق پیدا کرده باشند . یعنی تعداد حداقل قبائل اولیه می‌باشد حدود ۱۰۰ بوده باشد .

تعمیم فرضیه شجره (دستگاه توالد جنتی) به سازوکار خلقت همه مخلوقات می‌دانیم دانه در گیاهان بر اثر لقاح هاگ یا پرچم های نر و ماده تولید می‌شود یعنی شجر (درخت نر) پرچم نر تولید کرده و شجره پرچم ماده که لقاح این دو منجر به دانه می‌شود و میوه ، دانه را پوشش می‌دهد کلمه شجره به نوع مونث اشاره دارد یعنی درختی که زایندگی تولید دانه را دارد . شجر دانه

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

تولید نمی کند و لذا درختان نر میوه ای ندارند (تکنیک پیوند و ... را فعلا کار نداریم)

در مورد سنگها (عناصر خاکی) کانون های زاینده کانی های معدنی (کانسارها) بالاخره توسط مکانیزمی خلق شده اند و ... و حتی با تعمیم بیشتر می توان شجره را به دستگاه تولید نخستین و مداوم همه نباتات و حیوانات و حتی ملائک نسبت داد .

انسان ابزار ساز ، خدای ابزار ساز

همه ما کارگاه های کوچک آهنگری را دیده ایم یک استاد کار آهنگر با همه زحمتی که بکشد، می تواند در روز ۵ تا ۱۰ عدد چاقو بسازد .

اما همین کار را ، اگر با یک دستگاه پرس و یک دستگاه ساب ، بخواهد انجام دهد می شود روزی ۱۰۰۰ عدد چاقو

و می دانیم در آینده اثلا استاد کار لازم نداریم چون ماشینهای سی ان سیو روباتها و کامپیوترها ، این کار را برایمان انجام می دهند و شاید میلیون عدد چاقو در یک روز تولید کنند .

پس ابزارها، در کنار انسان ، تعداد واحد کار ، اندازه کار و نوع کار را بالاتر می برنند یعنی در ازای صرف زمان انسانی واحد ، ارزش کار بالاتری را به وجود می آورند .

کدام هوشمندانه تر است ، کسی که می خواهد نیاز همه مردم یک کشور بلکه جهان را به چاقو تامین کند ، برود به روش سنتی و روزی ۵ عدد تولید کند یا برود ابزاری بسازد که روزی یک میلیون عدد ساخته شود .

چطور ما این تعقل و منطق و هوشمندی را برای انسان قائل هستیم ولی برای خدایی که انسان را خلق کرده قائل نباشیم !

پس قطعا خدای ابزار ساز ابزارهای خلقت اتوماتیک جسم انسانها را خلق کرده

بوده است.

حجم کارها وقتی زیاد می شود لاجرم ابزار سازی واجب می شود .
 قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلْتَكُمْ بَعْدٌ إِذْ نَجَانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ تَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسَعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ
 بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ(الأعراف/٨٩)

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بستهایم؛ و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر اینکه خدایی که پروردگار ماست بخواهد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کردهایم.
 پروردگار!! میان ما و قوم ما بحق داوری کن، که تو بهترین داورانی!
 پس به هوشمندی الله ، زبان ستایش باز کنیم و بگوئیم سبحان الله

شجره طیبه ، شجره خبیثه و معنای جدیدی از توحید افعالی
 با پیش زمینه ای که از این فرضیه به چنگ ذهن می آید ، می توان گفت :
 شجره طیبه یعنی شجره (دستگاهی) که محصولاتش طیب و ظاهر است و شجره خبیثه یعنی شجره(دستگاهی) که محصولاتش خبیث و پلید و ناپاک است. لذا سوالات مربوط به اینکه اعمال امثال معاویه و یزید و ... به الله بر می گردد یا
 نه توجیه منطقی تری پیدا می کند
 یعنی در مورد شجره خبیثه با توجه به آیه وَاسْتَغْرِزْ مِنِ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ
 وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأُولَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا
 يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا(الإسراء/٦٤)هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و پیادهات را بر آنها گسیل دار! و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی! و آنان را با وعده‌ها سرگرم کن! -ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده‌ای به آنها نمی دهد-

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

که امثال نام برده شده محصول دستگاه خبیثه ای هستند که شیطان در آن مشارکت کرده) در اینصورت ، می توان گفت اراده آن افراد خبیث به شیطان بر می گردد نه به خداوند و در نهایت اراده و فعل آنها که تابع اراده شیطان عینیت

می یابد از طریق اجازه ای که الله به شیطان داده است (الی یوم

المعلوم) به الله می رسد لذا مسئله توحید افعالی هم در این مورد حل می شود (اینکه منشا و مسیر اراده شر به شیطان می رسد نه به الله و الله هیچگاه اراده شری، نکرده و نمی کند و نخواهد کرد و سنت الهی تبدیل بردار و تحویل بردار نیست و این سنتها ذیل صفات الله و اسماء الحسنی تعریف می شوند و در یک کلام همه امور و کارهایی که در دنیا اتفاق می افتد به اراده الله است و الله والی بر حق و بلا منازع همه زمانها و همه مکانها است(قبل و بعد از قیامت)

سوال آیا خداوند (نعمودبالله) با انسانها بازی می کند (لهو و لعب)؟

سوال چرا "الله" از بین میلیونها گونه شجره(دستگاه) فقط این نوع خاص را حد گذاشته است؟ جواب اسرائیلیاتی : چون می خواسته انسان را امتحان کند و اگر بی ملاحظه تر ، بگوییم چون (نعمودبالله) آزار داشته و می خواسته انسان را از جنت بیرون(دک) کند و مصدق قاعده ای که می گوید انسان را از هر چه منع کنی بیشتر به آن جذب می شود این بازی را با انسان کرده است .

این ارجحیف کلا غلطه ، تهمته (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ (الصف/٧)) ما که در حیات ارضی هستیم الله بسیاری از تهدیدات علیه ما را بدون اینکه ما کوچکترین اطلاعی از آنها داشته باشیم دفع می کند (ساختار پیچیده سیستم دفاعی بدن انسان که کاملا خودکار و غیر ارادی خدمت می کنند) و(وحتى دو فرشته محافظ مامور برای هر شخص) چطور ممکن است در جنت چنین کاری با اشرف مخلوقات خودش بخواهد بکند

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيَرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّنَهُ

رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يَفِرُّطُونَ (الأَنْعَام / ٦١)

او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع)، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعِيرُ مَا يَقُولُمْ
حَتَّىٰ يَغِيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ
وَالِّرَّعْدُ (الرعد / ١١)

برای انسان، مأمورانی است که پی در بی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از قوانین و حوادث (که به امر الله در همه دنیا جاری است) حفظ می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهد داشت!

از طرفی بیزاری از مخلوق نوعی ضعف است که به هیچ وجه با صفات الله قابل جمع نیست. لذا کسانی که این گونه اسرائیلیات را به خداوند رحمان و رحیم می‌بنند، از کفار بدترند.

برداشت‌هایی در مورد شجره

جوایی که به ذهن بندۀ رسید : ۱- آدم و حوا ع در بین انبوه نعمات جنت و انواع میوه ها و ... با این درخت خاص شناخت داشته اند ، یعنی احتمالا این درخت (دستگاه) در دوره ای از تکوین انسان نقش داشته، لیکن اکنون که انسان کاملی از لحاظ جسمی شده است ، نزدیکی اش به این درخت موجب مفسده ای برایش می شود ، لذا تقرب به آن را منع کرده ۲- نظر دیگر این است که این درخت برای همه ساکنین جنت ممنوع بوده، نه فقط برای انسان و از طرفی تمایلات متکبرانه در گروهی از انواع ساکنین جنه یعنی شیطان وجود داشته که

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

احتمال خیانت آنها به انسان و وسوسه و آسیب رساندن به انسان می‌رفته است، لذا خدا پیش دستی کرده قبل از تحریک شیطان، انسان را مطلع و واکسینه کرده و چون باز احتمال می‌داده، که خود انسان ممکن است چموشی کند و دچار غرور شود این موضوع را در غالب حکم لازم الاجرا به انسان ابلاغ کرده است.

التقط تحقیقات دیرین پژوهان و تحقیقات تمدن پژوهان

محققان تمدن شناسی کهنه عمر تمدن بین النهرين را به زحمت ۶۰۰۰ سال برآورد کرده اند و اگر خاستگاه هبوط اولین نبی و همراهانش را در این منطقه جغرافیایی، در نظر بگیریم از لحاظ تاریخی تقریباً مطابقت دارد یعنی هبوط آدم (ع) و همراهانش با آغاز تمدن بشری پیشرو، در بین النهرين در یک مقطع زمانی رخ داده است.

مواردی که ماقبل این تاریخ‌ها به عنوان فسیل انسانی معرفی می‌کنند ۱- اولاً بسیار نادر است ۲- ممکن از گونه‌ای از میمونها بوده باشند که نسلشان منقرض شده باشد ۳- ممکن است از نسل ننسناس‌ها بوده باشند (که در همه این حالات تحقیقات ژنتیکی در مورد نوع آنها راهگشاست) ۴- اگر هم صاحب درجه‌ای از هوشمندی بوده باشند (استناد به برخی نقاشی‌های غار) فاقد نفخه روح خدایی و ویژگیهایش بوده اند. در نهایت بررسی آنها صرفاً در عالم خلق و اطوار میکرویی حوزه جسم مادی انسان قابل توجیه است لیکن در عالم جعل (معنا) که خاص انسانهای مخلوق از آدم (ع) به بعد است محلی از توجه ندارند. و شروع و صفر، تحولات علمی و معرفتی و به تبع کمالات نفسانی در مورد انسان را، باید از زمان خلقت انسان در جنت و هبوط آن در ارض حدود ۶۰۰۰ سال پیش بررسی کنیم.

سوال با توجه به اینکه تحقیقات دیرین پژوهان مشخص کرده با بررسی

مناطق جغرافیایی متعدد از چین گرفته تا آفریقا تا آمریکای مرکزی مایا ها به یک نحله اولیه ثابت نرسیده اند که مثلا سایر نحله ها با انشعاب از آن خانواده مرکزی و اولین خانواده، ایجاد شده باشند و سایر گمانه ها، یک نتیجه می توان گرفت که هبوط فقط شامل آدم و حوا نبوده، بلکه قبل از هبوط تعداد زیادی انسان با همان فرآیند خاص جنت خلق شده بودند و پس از خطای آدم و حوا و اتمام حجت خداوند، همگی با هم از جنت رفتند.

فرضیه شجره و درک مفهومی جدید از هبوط

اینکه : الله دسته های انسانی را حداقل ۴ نفره در حوزه های متعدد جغرافیایی کره زمین توزیع کرد و (آدم و حوا (ع)) و همراهانشان را که حداقل (۱ زوج خانواده) ۱ نفر مرد و ۱ نفر زن دیگر نیز می شده اند در منطقه بین النهرين یا سرزمین فلسطین هبوط داده است و با در نظر گرفتن آیه يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ(الحجرات/۱۳)

ترجمه مرسوم : ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسیم؛ (اینها ملاک امتیاز نیست، گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است! ابتدای آیه از لحاظ زمانی ، به ما قبل از هبوط بر می گردد ، ترجمه پیشنهادی : ای مردم ما خلقت جسمانی نوع شما انسانها را (هر کدام ، تک تک) از دو جنس متفاوت ۱ مذکور و ۱ موئث ایجاد کرده ایم . یعنی ترجمه فوق که می گوید ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم غلط است)

ادامه ترجمه : پس از اینکه (کم) همه شما را خلق کردیم (پس از هبوط)

در قالب شعوبا و قبائل (شعبه‌ها و قبیله‌ها) در زمین جعل کردیم (کاربرد جعل در اینجا وقتی کنار فرضیه عالمین موازی (غیب و الشهاده) قرار می‌گیرد معنای جدیدی به همدیگر می‌دهند که فعلا ...)

می‌توان زمان این اقدام (جعل شعوب و قبائل) را هنگام هبوط برآورد کرد . و با این تفسیر می‌توان گفت مرجع (کُمْ) دسته‌های انسانی (حداقل ۲ مرد ۲ زن) قبل از هبوط است . به نوعی به نظر می‌یاد این سخنرانی الله قبل از عملیات هبوط بوده باشد که لتعارفوا را بر تیم‌های انسانی الزام می‌کند و میزان قطعی معرفی می‌کند، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتُقَاكُمْ) که همان سنجش متر کرامت نزد الله است و راه طی مدارج آن را هم تقوای گروهی مشخص کرده است .

بررسی فرضیه شجره از حیث تمدنی با جمع آيات

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر ۲۹) (ص ۷۲)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَغَمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة ۳۰) (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگار!! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند! ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

می‌توان اینگونه برداشت کرد که :
احتمالا ، انسانی که ملائک فکر می‌کرند ویژگی (فساد و خونریزی) دارد با

انسان مورد نظر الله که صاحب (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) است ۲ انسان جدا هستند.

يعنى اگر هم ، فسیلهایی با قدمت بیش از ۶۰۰۰ سال پیش (که تاریخ تخمینی هبوط نسل اول مخلوقات انسانی به زمین هستند) در نقطه ای از کره زمین کشف شود (با فرض درست بودن روش علمی آن) مربوط به دسته از نسنانها بوده است (که فاقد نفخه روح انسی) بوده اند و از آنجائیکه نسلشان منقرض شده مطالعات آنها و تاریخ قبل از ۶۰۰۰ سال پیش فقط در حد دیرین شناسی جانوری ارزش دارد و اثبات کردیم که از لحاظ ژنتیکی که داروینیست ها ، سعی می کنند ، گذشته انسان را (قبل هبوط) به میمون ربط دهند ، اشتباه کرده اند و جسم میمون یا انسان از ابتدا هم ۲ موجود جدا بوده اند.

کسانی که همه علوم انباسه بشری را (در فنون و طبیعتیات) حاصل فکر و تجربه ی خود بنیاد انسان می دانند (اکسپریمنتالها) هم خطا می کنند (از طرفی می خواهند انتزاعیات علوم و معرفت (عالی جعل) را هم به تبع آن تعریف کنند که محال است) و قطعاً ، حداقل بنی آدم (ع) در بین النهرین (جغرافیای ادیان توحیدی) از نعمت هدایت (نفسی و معرفتی) برخوردار بوده اند.

قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِينَكُمْ مِنْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدًى فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ(البقرة/۳۸) گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

مصدق آیتی هدایت : **فَبَعَثَ اللَّهُ عُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيرِيهُ كَيْفَ يَوْمِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيَلَّا أَعْجَزْتُ أَنْ أُكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغَرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ(المائدہ/۳۱) سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوبی، و بر اثر فشار و جدان، از کار**

خود) پشیمان شد.

مصدق رسل : وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًا هَدَيْنَا وَتُوْحَادَهَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ دُرْيَتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ(الأنعام/۸۴) و اسحاق و يعقوب را به او [=ابراهیم] بخشدیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیدم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیدم؛ و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیدم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!

ضمنا فاصله علمی ، معرفتی ادراکی بین قبائل بدوى يا اثلا همه ساير تمدنها با تمدن بين النهرين (كه معروف به سرزمين انبيا و رسول است)، قابل قياس نیست که نشان ديگري است که هبوط و سلسله رسول و كل

ماجراهای عهد صحت داشته است

در بين همه تمدنهاي بشرى همواره شاخص و قله ، تمدن توحيدی بين النهرين بوده است اكتشافات علمی عالم خلق ((فيزيك و شيمي و رياضي و تجربی و طب) و عالم جعل (علوم انسانی و ما حوله) همواره از اين منطقه نشات و قوام پيدا كرده است .

اگر هم بتوان قطب تمدن ماترياليستی و پاگانيستی غرب را (keh زمانی، کانونش مصر بوده سپس به یونان رفته، سپس به روم رفته، سپس به فرانسه رفته، سپس به پرتغال رفته، سپس به اتریش رفته ، سپس به انگلیس رفته، سپس به آمریکا رفته را) رقیب تمدن توحیدی معرفی کنیم ، به راحتی می توان دید که رفتار تمدنی غرب تا قبل از سال ۱۶۰۰ میلادی کاملاً تبعی بوده است و در واکنش به مظاهر جدید تمدن توحیدی بدیل ارائه می داده است . (و به قول فيلسوفانشان ، وظیفه فيلسوف تبیین آنچه در جامعه رخ داده است می باشد) نه ایجاد تغییرات مصلحانه جدید در جامعه ، در حالیکه سخنان و اعمال پیامبران دقیقاً بر عکس این بوده است یعنی اعتراض به انحرافات جامعه و هدایت آنها به صلاح و پیشرفت و تعالی تا سر حد شهادت) و پس از این

تاریخ تا اکنون هم ، اگر فیلسوفان خود را پیش انداخته و موردی را مطرح کرده اند ، بیشتر برای بشر ، امام ضلالت بوده اند ، نه امام هدایت ، یعنی محصول تمدنشان بیشتر از آنکه به صلاح جامعه بشری منجر شود به فساد آن انجامیده است .

(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيذِيقُهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (الروم ۴۱)) فساد، در خشکی و دریا با خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

با نگاه ارزشمندار به تمدنهای مطرح بشری ، و عمل به آیه لتعارفوا ، و آیه (و اتخاذ عدو ، شیطان را دشمن بگیرید) و اینکه کار شیطان و جنودش فساد در زمین است تا آبروی انسان را نزد خداوند ببرند) به این مناجات با خدای عالمین، می رسیم که : ای خدای ظاهر و باطن (شهاده و غیب) ، سمعا و طاعتا ، امروز شعبه ها و قبائل، اردوگاه تمدن غرب را می شناسیم و بر تلاشهایی که برای مسخر کردن عالم ماده کرده اند ، اشرف پیدا می کنیم و از تلاشهایی که برای فساد فی الارض به تبعیت از صهیونیزم باطل، کرده اند تبری می جوئیم و در این راه ، تنها تو را ولی و سرپرست خود انتخاب می کنیم . در همین راستا اختلاف فاحش معرفت و فرهنگ بین النهرین با سایر تمدنهای سایر نقاط جغرافیایی زمین بیانگر این است که تمدن توحیدی ویژگی ممتازی نسبت به دیگران داشته و آن تمرکز دهها هزار نبی و رسول در این جغرافیای محدود بوده است لذا به راحتی می توان دست قادر و مقتدر خدا را در جغرافیای توحیدی و امت توحیدی (بني آدم (ع)) نسبت به ایجاد تمدن بین النهرین و بعد از آن تمدن جهانی مشاهده کرد .

حتی اگر تمدن هژمون غرب امروز را بررسی کنیم بسیاری از انگاره های آن ، ولو تحریف شده و انحرافی از آن تمدن سامی و یهود و مسیحیت و اسلام ریشه گرفته است . و اگر دانشمندان یهود را از تمدن غرب بگیرند هیچ چیزی از آن باقی نمی ماند . و چون تمدن غرب توانسته همه سایر تمدنها را به غیر از جامعه

هجری شیعه، مطیع خود کند و برتری خود را به آنها ثابت کند، نتیجه می‌گیریم انسان چه بخواهد چه نخواهد همواره در مغناطیس توحید زیست کرده است و هیچ خدایی غیر از خدای واحد وجود ندارد. لاله الا الله امید است با زمین خوردن انگاره‌های اسرائیلیاتی سیاهچالهای معرفتی بر بشر امروز بسته شود و خداوند راه حل‌های مصائب امروز بشریت را یکی پس از دیگری به ما تعلیم دهد.

هنوز هم کانونهای اصلی مدعیان علم و معرفت در جغرافیای بین النهرين است کل تاریخ و وقایع مهم از دیر باز، غالباً در این محدوده واقع شده بود. و تاریخ سایر سرزمینها، تقریباً نکته قابل عرضی ندارند.

تصویفات قرآن در مورد یهود و متون آنها موسوم به اسرائیلیات:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و... (المائدۀ ۸۲) بطور مسلم، دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِتَّهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلَى وَلَا نَصِيرٌ (البقرۀ ۱۲۰) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوشهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدِ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَاتٍ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدُنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزِلَ إِلَيْكَ رَبُّكَ طُعْيَانًا وَكُفُرًا وَالْقَيْنَاءِ

بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلُّمَا أُوقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأُهَا اللَّهُ وَيَسِّعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يِحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (المائدة/٦٤) و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستهایشان بسته باد! و باخاطر این سخن، از رحمت (اللهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، میبخشد! ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغيان و کفر بسياری از آنها میافزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکنديم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمين، تلاش میکنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست ندارد. أَفَتَظَمَّعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَذْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرُفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (آل‌البقرة/٧٥)

آيا انتظار داريد به (آئين) شما ايمان بياورند، با اينكه عدهاي از آنان، سخنان خدا را میشنيدند و پس از فهميدن، آن را تحريف میکردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعَنَا لَيَا بِالْسِنَتِهِمْ وَطَعَنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطْعَنَا وَاسْمَعْ وَأَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمْ وَلَكِنْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء/٤٦) بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف میکنند؛ و (به جای اينكه بگويند: «شنيديم و اطاعت کردیم»)، میگويند: «شنيديم و مخالفت کردیم! و (نيز میگويند): بشنو! که هرگز نشنوي! و (از روی تمسخر میگويند): راعنا [= ما را تحميق کن!]» تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آيین خدا، طعنه زند. ولی اگر آنها (به جای اين همه لجاجت) میگفتند: «شنيديم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم)»، برای آنان بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود. ولی خداوند، آنها را باخاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از اين رو جز عده کمی ايمان نمي آورند.

فِيمَا نَقْصِهِمْ مِيَثَاقُهُمْ لَعَنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَسْوُا حَطَّا مِمَّا ذُكْرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطْلُعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

فَاغْفِرْ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (المائدة/۱۳) ولی بخارط پیمان‌شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آنها درگذر و صرف‌نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد!

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يَسْتَأْغِلُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ أَخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخَدُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَأَخْدُرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطْهِرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَرْزٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدة/۴۱) ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسانند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و (به یکدیگر) می‌گویند: «اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)، بپذیرید، و گرنه (از او) دوری کنید!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی‌درپی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوابی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

گویی خداوند جزوی باز از ما امتحان می‌گیرد ، با قضاوت در مورد کارهای یهود قوه عقلانی و درجه ایمانی خود را بالا ببریم .

آیات اخاهم و فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها

ایات : وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمٍ... (الأعراف/٦٥) وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
 قَالَ يَا قَوْمٍ ... (الأعراف/٧٣) وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شَعَبِيًّا قَالَ يَا قَوْمٍ... (الأعراف/٨٥)
 وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمٍ ... (هود/٥٠) وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا
 قَوْمٍ... (هود/٦١) برادری از قوم خودشان... طبق این فرضیه می توان گفت
 ریشه هر قوم به یکی از دسته های انسانی اولیه (حداقل ۲ مرد ۲ زن) که همراه
 آدم (ع) و در نقطه جغرافیایی دیگر، هبوط کرده اند می رسد، چون اشکالات
 هر قوم خاص بوده و گویا چنان ریشه ای بوده که حاضر بودند نابود شوند، ولی
 خود را اصلاح نکنند، از طرفی فاصله زمانی این اقوام با قوم حضرت آدم (ع)
 (اینقدر نبوده است که اگر بر فرض ریشه آنها به آدم (ع) برسد بتوان اختلافات
 تا این اندازه بزرگ و متفرق بین آنها را ایجاد کند. یک شاهد دیگر نیز وجود
 دارد تصویری که کریستف کلمب از بومیان آمریکای لاتین در بدو ورودش به
 ما داده است (صلح جو، بی دین و عربان و بدوعی...) یعنی، گذشت بیش از
 چند هزار سال تغییری در فطرت بشری آنها ایجاد نشده است و ...
 به علاوه این آیات در قرآن نوعی تفکیک را بین اقوام انسانی نشان می دهد و
 هیچ جای قرآن اشاره نشده همه اقوام با هم برادر بوده اند یا همه اقوام از یک
 پدر و مادر بوده اند.

حتی در سطحی بالاتر در هیچ کجای قرآن در مورد نژادهای بشری به
 نسبتهای رحمی، (برادران یا خواهران از یک مادر) اشاره نشده است که مثلا
 دلیلی باشد که ریشه های نژاد زرد آسیایی با نژاد سفید اروپایی با نژاد سیاه
 آفریقایی با نژاد سرخ آمریکایی و نژادهای سامی خاور میانه ای به یک والد و
 والده برسد، اگر از شر اسرائیلیاتی که اصرار دارد همه اقوام و نژاد های بشر را
 الزاما به آدم و حوا وصل کنند خلاص شویم، می توانیم بگوئیم از ابتدای هبوط
 قبائل و نژادهای مختلفه به وجود آمده اند، نه در مسیر و به مرور زمان. (با تلقی
 داروینی از این طور به آن طور) که در اینصورت هبوط دسته جمعی افراد
 (حداقل ۲ مرد ۲ زن) ثابت می شود.

مخاطب محترم خود قضاوت کند ، سطح این مباحث را با مبحث از این طور به آن طور داروینی به عنوان بدیل و گزینه ضد آن ، قضاوتهای ما زندگی ما را شکل می دهد برایتان آرزوی زندگی زیبایی را دارم که همه چیز را زیبا ببینید ان شا الله.

اگر دوره اخیر را به دلیل بالا رفتن ظرفیت تفکر انسانها دوره ای بدانیم که تغییرات فرهنگی و فکری را مردم خیلی سریع جذب و هضم و عملیاتی می کنن. از طرفی عمر ادیان ابراهیمی مستقر در جغرافیای توحیدی (بین النهرين) ۴۰۰۰ سال بدانیم تحت هیچ محاسبه ای نمی توان این حجم عظیم اختلافات فرهنگی را توجیه کرد چون تغییرات فرهنگی و معرفتی بسیار بسیار کند پیش می رود و مقاومت اقوام در برابر تغییر همواره وجود داشته است، آنگونه که هنوز تعالیم ارسسطو بعد از ۳۰۰۰ سال بر ریشه های دانش فلسفه و معرفت غرب ، حاکم است .

آیه ابویکم

هیچ جای قرآن اشاره نشده همه مخلوق نوع بشر، از ۱ پدر و مادر هستند .
آیات ابویکم در قرآن

(۱) يوصِّيْكُمُ اللَّهُ فِي أُولَادِكُمْ لِلَّذِكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اُنْثَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلَثًا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبْوَيِهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السَّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يُكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةً أَبْوَاهُ فَلِأَمْمَهِ الْثُلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةً فَلِأَمْمَهِ السَّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّهِ يوصِّي بِهَا أُوْذِينٌ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا(النساء ۱۱/۱)

خداآند در باره فرزنداتان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن

اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برنده، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادائی دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانتان، کدامیک برای شما سودمندترند! - این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

(ابویه به معنی پدر و مادر به کار رفته است)

يَا بْنَى آدَمَ لَا يُفِتَّنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يُنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيَرِيهُمَا سَوْا تَهْمَةً إِنَّهُ يَرَأْكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أُولِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷)

ترجمه مرسوم : ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند!

(مخاطب آیه بنی آدم یعنی نسل آدم (ع) است ، ابویک قطعاً به آدم و حوا اشاره دارد) اگر از عینک ، فرضیه شجره به آیه نگاه کنیم ، برداشت می شود چون خداوند یا ایها انسان ، یا ، یا ایها الناس ، نگفته است به نوعی الله در این آیه با مخاطب خاص بنی آدم (ع) سخن می گوید ، لذا "اخراج ابویکم" قطعاً ماجرای شجره و آدم و حوا (ع) بر می گردد، اگر چه مخاطب خاص، آیه ، بنی آدم هستند ، اما گویی الله ، با همه انسانها به طور عام ، کلام می گوید.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتَمَّ زِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلٍ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (یوسف/۶)

و این گونه پروردگارت تو را بر می گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می آموزد؛ و

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است!»

در این آیه ابویک به معنای جمع مكسر اب (پدر) یا سلسله پدران معنی می‌دهد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يَوْسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُوهِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ (یوسف/۹۹)

و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که انشاء الله در امن و امان خواهید بود!» وَرَأَعَ أَبُوهِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرَّوْا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْبَيَّاتِ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَخْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السَّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْءِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنِ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (یوسف/۱۰۰)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخارط او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبله دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند)، صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است!

در آیات سوره یوسف (ع) اشاره ابویکم به پدر و مادر محل اشکال است چون طبق اخبار رسیده، می‌دانیم که حضرت یوسف مادرشان را در کودکی از دست داده بودند. پس کاربرد ابویه در این آیه غیر از پدر و مادر است، شاید پدر و دایه اش، شاید پدر و پدر بزرگش، شاید پدر و سایر بزرگان قومش و؟؟؟

طبق آیات اعراف ۱۲۷ و یوسف ۶، معنی دوم کلمه "ابویکم" از آنجاییکه الله ضمیر "کم" را برای انتقال مفهوم انتخاب کرده (شما بیش از دو مرد)،

بر خلاف اکثر مفسرین که در قسمت اول آیه ، ابوی را به آدم و حوا (ع) ترجمه و تفسیر کرده اند، به نظر بندۀ ابوی جمع مكسر (اب) پدر به معنای پدران است ، در این صورت معنی آیه می شود آنگونه که پدران شما چند مرد (سر سلسله هر یک از شما مردان(از قبیله های متفاوت) ، سران ابتدایی قبائل بشری) ، را از جنت بیرون کرد یعنی هر قبیله ، (حداقل دو خانواده (دو زوج)) از جنت هبوط پیدا کرده اند، از این به بعد ضمیر به (آن دو غایب) تغییر می کند، که قطعاً اشاره نمادین است به آدم و حوا به عنوان مستندی ، که مخاطب کاملاً با واقعه آن آشناست .

آيات آبانا و بررسی فرضیه نخستین انسان ، ها

آيات وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَبِعُوا مَا أُنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أُلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْ كَانَ آباؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ(البقرة/١٧٠)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم.» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)!؟!

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أُنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْ كَانَ آباؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ(المائدۀ/٤٠)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید!»، می گویند: «آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است!؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)!؟!

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آباؤُنَا وَلَا حَرَّمَنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَنُخْرِجُوهُ

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (الأنعام/ ۱۴۸)

بزودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می‌کردیم!» کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه دروغ می‌گفتند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: «آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید، و تخمینهای نابجا می‌زنید.»

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمْرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ
بِالْفَحْشَاءِ أَنْقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (الأعراف/ ۲۸)

و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: «پدران خود را بر این عمل یافته‌یم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!» بگو: «خداوند (هرگز) به کار رشت فرمان نمی‌دهد! آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!» و ... با توجه به آیات فوق که در مورد استدلال‌های کافران به دعوت پیامبران بیان شده ، می‌توان ادعا کرد این اختلاف به نسل اول آنها می‌رسد .

"آباء" ، در مشرفترین حالت، یعنی سلسله پدران و "نا" یعنی تک تک که در کنار هم قرار گرفته ایم و جمع ما را شکل می‌دهد ، اگر برای این دو کلمه استقلال قائل شویم معنای آبائنا می‌شود : سلسله پدران نفر ۱ از جمع ما و سلسله پدران نفر ۲ و ... که وقتی نفرات یک و دو و ... کنار هم و در موضع واحد، قرار می‌گیرند ، موضع خود را با آبائنا بیان می‌کنند . که می‌توان برداشت کرد که جد اولی نفر ۱ با جد اولی نفر ۲ با ... متفاوت بوده اند .

در آیات زیادی وقتی الله طبق وعده خود آنبویانی را برای هدایت به سوی اقوامی مرسل می‌کرد جوابی که اکثرا می‌دادند این بود که خیر، ما به سنت ابائنا پاییندیم، با توجه به زمانی که این حرف را می‌زدند نسبت به مبدا زمانی هبوط که فاصله نسبتاً کوتاهی می‌شده به نظر می‌یاد نسل پدرانشان را غیر از نسل آدم (ع) می‌انگاشتند که در اینصورت باز هم فرضیه هبوط دسته جمعی تعدادی دسته انسانی در نقاط مختلف جغرافیایی تائید می‌شود .

بیان استدلالی برای حکمت ارسال رسول

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا (نوح/۲۶)

نوح گفت: «پروردگار!! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار!

پس مسئله ایمان به الله واحد و احد به قدری پایه ای و مهم و مبنای است که به خاطر آن تعدادی از انسانهای کافر (که در آن زمان بسیار کم هم بوده اند و نسبت به کل مخلوقات ارضی عددی به حساب نمی آمدند) نابود شوند. پیامبر خدا درخواست و دعا می کند که الله حتی یک نفر کافر را در ارض باقی نگذارد باید علت اینکه بعد از عذاب نوح (ع) هم همچنان کفر در ارض رواج پیدا کرده را، بررسی کنیم. اگر از وجه عالم معنا نگاه کنیم به این می رسیم که کفر و ایمان امری مرتبط با اختیار و انتخاب است که اینها هم متاثر از شناخت و معرفت می باشد. یعنی انسانهای مختار ولو اینکه فرزندان پیامبر خدا هم باشند ممکن الخطأ هستند (نه اینکه برخی می گویند جایز الخطأ، یعنی انسانها اجازه خطأ کردن ندارند ولی به خاطر اختیارشان، امکان خطأ وجود دارد. نتیجه غلط نشانه، نیت و عمل غلط است، ممکن الخطأی فقط برای یکبار توجیه می شود و در صورت تکرار، اراده عمدى به میان می آید که قطعاً مجازات هم در پی دارد) اگر از وجه عالم ماده نگاه کنیم احتمالاً گروه های کافر دیگه ای زنده مانده بوده اند، که به اشاعه کفر پرداخته اند. (چون قرآن، این آیه را از زبان نوح (ع)، نقل قول می کند و اثلاً نشانه ای از اینکه خداوند آن را تائید کرده باشد یا حکم و نظر او هم این بوده باشد، برداشت نمی شود یا اینکه واقعاً بعد از طوفان نوح دیوارالبشری از کافران زنده نبوده باشد ، تائید نمی گردد) با کنجکاوی در مورد شیوع کفر، حتی بعد از واقعه طوفان زمان نوح(ع)، به این می رسیم که: آن دعا، دعای نابه جایی بوده، یعنی برای اصلاح دنیا، نابود کردن انسانهای کافر آن و (و حذف فیزیکی) روش غلطی است، گویی با این

لحن بیان ، خداوند می خواهد بفهماند ، که ای مدعیان اصلاح گری در جامعه ، درخواست حذف فیزیکی کافران یکبار توسط بزرگی ، مطرح شد و ما با اجابت کردن آن دعا (ولو در قسمتی محدود از سرزمین بین النحرین) ، آن واقعه و نتیجه اش را مایه درس برای شما قرار دادیم ، همانطور که آن تجربه ناموفق بود ، درخواستهای مشابه بعدی هم غلط است ، این دعا و درخواست را از لیست درخواستهاتون (دعاهاتون) حذف کنید . شاید راه حل جایگزین این باشد که: (با توجه و تاکیداتی که قرآن بر فکر ، علم ، و عقل نموده است) باید سطح معرفت و علم توحیدی را بالا برد تا انسانها با استفاده از قدرت انتخاب خود مدارج تسلیم در برابر حق (مسلمانی) و ایمان را طی کنند .

اتفاقات بعد از نوح (ع) نشان داد (اشاعه کفر) : این ایده (صغر شدن زمین از کافران) برای دومین بار شکست خورده ، یکبار زمانی که آدم (ع) و همارهانش به ارض آمدند (نسل اول انسانها که با توجه به آیه قالوا بلی قطعا همه مومن بوده اند) و متأسفانه گناه برادرکشی فرزندش قabil ، واقع شد ، یکبار هم عذاب زمان نوح (ع) که به قولی تنها به تعداد انگشتان دست همراه او ماندند . نتیجه اینکه : موحد و مومن شدن عامه مردم با زور و نابود کردن و از صفر شروع کردن نمی شود.

اینجاست که حکمت سلسله انبیا تا نبی خاتم و اوصیا تا قائم آل محمد (ص) عیان می شود . که قوه اختیار انسانها ، فقط باید با علم و حکمت و معرفت توحیدی ، قانع شود نه زور و جور و جبر .

اگر هدف خلقت را مسلمان شدن نوع بشر در نظر بگیریم(بشر جایگاه خدادادی اش در دستگاه خلقت حق، را بشناسد و طبق وسعتی که از الله گرفته انجام تکلیف نماید) و از طرفی آن را در پایه ای ترین شاکله فرهنگ تمدنی جستجو کنیم، می فهمیم ، مسئولیت انبیا و اوصیا و زعما این بوده و هست ، که آن روح جماعت را مومن کند(باذن الله) ، مومن نگه دارند(باذن الله) ، درجات ایمانی شان را ارتقا دهند(باذن الله) . در اینصورت قاطبه مردم مومن می شوند و تغییر نسلها هم در ایمان ساکنین مکان و زمان تغییری ایجاد نمی کند . و

اهداف پژوهه خلقت محقق می شود. ان شا الله .

اگر ارض را منطقه ای مسطح، حوزه نفوذ نوح (ع) بگیریم و اگر همراهان نوح (ع) را مومن ترین انسانهای آن عصر بگیریم که احتمال خطأ در آنها وجود نداشته، با توجه به اشاعه کفر حتی بعد از طوفان نوح، فقط یک حالت می توان متصور شد که احتمالاً کفر قبائل دیگر بشری (خارج از حوزه جغرافیایی طوفان) موجب زنده ماندن جریان کفر شده است. که در اینصورت هم تائید دیگری است بر وجود حداقل یک قبیله دیگر، غیر از قبیله نوح (ع). یعنی هبوط دسته جمعی و خلقت اولیه حداقل ۲ زوج انسان

فرق اخراج و هبوط

طبق آیه فَأَرْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأُخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا (البقرة/۳۶) پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فروید آیید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.» و در آید

و إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلَهَا وَقِثَائِهَا وَفُؤْمَهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلَهَا قَالَ أَتَسْبِئُلُونَ الَّذِي هُوَ أَذْنِي بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِعَذَابٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت:

«آیا غذای پستتر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متتجاوز بودند.

در اهبطو مصر ، نوعی سرکوفت و گله در کلام الله قابل دریافت است . فقط در مورد آدم و حوا فعل اخراج استفاده شده و در مورد جمیعا (که شامل "بعض ها" دسته های انسانی ، طایفه جن و شیطان) می شود فعل هبوط استفاده کرده است . که در این صورت می توان گفت : خود شیطان و طایفه اش و تابعینش هم مجازات ، پاپوش درست کردن برای انسان (توئطه علیه او) را چشیده اند و نتیجه اینکه جنت از مخلوقات مختار، مغدور و متکبر و مشکل دار خالی شد .

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسْلَامٍ مِّنَ وَبِرَّكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُمْتَعُهُمْ ثُمَّ يَمْسَهُمْ مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (هود/۴۸)

(به نوح) گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امتهایی که با تواند، فرود آی! و امتهای نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره‌مند خواهیم ساخت، سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می‌رسد (،چرا که این نعمتها را کفران می‌کنند!)»

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَأَخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (الأعراف/۱۳)

گفت: «از آن (مقام و مرتبهات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی! از سوی دیگر ، اگر مقام خلیفه الهی در جنت را نسبت به همه مخلوقات ، جن و ملائک و مجردات و احتمالا سایر جماعت‌های انسانی قبول داشته باشیم، یک احتمال هم این است که اخراج نسبت به این مقام صورت گرفته باشد .

اگر فرض کنیم اهبطوا جمیعاً نسبت به مخاطب آدم (ع) تا قیامت تعلق گرفته باشد ، سوال: در این بین و ۵ رسول اولی العزم ۱۴، نور عصمت ،انبیاء (۱۲۴۰۰ نبی) و پیامبران و صالحین و هم قرار داشته اند ، بعيد به نظر می رسد لحن خداوند در مورد مصاديق اشرف مخلوقاتش با لحنی که ، نسبت به بنی اسرائیل بهانه گیر ، بوده يکی باشد. لذا جمیعاً را باید به آدم (ع) و انسانهای حی و حاضر و طوایف جن و شیطان تعبیر کرد. (با توجه به شباهت موضوعی دو آیه و کاربرد کلمه هبوط بعيد نیست قوم آدم (ع) در جنت ، همچون قوم بنی اسرائیل بهانه گیر و ظالم به نفسهاشون بوده باشند که در این صورت کل قضیه جور دیگری می شود و درنتیجه خام شدن و فریب خوردن آدم و حوا (ع) با وعده ملک و خلود قابل تصور می شود و ...) چون جنت محل غرور و فریب و دروغ و ... نیست لذا وقتی این سوابات باطنی ، رو می یاد و عیان می شود الزاماً باید محیط پاک را تخلیه کرده و به تزکیه خود بپردازند .

همه ۷ میلیارد انسانهایی که الان در کره خاکی هستند (با فرض عمر حداقل ۱۵۰ ساله) اثلاً حضور در جنت را تجربه نکرده اند که بخواهد هبوط در موردهشان صدق کند . اینها حداقل از ۱۵۰ سال پیش به شرف خلق نائل شدن لذا اهبطوا جمیعاً به تعداد انسان بیشتر از دو تا ، در نسل اول انسان ها بر می گردد و نه همه مخلوقات انسی آدم (ع) تا ازل یک برداشت دیگر این است که هبوط را فرود آمدن از مقام خلیفه الهی به مقام مادون آن تعریف کنیم و نه تغییر مکان فیزیکی که با توجه به وجود اسوه های حسنی در هر عصر ، (اوقاد زمین و صدیقین و صلحاء و اولیاء الله) این فرض محل اشکال است .

بعضُكُمْ لِبَعْضٍ

اگر فرض کنیم ، هبوط امری در عالم جعل بوده و نه در عالم خلق در اینصورت یعنی جنت ارضی، که آدم و حوا (ع) بوده اند ، با همین ارض فعلی یکی بوده است ، لیکن خدمه (با فهم امروز از روباتهای خدمتگذار) که گوش به فرمان آن دو (یا طبق این فرضیه آنها) بوده اند ، حضور داشتند و همچون، جنت پس از قیامت که همه کارها را ملائک خدمه ، برای جنتیان انجام می دهند . انجام وظیفه می کردند

**أَرْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأُخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَنْقَرٌ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** (البقرة/٣٦)

پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آیدا و ... آیه برای مخاطب حال ، اول سرگذشت ۲ نفر را بیان می کند (آدم و حوا که گمراه شدند)، بعد جمعی را مخاطب قرار می دهد "ضمیر و در اهیطوا " (بیش از ۲ نفر) و ... لذا دو حالت دارد یا مخاطبانش منحصرا جمعی از انسانها هستند و ۲- یا جمعی از جن و انس

اینکه می گوید بعضکم بعض ، یعنی حداقل ۲ گروه از نوع بعض (که نمی دانم چیست) هستند ، و البته هر گروه بیش از یک نفر است، که با این محاسبات هم می شود حداقل ۲ گروه ۲ نفره یعنی ۴ نفر، هبوط کرده اند .

برداشتی از سوره الرحمن که تصوری از کیفیت سازوکار خلق جنتی را به انسان

می دهد

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَأَلْفَخَارٍ (الرحمن/١٤) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید،

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (الرحمن/١٥) و جن را از شعله‌های مختلط و

متحرک آتش خلق کردا

اینکه الله خلقت انسان و جن را پشت سر هم می آورد برداشت می شود خلق هر دو را در جنت ماقبل هبوط اشاره دارد در اینصورت صلصال و مارج دو ماده جنتی اند.

مرجَ الْبَحْرِينِ يَلْتَقِيَانِ (الرحمن/۱۹) ترجمه مرسوم : دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (الرحمن/۲۰) در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند (و به هم نمی آمیزند)!

خُرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (الرحمن/۲۲) از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود.
فَبِأَيِّ الْأَاءِ رَبِّكُمَا تُكَدِّبَانِ (الرحمن/۲۳)

ترجمه مرسوم : پس کدامین نعمتهای پورده گارتان را تکذیب می کنید (شما ای دو نوع جن و انس)؟!

می دانیم خلق انسانها در جنت کاملاً متفاوت از خلق جسم انسان در زمین است (در ارض از راه مجامعت جنسی مرد و زن با آلات تناسلی ممکن است) اگر آیات فوق را با نیت درک فرآیند و سازوکار تولید جسم انسانها در جنت، بررسی کنیم . می توان به ایده هایی رسید که فعلاً گذر می کنیم.
می خواهیم بررسیم به اینکه خلق ۱ انسان نخستین نبوده بلکه خلق چندین انسان نخستین(نسل اولی)، بوده است.

استثناء خلقت انسان در ما بعد از هبوط حضرت عیسی (ع)

استثننا تولد حضرت عیسی (ع) که جسم مبارکشان در ارض و ما بعد از هبوط و در جاییکه سازوکار خلقت متفاوتی از سازوکار خلقت جنتی دارد ، بسیار قابل تأمل است .

اعجاز آنجاست که جسم مبارک ایشان به ظاهر(و واقعاً) با کروموزومهای یک

والد ساخته شد (خلق شد) قرآن این واقعه را آیت خلق آدم (ع) به عنوان اولین مخلوق از نوع انسان معرفی می کند //

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران/۵۹)

مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الْقَاتِلَةُ إِلَيْهِ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمْنَوْا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و ... ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و ... (النساء/۱۷۱)

ما از سازوکار مادی خلقت عیسی مسیح (ع) (شکل گرفتن جسم مادی اش) بی اطلاعیم ، الله صرفاً بیان نموده که عیسی کلمه خداست که آن را به مریم القا نموده است و روحی شایسته از طرف او بوده حال اینکه ۱ - کلمه چیست ؟ نمی دانیم ۲ - اینکه القا چگونه بوده؟ نمی دانیم ولی می دانیم که عیسی همچون همه انسانها برخوردار از جسم زمینی و روح الهی بوده است . لذا این موضوع را همچون یک جعبه سیاه و سر بسته تصور می کنیم و به داخلش کاری نداریم (شاید روزی خداوند علمش را به ما یاد داد) ولی به خروجی آن فرآیند به عنوان یکی از آیات الهی ایمان می آوریم و ...

وقتی خلقت آدم (ع) برای خدا کاری ندارد ، پس چرا برخی فکر می کنند نعوذ بالله ، خداوند از خلق تعداد بیشتری انسان ناتوان بوده ، یا خسته می شده یا قصد اذیت کردن داشته (این همه ، مصدقاق تهمت به الله است و ظلم به اوست) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالْدِيَّتِكَ إِذْ أَيْدَتِكَ بِرُوحِ الْقَدْسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَةَ وَالْتُّورَةَ

وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهِيئَةً الطَّيْرِ يَأْذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذُنِي
وَتُبَرِّئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ يَأْذُنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى يَأْذُنِي وَإِذْ كَفَّتُ بَنَى إِسْرَائِيلَ
عَنْكَ إِذْ جِئْتُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
مُّبِينٌ^(المائدة/ ۱۱۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنداءی می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردم؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتمند؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست!

به اذنی یعنی همه اتفاقات و اعجازات با اجازه و اذن الله صورت گرفته است نه اینکه آن حضرت از پیش خودش دارای چنین قدرتی بوده است.

بررسی فرضیه خلقت نخستین انسان، ها از منظر سایر شرایع دین توحید با بررسی شریعت موسی(ع) و شریعت عیسی (ع) با جغرافیای طبیعی و آیه لتعارفوا،
یا آیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَقْنَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^(الحجرات/ ۱۳)
ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسیم؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

می توان گفت ، وجود تفاوت‌های ظاهری بین نژادهای مختلف انسانی از شرق آسیا بگیرید تا فلات ایران و آفریقایی و بومیان آمریکا و اختلافات فیزیکی بسیار زیاد بین نژادهای انسانی وجود دارد (صرفا از نظر جسمانی بررسی می کنیم هر چند، می دانیم جسم و روح تعامل نزدیکی با هم دارند)، طبق منطق داروینیستها ، از طور به طوری دیگر شدن تا (به یک جفت انسان رسیدن) به میلیونها سال وقت نیاز دارد که اثلا با زمان ۵۰۰۰ ساله (تخمین زمان هبوط) مطابقت ندارد . ولی اگر با منطق حسن‌الایزم بررسی کنیم این تغییرات جسمی از ابتدا به صورت نهادینه شده در این نژادها وجود داشته است و ابتدا را برای نسل اول هر نژاد ، انسانهای خلق شده در جنت و زمان هبوط به زمین قرار دهیم و اینکه در زمان هبوط دسته های انسانی با نژاد های مختلف (از نظر جسمانی) در مناطق جغرافیایی مختلف هبوط کرده اند . که فاقد ارتباط رحمی(خویشاوندی) قبلی با یکدیگر بوده اند .

بعد مسافت

با توجه به آیات زیر

أَوْلَمْ يَرَوَا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ
وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (الرعد/٤١)

آیا ندیدند که ما پیوسته به سراغ زمین می‌آییم و از اطراف (و جوانب) آن کم می‌کنیم؟! و خداوند حکومت می‌کند؛ و هیچ کس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست؛ و او سریع الحساب است!

بَلْ مَتَّعْنَا هُؤُلَاءِ وَآبَاءُهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ
نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمْ أَغَالِبُونَ (الأنبیاء/٤٤)

ما آنها و پدرانشان را (از نعمتها) بهره‌مند ساختیم، تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند و مایه غرور و طغیانشان شد؛ آیا نمی‌بینند که ما پیوسته به سراغ زمین

آمده، و از آن، می‌کاهیم؟! آیا آنها غالبدن (یا ما)؟!

و نقشه‌های هواپی، که در عصر حاضر از جو به سوی زمین، گرفته شده است.

تائید کننده آیات فوق می‌باشد، اینکه قاره آمریکای شمالی چند میلیون سال پیش به خشکی بزرگ زمین یعنی اوراسیا، از قسمت اروپائیش وصل بوده است

همینطور قاره آمریکای جنوبی، به قسمت آفریقائیش، وصل بوده و ...

در یکپارچه بودن زمین، در چند ده میلیون سال پیش، تردیدی نیست و تاریخ حدودی هبوط انسانها (حدود ۶۰۰۰ سال پیش) نشان می‌دهد، به احتمال قریب به یقین، هبوط مکانی انسانهای اولیه، توزیع شده در کل جغرافیای جهان (همه قاره‌ها) بوده است نه صرفاً نقطه‌ای خاص در بیت المقدس

سوالات مربوط به قبائل بدوى

از وجود انسانهایی در ۵ قاره و بعد مسافت دریایی بسیار بالا، برداشت می‌شود

۱- قاعده‌تا انسانهای نخستین از نسل ۴۶ کروموزومی، نمی‌توانستند این مسیر را طی کرده باشند.

۲- اینکه با بررسی قبائل بدوى به این میرسیم که اکثر آنها هر چقدر هم که بدنشان لخت باشد حداقل عورات خود را می‌پوشانند و این رفتار اشتراک زیادی با رفتار انسان نخستین دارد. (آدم و حوا، وقتی می‌خواستند خود را با برگ جنتی بپوشانند) ... بَدَتْ لَهُمَا سَوَّا تُهُمَا وَطَفِيقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ... (الأعراف/۲۲) و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند.

نتیجه اینکه، این قبائل اگر چه به دلیل استضعف فکری در سطح، مقدماتی از شعور و معرفت و اجتماعیات قرار دارند ولی به هر حال ۴۶ کروموزومی اند و

انسانند. لذا وقتی در معرض هدایت قرار بگیرند به سرعت حتی در طول یک نسل به جامعه انسانی بر می‌گردند و به هر حال ریشه قبائل بدوى بالاخره باید از یکجایی شروع شده باشد، آنها قطعاً فرزندان آدم (ع) نیستند، چون سطح معارفی که در آدم (ع) در ابتدای خلقتش، نهادینه شده بود (مکالمه‌ها و اسماء الهی و شرح وقایع ابتدای خلقت) بسیار بسیار پیچیده تر و پیشرفته تر از انسان‌های قبائل بدوى امروز است و به تبع فرزندان آدم (ع) هم، به همان میزان سطح ادراک، بلکه بالاتر را بروز داده‌اند (موضوع مکالمه‌های بابل و قابیل و ندامت قابیل از اشتباہش و ...) لذا، فقط یک راه می‌ماند، اینکه برای قبائل بدوى هر ناحیه جغرافیایی، یک والد و یک والدۀ جدای از آدم و حوا (ع) وجود داشته است. که در اینصورت باز هم این فرضیه، مبنی بر خلقت تعداد بیشتر از دو نفر، (آدم و حوا (ع)) در نسل اول نوع انسان تائید می‌گردد. البته این خط پژوهشی قابلیت تعریف صدّها پروژه تحقیقاتی را دارد که ...

فرضیه خلقت نخستین انسانها و بررسی تمدنی

تمدن شناسان با بررسی کانون نحله‌های بشری چندین مکان را روی کره زمین به عنوان اولین تجمعات بشری مطرح کرده‌اند نه یک مرکز را مثلاً ۱- مایا‌ها و اینکاها در آمریکای مرکزی با ۲- چین با ۳- بین‌النهرین یا ۴- قفقاز ۵- فلات ایران و ...

چرا مثلاً مردم شرق آسیا از هر فرقه‌ای آیینی وجود دارد ولی از توحید اثری نیست چرا آفریقا مملو از سحر و جادو گری است (حدائق تا ۲۰۰ سال پیش) چرا در آمریکای جنوبی قبائل بدوى و استرالیا و ... به هر حال اثری از توحید نیست ولی در بین‌النهرین بر عکس همه چیز حول توحید یا کفر می‌گردد. قُولُوا آمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَهْدِ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (آل‌بقرة/۱۳۶)

بگویید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید ، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رهای کنیم).»

يعنى همه سلسله انبیاء يك کلام را مى گفتند و فرقى بين کلام موسى (ع) و عيسى (ع) و محمد (ص) نبوده است . إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْدًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكُفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ(آل عمران/۱۹)

دين در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

يعنى معارف حوزه های مختلف جغرافیایی (خارج از سرزمین پیامبران) هم سنتی با مسائل توحیدی نداشته اند، لذا این ظن را بر می انگیزاند که شاید اثلا از ابتدا از نسل حضرت آدم (ع) نبوده اند که باز تائیدیه ای دیگر است بر اینکه خلقت انسان های نخستین در جنت بوده و دسته های انسانی در نقاط مختلف کره زمین ، هبوط کردند .

ارتباط این فرضیه با کلمه "اولین" در قرآن

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأُولَئِينَ(الحجر/۱۰) ما پیش از تو (نیز پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم).

سُنَّةُ الْأُولَئِينَ(الحجر/۱۳)أَسَاطِيرُ الْأُولَئِينَ(النحل/۲۴) آبائنا الْأُولَئِينَ(المؤمنون/۲۴)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

آباءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/٦٨) آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/٢٦) خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/١٣٧) وَالْجِبْلَةُ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/١٨٤) زُبُرُ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/١٩٦) أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (الصفات/٧١) وَمَضَى مِثْلُ الْأَوَّلِينَ (الزخرف/٨) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (الزخرف/٤) أَلَمْ نُهَلِّكِ الْأَوَّلِينَ (المرسلات/١٦)

أساطیرُ الأوَّلِينَ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكْيَنَةً أُنْ يُفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنعام/٢٥)

پارهای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرامی‌دهند؛ ولی بر دلهای آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آنها، سنگینی قرار داده‌ایم. و (آنها بقدرتی لجوچند که) اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می‌گویند: «اینها فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنفال/٣١)

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می‌شود، می‌گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمی نیست؛) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم؛ اینها همان افسانه‌های اولین ها است!» (ولی دروغ می‌گویند، و هرگز مثل آن را نمی‌آورند.)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (النحل/٢٤)

و هنگامی که به آنها (کافران) گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می‌گویند: «اینها (وحی الهی نیست؛) همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است!»

لَقَدْ وُعَدْنَا تَحْنُّ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلِ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/٨٣) این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَبْهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا(الفرقان/۵)

و گفتند: «این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا می‌شود.»

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدِيهِ أَفْ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغْيِثَانِ اللَّهَ وَيَلْكَ أَمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ(الأحقاف/۱۷)

و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می‌گوید:» اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

إِذَا تُتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ(القلم/۱۵)، (المطففين/۱۳)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!»

این عبارت جوابی است که اقوام قبل از زمان پیامبر(ص) در پاسخ به دعوت مرسلین می‌دادند : یعنی یک چیزهایی در ذهنشان هست و به آنها رسیده بوده ولی برای رد آنها ، آنها را افسانه(دروغ و خیالی) می‌خوانند (نکته : فرد یا قومی که این جواب را داده دارای فهم و شعور تشخیص داستان از واقعیت و به تبع راست از دروغ بوده است که اگر زمان این مکالمه را حداقل ۳۰۰۰ سال پیش بگیریم نشان می‌دهد که (در مورد راستی و درستی)کیفیت فهم (نه اندازه فهم) انسان ۳۰۰۰ سال پیش به اندازه کیفیت فهم و تشخیص انسان امروز بوده است تنها تفاوت انسان امروز با انسان آن دوره در کمیت و کیفیت اطلاعات خلقی ، سایر موجودات و ظواهر تکنولوژی است ولی هوشمندی و اینتلیجنس (صدق و کذب و حق و باطل و ...) هر دو انسان ولو با گذشت ۳۰۰۰ سال ، یکی بوده است .

سُنَّتُ الْأُولَئِينَ

فُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يُنْتَهُوا بِغَفَرَ لَهُمْ مَا قَدْ سَأَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأُولَئِينَ (الأنفال/ ۳۸)

به آنها که کافر شدند بگو: «چنانچه از مخالفت باز ایستند، (و ایمان آورند)، گذشته آنها بخشوذه خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در باره اولین، درباره آنها هم جاری می‌شود (و حکم نابودی آنان صادر می‌گردد).

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأُولَئِينَ (الحجر/ ۱۳)

(اما با این حال)، آنها به آن ایمان نمی‌آورند؛ روش اقوام اول نیز چنین بود! **وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهَدَىٰ وَيَسْتَعْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيهِمْ سُنَّةُ الْأُولَئِينَ أَوْ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ قُبْلًا (الكهف/ ۵۵)**

و چیزی مردم را بازنداشت از اینکه وقتی هدایت به سراغشان آمد- ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند، جز اینکه (خیره‌سری کردن، گویی می‌خواستند) سرنوشت پیشینیان برای آنان بیاید، یا عذاب (اللهی) در برابرشان قرار گیرد!

اینکه سنتهای الهی (ما به آن قانون الهی می‌گوئیم) قطعی و لا یتغیر در زمان و مکان است ، را به انسانها گوشزد می کند یعنی بازخورد خداوند به کفر این زمان با بازخورد ایشان در مورد اولین ها تغییری نکرده و در هر صورت نابودی است .

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السَّيِئِ وَلَا يَحِقُ الْمُكْرُ السَّيِئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهُلْ يُنْظَرُونَ إِلَّا سُنَّتُ الْأُولَئِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبَدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر/ ۴۳)
 آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذابهای دردنای آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!

شیعِ الْأَوَّلینَ

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأَوَّلِينَ (الحجر / ۱۰)

ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم. قرار دادن این آیه در کنار آیه جعلنا شعوبا و قبائل به روشنی، هبوط دسته ها و شعبه های انسانی را در نسل اول، انسانها مشخص می کند.

أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (الصفات / ۷۱)

و قبل از آنها بیشتر پیشینیان (نیز) گمراه شدند!

"اولین" جمع مکسر است یعنی چندین نفر مرد یا زن نسل اول. اگر این گفته آنها را (که فاصله کمتری با ریشه های خود یعنی نسل اول انسانهای هبوط شده داشته اند) قبول کنیم خود این افراد و اقوام هم قائل بودند که اولا ریشه قوم آنها چندین نفر بوده است ثانیا اعتقادات آن چند نفر متفاوت از قوم یکدیگر بوده است، لذا صرفا به فرزندان آدم (ع) ختم نمی شده است این هم می تواند دلیلی باشد که همراه آدم (ع) (در عرض ایشان) انسانهای دیگری طبق مکانیسم خلقت جنتی بوده اند و همراه آدم (ع) به زمین هبوط کرده اند

آبائنا الْأَوَّلِينَ

فَقَالَ الْمَلَائِكَةُ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَيِّعُنَا بِهَذَا فِي آبائنا الْأَوَّلِينَ (المؤمنون / ۲۴)

جمعیت اشرافی (و مغورو) از قوم نوح که کافر بودند گفتند: «این مرد جز بشری همچون شما نیست، که می خواهد بر شما برتری جوید! اگر خدا می خواست (پیامبری بفرستد) فرشتگانی نازل می کرد؛ ما چنین چیزی را هرگز در پدران اول خود نشنیدهایم!

أَفَلَمْ يَدَبِرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون / ۶۸)

آیا آنها در این گفتار نیندیشیدند، یا اینکه چیزی برای آنان آمده که برای پدران

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

اول آنها، نیامده است؟!

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُوَّلَيْنَ(الشعراء/٢٦)

(موسی) گفت: «او پروردگار شما و پروردگار پدران اول شماست!»

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٌ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي

آبَائِنَا الْأُوَّلَيْنَ(القصص/٣٦)

هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز

سحر نیست که بدروغ به خدا بسته شده؛ ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان

خود نشنیده‌ایم!»

إِلَّا هُوَ يَحْيِي وَيَمْيِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُوَّلَيْنَ(الدخان/٨)

هیچ معبدی جز او نیست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ او پروردگار شما و

پروردگار پدران نخستین شماست!

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُوَّلَيْنَ(الصفات/١٢٦)

خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست!»

خُلُقُ الْأُوَّلَيْنَ

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأُوَّلَيْنَ(الشعراء/١٣٧)

(بشرکان گفتند) این همان روش (و افسانه‌های) اول ها، است!

وَالْجِيلَهُ الْأُوَّلَيْنَ

وَاتَّقُوا اللَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِيلَهُ الْأُوَّلَيْنَ(الشعراء/١٨٤)

و از (نافرمانی) کسی که شما و اقوام اول را آفرید بپرهیزید!»

زَبِرُ الْأُوَّلَيْنَ

وَإِنَّهُ لَفِي زَبِرِ الْأُوَّلَيْنَ(الشعراء/١٩٦)

و توصیف آن در کتابهای اولین نیز آمده است!

لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولَئِينَ (الصافات/۱۶۸)
«اگر یکی از کتابهای پیشینیان نزد ما بود،
وَكَمْ أرْسَلْنَا مِنْ نِبِيٍّ فِي الْأُولَئِينَ (الزخرف/۶)
چه بسیار پیامبرانی که (برای هدایت) در میان اقوام پیشین فرستادیم؛
فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأُولَئِينَ (الزخرف/۸)
ولی ما کسانی را که نیرومندتر از آنها بودند هلاک کردیم، و داستان پیشینیان
گذشت.

الْأُولَئِينَ
ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ (الواقعة/۱۳)
گروه زیادی (از آنها) از امتهای نخستینند،
ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ (الواقعة/۳۹)
که گروهی از امتهای نخستینند،
قُلْ إِنَّ الْأُولَئِينَ وَالآخِرِينَ (الواقعة/۴۹)
بگو: «ولین و آخرين،
أَلَمْ نُهَلِّكِ الْأُولَئِينَ (المرسلات/۱۶)
آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟!
هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ حَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ (المرسلات/۳۸)
(و به آنها گفته می شود:) امروز همان روز جدایی (حق از باطل) است که شما و
پیشینیان را در آن جمع کردهایم!
اولاً ترجمه کلمه اولین به پیشینیان یا نیاکان اشکال دارد ، یک سوال
جدی که باید از همه مترجمین کلام الله پرسید این است که، چرا اصرار
دارند به جای کلمات قرآن که کاملاً مفهوم و مشخص است ، یک معادل دیگر

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

پیدا کنند و جایگزین کنند ، ببینید چقدر معنی آیه با این دو کلمه ترجمه‌ای تغییر می‌کند ،

در قرآن برای مفهوم پیشینیان اصطلاح "الذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ" به کار رفته است و برای نیاکان "آباء" به کار رفته است ، اینکه الله این لغات را در آیه مورد نظر گرینش نکرده ، دقیقاً به معنای آن است که معنای کلمه اولین متفاوت از آن کلمات است، اثلاً بِهِ قَدْرِيَّ كَلْمَهُ "اُولٰءِ" وَاضْحَىَتْ كَهْ بِهِ هِيجْ بِرْگَدَانِي در زبان پارسی ، نیاز ندارد.

و یک توصیه کلی به همه مخاطبان قرآن ، سعی کنید قرآن را با کلماتی که خداوند انتخاب کرده است فهم کنید ، یعنی بی واسطه مترجم ، از مکالمه الله با خودتان لذت ببرید .

و بالاخره این همه تاکید روی کلمه اولین ، بی دلیل نیست ، برداشت می‌شود از همان اول ، زمان هبوط ، چندین قوم تشکیل شده بودند ، نه صرفاً یک قوم به سرپرستی آدم (ع) . اگر همه انسانها از یک قوم پدید آمده بودند ، در اینصورت درست تر این بود که الله می‌گفت "اول" (قوم واحد) و آن را جمع نمی‌بست .

که در اینصورت ، این هم تائیدی دیگر است بر فرضیه خلقت نخستین انسان ، ها

تفاوت مواد خام اولیه و مواد ترکیبی از آنها

یک مثال ساده اینکه مثلاً نفت ماده اولیه برای ساخت میلیونها کالای پلاستیکی است و تقریباً با قیمت رایگان عرضه می‌شود (لیتری ۵۰۰ تومان) اما وقتی همین ماده اولیه ارزان ، تجزیه شده و در ترکیب با سایر عناصر باز هم ارزان به کالاهای الکترونیکی تبدیل می‌شود قیمتیش حتی به میلیون برابر می‌رسد . پس نقشه ترکیبی مهم است ، همانکه اروپائیان ، بنا دارند، اقتصادشان را بر آن باز تعریف کنند (اقتصاد دانش بنیان)

حالا بررسی ارزش مواد اولیه جسم انسان منفردا و ارزش جسم انسان پس از ترکیب آنها را بررسی می کنیم.

اگر جسم انسان را مهندسی معکوس کنیم و تجزیه کنیم که بفهمیم مواد تشکیل دهنده اش چیست، به این جواب می رسیم، با علم فیزیک و شیمی امروز به تعدادی عناصر خاکی از قبیل (سدیم و منگنز آهن مس و پتاسیم و ...) به علاوه مقدار زیادی آب (که ترکیب ۲ عنصر هیدروژن و اکسیژن) است، که قیمت ریالی آن شاید ۱۰ هزار تومان نشود یعنی کاملاً بی ارزش.

آنچه به جسم انسان ارزش می دهد به عنوان گرانترین کالای فیزیکی جهان (طوری که برخی صهیونیست ها برای فرار از مرگ به ساخت قطعات یدکی برای جسم هایشان، رو آورده اند و میلیارد ها دلار هزینه می کنند) ترکیب آن عناصر با هم است یعنی انسان بودن انسان (از لحاظ جسمی) به مواد اولیه آن نیست به ترکیب آن مواد با هم است و از آن مهمتر به نقشه ترکیب است، اگر قیویل کنیم که الله همواره حساسترین کارها را خود انجام می داده و باقی امور را به کارگزارانی از ملائک و نباتات و جمادات واگذار می کند، به این می رسیم که الله، طراح ترکیب جسم انسان بوده (ساختار کروموزومها و ژنوم انسانی) (به کیفیت روح اثلا وارد نمی شویم) و سپس کارگزارانی این فرمول ترکیب را به شی مجسم تبدیل می کرده اند.

اگر با نگاه فرآیندگرای (ساینس زد) بینیم، دستگاه (شجره) خاصی در جنت هست، که نقشه رشته های کروموزومی و ژنوتیک انسان (یا هر حیوان دیگر) را می گیرد و با عناصر اولیه خاکی (آهن، مس، سدیم، ...) جسم انسانی را می سازد و تحويل می دهد، در اینصورت مهم این است که چه نقشه ای (برنامه ای) به دستگاه داده شود، شاید منظور از وَخَلَقَ مِنْهَا رَوْجَهَا، این باشد که، نقشه ژنوم جسم حوا از روی نقشه ژنوم جسم آدم (ع) برداشت شده است. (به علاوه تغییرات جزئی فقط یک کروموزوم) اگر عیناً گرفته بود که دستگاه مربوطه، مجدد آدم (ع) تحويل می داد نه حوا(ع).

و یک نکته دیگر اینکه، اگر تفاوت، جسم مرد با زن را یک بگیریم، تفاوت

روحیات مردانه از روحیات زنانه ۱۰۰ است . یعنی صرفا تفاوت جزئی در اندامهای جسمانی زن و مرد باعث مستقل بودن آنها نیست ، بلکه تفاوت روحیات آنها است که آنها را از یکدیگر متمایز می کند به همین دلیل، درک سازوکار خانواده در حد اعجاز است .

چرا الله مدام ناچیز بودن انسان را به رخش می کشد

چرا الله مدام روی خاک بودن ماده اولیه انسان ها و ماء مهین تاکید می کند.
 الْمَنْ خَلَقْتُكُمْ مِّنْ مَاءٍ مَهِينٍ (المرسلات/۲۰) آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم،

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ (الأَنْعَام/۲) او کسی است که شما را از گل آفرید؛ وقتی این آیات را کنار آیه وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... (البقرة/۳۰) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.....»

و آیه وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا... (البقرة/۳۴) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ و آیه فَإِذَا سَوَيْتُهُ وَفَخَّتْتُهُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِين (ص/۷۲) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

به پارادوکس بر می خوریم؟!

آن خوار دیدن انسان ، به جسم انسان بر می گردد(علی رغم این همه عجائبش) و آن درجه متعالی خلیفه الهی و مسجدود فرشتگان واقع شدن ، به روح انسان بر می گردد ، اینجاست که نقطه آغازین بشر برای شناخت روحش و ویژگی هایش شروع می شود ، آنچه به انسان بزرگی می دهد نه جسمش (هرکولها در خدایان موهومی یونان باستان و بادی بیلدينگ کار ها) بلکه روحش (شرح

صدر ، شغاف ، قلب و فواد) می باشد . اینجاست که می بینیم مهمترین کارکرد کل کائنات ، ارتقا درجه روحانی انسانهای زنده است و اگرنه کل کارهای مفید و غیر مفید مادی، که همه انسانها با هم، در همه دوران ، انجام داده اند و می دهند به اندازه ۱ دقیقه کار خورشید ارزش ندارد ... و این مهم ، جز با ابزار عقل و در حیطه علم و معرفت توحیدی به دست نمی آید

حالا دلیل توجه دادن سایر آیات قرآن به مباحث عقلی و معرفتی و روحانی را می فهمیم و ... ، برای همه شما و خودم توفیق در این عرصه را آرزو می کنم ... و

فرضیه خلقت انسان ها و مراتب نفس در آیه خلقکم من نفس واحده
با این فرضیه و آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةً وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ
بِهِ وَالْأَرْحَامُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا(النساء/۱)

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می بردی! (و نیز) (از قطع رابطه با) خوشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

اگر بخواهیم، زمان را بعد از هبوط در نظر بگیریم، که کاملاً بی معنی می شود یعنی بعد از هبوط اولین انسان خلق شده و ... که غلط است ولی اگر بخواهیم صرفاً، از جهت سازوکار دنیوی (ما بعد از هبوط) به آیه نگاه کنیم می شود :

با لحاظ علوم و کشفیات جدید ، "نفس" را نقشه ترکیب ژنوم انسانی معنا می کنیم به این نتیجه می رسیم که خلق زوجش از روی این نقشه ژنوم صورت گرفته (اینکه جنس زن هم مثل جنس مرد دارای ۲۳ رشته کروموزومی است نه مثل میمون با ۲۶ رشته کروموزومی) و سپس بعد از آن هم خلق رجالا کثیر و نسا کثیر (از طریق سازوکار جنتی یا زمینی تولید مثل) از روی همان نفس اولیه (نقشه ترکیب ژنوم ۴۶ رشته کروموزومی) صورت گرفته است .

سوال : چرا در آیه فوق کلمه کثیر به کار رفته است نه جمیعا ؟

مخاطب آیه ، یا ایها الناس است یعنی خطاب به همه نفرات از نوع انسانها . اگر کلمه جمیعا بود ، ترجمه می شد ، همه انسانهای روی زمین ، از همان یک نفس واحد و زوجه اش ، خلق شده اند ، ولی وقتی کثیر به کار رفته ، نکته ای نهفته دارد ، یعنی الباقی انسانها ، از کثیر تا جمیع (همگی انسانها) طور دیگری خلق شده اند .

نکته اینجاست خطاب به همه انسانها گفته می شود که همگی از نفس واحد اید (نفس را در بعد جسمی ، نقشه ژنوم واحد و یکتا و انحصاری بگیرید و روح را هم که اطلاعاتی راجع بهش نداریم فعلاً کنار می گذاریم) تا اینجا نگه دارید درادامه آیه می فرماید از آن نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) زوجه اش را خلق کردیم . حالا یک ترکیب جدید ساخته شد ، زوجیت نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) به علاوه زوجه ۱ ، حالا ادامه آیه و بَثَّ مِنْهُمَا رجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت) یعنی مردان و زنان کثیر بعدی به نسل این زوج (این دو نفس مذکر و مومنت) بر می گردد نه نفس واحده به تنها ی .

آیه هیچوقت به زوج واحده اشاره نکرده است، یعنی نگفته زوجی که از نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) خلق شده ، زوجه واحده و یکتایی بوده است .

حال اگر خداوند از همان نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) ، زوجه دیگری خلق

کند به نام زوجه شماره ۲ ، با توجه به ادامه آیه، یعنی زوجیت این دو و بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً(و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت)) نسلی ساخته می شود که از لحاظ پدری مشترک و از لحاظ مادری فرق دارند و همینطور زوجه شماره ۳ ، زوجه شماره ۴ و ... البته می دانیم در مورد آدم (ع) به کرات از "زوجهها" (زوجه اش، همسرش) استفاده شده است . و نه ازواجهها (همسرانش) ،

لذا اطلاق نفس واحده به آدم (ع) غلط است و اثلا سوال چرا در آیه مستقیما گفته نشده ، همه شما خلق شده اید از آدم و زوجه اش ؟؟

اگر هم نفس را روح بگیریم ، نفس واحد می شود یک روح واحد . و از آنجائیکه در مورد کیفیت روح، علمی به ما داده نشده ، از کنکاش بیشتر صرفنظر می کنیم و روح را یک جعبه بسته در نظر گرفته باز بیرون آن بررسی می کنیم ، در نتیجه روح واحد را (از لحاظ کارکردی)معنا می کنیم : روحیات واحد (مشترک) احساسات واحد (مشترک) معیارهای فطري واحد (اینکه فکر و گفتار و کردار خوب، همه جای دنیا خوب است و بالعكس بدھا ، همه جا، بد هستند)، معیارهای آرامش و سکونت قلبی واحد و البته پرداختن به مباحثی از جمله اینکه آیا روح مذکور و مونث دارد و ... اشکال دارد و باید تفکر را حد زد ، کیفیت روح ، اینکه از چه ماده ای ساخته شده ، فراتر از درک انسان است و پرداختن به آن جایز نیست.

نتیجه اینکه ، منظور خداوند از نفس واحده ، شخص آدم (ع) نیست ، این فرضیه می گوید نفس واحده ، به احتمال زیاد ، همین نقشه ژنوم نوع انسان است . (اینکه همه ۸ میلیارد نفر انسان روی زمین ۴۶ کروموزومی اند)

کاربرد فعل خلق در عبارت خلق زوجهها

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيُسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَقَشَّا هَا

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

حَمَلْتَ حَمْلًا حَفِيقًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أُثْقِلْتَ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (الأعراف/١٨٩)

ترجمه مرسوم : او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می‌داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند «اگر فرزند صالحی به ما دهی، از شاکران خواهیم بود!»

در اکثر آیات خلقکم من نفس واحده، توضیح ذکر شده ، کفايت می کند. در برخی از آیات باید زمان ماقبل از هبوط ، یا ما بعد از هبوط را از بطن آیه استخراج کرد

مثلا در این آیه کاملا مشخص است که زمان آیه برای زندگی ارضی است " سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می‌داد؛ و چون سنگین شد،..." چون در جنت و زمان آدم و حوى که آمیزش به شکل ما بعد الطبيعه مطرح نبوده، دردی در کار نبوده و..

کاربرد فعل جعل در عبارت جعل زوجها

هم در آیه بالا، زمان ما قبل از هبوط است جعل به کار رفته و هم در آیه زیر ما بعد از هبوط شاید توجیه اش تقدیر الهی ، ازدواج های مقدر شده ،
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفِإِلْبَاطِلِ يَؤْمِنُونَ وَبَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكُفُّرُونَ (النحل/٧٢)
 خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوههایی به وجود آورد؛ و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند، و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!
وَتَذَرُّونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (الشعراء/١٦٦)

و همسرانی را که پروردگار تان برای شما آفریده است رها می کنید؟! (حقا) شما قوم تجاوزگری هستید!»

با توجه به

خَلَقْكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةً أَرْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَإِنَّى تُصْرَفُونَ (الزمرا ۶)

او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالیم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبدی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!

قرآن به نوعی بین فعل "خلق" و فعل "جعل" فرق قائل شده است ، یعنی محل و موضوع کاربرد هر کدام فرق می کند ، در امور مادی ، ظاهری ، دیدنی از فعل خلق استفاده شده و در امور معرفتی و علمی ، باطنی ، و مقدرات از فعل جعل استفاده شده است .

یعنی کاربرد کلمه جعل برای امور مادی غلط است : پس از عمل لقاد و تشکیل(خلق) سلول اولیه جسم (متشكل از ۲۳ کروموزوم مرد و ۲۳ کروموزوم زن) مراحل تکوین جسم ، یکی بعد از دیگری طی می شود . متخصصان علم طب دریافته اند که تعیین جنسیت جنین از ماه ۴ به بعد قابل تشخیص است لذا خلق در ما بعد از هبوط، می تواند در یک سطح به کروموزومها بر گردد ، در یک سطح به تعیین جنسیت بر گردد (و به تبع جسم کامل) . فعل جعل در حوزه مباحث معنایی و باطنی مربوط است مثلا جعل روحیات زنانه یا روحیات مردانه ، یا انتخابهای مختلف و (که البته موضوعات عالم جعل همواره بحث بر انگیز هستند و صاحب نظران مختلف، بسته به معیارها و شاخص های مورد قبولشان، نظر می دهند)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلْقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِتُنْتَيْنَ لَكُمْ وَقُرْبًا فِي الْأَرْضِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدُّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يَرَدُ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (الحج/۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که): ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)؛ و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ و آنچه را بخواهیم ساقظ می‌کنیم؛ بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر)، زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند!

نفس واحده و خدای نمونه ساز

استاد کار ماهر معمولاً یک نمونه محصول را به کمال و بی عیب و نقص ، به عنوان مدل و نمونه ، تولید می کند و بقیه محصول را از روی آن در تیراز می سازد .

به عبارت دیگر کارخانه محلی است که از یک کالا (کیفیت و نوع واحد) به تیراز بسیار زیاد تولید می کند . کالای شماره یک میلیون دقیقاً با کالای شماره ۱ از لحاظ ابعاد و جنس مواد و ویژگی های ظاهری مطابقت دارد و...

یعنی یک محصول را و فرآیند تولید آن را ، یکبار می سازند و از آن به بعد کپی پیست(قابل توجه آنها یکه می خواهند کارخانه دار بشوند)

و اثلا کلمه کار، به معنای تکرار کردن است، یعنی به کسی می گویند، کار می کند که از یک الگوی ثابت و کیفی مشخص ، به تعداد زیاد انجام دهد و ...

حالا با این پیش فرض ذهنی آیه زیر را بررسی کنید
ما خَلَقْنَاكُمْ وَلَا يَعْلَمُونَ إِلَّا كَنَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ(لقمان/ ۲۸) آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوای و بیناست!

البته خدای کامل الصفات ، در مورد خاص انسان علاوه بر این متدهای طراحی خاصی نیز روی هر یک از انسانها انجام می دهد (اختصاصی)

خطوط سر انگشتان

بَلَى فَإِذِنَنِ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ(القيامة/۴)

آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!
تصویرگری چهره

هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَشَاءُ لَأَنَّهُ إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(آل عمران/۶)
او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آنچنان که می خواهد تصویر می کند.
معبدی جز خداوند توانا و حکیم، نیست.

سبحان الله ، الحمد لله ، لا اله الا الله ، الله اکبر

آیت ترتیب و توالی توالد ارضی برای درک ترتیب و توالی ، توالد جنتی .
أَوْ يَرَوْ جُهَنَّمْ ذُكْرًا وَإِنَّا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ(شوری /۵۰)

یا (اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو- را برای آنان جمع میکند و هر کس را بخواهد عقیم می گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةً أَرْوَاحٍ
يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ

لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ فَإِنَّى تُصْرَفُونَ (الزمر/۶)

او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می‌بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبدی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!

به خوبی نشان می‌دهد که الله (نعمودالله، بلا تشبيه همچون راننده یک خودرو) دستگاه خلقت و ابزارهای موجود در عالم را مدیریت می‌کند به طوریکه در نهایت اراده همه چیز به خواست او منتهی می‌شود . در مسئله توالد تصمیمات اساسی به خواست خدادست ولو در ظاهر کار با ابزار آلت تناسلی و محیط رحم انجام شود. در این آیه اگر (سازوکار توالد ارضی ما بعد هبوط) یعنی، همین سازوکار شکل گیری جسم انسان را مبنای خلقت انسان بگیریم، یعنی توسط ابزارها و ماشین تناسلی، در محیط رحم جسم مادر (که ذهن هوشیار خود مادر کوچکترین اطلاعی از ترتیب و تقدم و کیفیت مراحل فرآیند ندارد و ابزارهای تناسلی اش اتوماتیک و غریزی و از قبل برنامه ریزی شده عمل می‌کنند) می‌توان همین مراحل را برای خلقت نخستین انسان یا انسانها در جنت (در دستگاه رحمی خاص) در نظر گرفت.

شاهکلید شماره ۱ قرآنی در جهت تأیید فرضیه ، خلقت نخستین انسان ،ها

آیه بسیار کلیدی در رسوا کردن اسرائیلیات :

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكْ
إِلَّا مَنْ سَقَ عَلَيْهِ الْقُولُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ(هود/۴۰)

ترجمه مرسوم : (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت؛ (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و

ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) – مگر آنها که قبل و عده هلاک آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندان] – و همچنین مؤمنان را!! اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاورند! معنای صریح آیه: از هر جفتی دو تا برگیر (نه یکی) عمدۀ ترجمۀ ها متاثر از اسرائیلیات معنای نا حقی را به قرآن حمل کرده اند جالب اینجاست که در ترجمه انگلیسی هم مشخصا به ۲ جفت از هر حیوان اشاره می کند.

load upon the ship of each [creature] **two mates** and your family

فَأُوحِيَ إِلَيْهِ أَنِ اصْنِعِ الْفُلْكَ بِأَغْيِنَنَا وَوَحْيَنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَقَارَ التَّنْورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ غَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (المؤمنون/۲۷)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای عرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانوادهات را، مگر آنانی که قبل و عده هلاکشان داده شده [= همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد. (یک جفت غلطه ، دو زوج درسته)

شاهکلید ۲ قرآنی درجهت تائید فرضیه خلقت نخستین انسان، ها و هُوَ الَّذِي مَدَ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّا وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يَغْشِي اللَّيلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الرعد/۳)

ترجمه مرسوم : و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوهها و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوهها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز

می‌پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می‌کنند! در فارسی کلمه جفت هم برای دو نمونه کاملاً مشابه هم به کار می‌رود و هم برای خانواده (مرد و زن)، اگر جفت به معنی دوتایی کاملاً یکسان ترجمه شود با صراحت باید گفت ترجمه دو جفت غلط است بلکه کلمه خود قرآن دو زوج (نر و ماده) کاملترین است و اثلاً نیازی به ترجمه و همسان گزینی فارسی ندارد. که در نتیجه همه مسائل اسرائیلیاتی باطل می‌شود، که فرزندان آدم و حوا، ازدواج محارم نداشته اند. ... سوال: آیا این آیه شامل انسان هم می‌شود؟ اگر نه و اگر قبول کنیم که ۲ زوج شرط کمال است، چرا سایر مخلوقات که دون انسانند باید ۲ زوج باشند ولی انسان که اشرف مخلوقات است یک زوج.

شاهدلید شماره ۳ خلقت نخستین چهارپایان از ۸ زوج اولیه

خَلَقْكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ شَمَائِيلَةً أَزْوَاجٍ
بِخَلْقِكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ فَإِنَّى تُصْرَفُونَ (الزمر ۶۱)

ترجمه مرسوم: او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می‌بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالی هستی) از آن اوست؛ هیچ عبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!

با توضیح قبل، ترجمه خلق زوجه از باقیمانده گل غلط است، اثلاً همچین چیزی در آیه وارد نشده و مترجم بر اساس تصورات خودش این را در ترجمه اضافه کرده است، و در مورد زوجها، فعل جعل (که در حوزه عالم معنا و طراحی است) به کار رفته یعنی منظور آیه از نفس واحده، خلق جسمانی کامل نفر اول نیست بلکه به خلق اولین نقشه ژنوم کامل (طراحی ۴۶

کروموزوم مردانه) اشاره دارد ، حالا " جعل زوجهای " یعنی نقشه طراحی ژنوم (۴۵+۱ کروموزوم زنانه) از روی آن صورت گرفته است(از روی نقشه کروموزومی آدم (ع) ، نقشه کروموزومی حوا را جعل (به نوعی بازطراحی) کرد . (حوزه فعل جعل ، در عالم معنا می باشد، نه خلق از گل و عناصر مادی و ...) اگر دو کلمه خلق و جعل و حوزه های کارکرد هر کدام را درک کنیم ، جواب مسئله راحت جا می افتد.

اشکال به داروینیسم از موضع متدولوژیستی (روشن شناسی)

فرضیه داروین ، در مورد طوری به طور دیگر شدن انواع ، یک اشکال اساسی دارد ، که زمان شروعش معلوم نیست ، گم است و خیلی احتمانه در سایه متدولوژیستی (بررسی روشنمند) این موضوع را پنهان می کنند .(می گویند روش این طور به آن طور شدن مهم بوده و به اولش و هدفش و اراده هوشنمند پشتیش کاری نداریم)(به ما قبل و ما بعدش کاری نداریم خود روش مهم است) البته در سطح روش هم نتوانسته اند فرضیه خود را اثبات کنند و همواره بطلانش اثبات شده است

در آیه قبلی (زمراع) مشخصا اعلام شده است

(اولا برای شما انسانها)، انعام و حیوانات خوارکی حلال، خلق شده اند . ثانیا الله ۸ گونه از انعام(چهار پایان خوارک انسان) به صورت زوج زوج (خانواده مذکر و مونشی) خلق کرده است (می تواند مینایی برای شروع رده بندی جدیدی از، گونه های جانوری باشد)

فرق نزول و انزال

با توجه به آیه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيَّلَةِ الْقَدْرِ** (القدر/۱) ما آن [= قرآن] را در شب قدر نازل کردیم! که در شب قدر یکبار قرآن یکبار به طور کامل بر پیامبر (ص) نازل شده است یکباره و یکجا

در حالیکه نزول ، حالت تدریجی و خرد خرد، دارد، **وَقَالَ اللَّهُمَّ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمِلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لَنُثْبِتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا** (الفرقان/۳۲) و کافران گفتند: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟!» این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم، و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم. در این آیه اشاره شده که آیات تدریجی نازل شده اند) با توجه به توضیح بالا خلق انعام در جنت بوده و به شکل دفعی (انزل) و یکباره به ارض آمده اند . نه طوری به طور دیگر و تدریجی

نزول آنها به صورت زوج زوج بوده ۲ خانواده (نر و ماده) و تعداد نوع آنها هم ۸ عدد بوده ولی اینکه تعداد کل این موجودات چند تا بوده مشخص نشده است. ولی حداقل باید ۸ ضربدر ^۴ به تعداد ۳۲ عدد بوده باشد و حداقل چند میلیون می توانسته باشد.

با توجه به مطلب "زوجین اثنین در کشتی نوح " اینجا هم می بایست از هر نوع حداقل ۲ زوج (^۴ عدد) نزول کرده باشد.

بیولوژیستهای شیعه و انقلابی اگر بتوانند رده بندی جانوری انعام (^۴پایان خوراک انسان) را به ۸ گروه عمده ابتدایی تنظیم کنند، خود به خود رده بندی های داروین باطل می شود .

و طبق همین مدل به احتمال زیاد می شود ، موجودات دریابی ، حشرات ، باکتریها و ... را هم به ۸ نوع اولیه ، بازرده بندی ، کرد.که ان شا الله هدایت خداوند به پژوهشگران مربوطه می رسد .

استفاده از مدل "نوع اولیه" برای معارف عالم جعل

تعریف زنجیره معرفت بشری (ارتباط علوم دینی و علوم انسانی و علوم طبیعی) در صورت اثبات ریشه های ۸ گانه درخت خلقت(مثلا در مورد انعام توسط بیولوژیستها) ، چون قبل از آن برای ما حل شده است (اراده خلق الهی برای ما حجت است) و بعد از آن هم اخبارش اعلام شده است (قیامت و آخرت) می توان ادعا کرد کلیات زنجیره معرفت بشری ، از منظر ما(شیعه پیرو ولایت خدا و رسول و ۱۲ امام معصوم و اولی الامر بر حقشان) کامل می گردد و از این به بعد، تلاشها به جزئیات و تفاسیر ،آن معطوف می گردد . مشخص شدن ابتدا و وسط و آخر معرفت ، به نوع انسانها ، نقشه اندیشه را جهت "تکامل "عرضه می کند . (البته تکامل با تعریف قرآنی آن و نه تعریف مترجمان داروینیست)

فرضیه نخستین انسانها و حورالعين

کَذَلِكَ وَرَوْجَنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (الدخان/۵۴) اینچنانی اند بهشتیان؛ و آنها را با «حور العین» تزویج می کنیم!

۱- اگر زمان این آیه را قبل از هبوط و در جنت بگیریم سوال : آیا آن موقع حورالعینی خلق شده بود؟ اگر آری چرا آدم (ع) احساس سکونت نمی کرده ؟ اگر نه که هیچ . اینکه چرا آدم (ع) با حورالعین احساس سکونت نمی کرده شاید چون آنها مجردات بوده اند و (مثل روباتهای جنسی که امروزه در تمدن غرب به طراحی و ساخت رسیده ، علی رغم کمالشان ، در تجهیزات تناسلی و لوازم لذت) ظرف لذت شهوانی انسان را اشباع و در نتیجه دلزده کرده است .)

که در اینصورت مدعیان بهشت که طمع به حور العین دارند متنبه شوند و برای همین خداوند برای او از جنس خودش زوجه ای را خلق کرد که سکونت را بینشان جعل کند . ممکن هم هست که حور العین، اثلا در دسترس آدم (ع) نبوده است که این با آیه حیث شیئتما جور در نمی یاد . اگر هم حور العین بوده و در دسترس آدم (ع) هم بوده و آدم (ع) هم با او زوجیت تشکیل داده

سوال ؟ آیا نتیجه اش صرفا لذت آدم (ع) بوده یا فرزندی هم شرف خلق پیدا می کرده ؟ در صورت وجود نوزاد سرنوشت بچه ها چه می شده ؟ و...

- اگر زمان این آیه را بعد از هبوط بگیریم : که با مطالعه آیات پیشینی مربوطه مورد تأیید است ، یعنی حورالعین برای بهشتیان (سرافراز از آزمون دنیا) خلق شده است یا می شود . و کیفیت آن هم نا مشخص است، فقط اینقدر معرفی شده که زوجیت با آنها بسیار مقبول است . به هر حال تناقضی با فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها و هبوط دسته ای آنها به ارض ندارد . چه بسا سازوکار خلقت آنها را با آنچه در این فرضیه بیان شد ،قابل تبیین باشد .

دلیل تنوع انواع گیاهی در قرآن (آنچه داروینیست ها زینت نظریه خود می دانند)

داروینیست ها هدف فرضیه شان را ، توجیه تکثر و تنوع گونه ها در روی کره زمین معرفی می کنند و به خیال خودشان ، این فرضیه، آنها را از تکثر موجود به وحدت اولیه در فهم می رساند (تشییث آرخیا ، یوکاریوتا و باکتریا) حال ببینیم قرآن چه می گوید :

وَالْأَرْضَ مَدَّنَاهَا وَأَقْيَنَا فِيهَا رَوَاسِيًّا وَأَبْتَنَاهَا فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجٌ بَهِيجٌ(ق/٧)

ترجمه مرسوم : و زمین را گسترش دادیم و در آن کوههای عظیم و استوار افکنیدیم و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن رویاندیم، اصلاح ترجمه . از هر زوجی در آن، گیاه بهجت آوری رویاندیم . (بهجت آور بودن گل ها به زوج بودن بر می گردد نه به نوع) تأیید نظریه طوری به طوری دیگر شدن در بعد میکرو ، در مورد نباتات ، از زوج فعلی (طور فعلی) گیاهی بهیج (بهجت آورتر) (طور دیگر به سمت اصلاح) رویاندیم . یعنی تنوع و بهجت موجود را باید از حیث صفات درون خانوادگی یک نوع بررسی کرد و نه، ترکیب نوع خانواده گونه ۱ با نوع خانواده گونه ۲. یعنی اصل هر نوعی

(مثلاً خلقت اولین نوع ۱) با حکمت خداوند شرف خلق پیدا کرده و یکتا است . و از آن به بعد همه تغییر میکروبی که اتفاق افتاده اصل آن نوع را تغییر نداده ، بلکه تغییرات جزئی در فرع آن را باعث شده است و این راز باطل کردن سحر داروینیست هاست . در بررسی های تطبیقی ژنوم انسان و میمون بررسی شد که محال است نوع درخت ژنی یک نوع قابل تبدیل به درخت ژنی نوع دیگر شود . و هر نوع به طور یکتا خلق شده است لیکن توجیه تغییرات میکرو نوع ها، به این بر می گردد که آنها صفات درون خانوادگی هستند لیکن ماهیت و نوع هیچگاه تغییر نمی کند .

شاهکلید شماره ۴ قرآنی "زوجین" در تأیید فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها وَمِنْ كُلّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ(الذاريات/۴۹) ترجمه مرسوم : و از هر چیز دو جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید! (زوج و جفت به معنی زن و شوهر ، مذکر و موئث ، نر و ماده) از این واضح تر امکان ندارد به صراحت خداوند اعلام می کند در موقع خلقت اولیه هر شی ای از آن زوجین، ۲ زوج، ۲ خانواده آفریدیم ۲ (نر و ماده) که نسل بعدی شان به ازدواج محارم و ... منتهی نشود و تنوع صفات توارث به اکثر میل کند .

اگر فقط این آیه بود کفایت می کرد مشخصا در مورد انسان با در نظر گرفتن خلقت حداقل ۲ زوج همه مسائل حل می شود .

اینکه از اعمال زوج دوم (حتی زوج های دیگر از آدم و حوا) در جنت به ما گزارش نرسیده شاید چون فرصت ابراز وجود پیدا نکرده اند و یا به محض خلقت هبوط صورت گرفته یا عضو قوم آدم (ع) و تابع او تعریف می شدند لذا فعل امامشان ملاک بوده یا افعالی داشته اند ولی نکته قابل توجهی برای ما نداشته که خدا بیان کند یا ممکنه طبق قواعد و سنتهای و قوانین، خداوند در جنت بهره مند بوده اند و هیچ کاری هم به شجره (دستگاه) خاص نداشته اند، و

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

پس از خطای آدم (ع) به مصدق مثل (هنگام آتشسوزی خشک و تر با هم می‌سوزد) همراه آدم (ع) مجبور به هبوط شدند و...
ممکن است مصدق مکر الهی و امتحان او، بوده باشد برای همه علمایی که تا این لحظه ادعای فضل و علم می‌کردند ولی به جای قرآن خود را اسیر اسرائیلیات و فلسفه مبتنی بر آن ،کرده بودند .
به هر حال آدم حوا (ع) به تنهایی هبوط نکرده اند و کسان دیگری هم از نوع بشر آنها را همراهی کرده اند .

شاهکلید شماره ۵ قرآنی

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى(النجم/٤٥) و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید...

فِيهِمَا مِنْ كُلٌّ فَاكِهَةٌ زَوْجَانِ(الرحمن/٥٢) در آن دو، از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)!از هر میوه ای ۲ زوج آفرید.
فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى(القيامة/٣٩) و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوْجَتْ(التكوير/٧) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،

شاهکلید شماره ۶ قرآنی

در تائید فرضیه خلقت نخستین انسانها در مستقیم و صریحترین بیان ممکن ای خسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتَرَكَ سُدًّي(القيامة/٣٦) آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!

أَلْمْ يَكُ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِي يَمْنَى(القيامة/٣٧) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوْيَ (القيامة/٣٨) سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، فَجَعَلَ مِنْهُ الْزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (القيامة/٣٩) و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

آلیسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَحْيِي الْمَوْتَى (القيامة/٤٠) آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

آیات فوق را می توان در ۲ زمان ترجمه کرد قبل از هبوط و بعد از هبوط . با بررسی آیات در زمان قبل از هبوط سازوکار کلی خلق انسان می رسیم . نطفه نقشه کروموزومی جسم انسان که در داخل دستگاهی رحم مانند قرار داده می شود (مثلا شجره(دستگاه) خاص که انسان نمی باشد به آن نزدیک می شد) سپس در داخل آن شجره (دستگاه) طبق مراحلی خون بسته و سویت انجام شده و پس از این مرحله از ماده ای که وجود داشته خداوند ۲ زوج ۲ خانواده (یعنی مرد و زن خانواده ۱ و مرد و زن خانواده ۲) آفریده است . جمعا ۴ نفر در ۲ خانواده مستقل

اگر زمان آیه برای بعد از هبوط معنا شود و زوج را ۲ عدد همسان ترجمه کنند ۱- اشکال می گیریم : چرا گفته ۲ تا ۲ قولو درست تر این بوده که گفته شود ۴ قولو ؟ ۲- چرا مذکر و موئث آورده است ؟ پس زوج زن و مرد ۱ و زوج زن و مرد ۲ درستتر است .

و به همین دلیل قطعا زمان این آیه مربوط به خلقت انسانهای نخستین در جنت بوده است . ۲ زوج ۲ تا زن و مرد یمنی فعل مضارع است ، یعنی این فرآیند چندین بار ادامه داشته است یعنی دسته های ۴ تایی متتشکل از ۲ زوج

با استقراء جزء به کل ، می توان گفت که همه حیوانات اولیه (مثلا انعام ، خواراک انسان ، ۸ نوع پایه ای) هم طبق این فرآیند به تعداد مکفى یک زوج به علاوه یک زوج (یا به عبارتی یک خانواده + یک خانواده) (۴ تایی) خلق شده اند . یک اشکال ممکن است وارد شود و آن اینکه زوجین به ذکر و انشی بر می گردد

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

يعنى دو دسته کلی مرد و زن جواب اينکه در آن صورت باید گفته می شد زوج الذکر و الانثى و نیازی به ين تثنیه (دو تایی کننده) نبوده . و ديگر اينکه اين همه آيات ديگر که به دو زوج (خانواده) اشاره دارد ، خود به خود اين اشکال را باطل می کند .

با کنار هم دیدن اين آيه و آيه " خلقکم من نفس واحده " نکته بسيار جالب به چنگ ذهن می آيد اينکه ،در اين آيه به صراحت و روشنی می توان فهميد که نفس واحده به نطفه بر می گردد نه به حضرت آدم (ع) ، تازه بعد از خلق نطفه است که الله از آن جعل می کند(قرار می دهد) دو زوج مذکر و موئث را (۲۲ مذکرو ۲ تا موئث)

فرضیه خلقت نخستین انسان‌ها و امه (جامعه شناسی)

در قرآن برای امه دو اصطلاح آمده است ۱ - لکل امه (برای هر امتی) و ۲ - امه واحد

لکل امه

وَلَا تَسْبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيُسَبِّبُوا اللَّهَ عَدُوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ رَيَّاً لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيَبْيَثُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأَنْعَامُ/۱۰۸)

(به معبد) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند! اينچنان برای هر امتی عملشان را زينت داديم سپس بازگشت همه آنان به سوي پروردگارشان است؛ و آنها را از آنچه عمل می کردند، آگاه می سازد (و پاداش و کيفر می دهد).

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (آل عمران/۳۴)

برای هر قوم و جمعیتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی که سرآمد آنها

فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند.

وَلِكُلٌّ أُمَّةٌ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (یونس/۴۷)

برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، بعدالت در میان آنها داوری می‌شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد!

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجْلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يُسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يُسْتَقْدِمُونَ (یونس/۴۹)

بگو: «من (حتی) برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم، (تا چه رسد برای شما!) مگر آنچه خدا بخواهد. (این مقدار می‌دانم که) برای هر قوم و ملتی، سرآمدی است؛ هنگامی که اجل آنها فرا رسد، و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود،) نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه پیشی می‌گیرند!

وَلِكُلٌّ أُمَّةٌ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرُ الْمُخْبِتِينَ (الحج/۳۴)

برای هر امتی قربانگاهی قراردادیم، تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آنان روزی داده‌ایم ببرند، و خدای شما معبد و واحدی است؛ در برابر (فرمان) او تسليم شوید و بشارت ده متواضعان و تسليم‌شوندگان را.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يَنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَيْ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدَى مُسْتَقِيمٍ (الحج/۶۷)

برای هر امتی عبادتی قراردادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهنند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! بسوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می‌بويی).

اولاً موضوعات مطروحه در حوزه عالم جعل (باطن و معنا) است و نه عالم خلق و ثانیاً به صراحة امه بودن انسانها و تفکیک آنها از این حیث مشخص است. برای هر کدام از شما (اقوام ابتدایی (بعض)، آیین و طریقه روشنی قرار

دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما (اقوام ابتدایی) را امت واحدی قرار می‌داد؛ (لیکن چند امت قرار داده) ولی خدا می‌خواهد شما (هر یک از اقوام ابتدایی) را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیهای بر یکدیگر (قومی بر قوم دیگر) سبقت جویید! (در سطح کلان قومیتی) بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید (محکمه‌ای که هر یک از اقوام را محاکمه می‌کند)؛ به شما خبر خواهد داد.

امه واحده

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَإِخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۱۹)

(در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگار (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد (و سپس همگی به مجازات می‌رسیدند).

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (الأنبياء/۹۲)
این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!
با بررسی آیات پیش و پس از ۵۲ /momnon دریافت می‌شود برای دوره ما بعد از هبوط و اختلافات احزاب انسانی است

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدِيهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَمِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٌّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرُّعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكُنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَلَسْتَقُولُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَبْيَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (المائدہ/۴۸)

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرارمی‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

اینکه می‌فرماید : **وَلُوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً "جعل"** فعل گذشته است با مبدأ نامعلوم با تلاقی این فرضیه و در نظر گرفتن زمان ما بعد هبوط برای این آیه به این می‌رسیم که الله انسانهای خلق شده در جنت را موقع هبوط در یک امة واحد جعل نکرده است. و در امه های متعدد جعل کرد است (قرار داده است)

**وَلُوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَلَتَسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(النحل: ٩٣)**

و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرارمی‌داد؛ (و همه را به اجبار وادرار به ایمان می‌کرد؛ اما ایمان اجباری فایده‌ای ندارد!) ولی خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می‌کندا! (به گروهی توفیق هدایت داده، و از گروهی سلب می‌کند!) و یقیناً شما از آنچه انجام می‌دادید، بازپرسی خواهید شد!

**وَلُوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ(شوری: ٨)**

و اگر خدا می‌خواست همه آنها را امت واحدی قرار می‌داد (و به زور هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری سودی ندارد؛ اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند، و برای ظالمان ولی و یاوری نیست.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود/۱۱۸)

و اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را یک امت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می‌داد؛ ولی آنها همواره مختلفند...

اینکه این آیات اشاره می‌کند "اگر" خدا می‌خواست شما را در یک امت واحد قرار می‌داد یعنی این کار را نکرده است و مردم در امه‌ها و تلویحاً قوم‌های متعدد قرار داده است. که لازمه آن هم این است که نسل اول آن امه‌ها و قوم‌ها مستقل از یکدیگر بوده باشند.

آیه : وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يُخْتَلِفُونَ (يونس/۱۹) (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد (و سپس همگی به مجازات می‌رسیدند).

۲ حالت ممکن است یا زمان آیه برای ما قبل از هبوط است که همه انسانهای خلق شده در جنت دارای یک دین و رویه واحد بوده اند یا زمان آیه مربوط به بلافاصله نسل اول بعد از هبوط است که دین و معارف ایمانی و عهده‌ی که از دسته‌های انسانی گرفته شده بود، واحد بوده است. حالت دیگری هم هست که مورد نظر تفسیر نمونه است که به صورتی موید تحلیل، ارائه شده است : این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها می‌کند و می‌گوید: ((در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند)) و جز توحید در میان آنها آئین دیگری نبود (و ما کان الناس الا امة واحدة).

این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی، دستخوش دگرگونی شد، گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردن و طبعاً جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد گروهی موحد و گروهی مشرک (فاختلقوا).

بنابراین این فرضیه دلیل به وجود آمدن امه‌های مختلف بشری را نیز توجیه

می کند و یک نتیجه تبعی اینکه شرک (خدایی غیر از خدای واحد را در مقام خدایی دانستن حالا هر چیزی از قبیل پول، مقام، بت، علم و گاو و ...) در واقع یکنوع بدعت و انحراف از فطرت است، انحرافی که از مشتی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است. لذا در مناظره با مشرکینی که هنوز نور قلبشان خاموش نشده است حجت بیاورید که، کدام بهتر است؟ ایمان ما به خدای احد و واحدی که اینگونه با کلامش عقل را مدهوش خود می کند یا ایمان شما به اسباب بازیهایی که او خلق کرده است؟

پیامبران و امه واحده

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُّوا مِنَ الطَّيَّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنَّمَا تَعْمَلُونَ
غَلِيمٌ(المؤمنون/۵۱)

ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.

وَإِنَّهُمْ أَنَّهُمْ أَمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونَ(المؤمنون/۵۲)

و این امت شما امت واحدی است؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس، از مخالفت فرمان من بپرهیزید!

فَنَقْطَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زَبِراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ(المؤمنون/۵۳)

اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند؛ (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!

اگر این آیه را کنار آیه **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْدِيَا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسْبَابِ**(آل عمران/۱۹)

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

و آیه قُولُواْ أَمَّنَا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ إِلَى إِنْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (البقرة/۱۳۶)

بگویید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید ، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).»

قرار دهیم به این معنی می‌رسیم که پیروان راستین همه پیامبران و صالحان و صدیقین عالم عضوی از یک امه یا امه واحده هستند . و با این تعریف نظام مرزکشی کشورها و قومیتها و نژادها و تمدنها به کلی باطل می‌شود و مرزکشی جدیدی برای نظام بین الملل قابل تعریف می‌شود و...

کفار و امه واحده

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوَتِيهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجٍ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (الزخرف/۳۳)

ترجمه مرسوم اگر (تمکن کفار از موهاب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شندند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقنهایی از نقره و نربانهایی که از آن بالا روند،

ترجمه غلطه خلقت انسان از ماقبل هبوط بر اساس امه واحده بوده است (

امه واحده به معنی : خلق و خو و رویه و فطرت و روحیه و مبانی ارزشی و دین و باطنیات مشترک و وجودان جمعی مشترک به عنوان مثال انسانهای عادی با خنده یکی به خنده می افتدند و با گریه یکی به گریه می افتدند چیزی که رسانه ای ها به هنر انتقال احساسات یاد می کنند) خداوند می فرماید اگر این حالت مشترک نبود ، که عمل یک انسان (میوه) فاسد به باقی مردم سالم هم سرایت می کند ، (جعبه میوه را هم فاسد می کند) یعنی برای جلوگیری از این سرایت ، به کافران مقدار زیادی طلا و نقره و برج های چند طبقه می دادم ، نه به این دلیل که به آنها علاقه مندم ، چون از آنها بیزارم با این اسباب بازیها مشغولشان می کنم تا دور باشند و شرشان دامن الباقي را نگیرد و البته در قیامت سر و کارشان با ملائک عذاب است ...

معنی که برای ما دارد این است که فریب ظواهر و مزخرفات (باطن پوک و تزئینات ظاهری) دنیاپرستان (و پول پرستان) را نخوریم .

به هر صورت با توجه به معنی امه واحد در آیه نباید آن را به معنای از یک خانواده بودن (یا از یک رحم بودن) همه نژادهای انسانی کره زمین ترجمه کرد .

در آیه ۵۲ مومنوں هم با این معنی به کار رفته است و به رسولانش متذکر می شود که دین و رویه همه شماها یکی است .

ماجرای بعضکم لبعض

با بررسی آیاتی که کلمه بعض در آن به کار رفته است نتایج جالبی می توان گرفت :

**فَأَرْسَلَنَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ**(البقرة/۳۶)

پس شیطان موجب لغش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند،

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دُفِعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (البقرة ۲۵۱)

[۱۵۲] سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و «داوود» (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را کشت؛ و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ بَعْضٌ قَالُوا أَتُحَدِّثُنَّهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيَحَاجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (البقرة ۷۶)

و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم.» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده)، می‌گویند: «چرا مطالبی را که خداوند (در باره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می‌کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی‌فهمید؟!»

تِلْكَ الرُّسُلُ فَصَلَّنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيْنَاتُ وَلَكِنَّ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَرِيدُ (البقرة ۲۵۳)

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم؛ و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن

پیامبران، مانع اختلاف امتها نشد). و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند؛ (اما خدا مردم را مجبور نساخته؛ و آنها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است؛) ولی این امتها بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد. و باز) اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد (و هیچ‌کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند).

۴ عدد طلایی ، یک واقعیت علمی

هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم بپیونددند، ۲۴ مولکول متفاوت تشکیل می‌شود. و اگر ۱۷ اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط ۳۵۶ عده مولکولهای مرکب از ۱۷ مونومر متفاوت که در نوع خود بی‌نظیرند به تریلیون می‌رسد. بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما معجزه اینجاست که سلول زنده، از پروتئین‌های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتاً کم و گزینش یافته‌ای را که نیاز دارد، می‌سازد.

البای حیات چهار حرفی است. این حروف که a، t، c و g هستند کلمات سه حرفی حیاتی را می‌سازند. این سندي است مهم که ساینتیست‌ها (دانشمندانی که فقط به حواس ۵ گانه بشری و تجربه تکرار پذیری وقایع معتقدند) به آن دست پیدا کرده اند و قطعاً با "زوجین اثنین" دو زوج یا ۴ فرد، ارتباط دارد. لذا از ایشان بابت زحمت‌هایشان قدر دانی می‌کنیم.

تکامل از دید داروینیست‌ها و شیعه

تکامل نزد داروینیستها بر اساس ، اصل بقای اصلاح (البته ترجمه رایج غلطه و برگردان درست تر Survival of the fittest ، بقای قویتر است) به موجودی تعلق می گیرد که بر شرایط تحمیلی محیط ، خود را تغییر دهد ، غالب شود به اصطلاح در سازگاری با شرایط از بقیه انواع قویتر و سریعتر عمل کند و البته فقط جنبه مادی و جسمی را می بینند و هیچ توضیحی برای تغییرات روحی ندارند و حتی برای طفره رفتمندانه آن منکر روح می شوند و ...

چه موقع انسان لیاقت سجود ملک را پیدا می کند؟

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر ۲۹)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

۱- زمانی که کالبد جنتی اش کامل شد (سویت)؟ یا ۲- زمانی که پس از تکمیل جسم، روح خدا در آن نفخه شد؟
لذا ارزش انسان به روحش است . و جسم انسان فرع و تابع، اصلی به نام روح است .

مثال : جوانمرد و دلاوری را در نظر بگیرید که در دفاع از جامعه اش در برابر ظالم ۲ پای خود را از دست داده است، آیا اکثر جامعه او، برای او ارزش بیشتری قائلند؟، یا برای جوان سالم ولی ول انگار؟، پس ارزش انسان به کمال جسمی نیست و کمال روحی ، موجب ارزش است که البته در آزمایشگاه این جهان و مرحله به مرحله باید اثبات شود.

از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ نقل شده که فرمود: خداوند آدم را آفرید و ما اهل بیت را در نسل او قرار داد و به خاطر کرامت ما فرمان سجده صادر کرد، پس مسجد قرار گرفتن آدم، برای خداوند عبودیت بود و برای آدم احترام، زیرا ما در صلب او بودیم! * تفسیر نورالثقلین ***.

الاطاف الہی، زمینه‌ی مستعد لازم دارد. تا به ظرفیت‌های مادی پرداخته نشود نفخه روح الہی ، در آن ممکن نیست. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

روح، در بدن همه‌ی جانداران هست ولی تعبیر «روحی» مخصوص انسان است که از شرافت ویژه‌ای برخوردار است. (نفخت فیه من روحی) سجده بر انسان، به خاطر بعد روحی اوست نه جسمی او. «نفخت فیه من روحی فقعوا» «سجده بر آدم، چون به فرمان خداست، بندگی خداست نه بندگی آدم. «فقعوا له ساجدین» (سجده مظہر بزرگداشت و کرامت و قبول خلافت آدم (که در طول اراده الهی است) است نه پرستش او به عنوان بدیلی در برابر پرستش خداوند .

و به همین دلیل است که در شیعه، احترام به همه انسانها (ابتداً) لازم و واجب است، چون نفحه‌ای از روح خدا در او جریان دارد .

با این توضیحات ، پرداختن بیش از این حد به خلقت مادی انسانها، مقهور مکر خدا شدن ،(رد شدن در امتحان اش) است و تکرار همان اشتباهی است که ملائک هم کردند (وقتی صرفا ، ظاهر خاکی آدم (ع) را دیدند و از امور باطنی او غفلت کردند .) راه نجات از این امتحان الهی ، پرداختن به نامکشوفات غیبی باطن انسان است . لذا پژوهش‌های علوم جعل در اولویت انسانها باید قرار گیرد. و یک پیشنهاد اینکه ، در تقسیم کار بین المللی برای اکتشاف معارف دستگاه عظیم خلقت الهی ، می‌توان پرداختن بیشتر به موضوع جسم را تا حد بررسی مولکولی به گروه ساینتیستهای ، عموماً غربی و اگذار و انرژی نیروهای پژوهشگر داخلی را معطوف ساماندهی معارف عالم جعل ، (که مصیبت امروز ۸ میلیارد انسان است) قرار داد .

فرضیه خلقت نخستین انسانها و آیه یختصمون در ملا اعلی

در آیه (ص/۶۹) به صراحة اعلام شده این خبر(خلقت انسان) به قدری عظیم بوده که ملائکه (به احتمال زیاد با سرکردگی و علو طلبی ابلیس) در مورد آن

حالت خصم‌مانه گرفتند

(یک منذر : مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمُلْأَى الْأَعْلَى إِذْ يُخْتَصِّمُونَ (ص/۶۹) من از ملأ اعلی (و فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره آفرینش آدم) مخاصمه می‌کردند خبر ندارم!)
و الله مدبر و کامل الصفات ملائکه را از سرکرده شورشی پس می گیرد ، لذا با قاطعیت حکم می کند

(إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص/۷۱) و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگاریت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می‌آفرینم! فَإِذَا سَوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَتَعْوَلَةَ سَاجِدِينَ (ص/۷۲) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»)

بی توجه به هر گونه ان قلت (حرف) و اعتراضی از سوی آنها " زمان معین می کند " که هر گونه تخطی از زمان اجرای حکم مساوی عدم است ، لذا فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ص/۷۳) در آن لحظه حساس، همه فرشتگان سجده کردند، و اتفاقاً، ابليس به تله افتاد و تنها ماند و همگان کفر شیطان را عیان دیدند (چون خداوند که می دانست او کافر شده بود) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (ص/۷۴) جز ابليس که تکبر ورزید و از کافران بود!
حالا ورق برمی گردد و ملائکه ای که در یک وقتی(به سرکردگی شیطان) در حد مخاصمه با خدا صحبت می کردند ، (رویشان کم شده و) حقیقت را می بینند و شاهد محکمه الهی هستند .

فرضیه خلقت نخستین انسانها و شناخت مفهوم مکر الله

(مکر خداوند و اصول کلی امتحانات او در ماجراهی خلقت آدم (ع) بدین صورت بوده که : مخاطبانش را به ظاهر امور توجه می دهد (خلقت جسم از گل) و قسمتهای باطنی را بر آنها غیب می کند (می پوشاند) سپس اطاعت پذیری را

از آنها مطالبه می کند ، نه طلب اطاعت و عبادتی که فرعونها با جمیع صفات و اسماء خبیثه شان به اجبار می طلبند،(فرعون **فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**(النازعات/۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!») بلکه طلب اطاعت و عبادتی که از جانب الله ، جامع صفات حسنا، صورت می گیرد نه برای اینکه ذاتش نیاز دارد، بلکه به دلیل اینکه بندگان ظرفیت و وسعت خود را افزایش دهنده تا لایق ربویت سطح بالاتر الهی شوند.(رضایت خدا در روند ارتقاء دادن ظرفیت بندگانش و به تبع ارتقاء ظرفیت دستگاه خلقت حاصل می شود) همین مدل آزمون، در دنیا مدام در حال تکرار است ، مثلا فرد به ظاهر کوچک را می بینید ، قضاوت می کنید او ضعیف است ، ولی وقتی به میدان مبارزه می رود ، فرد ظاهرا قوی هیکلی را شکست می دهد (مثلا عمر بن عبدود را به زمین می کوبد . به درک واصل می کند) یا همچون داود(ع) با یک قلاب سنگ ، طالوت ،فرعون بزرگ دورانشان را شکست می دهد و... و بالعکس ، شخص به ظاهر اندیشمند و با پریستیزی را می بینید ، که قضاوت می کنید او انتهای دانشمندان است ، ولی وقتی چند سوال ساده از او می پرسید ، از جوابهای احمقانه اش ، شوکه می شوید، مثل خیلی از غربگراهای کشور که قشر خود را ، منور الفکر یا روشنفکر، خطاب می کنند و... یا مثلا کسانی را می بینید که ریش و ظاهر و حالت انقلابی به خود می گیرند و نام خود را اصلاح طلب می گذارند ، و شما در مورد ظاهر آنها و اسمشان قضاوت نیکی می کنید ، ولی در عمل ، سر بزنگاهی که باید اصلاح کنند ، فتنه می کنند که همگان ، به افساد بودن آن صحه می گذارند و یا فردی پیشانی سیاه کرده و حزب الهی نما را می بینید که ...

لذا به هوش باشیم ، آزموده را دوباره و صدباره آزمودن خطاست . محال است از یک سنت و قانون خداوند در شرایط یکسان ، دو نتیجه بیرون بیاید .

محکمه الهی پس از وقوع امری خارج از حکم الهی

بازجویی خداوند : قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيِّينَ (ص/۷۵) گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده نکنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)»

و الله اینچنین اعتراف می گیرد، زمانی که شیطان می گوید :
قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص/۷۶) گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

و بدون اینکه در این مرحله حقیقت آدم (ع) را تبیین و افشا کند، اینچنین حکم می کند :

قالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (ص/۷۷) فرمود: «از آسمانها (و صفوه ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

و اینچنین نطق همه را می برد و قهاریت خود را به رخ همه ملائک و همه مخلوقات می کشاند و حاکمیت بلا منازع خود را بر هست و نیست تثبیت می کند (و با خشم بر سر شیطان فریاد می زند) : وَإِنَّ عَلِيكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (ص/۷۸) و مسلمًا لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود!

و حالا وقت آن است که از آدم بخواهد اسماء حسنی را بگوید تا همه پی به حکمت " حکم سجود بر آدم " ببرند .

و پس از این تحقیر سراسری، و آن حکم سنگین ، انتظار می رفت شیطان توبه کند، نادم شود و استغفار کند، ولی به خود اجازه می دهد از الله درخواستی غیر معمول می کند :

قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ (ص/۷۹) گفت: «پروردگار! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده!»

کاملاً عیان است که هنوز از تکبرش نسبت به خدا دست بر نداشته و برای خدا زمان تعیین می کند .

با گفتن " رب " با نهایت موذی گری به شاهدان محکمه (ملائکه) القا می کند

که من تحت ربویت خدا این شدم . شماها هم که تحت ربویت خدا هستید آخر کارتان این است .

در واقع برای فرار از عذاب (به خیال خودش حیله می زند و) عبارت "رب " را به کار می برد و اگرنه هنوز از مقام تکبر بر خدا، خودش را پایین نیاورده و اگرنه می گفت **إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضْلِلُ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ** (الأعراف: ۱۵۵) این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست؛ که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می سازی؛ و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می کنی! تو ولی مایی، و ما را بیامز، بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگانی! نه اینکه در فکر انتقام باشد .

اینکه برای خدا زمان تعیین می کند می خواهد نشان دهد که "حرف من " تو خدا در خدمت من و تابع من ، باید باشی و با من باید تعریف شوی نه بالعكس.

فانظرنی یعنی پس مهلتم بده به نوعی برای خدا خط و نشان می کشد انگار که بگوید (حالا که کار به اینجا رسید و تو مرا به خاطر انسان به این حقارت انداختی پس به من مهلت بده که بہت نشان دهم اشتباه می کردی و من درست می گفتم)

شیطان با این خواسته عملا انسان را وسیله ای برای ضربه زدن به الله فرض کرده و در پس انتقام از انسان انتقام از خدا را نهفته دارد، اصرار گروههای شیطان پرستی(شیطانیزم) به اهانت به الله از اینجا نشات می گیرد . (کافران و مشرکین نهایتا الله را به عنوان خدا قبول ندارند ولی معاندین متکبر، برای اینکه بگویند ما لیاقت خدایی داریم به خیال خامشان با اهانت به خدا، می خواهند او را پایین بیاورند .

شیطان احمق است ، هنوز متوجه نشده که تمام این مجازات به خاطر تکبر خودش بوده، نه موجودی به نام انسان و لذا می خواهد از انسان انتقام بگیرد . و نکته جالب اینکه ملائکه ای که برای خلقت آدم (ع) ان قلت(بهانه) آورده

بودند ، (که خدا بی خیال شو ما خودمان تقدیست می کنیم و تسبیحت می کنیم و ... و انسان خونریزی می کند و فاسد هست و ...) چرا قبل از اینکه شیطان جسارت کند با او به محاجه برخواستند؟ ، چرا قبل از اینکه خداوند ، بخواهد شروع به سخن کند ، حداقل یک ملک نبود که شیطان را سر جایش بنشاند؟ به عبارت دیگر ، چرا باید خود الله مستقیماً طرف حساب شیطان قرار می گرفت؟ ، یعنی در بین ملائک هیچ کس بالاتر از شیطان نبود ، که نفس شیطان را بگیرد ، چنین جسارتی واقع نشود و... (نتیجه اینکه اول مظلوم عالم خود خداست ، چرا از بین همه مخلوقاتی که خلق کرده است ، تک تک یا جمعی ، بر علیه ظلم و ناحق ، قیام نمی کنند و...)

و در ادامه خداوند حکیم و کامل الصفات چنین حکم می کند : **قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ**(ص/۸۰) فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(ص/۸۱) ولی تا روز و زمان معین!

خداوند که از ذات متکبر شیطان ، آگاه است می داند که او توبه نکرده است و اصلاح نشده است ، لذا دوباره می زند به برجکش (تا وقتی من بگویم نه تو) از این پاسخ می فهمیم مشکل شیطان مشکل (منم تویی) بوده است و اگر سیر اتفاقات را با این محور به عقب بر گردانیم حقایق جدیدی دستگیرمان می شود .

الله با این پاسخ به ما می فهماند رحمت واسعه اش تا چه حد است ، شیطانی که به این درجه از خباثت رسیده که برای خدا شاخ و شانه می کشد ، را مهلت می دهد(). ما انسانها کار به این نداشته باشیم که آیا خدا فسادهای بعدی جهان را می داند یا نمی داند اینکه شیطان از اشتباہش بر می گردد یا بر نمی گردد) به این توجه کنیم که شیطان از خدا مهلت خواست و خدا به او مهلت داد در نتیجه : در حکومت ولایت برق و بلا منازع خداوند ، هیچ انسانی ولو به خباثت شیطان نباید از رحمت الله نامید شود. **قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّ إِلَّا الضَّالُّونَ**(الحجر/۵۶)(ابراهیم) (گفت: «جز گمراهان ، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود؟!»)

در ادامه شیطان که به درستی قول الله ایمان کامل دارد و گویی فهمیده حریف خدا نمی شود همه خشم و کینه خودش را بر سر انسان می ریزد و قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَغُوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ(ص/۸۲) گفت: «به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد،

عزت و نفوذ ناپذیری خدا را مورد قسم قرار می دهد (اینکه هر چه تلاش کرد از خدا نقطه ضعف (آتو) بگیرد نتوانسته، و این صفت خدا برایش بسیار برجسته بوده است)

گویا بین این دو مکالمه خداوند ابعادی دیگر از اسرار انسان را برای اهل جنت عیان کرده بوده ، چون شیطان به این شناخت رسیده که ، اولا انسان فقط جسم خاکی نیست و طرف حسابش یک نفر به نام آدم نبوده ، بلکه جمعیتی است (اجمعین) و دوم اینکه انسان می تواند اغوا شود.

اینکه شیطان از واژه اغوا(یعنی فریب، به غی فرستادن، نابود کردن) استفاده کرده یعنی کاملا این واژه را درک می کرده و احتمالا به تکنیکهای آن کاملا مسلط بوده ، حتی نسبت به دیگران جنتی اعمال می کرده (یعنی جایگاه والایی که می گویند در جنت داشته) ۶۰۰ سال عبادت و ملک مقرب از دید جنتیان) را با این وسیله کسب کرده بوده ، نه اینکه واقعا موجود متقی و مومنی بوده) مگر می شود کسی حد بالای قربت به الله را داشته باشد و از تقوا ، بی بهره باشد مگر می شود کسی متکبر باشد و ادعای تقوا کند .

اینکه گفته اجمعین یعنی علاوه بر مشکل تکبر مشکل طمع هم داشته اجمعین ، گویی علیه همه انسانها ، تیغ کشیده است آیه بعد إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ(ص/۸۳) مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!»

گویا در فاصله این دو آیه خداوند انسانهای خاصی را نمایان کرده یا ویژگیهایی از بندگان مخصوصش را عیان کرده است، که شیطان با کمی خضوع نسبت به آن انسانهای خاص ، از ادعای خود (اجمعین) عقب نشینی می کند و برای عباد (بندگان) آن هم از نوع خالص شده اش ، استثناء قائل می شود.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

اگر آوردن این کلام شیطان را، از طرف خداوند به عنوان تائیدش در نظر بگیریم یعنی شیطان خود را قادر به اغوای هر کس خارج از عباد الله می دیده است و... اینکه شیطان اعتراف می کند توانایی اغوای گروهی از انسانها را ندارد ، یعنی شیشه تکبرش ترک برداشته است.

شیطان نگفته هیچ یک از عباد را نمی توانم اغوا کنم بلکه گفته ، از بین کسانی که مدعی عبادت تو خدا هستند ، فقط کسانی که مخلص شده باشند، را نمی توانم اغوا کنم . با توجه به آیاتی که خلص (اخلاص) به کار رفته است می توان گفت ، اخلاص در دین و برای خدا معنی دارد و ما اخلاص تنها و ختنی نداریم.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا(النساء ۱۴۶)

مگر آنها که توبه کنند، و جبران و اصلاح نمایند، به (دامن لطف) خدا، چنگ زنند، و دین خود را برای خدا خالص کنند؛ آنها با مؤمنان خواهند بود؛ و خداوند به افراد بایمان، پاداش عظیمی خواهد داد.

مخلص به معنی کسی که با اراده خود ، خود را خالص کند ، نه اینکه کسی یا چیزی از بیرون و با فشار، او را خالص کند . به عبارتی تاکید بر اتیک (اخلاق درونی و اصلاح از درون و ...) به جای مورالیتی(فشار قوانین اخلاقی از بیرون، از سوی حکومت و ...).

ممکن است خیلی ها ادعای عبادت کردن بکنند (متدولوزی پرستش) ولی معبود (چه چیزی یا چه کسی) برایشان گم باشد ، شیطان اعلام می کند ، فقط روی عباد خدا، آن هم از نوع مخلصش، نفوذی برای اغوا ندارد .

گویی شیطان اعلام کرده، زورم به عباد واقعی خدا نمی رسد .

پس از این شاخ و شونه کشیدن پر طمطراق شیطان در محضر اهل جنت ، خداوند می فرماید :

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ(ص/۸۴) فرمود: «به حق سوگند، و حق می گوییم، جدیت و قاطعیت در این رجز حمامی موج می زند.

در این آیه خداوند ملاک حق را ، دیکته می کند . یعنی هر کس به حق گراید تو شیطان، قادر نیستی بر او غوایت اعمال کنی و نابودش کنی.

و حق آن است که من خدا تعیین کردم(دیکته کرده ام) و من خدا می گویم نه آنکه تو یا هر کس دیگری بگویید(دیکته کند).

کسی که حق گرا باشد، قطعاً باطل را دفع می کند و عبادت خدا چیزی جز این نیست و نکته دیگر اینکه ، راه مخلص شدن این است که هر کجا باطلی دید آن را بزند و هر کجا حقی دید به آن بگراید . یعنی حقگرایی شرطی جامع تر از آنی است که شیطان گفته است.

مضاف بر اینکه حق گرایی علاوه بر اینکه راه نفوذ شیطان را می بندد پله های تعالی درجات ایمانی است .

و سپس الله می فرماید : لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبْعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ^(ص/۸۵) که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!»

خشم و غضب الهی را در این آیه کاملاً می توان درک کرد ، (به طور قطع، دسته ای از مغضوب علیهم ، همینها هستند) این جمله آخرین کلام خدا با شیطان بوده است و او را از درگاه خود بیرون می اندازد .

عقل انسانها آنقدر موسع شده است که بتواند بین دیکتاتوری (به عنوان متده و روش) با فرعونیت یا ولایت بر حق ، فرق قائل شود . و بین جهت خشم و غضب در دیکتاتوری فرعونی با جهت خشم و غضب در ولایت الله فرق قائل شود . پذیرفتن ولایت الله و الرسول و اولی الامر ، مدل جایگرین شیعه برای ساختار سیاست دو قطبی مدرنیته (قرمز ، آبی، جمهوری خواه ، دموکرات و ... که در آن مردم را به این وا می دارند که یا این را انتخاب کن یا آن را) است. اینکه با همه این فرصتها یی که به عنوان رب به شیطان داد او همچنان از تکبر خود پایین نیامده ، حجت برایش تمام شد و قطعاً جهنم وعده گاهش است .

نوع انسان اگر به هوشمندی خود می نازد باید از این تجربه، درس بگیرد . نیاید روزی که خداوند مجبور شود این عبارت را در مورد نوع انسان هم به کار

ببرد . ان شاءالله

(تکبر بزرگترین دردی که امروزه ، گلوی بشریت را گرفته و مدعای آن ، اینکه در مانیتاریزم (اصالت فایده ، جرمی بنتام) انسان امروز همه چیز را برای خود و در جهت منافع دنیایی خود می خواهد، باشد که خداوند هدایتمان کند) سرنوشت پیروان، تابع سرنوشت رهبران است ، لذا هر کس ولایت و فرماندهی و آقایی شیطان را بر خودش بپذیرد و آنچه او می گوید، بگوید و آنچه او می خواهد ، بخواهد و آنچه او می کند، بکند ، عملا هیچ فرقی با شیطان ندارد تابع او به شمار می رود و سرنوشت او را پیدا خواهد کرد . "هم" در این آیه به پیروان شیطانیزم از نوع انسان هم بر می گردد . کسانی که حقگرا نباشند یا به قول شیطان غیر از عباد خدا که در حال خالص کردن خود هستند، همه سایرین ، جهنمی خواهند شد . و همچنین مدعیان عباد خدا که تلاشی جهت خالص کردن خود نمی کنند نیز باید متذکر شوند.

وجود رحم خاص در سازوکار جنتی خلقت انسان

وَلَقَدْ حَلَقَنَاكُمْ ثُمَّ صَوَرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (الأعراف/١١)

ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. اگر فقط زمان جنتی را در نظر بگیریم : ضمیر(کم) همان تعداد انسانهایی است که در جنت تا آن موقع از طریق سازوکار جنتی خلق شده بوده اند.

اگر هم هر دو زمان ، جنتی(قبل از هبوط) و دنیوی (بعد از هبوط) را در نظر بگیریم، یعنی (کم) به خلق همه انسانهای اول و تا آخر، هم در سازوکار جنتی، هم در سازوکار دنیوی بر می گردد. آنگاه، با کنار هم گذاردن این آیه هُوَ الَّذِي يَصُوَّرُكُمْ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَشَاءُ لَإِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْغَرِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران/٦) او کسی

است که شما را در رحم (مادران)، آنچنان که می‌خواهد تصویر می‌کند. معبدی جز خداوند توانا و حکیم، نیست. مسئله ارحام پیش می‌آید . ۱- اگر ارحام و تصویر گری را در قسمتی از مراحل خلق دنیوی جسم انسان، بگیریم یعنی قبل از آن نطفه جایی دیگر و زمانی دیگر تصویر گری نشده است ، پس الزاما (کم) در آیه اعراف ۱۱ نشان می‌دهد که (همان تعداد انسانهایی اند که در جنت ، تا آن موقع ، (عرضه نماینده شان، آدم (ع) به ملائک) از طریق سازوکار جنتی، خلق و تصویر گری شده اند) اثبات دیگری بر فرضیه خلقت نخستین انسانها است ۲- اگر این آیه را برای همه انسانهای اول تا آخر معتبر بدانیم پس باید بپذیریم که آدم (ع) در جنت، دارای تصویری (چهره ای) بوده است (که قطعاً بوده است) ، معلوم می‌شود چهره ایشان در جایی تصویرگری شده است ، و آنجا طبق این آیه به اسم رحم به ما شناسانده شده است و چون کم به ارحام بر می‌گردد یعنی برای هر کس یک رحم می‌باشد. ، این هم دلیل دیگری است بر اینکه سازوکار جنتی دارای نوعی خلقت رحمی بوده است .

نسناس: فرانسیس دارک دانشمند اروپایی می‌گوید: دکتر لوییس لی کی و همسرش، قریب سی سال برای یافتن فسیل‌های بشر ما قبل تاریخ،(مبنای تاریخ از نظر آنها ، قبل از نوشه های هرودوت یونانی است که با مبنای تاریخ ما، هبوط متفاوت است) به شرق آفریقا رفتند. هنگام کاوش ناگهان به جمجمه‌ای برخوردند که صاحب جمجمه در حدود دو میلیون سال قبل می‌زیسته و برخلاف تئوری برخی ها پوزه‌ای شبیه میمون نداشت بلکه صورتی پهن و مسطح و دارای ساختاری کاملاً متفاوت با بدن میمون‌ها بود. بر فرض که این را به نسناس‌ها مرتبط کنیم در حد بررسی جانوری، ارزش تامل دارد. زیرا ، تاریخ تقریبی نوع انسان فعلی ، حداقل ۶۰۰۰ سال را نشان می‌دهد و هزاران مقبره انسانی کشف شده است که همگی این طول زمان را تأیید می‌کنند نه میلیون سال را .

تشبیه خلقت آدم (ع) و عیسی (ع)

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران/۵۹) مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).

تراب در درجه اول به آدم (ع) بر می‌گردد و اگرنه آیه می‌گفت خلقهما من تراب سپس به جهت مثال به عیسی (ع) بر می‌گردد. یعنی طبق توضیحات گفته شده که الله نقشه زنوم جسم انسان را تهییه و به شجره (دستگاه) ابلاغ کرد تا از مواد اولیه ناچیز(تراب) ترکیب جسمانی آدم (ع) را بسازد احتمالاً همانطور نقشه زنوم عیسی (ع) را به طریق اعجاز در رحم مریم (ع) القاء کرده و باقی سیکل تولید جسمانی را، رحم مریم (ع) طبق کارکرد رحمی انجام داده است.

این مثل دلالت بر بی پدر بودن حضرت عیسی (ع) همچون بی پدر بودن آدم (ع) دارد و باید اتفاقاً عکس مثل را بیشتر مورد توجه قرار داد تا ظاهر مثل را. اینکه بالاخره بچه ای بدون پدر به دنیا آمده، اعجاز خداوند را نشان می‌دهد و این موضوع قطعی اتفاق افتاده (با دید تجربه گرایی) (پس همین خدا قبل اهم قادر بوده آدم (ع) را بی پدر خلق کند. و در اینصورت خلق نسل اول انسانها در سازوکار جنتی خلق، بی پدر بوده است). مباداً عمل حرام زنا را در این موضوع خلط دهید، همان تهمت ناروایی که بزرگان بنی اسرائیل به مریم (ع) در مورد مولودش وارد کردند. زنا زاده قطعاً یک پدر، نامردی، داشته است که لیاقت حیوان بودن را هم نداشته است، چون تقریباً هیچ حیوانی از مسئولیت فرزند خویش تا حد بلوغ، فرار نمی‌کند)

عیسی (ع) از مادری پاک زاده شد (وَالَّتی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوْحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابنَهَا آیةً لِلْعَالَمِينَ (الأنبياء/۹۱) و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و فرزندش [= مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم!) که از فرج و رحم مادری خود همچون

قلعه ای حصن و محافظت می کرد . برداشت می شود آدم (ع) هم (به جهت تشبیه تمثیلی که آورده شده است) در خلقت جنتی خود از رحمی پاک آفریده شده است (شاید این رحم با آن درخت (دستگاه) در ارتباط بوده است) خداوند در این آیه خلقت آدم (ع) را (با توجه به حصن فرج مادر) به نفخه روحانی خود مرتبط کرده و در اینصورت شاید سازوکار جنتی خلقت هم اینگونه باشد که در رحمی پاک نفخه روح خدا در آن انسان جنتی را خلق می کند .

فرضیه ای در مورد کارکرد روح و نه چیستی روح

با توجه به اینکه (نعمود بالله) کم و زیاد شدن کیفی و کمی راجع به ذات خداوند امکان ندارد، لذا نفخه از روح را اگر بتوان با آیات امروزی (اکتشافات کامپیوتری) توضیح داد می شود گفت : نرم افزاری که می شود روی میلیونها و میلیارد ها سخت افزار کامپیوتری نصب کرد ، بدون آنکه نرم افزار اصلی تغییر و تحولی روی دهد نرم افزار : (نفس روح خدا با همان قابلیت ها در صفات) و سخت افزار : جسم جنتی قبل از هبوط یا جسم دنیوی (مادی) انسان لیکن نرم افزار اصلی که مال خداست دست نخورده و لایتغیر باقی است ولی نرم افزار های انسانی در معرض انواع امتحانات و ویروسها قرار گرفته متعالی (عینی) کردن صفات الله و قابلیتهای نهادینه شده) یا خاسر (فاصله گرفتن و بعید (دور شدن) رفتن از جایگاه صفات متعالی الهی و نزدیک شدن به جایگاه شیطان) می شوند . وَيَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضْلِلُهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء/٤٠) اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند.

شاهدکلید ۵ قرآنی خلقت نخستین حیوانات

ثَمَانِيَةٌ أَزْوَاجٌ مِنَ الظَّانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرُ اثْنَيْنِ قُلْ آذَكَرِينَ حَرَمٌ أُمُّ الْأَنْثَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ بَئْتُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (الأنعام/۱۴۳)

ترجمه مرسوم : هشت جفت از چهارپایان (برای شما) آفرید؛ از میش دو جفت، و از بز دو جفت؛ بگو: «آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده، یا ماده‌ها را؟ یا آنچه شکم ماده‌ها در برگرفته؟ اگر راست می‌گویید (و بر تحریم اینها دلیلی دارید)، به من خبر دهید!»

ترجمه غلطه از میش (نر) ۲ عدد و از بز (نر) ۲ عدد به صراحت آیه می‌گوید ۲ نر آفریده ۲ نر که منجر به توالد نمی‌شود پس قطعاً هر نری یک ماده هم داشته یعنی ۴ عدد از هر نوع (انعام ۴ پای خوارک انسان) خلق شده است.

و ۸ نوع یعنی در نسل اول حداقل ۳۲ عدد مخلوق شده اند.
وَمِنَ الْبَلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آذَكَرِينَ حَرَمٌ أُمُّ الْأَنْثَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ أُمُّ كُنْتُمْ شَهَدَاءِ إِذْ وَصَاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيَضْلِلَ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (الأنعام/۱۴۴)

ترجمه مرسوم : و از شتر یک جفت، و از گاو هم یک جفت (برای شما آفرید)؛ بگو: «کدامیک از اینها را خدا حرام کرده است؟ نرها یا ماده‌ها را؟ یا آنچه را شکم ماده‌ها در برگرفته؟ یا هنگامی که خدا شما را به این موضوع توصیه کرد، شما گواه (بر این تحریم) بودید؟! پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد ، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ گاه ستمگران را هدایت نمی‌کند»

ترجمه غلطه از شتر نر ۲ عدد و از (بقر) گاو نر ۲ عدد خلق شده بگو کدام یک از دو نر یا کدام یک از دو ماده (اولین ها) را خدا تحریم کرده است . (یعنی هر حکمی در مورد اولین ها ، خداوند صادر کرده باشد در مورد بقیه هم مصدق دارد و چون در مورد اولی ها حکم به حرمت هیچکدام از ۴ تای اولی

داده نشده پس هیچ کدام از نسل آنها نیز حکم تحریرم ندارد .
 فَأُوحِيَ إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعْ الْفُكَرَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيَنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنَورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٌّ رَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَفُونَ(المؤمنون/۲۷)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانوادهات را، مگر آنانی که قبل از وعده هلاکشان داده شده [= همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد.

ترجمه غلطه در امتحان طوفان نوح (ع) که همچون ریست کردن جانداران (در محدوده سرزمینی مورد نظر) بوده است برای حفظ حیات جانوری پس از طوفان ۴ عدد (۲زوج) لازم بوده است و این هم نشانه ای دیگر که ابتدای خلقت هم ، جانداران دوچفت ، دوچفت، ... مخلوق می شده اند .

یک درس بزرگ برای بیولوژیست های شیعه انقلابی

این آیات یک راهنمایی برای بیولوژیست های شیعه دارد اینکه اگر روزی خداوند این توان را به آنها داد و به شرطی که مراجع عالیقدر شیعه با لحاظ همه جوانب امر ، با توکل به الله ، اذن طراحی موجودات جانوری و مخلوقات جدید را دادند (البته کاملا در چهارچوب دستگاه خلقت خداوند و رعایت قوانینی که او ، وضع کرده است) باید از نمونه اولیه ، حداقل ۴ عدد طراحی کنند . دو نر و دو ماده ، تا در نسل بعدی ، فرزندان آن دو خانواده بتوانند بدون اشکال شرعی و عقلی (ازدواج محارم) و احتمال قریب به یقین بدون اشکال طبیعی، تولید مثل خود را انجام دهند . شاید علت شکست آزمایشات بیولوژیکی این حوزه ، تا این لحظه ، غفلت از این نکته بوده است .

شاهکلید شماره ۶ قرآنی در مورد خلقت نخستین گیاهان

وَهُوَ الَّذِي مَدَ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّا وَأَنْهَارًا وَمَنْ كُلٌّ الشَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يَغْشِي اللَّيلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الرعد/۳)

و او کسی است که زمین را گسترد؛ و در آن کوهها و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوهها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند!

کاربرد اثنین در آیات دیگر قرآن الهین اثنین

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَخَذُوا إِلَهِينِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّاهُ فَارْهَبُونَ (النحل/۵۱)

ترجمه مرسوم : خداوند فرمان داده: «دو معبد (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبد (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!»

ترجمه جدید : اگر با نگاهی که بر زوجین اثنین داشتیم بخواهیم به این آیه ورود پیدا کنیم ترجمه می شود (نعمود بالله) دو خانواده خدایی و اگر فضای فکری غالب بشر را تقسیم شده بر دو جهان زمین و آسمانها ،فرض کنیم به عبارتی معنای آیه می شود

"خانواده خدایی آسمان و خانواده خدایی زمین "

حال از یک طرف با مراجعه به ایلیاد و ادیسه هومر که متن پایه فلسفی غرب است و اسطوره هایی که در آن کتاب آورده شده است فرض پایه شان این است که در آسمان یک خدا(پدر) و یک ملکه وجود داشته و فرزندان آنها هم همگی حکم خدایی دارند و ... و از طرف دیگر به همان مردم گفته می شود حکومت زمین باید در اختیار یک خانواده به عنوان فرمانروا (شامل یک پدر (شاه) و یک مادر (ملکه)) قرار داشته باشد . وهمچون فرعون که گفت :

قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى

الْطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعْلَى أَطْلَعَ إِلَى إِلَهٍ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظْنُنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (القصص/٣٨) فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است!» لذا با توجه به این ۲ انحراف عظیم در دستگاه معرفت بشری خداوند این آیه را می‌آورد که

ترجمه جدید آیه : حکم الهی : ای مردم یک خانواده(زوج زن و مرد) خدایی در آسمان و یک خانواده(زوج زن و مرد) خدایی در زمین. را به عنوان خدا نگیرید همانا خدای شما خدای واحد است از ادعاهای آنها دچار رهب نشوید (نگذارید بترسانندتان) که در این صورت این آیه مدخلی می‌شود جهت ورود به مباحث حاکمیت (فرعونی و ولایی) در قرآن. بدینوسیله دلیل سلسله فرمانروایان فرعونی با انتقال حکومت از پدر به پسر باطل می‌شود . و نظام حاکمیت ولایی تنها بدیل درست و موجه عقلی و شرعی، مورد پذیرش قرار می‌گیرد .

کاربرد کلمه الهین در قرآن

به غیر از مورد بالا فقط در یک مورد دیگر کلمه الهین به کار رفته است. وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ائِنَّ مَرِيمَ أُلْأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأَمِّي إِلَهَيْنِي مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (المائدہ/۱۱۶)

و آنگاه که خداوند به عیسیٰ بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

مادرم را بعنوان دو معبد غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزه‌ی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگوییم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری. لذا تثلیث مسیحی پدر پسر(عیسی) روح القدس ، که پایه معرفت تمدن غرب روی آن بنا شده باطل است . فلسفه هگلی تز ، آنتی تز ، سنتز باطل است . تثلیث داروینی آرخیا، باکتریا، یوکاریوتا باطل است . تثلیث اید ، ایگو، سوپر ایگو فرویدیسم باطل است . تثلیث مقننه و مجریه و قضائیه منتسکیویی باطل است ...و.

کاربرد اثنتین در قرآن (دو بار به موضوع مونث)

قَالُوا رَبَّنَا أَمْتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفُنَا بِذَنْبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (غافر ۱۱)

آنها می‌گویند: «پروردگار!! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترضیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟» می دانیم زمان آنطور که برای ما معنی دارد برای خداوند ، معنی ندارد ، لذا مخاطب این آیه ما انسانها می باشیم، و آیه خبر از آینده (با معیار زمانی ما) می دهد یعنی خبر از اتفاقی که ، هنوز نیافتاده (چون هنوز قیامتی بر پا نشده) است . حال بررسی آیه

۱- حیات اول در دنیا و روال معمول سازوکار توالد ما بعد هبوط است و ۲- مردن اول در دنیا (اگر به مرگ عادی باشد در دوران کهولت جسمی) با از کار افتادن سیستمهای بیولوژیک جسمی ، اتفاق می افتد (در مورد روح فقط می توان گفت ، روح از جسم انقطاع حاصل می کند ، چون روح نابود نمی شود ، مظروف از ظرف خود خارج می شود) . ۳- زنده شدن دوم در دوره قیامت است

(که فعلا برای ما انسانها غیب است) ۴ - سوال اینجاست مردن دوم، قضیه اش چیه؟ آیا پس از دوباره حیات جسمانی پیدا کرده در قیامت، ما دوباره میرانده می شویم؟ به چه دلیل؟ بعدش چی؟

ارتباط موت و حیات و جسم و روح

می دانیم وقتی یک معلول مثلا دست (جسمانی) خود را، از دست می دهد گویی، نسبت به آن دست، موت واقع شده، ولی در ادراکات و احساسات و روحیات او تغییری به وجود نیامده یعنی آن فرد کس دیگری نشده، همان فرد قبلی است نتیجه اینکه، کسر شدن عضو جسمانی از یک انسان، هویت و روح او را تغییر نمی دهد (کم نمی کند)، گویی آن دست، دستگاهی بوده که از کار افتاده، اپراتور آن دستگاه آسیبی ندیده است، به همین دلیل، معلولان عزیز (که حقی بر گردن سالم الجسم ها دارند) یکی از بهترین دلایل وجود روح هستند و در یک کلام، خاموش و روشن شدن اجزا داخلی جسم (تا سطح سلول) ظاهر، ماجراست و در اصل موت و حیات، با روح است، روحی که کار اصلی و تعریف اصلی، انسان بودن، انسان به آن بر می گردد.

سؤال بررسی این فرضیه در حیطه کدام علم جا می گیرد؟

اگر عالم را از حوزه اندیشه، مرز بندی کنیم در بالاترین سطح می رسیم به ۱- اندیشه های دین توحید(با ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و دین واحد پیامبران اولوالعزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام اجمعین) و سایر اندیشه ها، یعنی ما دو نوع پارادایم اندیشه بیشتر نداریم ۱-پارادایمی که به نسبتی حول میدان مغناطیسی الله، جهان را فهم می کند و ۲- هر چه هست غیر آن

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

البته در جهان امروز از لحاظ اندازه ، کمیت و تعداد اندیشه ها ، بیش از ۹۵ درصد اندیشه های بشری ، از زمین فکری توحید (شریعت یهود ، شریعت مسیح ، شریعت اسلام) استخراج شده است پس با سایر مصادر اندیشه کاری نداریم .

نکته : إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/۱۹) دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.

فُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحْنُّ لَهُ مُسْلِمُونَ (آل عمران/۸۴)

بگو: «به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسپاط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.»

لذا دین ، نزد الله یکی است و آن هم دین تسلیم شدن در برابر حق (اسلام) . به یهودیت و مسیحیت و اسلام پیامبر خاتم شریعه گفته می شود و درنتیجه کاربرد کلمه ادیان غلط است . لذا هرچند ذهنمان، سالها عادت کرده این واژه به کار ببرد ، ولی باید اصلاحش کنیم.

تمام اندیشه های مدرن غرب اگر چه به ظاهر الحادی اند ولی توسط اندیشمندان یهودی و با انگاره های شریعت یهود (ولو تحریفی) تولید می شوند . نظام اندیشه بشری (تقسیم بندی و تخصصی کردن فهم و کاربرد از دانش) و مرزبندی دانش موجود ، غالباً توسط دانشمندان یهود تعریف شده است، چنانکه یکی از آنها می گوید : در افتخار یهود همین بس که، جهان یهودی می اندیشد .

با اشراف بر تاریخ شکل گیری نظام اندیشه یهود، به این می رسیم که آنها فهم خود از دنیا را بر درخت فلسفه سوار کرده اند و فلسفه ای که مهمترین نظریه پردازانش یهودی بوده اند ، مشخص است که چیست ، شاید بتوان گفت فلسفه

، تلمود، خدایان مادی و دنیاگی (حاخام های یهود) است . لذا چون درخت فلسفه اشکالات اساسی دارد ، (و به تبع دکترهای فلسفه دان تقسیم دانش و شغل و نظمات مربوطه اداره جامعه است همگی مشکل دارند . لذا این فرضیه ، با عینک نظام فعلی اندیشه ، قابل محصور کردن و تخصصی کردن نیست .

از آنجائیکه تنها مدعی و معارض فلسفه ، نظام حکمت بنیان ، مبتنی بر قرآن و احادیث اهل بیت (ع)، متعلق به تمدن شیعی - ایرانی است ، و این تمدن بالاخره باید تعریف خود را از نظام فهم و اندیشه بشری ارائه دهد ، لذا این فرضیه در این مختصات باید سنجیده شود .

مغز کلام اینکه : آوردن درس هایی از رشته های فعلی : فیزیک و شیمی و ریاضی و زیست شناسی و طب و طبیعتیات و باستانشناسی و تمدن پژوهی و سیاست و اقتصاد و اجتماعیات و در توجیه و تفسیر این فرضیه می تواند به بازچینی جدیدی از درخت علم منتهی شود که موضوعات رشته های فعلی تجزیه شده و مجدد در نظام جدید اندیشه بازتعریف می شود .

شاید یک متفکر فلسفه اندیش (چه در سرزمین ایران ، چه غرب ، چه هر کجای دنیا) این فرضیه را یک موضوع میان رشته ای خطاب کند، ولی قطعاً یک متفکر حکمت اندیش (چه در سرزمین ایران ، چه غرب ، چه هر کجای دنیا) این فرضیه، را یک موضوع فرارشته ای می بیند .

به عبارت دیگر ، این فرضیه ترکیبی است از برخی اکتشافات و تجربیات و اختراعات نظام دانشگاهی ساینس بنیان و نظریات اجتهادی جدید نظام حوزوی، یعنی تهیه این فرضیه و کاربرد آن محصور به صرفاً دانشگاه یا صرفاً حوزه علمیه نمی شود .

امید است در بستر نظریاتی از این دست ، اتحاد موضوعی بین مکان های علم حوزه و دانشگاه به وجود باید و بالاخره به یک نظام اندیشه حکمت بنیان واحد برسیم .

نتیجه تبعی : امید است با حل مسائل مرتبط با خلقت نخستین انسانها ، بار بزرگ آن از دوش حوزه های علمیه و دانشگاهها برداشته شود و ظرفیت آنها آزاد شود تا قادر باشند به جای پرداختن به دانش فلسفی موهوم (مملو از انگاره های تحریفی یهود) ، آن ارزش را صرف کشف عالم خلق و عالم جعل کنند ، یعنی باز شناخت جایگاه هر موجود در عالم خلق ، و باز شناخت هر معنا در عالم جعل ، تا بدینوسیله راه حلهای زندگی های عینی بشر را پاسخ دهنده ، خدا را چه دیدید ، شاید روزی قادر شدیم ، جنت موعود ما بعد از قیامه را خودمان ، قبل از قیامت، بسازیم . یعنی ممکنه ؟؟؟

با قبول این فرضیه ترجمه ای که از آیات قرآن شده است و به تبع تفسیر آنها تغییرات زیادی پیدا خواهد کرد .

در این مجال سعی شد بیشتر از تمرکز بر تولید معارف ، روش تفکر ، پرسش راه حل یابی ، قبله یابی ، عرضه گردد امید آنکه مورد استفاده جهادگران عرصه معرفت توحیدی، قرار بگیرد .

تقابل کریشنیسم با داروینیسم

آنچه امروز در مجتمع علمی جهان جا افتاده تقابل دو گروه عمدۀ CREATIONISM خلقت گرا ها علیه داروینیسم است

بر فرض که خلقت گرا های غربی غالب شدند . بعدهش چی ؟ پیروان این فرقه می خواهند ثابت کنند که این خلقت بوده نه تصادفی ، خوب قبول ، بعدهش چی ؟ آیا تلاشهای آنها باعث شده که الله بیشتر شناخته شود یعنی آیا کریشنیسم به خداشناسی ، و به تبع تعالی انسانها منتهی شده است؟ ، یا فقط خلقی بودن جهان را ثابت می کنند و تمام ، و باز رکود و رخوت و خواب؟

بر فرض که کریشنیستها غالب شوند ، کشیشان و دکانداران مسیحی می

خواهند بگویند، حالا که جهان خلقی است پس مردم به سمت ما بیایید و حرف ما را گوش بدھید و احتمال همان دیکتاتوری از طریق مذهب زمان قبل از رنسانس وجود دارد . همان که مارکس از آن به عنوان افیون توده ها نام می برد و... .

در واقع بسیاری از داروینیست ها (غیر از ثروتمندان که داروینیسم برای آنها وسیله ای برای تحقیق توده ها در جهت اهدافشان است) برای اینکه به آن دوران بر نگردند ، حاضر نیستند خلقت را قبول کنند ، بسیاری از داروینیستها چون از کشیشان و سلطه آنها بر دین بیزارند حاضر نیستند، زیر بار بروند .

راه حل این است که به جای مخلوق ، توجه همه را به خالق(و اراده اش) جلب کنیم . تا با همدیگر ، رمز خلقت را کشف کنیم. به جای مفعول به فاعل(و اراده اش) توجه کنیم، که معنای فعل را درک کنیم ، به جای موجود به واجد (به وجود آورنده) توجه کنیم تا معنای وجود را بفهمیم ، به جای شیء محصور شده در شرایط ، به محاصره کننده آن شیء با شرایط(و اراده اش) توجه کنیم ، تا تغییرات خلقی و جعلی در شرایط را ادراک کنیم. به جای طبیعت که قانون خدا را اجرا می کند به قانونگذار (الله و اراده اش) توجه کنیم تا مفهوم قانون را درک کنیم ما باید انتخاب کنیم بین

۱- نظر شخص داروین به عنوان فاعل فرضیه تطور و تابع آن فرضیه ۲، نظر و اراده الله به عنوان فاعل خلقت ، به نوعی می شود آنچه داروین گفته است(که همه چی خود به خودی و تصادفی، بوده است) در برابر آنچه الله گفته است (که همه چیز را من خدا ، خلق کرده ام)

اگر به کل تاریخ علم نظری بیاندازیم ، به این می رسیم که از عالم واحد ، دو طرحواره از علم و معرفت وجود دارد ۱- طرح واره مومنین متوكل به خداوند

۲- طرح واره داروینیست های تابع کلام و خواست شیطان البته اگر دانشمندی آزاد و آزاده باشد با بحث منطقی و عقلی به راحتی پی به

حقیقت می‌برد و نیازی به هیچ منازعه سطح بالاتری نیست.

تعریف حقیقت این است، نه آنچه من می‌گوییم یا نه آنچه تو می‌گویی یا نه آنچه او می‌گوید یا نه آنچه ما می‌گوییم یا نه آنچه شماها می‌گویید، یا نه آنچه آنها می‌گویند بلکه آنچه خدا می‌گوید، آنچه از اوامر و سنتها و قوانین وضع کرده است که قبل از همه انسانها بوده، الان جاری و ساری است و در آینده هم تا قیامت برقرار است.

همه انسانهایی که این تعریف از حقیقت را قبول کنند، با یکدیگر تفاهمنامه کامل دارند.

ما از بیولوژیستهای داروینی بابت زحمات و تلاش‌های بسیاری که انجام داده اند، تشکر می‌کنیم لیکن ما در برابر شرک داروینیسم وقتی بخواهد بدیلی در برابر توحید الله باشد، به دشمنی به پا می‌خیزیم و قیام می‌کنیم چون نتیجه داروینیسم دقیقاً به نفع شیطان است، شیطان است که انسان را ضعیف و ناچیز و همین طوری و اشتباهی و تصادفی و بدیخت و پست تراز حیوان می‌خواهد و در واقع این کلام اوست، که منشا انواع را، حتی انسان، به موجودی به ناچیزی باکتریا وصل می‌کند.

حال آنکه خدای خالق همه چیز، همه ملائک را وادر به سجده بر انسان کرد و انسان را در جایگاه خلیفه و جانشین خود به بقیه مخلوقات معرفی کرد.

حال انتخاب با شماست یک یا دو؟ شما که هستید ۱- موجودی تصادفی و... ۲- مخلوق، خالقی به نام الله با جایگاه عظیم در دستگاه خلقت در پاسخ به این سوال تأمل کنید، این سوال، و باور تابع آن، مهمترین مسئله زندگیتان است. آرزو می‌کنم بتوانید به جواب برسید.

چرا نام حُسْنَا ایسم انتخاب شده است

خدارا چگونه می شود شناخت؟ آیا باید توجه مردم را به ماهیت و چیستی و کیفیت و ابعاد و مواد اولیه ذات خداوند جلب کرد؟ که موضوع پایه فلسفه یهود و غرب است؟ (سوال از وجود) (که صراحتا در قرآن از آن منع شده ایم) که البته موضوعی عبث و بی خودی است. چون هیچگاه یک محاط کوچک نمی تواند بر محیط خود (که بسیار بزرگتر از اوست) اشراف پیدا کند. یا اینکه خدا را با صفاتش و آیاتش بشناسیم، هر چقدر که می توانیم. صفات در قرآن با نام اسماء حسنی نامیده شده است.

وَإِلَهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الظَّالِمِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيْجُزُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/۱۸۰)

و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند)، و شریک برایش قائل می شوند، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند! پس بهترین نام برای این فرضیه که هم فاعلیت خلقت را القا کند و هم به صفات خداوند توجه دهد و نه چیستی ذات او، کلمه حُسْنَى است.

ابطال نتیجه ای که داروینیسم می خواهند بگیرند "بقای اصلاح"

اثبات شد که هر چیزی در عالم جای مشخص و انحصری و یونیکی دارد که قابل تبدیل شدن به یکدیگر نیست. (نوع ها به یکدیگر تبدیل نمی شوند ولی در داخل هر نوع، تیره های متفاوت می توانند وجود داشته باشد) "بقای اصلاح" ترجمه غلطی است و در اصل مفهوم Survival of the fittest "بقای اقوی" (بقای قویتر) منظور بوده است، این فرضیه معتقد است که در جهان، آن به آن نزاع و درگیری وجود دارد و در این نزاع هر طرف که قویتر

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

باشد باقی می‌ماند و ضعیفتر از بین می‌رود و ... که نقد های زیادی به آن وارد شده است اما اجمالاً آیا تبدیل شدن انواع زیر به یکدیگر ، یعنی بقای اقوی ؟

مورچه به سوسک به موش به گربه به سگ به گوسفند آیا نوع ۲ نسبت به نوع ۱ بقای بهتر و بیشتری دارد ؟
یا اینکه هر موجودی در جای یونیک و انحصاری خودش بهترین است هر موجودی در قسمتی از چرخه طبیعت کاری را انجام می‌دهد .
و وقتی چرخه در تعادل کامل می‌باشد ، که همه اجزا آن به درستی سر جای خودشان چیدمان شده باشد .

فرضیه داروین آشفتگی زاست ، چون می‌خواهد بگوید، قبل امّا همه چیز از تبدیل نوعی به نوعی دیگر به وجود آمده و در حال هم این تغییرات نوعی به نوع دیگر جریان دارد و در آینده هم این تغییرات نوعی ادامه خواهد داشت . لذا هیچ ثابتی در دنیا وجود ندارد و همه چیز رو هواست .

فرضیه حسناً ایسم آشفتگی زداست ، نظم دهنده است چون بیان می‌کند، هر چیزی (نوعی از موجودات) یک جای مشخص در دستگاه خلقت دارد . و دقیقاً کاری را می‌کند که برای آن جایگاه طراحی شده است . و چون آن جایگاه در دستگاه خلقت ثابت است ، موقعیت آن نوع مخلوق هم ، ثابت است و همه این ثابتها، به ثبات الله ، توکل دارند .

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آيْهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَهَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يصِفُونَ (الأَنْبِيَاءَ ۲۲)

اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أُنْ تُبْتُوا شَجَرَهَا إِلَّا اللَّهُ مَعَ اللَّهِ بِلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (النمل / ۶۰)
(آیا بتھایی که معبد شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را

آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغهای زیبا و سرورانگیز رویاندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبد دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند!

أَمْنٌ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خَلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا إِلَّا مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثُرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (آل نمل/ ۶۱)

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوههای ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبدی با خداست؟! نه، بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (و جاهلند)!

و به طور کلی هر جماد و نبات و حیوان و جن و ملک و انسی باید در جای خودش باشد .

تابعان داروینیسم سیاسی ، آن فرضیه را دستمایه و دلیل شقاوتهای خود توصیف می کنند .

دزدی و مکر و دروغ، پیمان شکنی، مذاکره غدارانه، (وعده هایی دروغی که عمل نمی کنند) و همه بدیهایی که ما فطرتا می شناسیم، یعنی انجام عملی خارج از جایگاهش ، که نباید بشود ، ظاهر فربی است و حق نیست و تبعاتی دارد .

بیایید بت پول را بررسی کنیم :
آیا پولدار اصلاح است ، یا پولداری نشانه اصلاح بودن است .

چه تعداد انسان پولدار(و رباخوار معتقد به اینکه، خدای پول هرگز نمی خوابد) می شناسید که بوبی از انسانیت نبرده اند و هست و نیست ضعفا را برای خود مصادره می کنند البته کاملاً مطابق قانون عرف و حکومتی و صد البته مخالف امر و سنت و قانون خدا ؟

چه تعداد انسان شریف غیر پولدار (و غیر رباخوار) می شناسید که با زحمت ، و کار مفید عینی ، و عملی درآمد کسب می کنند و صرف خانواده و اقربین و ...

می‌کنند؟

صلاح چیست؟ صلح کدام است؟ آیا اراده گروه اول که همه جوره نظم همه چیز را به هم می‌زنند و نظام طبقاتی نحسی را به وجود آورده اند، مصدق اصلاح بودن است.

لذا حق با ۹۹ درصدی است که علیه این ۱ درصد قیام کرده اند. (اشاره به جنبش وال استریت)

نتیجه اینکه همه داروینیستهای اقتصادی که معتقدند (هدف وسیله را توجیه می‌کند) و باید برای هدف تصاحب پول به هر وسیله خفت بار و زشت و ناروایی تن داد غلط می‌کنند. یعنی در عمل هم داروینیسم در زیر شاخه‌های اقتصادی و سیاسی و ... با شکست مواجه شده است.

در مورد سایر بتها هم بررسی کنید به همین نتایج می‌رسید.

تعريف قرآن از صلح و اصلاح

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَأَنَّفُوا اللَّهَ لَعْلَكُمْ
ثُرْخُمُونَ (الحجرات/ ۱۰)

مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَّهُمْ (محمد/ ۲)

و کسانی که ایمان آوردن و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده - و همه حق است و از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردن، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند!

وَجَرَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَّا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَحِبُّ

الظَّالِمِينَ (شُورَى / ٤٠)

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن؛ و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست، خداوند ظالمان را دوست ندارد!

یا بَنِي آدَمْ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يُقْصُدُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزُنُونَ (الأعراف / ٣٥)

ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید؛) کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند (و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند)، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می‌شوند.

هر کس هر موجودی در موقعیتی که در آن قرار دارد اگر واقعاً برای آن جایگاه خلق شده است، در موقعیت اصلاح قرار دارد

آیا قرار بوده آهن جای پنبه را بگیرد؟ یا سنگ جای آهن را بگیرد؟ یا ... هر کدام در جایگاهی که در نظام خلقت دارند، اصلاح و بهترین اند و هیچ موجودی نمی‌تواند جای آنها را بگیرد.

اگر گرفت، ۲ حالت دارد یا عین آن موجود شده یا خرق عادت و معجزه شده که دومی بسیار به ندرت و انحصاراً به اذن الله است و توسط ولی امر اطلاع رسانی می‌شود و ... پس الا و لابد هر موجود و مخلوقی، یک جایگاه خلقی یونیک و انحصاری را اشغال می‌کند.

داروین ایسم، باطل است و تبعیتش جهل است.

آیه وَلَا تَتَّبِعُ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ
يُعَدِّلُونَ (الأنعام / ١٥٠)

و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت

ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند، پیروی مکن!

حق و باطل دو بدیل در عالم جعل (معنا) است ملاک و پایه و اصل حق ثابت و تغییر ناپذیر است، حال اگر موضوعی انتزاعی، یا فرضیه ای یا نظری یا فرمولی بر خلاف آن (حق) را ادعا کند و دهها و صدها بار شکستش ثابت شود، آنها حکم ابطال پیدا می‌کنند. در اینصورت اگر کسی از آنها تبعیت کند قطعاً به همان نتایج شکست بر خورد می‌کند، لذا عقل حکم می‌کند از امر باطل نباید پیروی کرد، و اگر پیروی صورت گرفت به آن شخص (ضد عاقل) می‌گویند یعنی جاهم.

وَلَوْ أَنَّا نَرَلَنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَكَلَّمُهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أُنْ يَشَاءُ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (الأَنْعَامُ/۱۱)

(و حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم، و مردگان با آنان سخن می‌گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردن؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی‌دانند!

عقل و کاربست آن

در مورد عقل که کلمه ای قرآنی است تعاریف مختلفی شده است، لیکن بهترین تعریف را فقط باید از آیاتی از قرآن که این کلمه در آن به کار رفته است خارج کرد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَلُ الْفُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (الحج/۴۶)

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (یونس/۱۰۰)

(اما) هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (کفر و گناه) را بر کسانی قرارمی‌دهد که نمی‌اندیشند. روایات بدون عقل و قرآن به کار نمی‌آید همانطور که به کار گذشتگان نیامد

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف/۲)

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید)! وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيُنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَتَقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (یوسف/۱۰۹)

و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آنها وحی می‌کردیم! آیا (مخالفان دعوت تو)، در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیز کاران بهتر است! آیا فکر نمی‌کنید؟!

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعَةً مُتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ وَرَزْعٍ وَتَحْبِيلٍ صِنْوَانٌ وَغَيْرٌ صِنْوَانٌ يَسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنَفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقُومٍ يَعْقِلُونَ (آل‌عد/۴)

و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز) باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب‌تر آنکه) همه آنها از یک آب سیراب می‌شوند! و با این حال، بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛ در اینها نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می‌گیرند! وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

لآیاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (النحل/۱۲)

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا)، برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

وَمِنْ شَمَرَاتِ النَّحِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَحَذَّدُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (النحل/۶۷)

و از میوه‌های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می‌گیرید؛ در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می‌کنند! امْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (الفرقان/۴۴)

آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند!

وَمَا أُوتِيشُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرِزْقُنَّهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَنْفَقَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (القصص/۶۰)

آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!
وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (العنکبوت/۳۵)

و از این آبادی نشانه روشنی (و درس عبرتی) برای کسانی که می‌اندیشنند باقی گذاردیم!

وَتَلَكَ الْأَمْثَالُ نَصْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ (العنکبوت/۴۳)
اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (العنکبوت/۶۳)

و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس

از مردنش زنده کرد؟ می‌گویند: «الله»! بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست! اما بیشتر آنها نمی‌دانند.

وَمِنْ آيَاتِهِ يَرِيْكُمُ الْبَرْقَ حَوْفًا وَطَمَعًا وَيَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (الروم/۲۴)

واز آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای جمعیتی که می‌اندیشند!

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هُلْ لَكُمْ مِنْ مَلَكَةٍ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءٍ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَلَمَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتُكُمْ أَنفُسُكُمْ كَذِلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (الروم/۲۸)

خداآوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزیهایی که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند؛ آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید؟! اینچنین

آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُنُوا تَعْقِلُونَ (بس/۶۲)

او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟!

و در انتهای این بخش مناجاتی از علامه حسن زاده آملی

خدایا به آن کس که عقل داده ای، چه نداده ای؟

و به آن کس که عقل نداده ای، چه داده ای؟

مقایسه داروینیسم با تشیع از وجه کیستی؟

وقتی سخن از کیستی باشد الزاماً پرسش از صفات آن کس، به میان می آید، گویی شخص (هویت انسانی) چیزی نیست جز لیست و درجه صفاتش . وقتی الله را به عنوان مرکز لا یتغیر و ثابت کل هستی فرض (و سپس عین الیقین، علم الیقین، حق الیقین، ورد الیقین) کنیم ، شاخصها و مترهای صفات مشخص می شود : فاعلیت ، حاکمیت، عاملیت، تقدیر کنندگی ، تصمیم گیرندگی و ... ۱۰۰۱ صفت خدا

داروینیست ها با پرداختن افراطی به پرسش از چیستی خلقت ، همیشه از زیر بار جواب دادن به سوال از کیستی خالق طفره رفته اند ، و چنان سر خود (و همچنین مردم را) را با اسباب بازی مخلوق گرم (غافل) می کنند ، که در جواب ، خیلی بچه گانه همه چیز را به تصادفی بودن ، ربط می دهند ، از آن طرف مبلغان دین در همه شرایع آن ، خیلی موقع ، زحمت فکر کردن و عرق فکری ریختن را به خود نمی دهند و علی رغم دستور الله به کشف عالم و تسخیر آن ، همیشه از زیر بار پرسش از چیستی طفره می رفته و می روند و جوابهای ، ساده انگارانه تحويل مخاطبانشان می دهند که به هیچ وجه در تراز پاسخ های ساینتیست ها نیست ، لذا عوام ، همواره متحریزند که بالاخره تابع کلام کدام گروه بشوند و عمر و امکانات و تواناییهای خود را در کدام راه خرج کنند و از کدام گروه تقليید کنند . (حرلفهای روشنفکر مبانه را به دور بریزید ، همه انسانهای همه جای دنیا در همه زمانها ، در حال تقليید از مرجع تقليیدی هستند (کسی یا گروهی یا حزبی یا مکتبی ، خواننده ای ، بازیگری ، رقصی ، پزشکی ، بزرگی و ... فرعونی یا ولی امری متوکل به ولايت الله) لذا اين دو دسته باید مکمل همديگر شوند (و همديگر را كامل کنند) نه اينکه با روحيه تقابل و تضاد ، در صدد اثبات خود و انکار ديگري برآيند . تا انرژي ها به جای هدر رفتن ، به يك جهت بسيج شود ، تا ان شا الله سازمان علمي که باید الباقی ۲۵/۲۷ علوم دنیا را کشف کند طراحی و ساخته شود . ان شا الله

بیائید برای تحقق این امر دعا کنیم .

خداشناسی در کلام الله

و حالا شما مخاطب ارجمند، که تا اینجای کتاب را آمده اید ، امیدوارم ، شرح صدر لازم را برای اینکه، مخاطب این آیات از کلام خدا قرار بگیرید ، کسب کرده باشید .

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
کَثِيرًا(النساء/٨٢)

آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتدند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَدَّارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ(الأنعام/٣٢)

زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی‌اندیشید؟!

فَلَمَّا أَقْوَلُ لَكُمْ عِنْدِي حَرَائِنُ اللَّهِ وَلَمَّا أَغْلَمُ الْغَيْبَ وَلَمَّا أَقْوَلُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ(الأنعام/٥٠)

بگو: «من نمی‌گوییم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد)، از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گوییم من فرشته‌ام؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!»

وَحَاجَّهُ قَوْمٌ قَالَ أَتَخَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ(الأنعام/٨٠)

ولی قوم او [=ابراهیم]، با وی به گفتگو و ستیز پرداختند؛ گفت: «آیا درباره خدا با من گفتگو و ستیز می‌کنید؟! در حالی که خداوند، مرا با دلایل روشن هدایت کرده؛ و من از آنچه شما همتای (خدا) قرار می‌دهید، نمی‌ترسم (و به من زیانی

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

نمی‌رسانند)! مگر پروردگارم چیزی را بخواهد! وسعت آگاهی پروردگارم همه چیز را در بر می‌گیرد؛ آیا متذکر (و بیدار) نمی‌شوید؟!

فَحَلَّفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرُثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيَغْفِرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلْمَ يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقَوْنَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ(الأعراف/۱۶۹)

پس از آنها، فرزندانی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند؛ (اما با این حال)، متاع این دنیا پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: «اگر ما گنهکاریم توبه می‌کنیم و) بزودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتند، آن را (نیز) می‌گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند). آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آنرا خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟!

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَدْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(یونس/۳)

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار (جهان) پرداخت؛ هیچ شفاعت کننده‌ای، جز با اذن او نیست؛ این است خداوند، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

فُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِسْتُ فِي كُمْ عُمْرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ(یونس/۱۶)

بگو: «اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم؛ و خداوند از آن آگاهتان نمی‌کرد؛ چه اینکه مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه‌ای نیاوردم؛) آیا نمی‌فهمید؟!»

فَلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنٌ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَىٰ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىٰ وَمَنْ يَدْبِرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقْلٌ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ (یونس/۳۱)

بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟» بزوی (در پاسخ) می گویند: «خدا»، بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از خدا نمی ترسید)؟! مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هُلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (هود/۲۴)

حال این دو گروه [= مؤمنان و منکران]، حال «تابینا و کر» و «بینا و شنوا» است؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی گیرند؟!
یا قَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الدِّيْ فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (هود/۵۱)

ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است؛ آیا نمی فهمید؟!

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيُنَظِّرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آتَقْوَا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (یوسف/۱۰۹)

و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آنها وحی می کردیم! آیا (مخالفان دعوت تو)، در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیز کاران بهتر است! آیا فکر نمی کنید؟!

وَلَا تَخْسِبَنَ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يَوْخُرُهُمْ لِيَوْمٍ تَسْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (الإِبْرَاهِيم/۴۲)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمنان انجام می‌دهند، غافل است! (نه، بلکه کیفر) آنها را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن (به خاطر ترس و وحشت) از حرکت بازمی‌ایستد...

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(النحل/١٧)

آیا کسی که (این گونه مخلوقات را) می‌آفریند، همچون کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ أَهْمَمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا(طه/٨٩)

آیا نمی‌بینند که (این گوساله سامری، که امروزه نماد وال استریت است) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُ كُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ(الأنبياء/١٠)

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی‌فهمید؟!

أُولَئِنَّ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَا هُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَى أَفَلَا يُؤْمِنُونَ(الأنبياء/٣٠)

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؛ و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم؟! آیا ایمان نمی‌آورند؟! بلْ مَتَعْنَا هَوْلَاءِ وَأَبَاءِهِمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتَى الْأَرْضَ نَنْصُصُهَا مِنْ أُطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ(الأنبياء/٤٤)

ما آنها و پدرانشان را (از نعمتها) بهره‌مند ساختیم، تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد)؛ آیا نمی‌بینند که ما پیوسته به سراغ زمین آمده، و از آن (و اهلش) می‌کاهیم؟! آیا آنها غالبدند (یا ما)؟!

أَفَلَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ(الأنبياء/٦٧)

اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرسید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! ولقد أرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٌ غَيْرُهُ

أَفَلَا تَتَّقُونَ(المؤمنون/٢٣)

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ او به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یکتا را بپرستید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا (از پرستش بتها) پرهیز نمی‌کنید؟!

وَهُوَ الَّذِي يَحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ(المؤمنون/٨٠)

و او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند؛ و رفت و آمد شب و روز از آن اوست؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

سَيِّقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(المؤمنون/٨٥)

بزوی (در پاسخ تو (کائنات برای کیست؟) می‌گویند: «همه از آن خدادست!»
بگو: «آیا متذکر نمی‌شوید؟!»

وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ(القصص/٦٠)

آنچه به شما داده شده، متع زندگی دنيا و زينت آن است؛ و آنچه نزد خدادست بهتر و پايدارتر است؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَّهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيْكُمْ بِضِيَاءِ أَفَلَا تَسْمَعُونَ(القصص/٧١)

بگو: «به من خبر دهيد اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سارد، آیا معبودی جز خدا می‌تواند روشنايی برای شما بياورد؟! آیا نمی‌شنويد؟!»

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَّهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيْكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبَصِّرُونَ(القصص/٧٢)

بگو: «به من خبر دهيد اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خدادست که شبي برای شما بياورد تا در آن آرامش يابيد؟ آیا نمی‌بینيد؟!»

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلَى وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ(السجده/٤)

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

خداآوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفرید، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی‌شوید؟!

أَوْلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يِمْسُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (السجده/۲۶)

آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرن پیش از آنان زندگی داشتند هلاک کردیم؟! اینها در مساکن (ویران شده) آنان راه می‌روند؛ در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک مجرمان)؛ آیا نمی‌شنوند؟!

أَوْلَمْ يَرَوَا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَتُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يَبْصِرُونَ (السجده/۲۷)

آیا ندیدند که ما آب را بسوی زمینهای خشک می‌رانیم و بوسیله آن زراعتها یی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تعذیبه می‌کنند؛ آیا نمی‌بینند؟!

لِيُأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلْتُهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (یس/۳۵)

تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است! آیا شکر خدا را بجا نمی‌آورند؟!

وَمَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (یس/۶۸)

هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می‌کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می‌گردانیم)؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟!

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (یس/۷۳)

و برای آنان (مردم) بهره‌های دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنیهای گواراء؛ آیا با این حال شکرگزاری نمی‌کنند؟!

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهَ هَوَاهُ وَأَضْلَلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشاوةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (الجاثیه/۲۳)

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

أَفَلَا يَتَبَرُّونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَفْفَالُهَا(محمد/۲۴)

آیا آنها در قرآن تدبیر نمی‌کنند، یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟!

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ(الذاريات/۲۱)

و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)، آیا نمی‌بینید؟!

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ(الغاشیة/۱۷)

آیا آنان به شتر نمی‌نگردند که چگونه آفریده شده است؟!

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثَرَ مَا فِي الْقُبُورِ(العاديات/۹)

آیا نمی‌داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند، یا اهل الکتاب لَمْ تُحَاجِّوْنَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أَنْزَلْتِ التُّورَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ(آل عمران/۶۵)

ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می‌کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می‌نمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است! آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(المائدۃ/۷۴)

یا به سوی خدا بازنمی‌گرددند، و از او طلب آمرزش نمی‌کنند؟ (در حالی که خداوند آمرزند مهربان است

آرزو و دعا می‌کنم همه شما رهروان صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ باشید نه رهروان صِرَاطَ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ و نه رهروان صِرَاطَ الضَّالِّينَ

ابطال داروینیسم

پیوست ۱ ابطال داروینیسم صفات اکتسابی و دراز شدن گردن زرافه!

نظریه لامارک بیان می کند موجودات زنده از هر عضوی که بیشتر استفاده می کنند آن عضو قویتر میشود و رفته رفته تخصص یافته تر میشود و از هر عضوی که کمتر استفاده شود یا استفاده نشود، آن عضو ضعیف شده یا در طول زمان از بدن آن موجود حذف میگردد به طور مثال یک بوکسور که از دستهای خود زیاد استفاده می کند دستان قویتر و درشتتری نسبت به دیگران داردیا پاهای فوتبالیستها قویتر است یا بسکتبالیستها قد بلندی دارند به نظر لامارک چون از این اندامها بیشتر استفاده میکنند ان اندام قویتر شده است لامارک ظن (حدس) میزند که قد زرافه ها اول به بلندی قد زرافه های کنونی نبوده است یعنی به مرور زمان بر اثر بالا کشیدن بدن برای خوردن برگ های بالای درختان نسل به نسل بر قد زرافه افزوده شده است یا مارها نیز مانند موجودات شبیه به خود پا داشته اند اما هیچگاه مار برای حرکت از پاهای استفاده نکرد و پا از بدن مارها حذف شد.

صفات یا اکتسابی هستند یا ارثی ، صفات اکتسابی را در گذر زمان، خودمان کسب می کنیم اما صفات ارثی از پدر یا مادر به ما ارث می رساند مانند رنگ پوست و چشم و

داروین به اشتباه فکر می کرد که ویژگی های به ارث رسیدنی هم به استفاده یا عدم استفاده مربوط بوده است، و اینکه ویژگی هایی که توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش کسب می شود به فرزندانش منتقل می شود. داروین به دنبال نمونه های دیگری بود. مانند پرنده گانی که از روی زمین تغذیه می کنند پاهای قوی تری به خاطر تمرين بدست می آورند، و بالهای ضعیف تری به دلیل پرواز نکردن بدست می آورند تا آنجا که بطور مثال شتر مرغ اصلاً

نمی توانست پرواز بکند، این اشتباه (به ارث رسیدن ویژگی های کسب شده) خوانده می شود و بخشی از فرضیه قلب ماهیت گونه ها بود که در سال ۱۱۱۸ هجری شمسی توسط ژان لامارک ارائه شد. در اوخر قرن ۱۹ میلادی این نظریه به لامارکیسم شهرت یافته بود، بیان می کرد که ویژگی های کسب شده توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش قابل به ارث رسیدن هستند. داروین پیشنهاداتی غیر موفق ارایه داد که سعی در توضیح نحوه عملکرد لامارکیسم داشت. در سال ۱۲۵۹ هجری شمسی، آزمایش های آگوست ویسمن نشان داد که تغییراتی که در یک شخص به دلیل استفاده یا عدم استفاده به وجود می آیند نمی توانند به ارث برسند. این باعث شد که نظریه لامارکیسم طرفدارانش را به تدریج از دست بدهد.

می گویند : انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می دهند . این فرایند از مکانیسم های کلیدی تکامل محسوب می گردد. درون یک جمعیت از موجودات زنده، تنوع ژنتیکی سبب می شود که در زیستگاه کنونی آن جمعیت، بعضی از افراد گروه برای بقا و زاد و ولد احتمال موفقیت بیشتری نسبت به دیگران داشته باشند. انتخاب طبیعی یکی از بنیان های اساسی زیست شناسی است. این واژه توسط چالز داروین در کتاب معروفش "اصل انواع" یا "خاستگاه گونه ها" در سال ۱۸۵۹ معرفی شد. لامارک بر این عقیده بود که صفات اکتسابی میتوانند به نسل های بعدی منتقل شوند یعنی اگر زرافه ای در طول عمرش ۳ سانتیمتر بر طول قدش (افزایش قد نسبت به والدین خود در سن مساوی) اضافه شود در موقع به دنیا امدن فرزندش قد فرزند ۳ سانتیمتر نسبت به روز اول تولد خودش بلند تر خواهد بود. این افزایش قد در نسل های بعدی نیز صورت می گیرد و قد زرافه طی سالیان درازی به این حد میرسد.

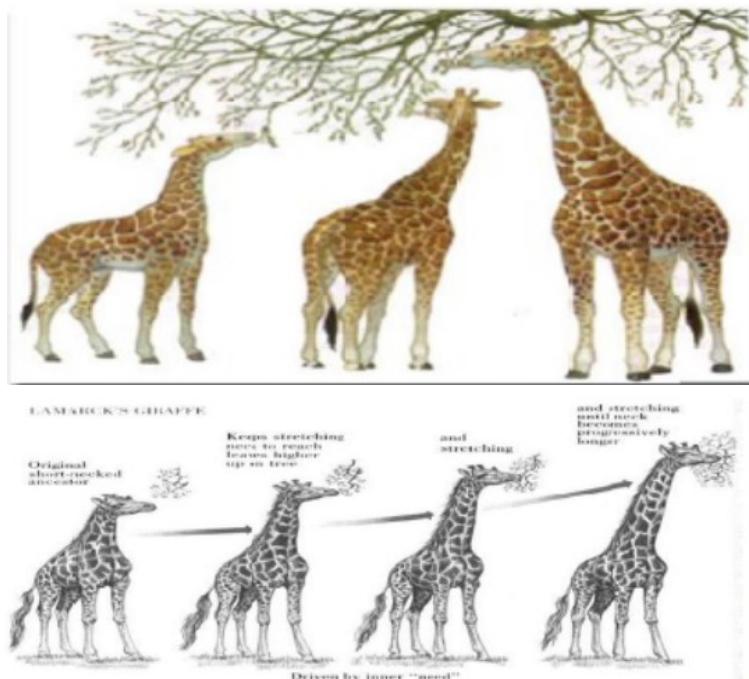
لذا لامارک معتقد بود: که تغییر گونه ها، نتیجه بر هم کنش بین آنها و محیط اطرافشان است . اصول نظریه لامارک عبارتند از: ۱- موجودات زنده ذاتاً استعداد

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

سازش با محیط دارند . ۲- سازش موجودات زنده در جهت افزایش توان حیاتی و کارایی آنهاست . ۳- صفات اکتسابی تبدیل به صفات ارثی می‌شوند(که ابطال شد) مثلا : داستان را اینگونه می‌گویند که گردن اجداد زرافه کوتاه بود و آنها برای رسیدن به برگ درختان مرتباً گردن خود را بالا می‌کشاندند ، زرافه‌های نسل بعدی هم به دلیل کاهش گیاهان سطح زمین مجبور بودند گردن خود را بالاتر بکشند و همین کوشش موجب افزایش طول گردن آنها شده است و این سازش هر بار به نسل بعد منتقل می‌شد (ارثی شدن صفات اکتسابی) و سرانجام تجمع این سازشها در طول نسل‌های مکرر موجب پدید آمدن زرافه‌های کنونی با گردن‌های دراز شده است.

فرضیه داروین در مورد پیدایش زرافه‌های گردن دراز شامل مراحل زیر است:
اجداد زرافه‌های امروزی در گذشته‌های دور احتمالاً گردنهایی به طول نامساوی داشتند و این تفاوت‌های ژنتیکی (ارثی) بوده است یا به عبارتی تفاوت‌های فردی بین افراد یک گونه بوده ، که منشاء ژنتیکی داشته اند (هر چند داروین نتوانست علت این تفاوت‌های فردی را توضیح دهد)
رقابت و انتخاب طبیعی سبب پیروزی نسل زرافه‌های گردن دراز که در استفاده از منابع موفق‌تر از گردن کوتاه‌ها بوده اند شد. تا آنکه بالاخره فقط زرافه‌های گردن دراز باقی ماندند.

امروزه فرضیه لامارک بدلیل ضعف‌هایی که دارد رد شده است . البته دانشمندان بنام ویسمون این کار را انجام داد او با آزمایش‌های خود بر روی چند نسل موش متوجه شد . صفات اکتسابی هیچگاه قابل انتقال به نسل بعدی نیستند. یعنی بر خلاف فرضیه لامارک صفات اکتسابی به ارث نمی‌رسند .
واهیمان، زیست شناس قرن ۱۹ لامارکسیم را باطل ساخت ، او نشان داد از تولید مثل موشهایی که دم‌شان را بریده‌اند، موشهای دارای دم طبیعی ایجاد می‌شود.



البته برای رد فرضیه لامارک مثال قوس کف پای انسان، را می زنیم. انسان ها بر اساس نظر داروینیستها : ۵.۴ میلیون سال است که بر روی پاهای خود راه می روند. با این همه فشاری که بر قوس کف پای انسان در طول زندگی اعمال می شود طبیعتا حتی اگر یک میکرون این قوسی کم شود و این به فرزندان منتقل شود لذا در طی زمان ۵.۴ میلیون سال انتظار می رود که این قوسی به طور کامل از بین برود. اما چرا چنین نشده است؟ چگونه است که تلاش زرافه برای رسیدن به برگ های بالایی درختان باعث دراز شدن گردنشان شده است. اما این همه فشاری که بر روی قوس کف پای انسان وارد می شود نتوانسته است که قوس کف پای انسان را از بین ببرد؟!

در مورد فرضیه داروین نیز این سوال مهم پیش می آید که تناسب بین اعضای بدن همیشه وجود دارد. یک انسان بلند قد تمام اعضای بدنش به طور متناسب بلند تر است و اینگونه نیست که این تناسب وجود نداشته باشد. آیا در بین

میلیاردها انسانی که وجود دارد انسانی که گردنش به طور غیر متناسب بزرگ تر باشد، دیده شده است. آیا در بین موجودات یک گونه تا کنون دیده اید که تعدادی از آن‌ها دارای گردن بلند و تعدادی دیگر با گردن کوتاه متولد بشوند تا در شرایطی که رقابت بوجود بیاید، گردن بلندها در رقابت برای بقا پیروز شوند؟! چرا فقط گردن زرافه‌ها دراز شده است و گردن هیچ حیوان دیگری دراز نشده است. بزهای نیز از برگ درختان تغذیه می‌کنند، پس چرا بزهای گردن دراز

در این رقابت باقی نمانده اند؟!

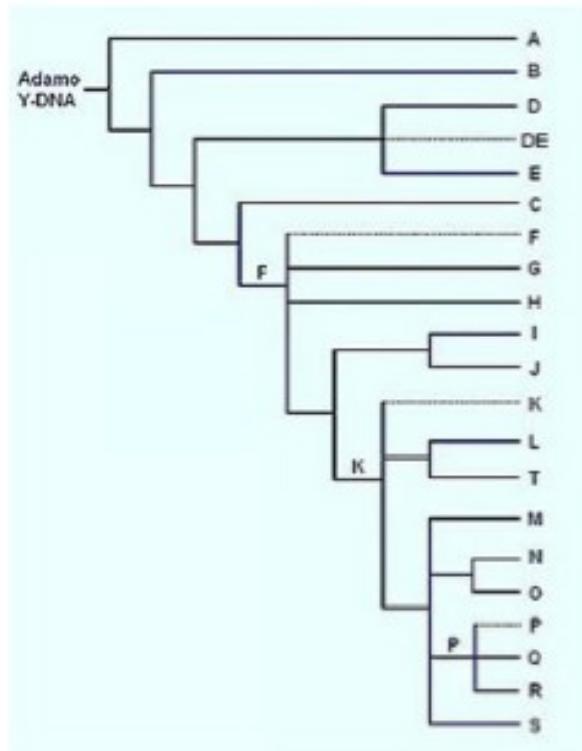
از طرف دیگر گردن یک عضو است که در طول قد در مقایسه با سایر اعضای بدن نقش بسیار کمی دارد. به این معنا که طبیعتاً زرافه‌هایی که دارای پاهای بلند تر بوده اند می‌بایست در این رقابت پیروز می‌شده اند، نه آنهایی که دارای گردن کمی بلند تر بوده اند.

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید: نه فرضیه لامارک و نه فرضیه داروین، هیچکدام نمی‌تواند حتی دراز شدن گردن زرافه را توجیح کند. براستی وقتی تطور قادر به پاسخ گویی به سوال ساده ای همچون علت افزایش گردن زرافه‌ها نیست. چگونه می‌تواند مکانیسم پیچیده حیات را پاسخ گو باشد.؟؟؟

همچنین جهش‌ها برای بقا می‌بایست هماهنگ باشند. مثلاً جهش نمی‌تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این جهش به تنها یکی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی‌تواند زنده بماند و لذا این جهش می‌بایست همراه با جهش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین جهش می‌بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفتد. تا آن جهش بتواند سودمند باشد. پس سوالی که پیش می‌آید این است: آیا اول گردن زرافه دچار جهش شد یا اول قلبش دچار جهش شده است؟ پس کدام یک بر دیگری مقدم بوده است؟!

پیوست ۲ ابطال داروینیسم بررسی دی ان ای

ولز با آنالیز دی ان ای انسانهای مختلف که در نقاط مختلف زندگی می‌کنند نشان داد است که تمام انسانهای امروزی ۴۶ کروموزومی بوده و البته طبق نظر او، همه انسانها از نسل یک فرد هستند. (ما در قرآن کنفس واحد را داریم که طبق توضیحات ارائه شده، منطق محکمتری است) این فرد را کروموزوم ۷ آدم، می‌شناسند در نمودار زیر می‌توانید انشعاب شدن کروموزومهای جنسی تمام مردم دنیا که زیر شاخه‌هایی از ۷ کروموزوم آدم هستند را مشاهده کنید.



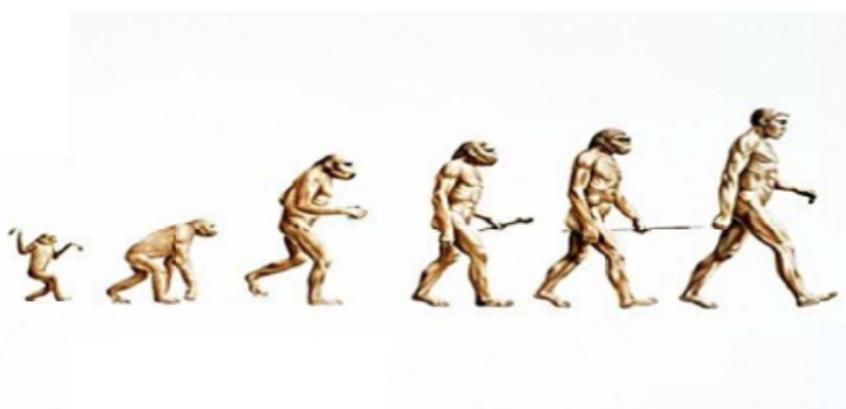
چگونه است که تطورگراها ۵.۴ میلیون سال پیش از انشعاب انسان از نیای مشترکش سخن می‌گویند اما تمام افراد این انشعاب در طی فاصله زمانی ۵.۴ میلیون سال تا (طبق ادعای ولز، ۹۰ هزار سال پیش) به طور کامل از بین رفته

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

است (یعنی تمام افرادی که در این انشعاب هستند ، افرادی که قرار بوده انسانهای امروزی را بسازند مرده اند و فقط یک نوع باقی مانده است !) در حقیقت می باشد : تنها و تنها یک نفر از این انشعاب به صورت کاملاً گزینشی باقی مانده باشد تا تمام انسانهای امروزی از آن منشعب شوند ؟ آیا این شبیه یک جوک خنده دار نمی باشد ؟!

در ژنتیک انسانی آدم رنگین تن ۷ جدیدترین نیای مشترک (ج . ن . م) تمامی انسانها از طرف پدری است (بدین معنی که اگر تنها در امتداد خط پدری در درخت خانوادگی به گذشته برگردیم ، ج . ن . م نقطه‌ای است که تمامی این خطوط به هم می رسند)

این موضوع فرضیه تطور را با یک بن بست بزرگ مواجه می سازد و البته با فروپاشی تطور در مورد انسان ، کل فرضیه داروین فرو خواهد ریخت .

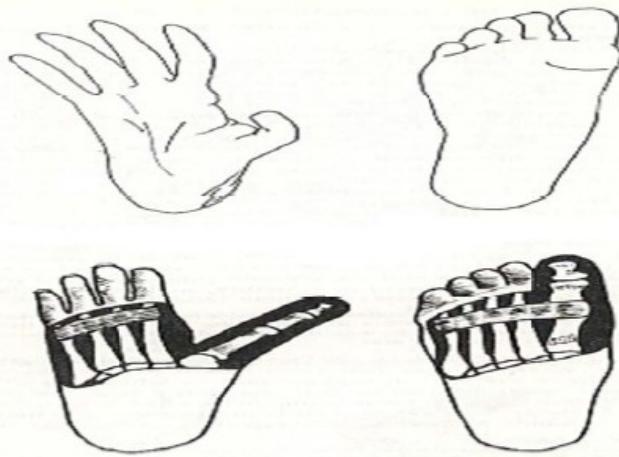


محیط به هیچ وجه نمی تواند به طور گزینشی عمل کرده و فقط نسلهای بیابینی را منقرض کند و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه‌های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است ، پس چرا همین محیط ، نسلهای سازگارتر را ، آن هم به صورت گزینشی ، از بین برده است ؟! به عبارت دیگر : آیا محیط چیزی را که خود آفریده ، منقرض می کند و آن هم به صورت گزینشی !!! تکامل و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انراض

!!!! اگر این تغییر در اثر افزایش سازگاری بیشتر بوده است ، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط ، شامپانزه منشعب شده اند از خود شامپانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند ؟ !!! می پرسیم : چرا گونه ها تغییر کرده اند ؟ می گویند برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط !!! می پرسیم پس چرا منقرض شده اند ؟ !!! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط ، و در اثر سازگاری بیشتر تغییر کرده اند !!!

چرا موجوداتی که از شامپانزه باهوشت بوده اند منقرض شده اند ؟ !!!
مگر هوش باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود ؟؟؟ پس چرا شامپانزه ای که هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده اند ؟

اما چرا ساختار پا تغییر پیدا کرده است ؟ ! داروینیست ها می گویند :
محیط عامل این تغییر می باشد : و در نتیجه راه رفتن بر روی دو پا ، دست های انسان نسبت به پاهایش به تدریج کوتاه تر گشته و در پاهای نیز تغییرات بزرگی به وقوع پیوسته است . در میمونها ، کف پا همواره (فاقد قوسی) و انگشتان پا بسیار دراز است و انگشت شست پا مانند انگشت شست دست در کنار قرار دارد . در اجداد قدیمی ما ، به تدریج در زیر پا قوسی ، به وجود آمد ،
که این قوسی اهمیت بزرگی در وضع قائم انسان داشته است و انگشت شست پا نیز در بین سایر انگشتان کلفت تر گردیده و با انگشتان دیگر در یک صفحه قرار گرفته است .



سوال این است که اول قوس کف پا به وجود آمد و به وضع قائم انسان کمک کرد ، یا راه رفتن بر روی دو پا باعث ایجاد تغییرات شده است؟! پس کدام یک مقدم بر دیگری بوده است؟!

آیا انسانی وجود دارد که پایی شبیه به شامپانزه داشته باشد؟ خیر ... در حقیقت این بدین معنی است که در طی ۵.۴ میلیون سال پیش هیچ عضوی از زیر شاخه انسانی دچار جهشی نشده است که پای او را به پایی شبیه به شامپانزه تبدیل کند زیرا اگر این اتفاق فقط در یک عضو از میلیاردها عضوی که در طی این مدت زندگی می کرده اند اتفاق افتاده بود اکنون باید به زیر شاخه هایی از انسانها برسیم که پایی شبیه شامپانزه ، اما بدنبال شبیه انسان داشته باشند. اما چرا چنین نشده است؟! همین موضوع در مورد شامپانزه نیز صدق می کند . آیا شامپانزه ای وجود دارد که در اثر جهش دارای پایی شبیه به انسان باشد ؟ خیر ... این بدین معنی است که در طی ۵.۴ میلیون سال پیش هیچ عضوی وجود نداشته است که بدنبال شبیه شامپانزه ولی پایی شبیه انسان داشته باشد . زیرا اگر این جهش فقط و فقط یکبار ، در یکی از اعضای خانواده شامپانزه ها اتفاق می افتاد اکنون می بایست زیر شاخه ای از شامپانزه ها وجود

داشته باشند که پایی شبیه انسان و بدنی شبیه شامپانزه داشته باشند . اما چرا چنین نشده است !؟

آیا جنس ضعیفی چون بافت مغزی می تواند جنس سختی همچون جمجمه را بزرگ کند ، ولی در طی همین فاصله زمانی ، آن همه فشاری که به پای انسان وارد می شود نمی تواند که قوس کف پای انسان را از بین ببرد ؟!
نکته بسیار مهم تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است . در صورتی که در فرآیند گزینش جنسی ، طبیعتاً فرد با مغز و جمجمه بزرگتر می باشد هیکل بزرگتر هم داشته باشد .

داروینیست ها می آیند و شباهتهاي ظاهری بين جانوران مختلف پيدا می کنند سپس ادعا می کنند که اين شباهتها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلاً فلان حيوان، ريشه مشترك دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند ...
اما سوال من اين است که موز و خيار هم نيات مشترك دارند ؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد ؟! اگر وجود شباهتهاي جزئي در ميان جانوران راهي برای اثبات تکامل (تطور) است . پس طبیعتاً نبود هیچگونه شباهت در ميان گیاهان مختلف ، راهی است که فروپاشی كامل داروینیسم را فراهم می کند .

بررسی نژادی

كلمب و يارانش پس از ۳۵ روز سفر سخت ، پا به جزيره اي زيبا و سرسيز از مجمع الجزاير باهاما (آمريکاي مرکزي) گذاشتند .

رفتار بوميان آمريکائي با تازه وارдан دوستانه و صلح جويانه بود . كلمب در نامه اي به فردیناند و ايزابلا درباره ساكنان جزيره می نويسد : اين مردم دين ندارند و حتى بت نمي پرستند . بسيار نجبييند و نمي دانند بدی چيست ، هيج نوع

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

سلامی ندارند ، نه یکدیگر را می کشند و نه از هم سرقت می کنند .

اینجاست که حکمت آیه لتعارفوا را می توان فهمید

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند ؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره ها را این بومیان با چه وسیله ای طی کرده اند ؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده اند که کلمب با کشتی های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری ۳۵ روزه انجام داده است ؟

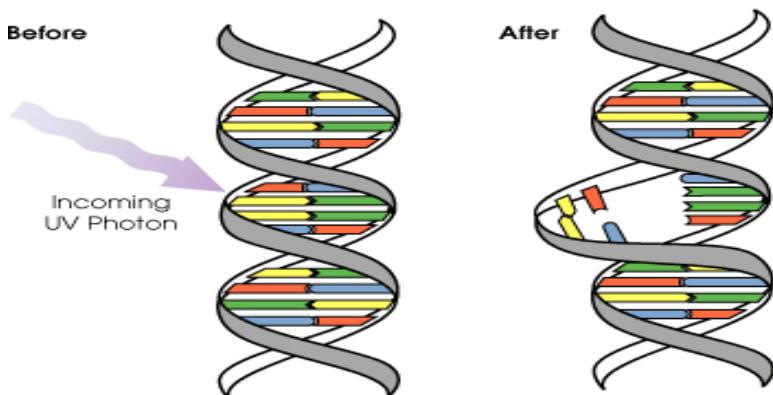
بومیان استرالیا به ساکنان اولیه قاره استرالیا گفته اند که از دهها هزار سال پیش از ورود اروپائیان به این سرزمین در آنجا زندگی می کرده اند .

با ورود سپید پوستان و دیگر مردمان به سرزمین استرالیا ، ساختار زندگی بومیان که طی هزاران سال دست نخورده باقی مانده بود به شدت دچار دگرگونی شد . امروز بومیان همراه با دیگر ، گروههای قومی و نژادی ، در مناطق مختلف استرالیا زندگی می کنند و تا حدودی سنتها و روش زندگی خود را حفظ کرده اند .

خلقت گراهای مسیحی ، تغییرات میکرونی در موجودات را در اثر شرایط مختلف محیطی قبول دارند . در حقیقت آنها معتقد اند که آفریدگار ، یک انسان به نام حضرت آدم آفریده است و این انسان ، میلیونها و بلکه میلیاردها سال هم که بگذرد باز هم انسان باقی خواهد ماند . اما از همین یک انسان ، انسانهای مختلفی با رنگها و چهره های مختلف منشعب می شود ، در حقیقت تغییرات ایجاد شده در اثر محیط بسیار ناچیز می باشد . اما در همه این انسانها تعداد کروموزومها یکسان است و ساختار کلی بدن کاملا مشابه می باشد . به این معنا که حضرت آدم هم ۴۶ کروموزوم داشته است . و میلیاردها سال بعد نیز انسانها همین تعداد کروموزوم را خواهند داشت .

پیوست ۳ در ابطال داروینیسم جهش یا موتاسیون

تکامل گراها می‌گویند: منشا تغییرات هستی، تغییراتی است که بر حسب تصادف در ساختار ژنتیکی موجودات بوجود می‌آید. خصوصیاتی که توسط این تغییرات بوجود می‌آید، توسط مکانیزم انتخاب طبیعی تعیین می‌شود بهمین خاطر موجودات تکامل میابند. با بررسی دقیقتر این داستان، در واقع به نبودن یک چنین مکانیزمی پی‌خواهیم برد زیرا نه انتخاب طبیعی ونه تغییرات مطرح برای تکامل موجودات کوچکترین تاثیری بر این ادعای نوعها تکامل یافته‌اند و تبدیل بیکدیگر شده‌اند ندارد.



جهش یا موتاسیون یک تغییر ژنتیکی است که صفات زیستی بعضی از افراد یک گونه را تغییر می‌دهد. به عبارت دقیق‌تر، جهش‌ها، تغییراتی در توالی DNA هستند. جهش‌ها می‌توانند در هر ناحیه‌ای از DNA رخ دهند. در موارد نادر ممکن است تغییر خود بخودی در قسمتی از DNA رخ دهد. این تغییر که جهش نامیده می‌شود، ممکن است تغییر در رمز ایجاد نموده و به تولید یک پروتئین ناقص منجر شود. بیشتر جهش‌ها از نظر ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده‌اند، مجموعهٔ کامل ژن‌های موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازنی را بوجود آورده باشند. یعنابراین اگر بسیاری از این ژن‌ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش‌ها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژن‌ها می‌شوند.

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

تغییرات ژنتیکی تصادفی در تولید مثل‌های بعدی بیش از آنکه مفید باشد مضر است. و حتی جهش‌هایی که در سلول‌های سوماتیک رخ می‌دهند و به زاده‌های بعدی منتقل نمی‌گردند، نیز برای جاندار مضر می‌باشند. حتی گفته می‌شود که همان‌طور که قبلًاً تصور می‌شد، سرطان اغلب ناشی از جهش‌هایی در سلول‌های سوماتیک است.



در نتیجه موتاسیون اطلاعات جدیدی به دن.آ. افزوده نمی‌شود بخششایی که اطلاعات ژنتیکی را در بر دارد این بخشها از جایشان کنده شده، تخریب شده و یا به بخش‌های مختلف دن.آ. منتقل می‌شوند. اما مطلقاً به هیچ وجه موتاسیونها، بیک موجود زنده یک عضو و یا خصوصیت جدیدی اضافه نمی‌کند. فقط باعث آنورمالی می‌شوند مثلاً، پا از پُشت و یا گوش از شکم در آید.

تطور گرایان با تشخیص این امر که انتخاب طبیعی هیچ عملکرد تکاملی ندارد مفهوم جهش را در قرن بیستم وارد فرضیه‌ی خود کردند. جهش‌ها تغییر شکل هایی هستند که همچون تشعشعات، در اثر عوامل خارجی در ژن موجودات زنده به وجود می‌آیند. تکامل گرایان(تطور گرایان) ادعا می‌کنند که این تغییر شکل‌ها باعث تکامل موجود زنده می‌شوند. اما یافته‌های علمی این ادعا را رد می‌کنند، زیرا تمام جهش‌های قابل مشاهده و مؤثر، فقط اثرات تحریبی بر روی موجودات زنده داشته اند. تمام جهش‌هایی که در انسان رخ داده، منجر به ناهنجاری‌های جسمی و روحی مانند منگولیسم، زالی، کوتولگی یا بیماری‌هایی مانند سرطان می‌شوند. دلیل دیگری که جهش نمی‌تواند باعث ایجاد

موجود زنده‌ی دیگر شود، آن است که جهش اطلاعات ژنتیکی به موجودات نمی‌دهد. جهش‌ها مانند بر خوردن ورق‌های بازی، باعث پخش تصادفی اطلاعات ژنتیکی می‌شوند. به عبارت دیگر، هیچ‌گونه اطلاعات جدید ژنتیکی در پی جهش‌ها حاصل نمی‌شود.

اما فرضیه تطور، مدعی است که اطلاعات ژنتیکی موجودات زنده، با گذشت زمان افزایش می‌یابد. برای مثال در حالی که یک باکتری ساده ۲۰۰۰ نوع مختلف پروتئین دارد، یک انسان ۱۰۰۰۰۰۰ مختلف پروتئین دارد، بنابر این یک باکتری دقیقاً "باید ۹۸۰۰۰ پروتئین جدید را کشف کند تا به انسان تبدیل شود.

به هیچ وجه امکان ندارد که این ساختار‌های پروتئینی با جهش به وجود آیند زیرا جهش‌ها نمی‌توانند چیزی به dna اضافه کنند. هیچ تعجبی وجود ندارد که تا کنون حتی یک جهش هم مشاهده نشده است که باعث تولید اطلاعات ژنتیکی یک موجود زنده شود. پیرپال گراسه، رئیس سابق آکادمی علوم فرانسه، به رغم آنکه خود نیز یک تطور گراست، اعتراف کرد: اهمیتی ندارد که چه مقدار جهش انجام می‌گیرد، مهم این است که این جهش‌ها هیچ نوع تکاملی را به وجود نمی‌آورند.

مگس میوه، بهترین نمونه آزمایشگاهی برای بررسی تکامل می‌باشد زیرا در هر روز تولید مثل می‌کند و لذا در یک سال می‌توان ۳۶۵ نسل آن را مورد بررسی قرار داد. ده‌ها سال بود که تکامل گرایان آزمایش‌های جهشی را روی مگس‌های میوه انجام میدادند، چون این مگس‌ها به سرعت تکثیر و به سادگی دچار جهش می‌شدند. این مخلوقات میلیون‌ها بار و به طرق مختلف جهش می‌یافتدند، اما حتی یک جهش سودمند هم اتفاق نیفتاد. اعتراف امیل گوبینو داروینیست که می‌گوید: «جهش‌ها زایده‌ی تصادف می‌باشند ولی چگونه می‌توان از یک سلسله تصادف، عضوی جدید بدست آورد که با روابط بی‌شماری که این عضو لازم دارد، هماهنگ باشد».

شصت سال است که ژنتیک شناسان در چهار گوشه دنیا برای اثبات تئوری خود

مگس‌های میوه را پرورش میدهند. اما حتی یک نوع و حتی تغییر یک انزیم را نیز رسد نکرده اند. یک متحقّق بنام مایکل پیتمان، ناموفقی آزمایشات بر روی مگس‌های میوه (fly fruit) را چنین توضیح میدهد: ژنتیک شناسان بی شماری قرار دادند. خوب آیا در نتیجه، یک تکامل، ساخت مگسی کاملتر بوجود آمد؟ متاسفانه خیر. تعداد اندکی از این موجوداتی که توسط ژنتیک شناسان بوجود آمد توانست در شرایط معمولی زندگی کنند. در واقع تمام مگس‌هایی که تحت موتابیون قرار گرفتند یا مُردند یا سقط و یا نیروی تولید مثل خود را از دست دادند. برای خود انسان هم وضعیت بهمان شکل است. موتابیونهای رصد شده بر روی انسانها، تمامشان مُضر بودند.

أنواع جهش:

می‌توان جهش‌ها را بسته به این که چه تاثیری بر فنوتیپ موجود زنده وارد می‌کنند، به سه دسته تقسیم نمود:

جهش‌های مضر (detrimental): به جهش‌هایی گفته می‌شود که شایستگی فرد را کاهش می‌دهند. جهش‌های مضر غالباً جمعیت حذف می‌شوند زیرا انتخاب طبیعی بر علیه افرادِ واجدِ این گونه جهش‌ها عمل می‌کند.

جهش‌های خنثی (neutral): جهش‌های خنثی آنهایی هستند که تاثیرات فنوتیپیک آنها نه سودمند است و نه مضر و معمولاً توسط انتخاب طبیعی تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند و به عنوان نتیجه یک شکاف ژنتیکی ممکن است در جمعیت باقی بمانند یا از بین بروند.

جهش‌های مفید (benefical): جهش‌های سودمند آنهایی هستند که آلل‌های حاصله به دلیل اینکه سازگاری فردِ حاملِ جهش را افزایش می‌دهند، باقی می‌مانند. نهایتاً این جهش‌ها تمایل دارند که در جمعیت ثبت شوند. طی فرایند تثبیت، یک آلل جایگزین آلل دیگری می‌شود.

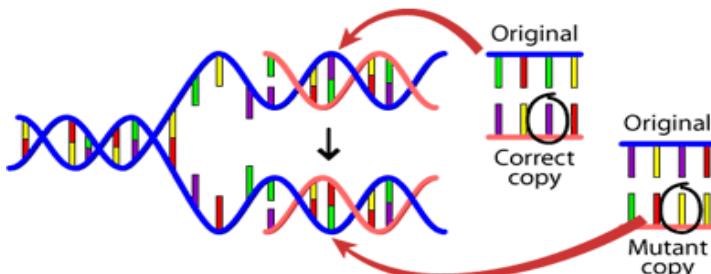
بیشتر جهش‌ها از نظرِ ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده‌اند، مجموعهٔ کاملِ ژن‌های موجود در یک فرد، باید ترکیبِ متوازنی را بوجود آورده باشند. بنابراین

اگر بسیاری از این ژن‌ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش‌ها باعثِ ایجادِ تغییرات مفید در ژن‌ها می‌شوند.

از طرف دیگر برای ایجاد یک عضو جدید برای اولین بار نیاز است که اطلاعات مربوط به ساخت آن وجود داشته باشد و با جهش نمی‌توان اطلاعات جدید را بدست آورد. همانطور که در شکل زیر مشاهده می‌کنید، جهش یا باعث حذف اطلاعات، تکرار اطلاعات، برعکس کردن اطلاعات و جایگزینی اطلاعات می‌شود.

عوامل جهش:

۱- جهش در اثر اشتباه در کپی‌سازی دی‌ان‌ای:



۲- جهش در اثر عوامل خارجی:

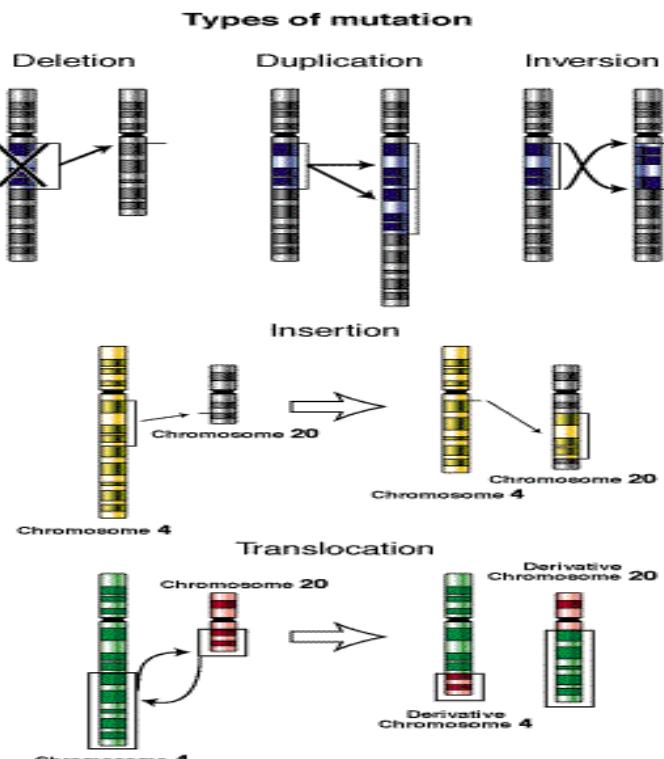
پرتوهای فرابنفش، پرتوهای ایکس و مواد شیمیایی از عامل جهش‌زا هستند. پرتوهای فرابنفش با طول موج ۲۶۰ نانومتر بوسیله بازهای dna به شدت جذب می‌شوند و این امر به ایجاد تغییرات شیمیایی در رشته dna می‌انجامد معروفترین و شناخته شده‌ترین اثر پرتو فرابنفش بر روی بازهای رشته dna است که موجب ایجاد پیوندهای دو تایی (دیمر) بین مولکول تیمین مجاور هم می‌شود نسخه‌برداری غیر طبیعی از این قسمتها که حاوی تیمین دیمر است موجب جهش خواهد شد.

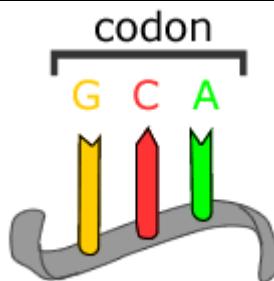
بسیاری از ارگانیسم‌ها دارای آنزیمهای ترمیم کننده‌ای هستند که می‌توانند آسیبهای ناشی از پرتو را ترمیم کنند علاوه بر این، پرتو فرابنفش می‌تواند

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

موجب تغییرات دیگر در رشته dna شود ولی چگونگی وقوع این اثر گذاری مشخص نیست. پرتوهای یونیزه کننده ، مانند پرتو ایکس و پرتو اتمی ، نیز جهش‌زا هستند و چگونگی عمل آنها متفاوت است این پرتوها می‌توانند در بازه‌ای رشته dna موجب تغییرات شیمیایی شوند و یا باعث شکسته شدن رشته dna یا حذف یک یا چند باز از رشته گردند.

أنواع جهش





1 codon = 1 amino acid

اگر اطلاعات موجود در دی ان ای را در نظر بگیرید:
انواع جهش را می توان به صورت زیر در نظر گرفت:
1- جایگزینی (substitution):

CTGGAG	CTGGAG
CTGGGG	CTAG

2- حذف (deletion): ۳- وارد کردن (insertion):

X he fat cat sat	CTGGAG
hef atc ats at	CTGG T GGAG

4- فریم شیفت (frameshift): ۵- دو برابر شدن (duplication):

جهش همانند تیری است که در تاریکی رها می شود و این امری تصادفی است
که مشخص نمی کند این تیر به کجا اصابت خواهد کرد و چگونه یک ژن را
تغییر می دهد.

براستی آیا می توان از جهش انتظار ایجاد قوس کف پا را داشت؟! برای ایجاد این قوسی کدام اطلاعات و چگونه می باشد تغییر کنند؟! آیا از مواد شیمیایی و پرتوهای بنفش می توان انتظار داشت که این تغییر را بوجود بیاورند؟! اگر می توان از این امواج چنین انتظاری داشت پس لابد می توان در آزمایشگاه نیز پای انسانی را از نسل شامپانزه ها بوجود آورد. آیا چنین جهشی در طبیعت و یا در آزمایشگاه دیده شده است؟!

آیا می توان از جهش ایجاد مکانیزم های پیچیده ای همچون مغز و قلب و چشم

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

و ... را انتظار داشت؟! دقت در مکانیزم های ایجاد کننده جهش از جمله: مواد شیمیایی و پرتوهای ماوراء بینفس و پرتو ایکس نشان دهنده میزان انتظاری است که می توان از جهش داشت. جهش همانند غلط های املائی یک تایپیست و یا تکرار دوباره یک پاراگراف و یا جابجایی مطالب یک فصل با فصل دیگر است که نه تنها نمی تواند ایجاد کننده اطلاعات باشد، بلکه نابود کننده اطلاعات نیز می باشد. لذا از جهش می توان حذف یک عضو یا جابجا در آمدن یک عضو را انتظار داشت.

همچنین جهش ها برای بقا می بایست هماهنگ باشند. مثلاً جهش نمی تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این جهش به تنها یی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی تواند زنده بماند و لذا این جهش می بایست همراه با جهش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین جهش می بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفت. تا آن جهش بتواند سودمند باشد.

پیوست ۴ در ابطال داروینیسم فسیل زنده (گذر میانی)

اگر واقعاً نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمیابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده دقیقاً و بطور کامل سرجای خود میباشد؟ میباشیستی تعداد بیشماری از این فرمهای گذر میانی باشند فقط چرا در لایه های بیشمار گره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالات نمی باشند؟

تنها بیان داروین در مقابل این بن بست بزرگ این بود، دلیل فسیل برای آن دوران ناکافی است. ادعای کرده بود که اگر ثبت فسیلهای دقیقاً بررسی شوند مطلقاً به دلایل فرمهای گذر میانی خواهند رسید. تکامل گرایان با باور به پیشگویی داروین، از اواسط قرن نوزدهم بطور چشم گیری برای یافتن فرمهای گذر میانی

در چهار گوشه دنیا به بررسیهای فسیل پرداختند. در حالیکه، اصلاً به چنین فرمهای گذر میانی بخورد نشد. تمام یافته‌های بدست آمده از بررسیها و حفاریها، برخلاف انتظار تطور گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده‌اند. تکامل گرایان (تطور گرایان) با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تطورگرا میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیلها چه در سطح انواع باشند و یا گروهها، بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله‌ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی کره زمین تشکیل گروهها را میبینیم. فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر میکند: بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است... این اطلاعات ثبت شده به هیچ وجه آثار فرمهای گذر میانی داروین را به میان نگذاشته است. نوعها یک دفعه بوجود می‌آیند و باز یک دفعه نابود می‌گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوعها از طرف پروردگار بوجود آمده‌اند را ثابت میکند.

چرا در طبیعت هیچ گونه بینابینی، و فرم‌های گذر میانی، قابل مشاهده نیست؟! چرا در طبیعت بیشمار گونه بینابینی که در حال تبدیل شدن به گونه دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟

چه لزومی دارد که تکامل گراها (تطور گراها) بدبناه فسیل باشند؟ آیا در همین مقطع زمانی نبایستی فرم‌های گذر میانی در طبیعت باشند؟ آیا تطور گراها در فسیل‌های کشف شد، به فرم‌های گذر میانی رسیده‌اند؟

چگونه محیط فقط یک گونه را به گونه دیگر تبدیل می‌کند ولی گونه‌های دیگر که در همان زمان در همان طبیعت بوده‌اند دچار تغییر نمی‌شوند؟! آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟! آیا محیط می‌تواند به صورت گزینشی فقط بر یک جاندار تغییرات را بوجود بیاورد و سایر جانداران را بدون تغییر بگذارد؟ در حقیقت وقتی به گذشته برمی‌گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل‌های موجود زنده، نشان می‌دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده اند و ثابت باقی مانده اند و این با فرضیه تطور مغایرت دارد.

منابع:

http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution_deceit/evolution_deceit_7.php

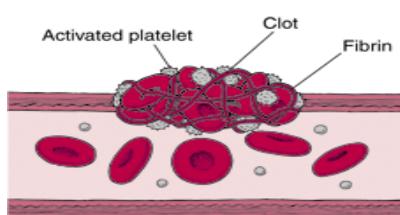
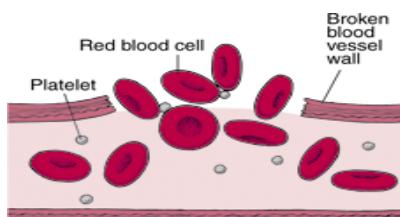
<http://www.harunyahya.com/evolutiondeceit·4.php>

پیوست ۵ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت انعقاد خون و پیچیدگی غیر قابل انکار آن

وقتی قسمتی از بدنتان را می‌برید، زندگی شما وابسته به توانایی انعقاد خون قبل از خروج کامل آن از بدنتان است.

خون رفتار کاملاً ویژه‌ای را دارد. وقتی یک مخزن مایع مانند قوطی شیر و یا مخزن گازوئیل سوراخ می‌شود، مایع شروع به نشت کردن می‌کند. هرچند سرعت نشستی بستگی به لزجت سیال دارد اما تمام سیال با گذشت زمان تخلیه خواهد شد و هیچ مکانیزمی که جلوی این نشستی را بگیرد وجود ندارد. اما وقتی قسمتی از بدن بریده می‌شود، انعقاد خون باعث رفع نشستی خون از قسمت بریده شده می‌شود.

پلاکت‌ها، اجزای کوچک مسطحی هستند که در خون وجود دارند و از بقیه سلول‌های خونی بسیار کوچک ترند. وظیفه اصلی پلاکت‌ها کمک به جلوگیری از خونریزی شدید به هنگامی است که در قسمتی از بدن



جراحتی رخ داده است. آنها عامل اصلی بند آمدن خون می باشند! هنگامی که یکی از راه های جریان خون دچار پارگی می شود پلاکت ها در آنجا جمع می شوند و بطور موقت مانع از خونریزی شدید می شوند. در واقع نقش آنها تسریع انعقاد خون می باشد. براستی اگر خون فاقد این ویژگی بود با یک زخم ساده تمام خون از بدنمان خارج می شد!

پلاسمها حامل سلولهای خون هستند. آنها ترکیبی از پروتئین، نمک و آب هستند و توانایی حمل مواد غذایی، مواد آلی، هورمونها و سلولهای خون را در مسیر جریان خون دارند. از وظایف مهم پلاسما کمک به پلاکت ها برای در کنار هم ماندن و لخته شدن خون هنگام خونریزی می باشد. (برای درک بهتر شما می توانید پلاکت ها را به آجر و پلاسما را به سیمان و عمل جلوگیری از خونریزی را به درست کردن یک دیوار با آجر و سیمان تشبیه کنید.

پیشرفت های بیوشیمی نشان می دهد که انعقاد خون مکانیزم بسیار پیچیده ای می باشد. که از اجزاء مختلفی تشکیل شده است و نبود یکی از این اجزاء و یا اشکال در یکی از آنها باعث می شود که انعقاد خون در زمان یا مکان مناسب انجام نشود.

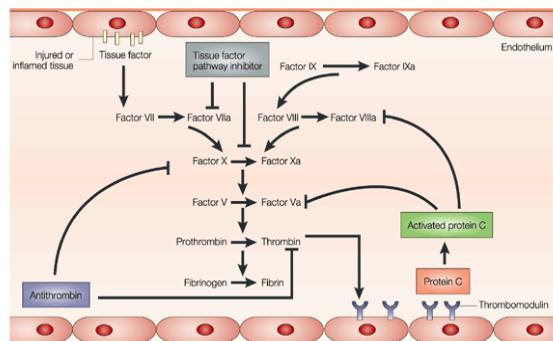
در حدود ۲ تا ۳ درصد پروتئین در پلاسمای خون، شامل پروتئین پیچیده ای به نام فیبروژن می باشد. پروتئین فیبروژن باعث ایجاد فیبر می گردد. سایر پروتئین های موجود در خون، مکان و زمان انعقاد خون را تعیین می کنند.

فیبروژن از شش پروتئین زنجیره ای تشکیل شده است. میکروسکوپ های الکترونیکی نشان می دهند که فیبروژن یک مولکول میله ای شکل است که در انتهای دارای دو و در وسط دارای یک برآمدگی گرد می باشد. فیبروژن تا زمانی که در بدن بریدگی و یا زخمی ایجاد نشود در پلاسما به صورت محلول وجود دارد. به خاطر شکل مولکولی فیبروژن این پروتئین باعث ایجاد یک مش پروتئینی همانند تور ماهی گیری می شود و سلول های خونی را به دام می اندازد و باعث انعقاد خون در محل بریدگی می شود.

ترومبین پروتئینی دیگری است که در انعقاد خون موثر است. ترومبوین در ابتدا

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

به صورت غیر فعال می‌باشد که به آن پروتروموبین نمی‌گویند. پروتروموبین نمی‌تواند فیبروژن را بشکافد و به فیبرین تبدیل کند. اما زمانی که بریدگی بوجود می‌آید، پروتئینی به نام استارت فاکتور، پروتروموبین را می‌شکافد و به ترومبوین فعال تبدیل می‌کند و سپس ترومبوین فعال شده و فیبروژن را به فیبرین تبدیل می‌کند. همچنین پروتئینی به نام اکسلرین باعث افزایش فعالیت پروتئین استارت فاکتور می‌شود. پس اکسلرین با فعالتر کردن استارت فاکتور، شکافت فیبروژن را سریعتر می‌کند. لذا انعقاد مناسب خون، به عملکرد این دو پروتئین مجزا، مستگی دارد.

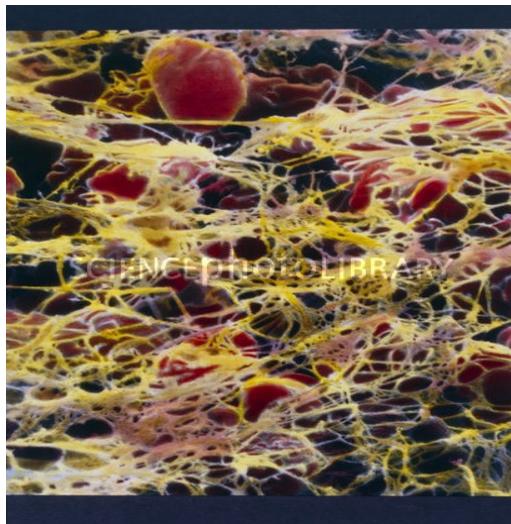


Nature Reviews | Drug Discovery



مکانیزم انعقاد خون یک مکانیزم فوق العاده پیشرفته است و در حدود بیست آنزیم مختلف در انعقاد خون موثر هستند و هر کدام وظیفه مشخصی را دارند. به طور خلاصه می‌توان گفت که عوامل و فاکتورهای زیر در انعقاد خون موثر

i (fibrinogen) ، ii (prothrombin) ، tissue factor ، calcium ، v (proaccelerin, labile factor) ، vi و vii (stable factor, proconvertin) ، viii (antihemophilic factor a) ، ix (antihemophilic factor b or christmas factor) ، x (stuart-prower factor) ، xi (plasma thromboplastin antecedent) ، xii (hageman factor) ، xiii (fibrin-stabilizing factor) ، von willebrand factor ، prekallikrein (fletcher factor) ، high-molecular-weight kininogen (hmwk) (fitzgerald factor) ، fibronectin ، antithrombin iii ، heparin cofactor ii ، protein c ، protein s ، protein z ، protein z-related protease inhibitor (zpi) ، plasminogen ، alpha ۲-antiplasmin ، tissue plasminogen activator (tpa) ، urokinase ، plasminogen activator inhibitor-۱ (pai۱) ، plasminogen activator inhibitor-۲ (pai۲) ، cancer procoagulant



فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

سوال این است که ماده چگونه پی به اهمیت ایجاد مکانیزم انعقاد خون برد است و چرا این خاصیت را در خون ایجاد کرده است؟ آیا براستی می‌توان ایجاد چنین مکانیزم پیچیده‌ای را با انتخاب طبیعی و تکامل ناشی از گذر زمان توجیه کرد؟!

دکتر میشائل بح در کتاب: "جعبه سیاه داروین" می‌گوید: آیا تا کنون کسی توانسته است بگوید که این سیستم بیوشیمی بسیار پیچیده از چه ناشی شده است؟ انعقاد خون یک نمونه از پیچیدگی‌های موجود در بدن است که فرضیه داروین را به آرامی سرنگون می‌کند.

منابع: <http://delusionofevolution.blogfa.com/post-۲۰.aspx>
<http://en.wikipedia.org/wiki/coagulation>

پیوست ۶ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت، سوسک بمب افکن:



سوسک بمب افکن حشره‌ای است که تحقیقات زیادی درباره آن انجام شده است. ویژگی قابل توجه ای که این حشره دارد این است که از روش‌های شیمیایی برای محافظت از خود در برابر دشمنان استفاده می‌کند. حشره در لحظه‌های خطر برای دفاع از خود پراکسید هیدروژن و هیدروکینون را که در بدنش ذخیره شده است به طرف دشمن پرتاب می‌کند.

قبل از شروع نبرد، ساختارهای بخصوصی که موضع ترشحی نامیده می‌شوند ترکیبی از این دو ماده شیمیایی را می‌سازند. این ترکیب در محفظه جدآگانه ای که محفظه ذخیره شده نامیده می‌شود قرار می‌گیرد. این قسمت به قسمت دومی متصل است که محفظه انفجار نامیده می‌شود. این دو قسمت توسط عضله تنگ شونده از یکدیگر جدا شده‌اند. هنگامی که حشره‌ها با خطر مواجه می‌شوند، درحالی که به طور همزمان عضله‌های تنگ شونده را شل می‌کنند، ماهیچه‌های محفظه انفجار را که احاطه کرده است فشرده و باعث می‌شود تا مواد شیمیایی موجود در اتاق ذخیره، به سمت اتاق انفجار منتقل شود. مقدار زیادی حرارت رها شده و تبخیر صورت می‌گیرد. بخار رها شده و گاز اکسیژن فشار را بر روی دیواره‌های محفظه انفجار می‌بندند و این ماده شیمیایی به سمت دشمن از طریق دریچه ای که به بیرون از بدن سوسک منتهی می‌شود پرتاب می‌گردد. این ماده شیمیایی با شدت ۵۰۰ پالس بر ثانیه و دمای ۱۰۰ درجه سانتیگراد از بدن این جاندار خارج می‌شود. برای محققان باعث شگفتی است که چگونه یک حشره قادر است، بدون آنکه ضرری شامل حالت شود مکانیسم پرقدرتی را در خود نگه داری کند تا به اندازه کافی برای چکاندن ماشه ماده شیمیایی قوی باشد. هیچ شکی نیست که وجود و کارکرد این مکانیسم، پیچیده تر از آنست که به خود حشره نسبت داده می‌شود. همچنین این مسئله مورد بحث است که چگونه سوسک بمب افکن چنین دستگاهی را در بدن کوچک خود که در حدود ۲ سانتی متر است جای می‌دهد در حالی که افراد متخصص آنرا فقط می‌توانند در آزمایشگاه‌های پیشرفته تولید کنند.

تنها حقیقت بارزی که می‌توان از این مطلب استنتاج کرد این است که این حشره نمونه ملموسی از رد فرضیه تکامل (تطور) می‌باشد زیرا برای یک چنین مکانیسم شیمیایی پیچیده ای غیر ممکن است که توسط یکسری تغییرات تصادفی شکل گرفته و به نسل بعد انتقال داده بشود. حتی یک نقص کوچک یا عیب در قسمتی از این دستگاه می‌تواند حیوان را بی دفاع کرده به

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

طوری که خیلی زود کشته و یا منفجر شود. بنابراین تنها توضیح این است که سلاح شیمیایی در بدن حشره یکدفعه و بدون هیچگونه نقص به وجود آمده است.

منابع:

http://www.failedsuccess.com/index.php?/weblog/comments/bombardier_beetle

پیوست ۸ ابطال داروینیسم تکامل گیاهان

تکامل در شاخه گیاهان نیز به راحتی مورد تردید و چالش رویرو می شود. و طبیعتاً رد فرضیه تطور در شاخه گیاهان می تواند باعث فروپاشی کامل فرضیه تطور می گردد تکامل در شاخه جانوران را نیز با چالش مواجه می کند آیا براستی می توانید شباهتی بین ساختار گیاهان مختلف یافت؟ چگونه می توان تصور کرد که موز و خیار و انگور و انار و گیلاس و پیاز و سیر و هندونه و گردو و بادام و پسته و هویج و سیب زمینی و پرتقال و سیب و گوجه و انجیر و توت و زردآلو و کاهو و بامیه و کلم و ... با گذر زمان به هم تبدیل و یا از هم منشعب شده و یا دارای ریشه مشترک باشند.... چگونه محیط اطلاعات موجود در دی ان ای، سلول گیاهان را برای ایجاد و انشعاب گیاه جدید تغییر داده است؟ آیا محیط می تواند این اطلاعات را تغییر بدهد؟ آیا این گیاهان اصلاً شبیه هم هستند؟! مثلاً پیاز چه شباهتی با انگور دارد؟ تطور گراها می آیند و شباهت هایی بین جانوران مختلف پیدا و ادعا می کنند که این شباهت ها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلاً فلان حیوان و فلان حیوان ریشه مشترک دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند... اما سوال ما این است که موز و خیار هم نیای مشترک دارند؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد؟! اگر وجود شباهت های جزئی در میان جانوران راهی برای اثبات تکامل

(طور) است. پس طبیعتاً نبود هیچگونه شباهت در میان گیاهان مختلف، راهی است که باعث فروپاشی کامل تطور می‌گردد.

پیوست ۹ ابطال داروینیسم بدون تغییر چرا؟

با بررسی فسیلهای به دست آمده از بسیاری از حیوانات امروزی سوال مطرح می‌شود چرا هیچ گونه جهشی در طی این زمان طولانی در این جانوران اتفاق نیفتاده است؟!

چرا محیط در طی این زمان طولانی هیچ گونه تغییری در این جانوران ایجاد نکرده است؟!

اگر محیط و جهش می‌تواند ایجاد کننده عضو جدید در یک جاندار باشد، پس چرا موریانه در طی این زمان طولانی همچنان کور و نابیناست؟! آیا موریانه نیازی به حس بینایی و شنوایی ندارد؟! چرا محیط و جهش برای این جاندار این عضوهای حیاتی را نمی‌تواند بسازد؟ بیولوژیست‌های خلقت گرا معتقدند که موریانه در ۱۰۰ میلیون سال پیش کور و نابینا بوده است و یکصد میلیون سال دیگر هم که بگذرد محیط و جهش و گذر زمان نخواهد توانست برای این جاندار حس بینایی و شنوایی ایجاد کند.

بدون تغییر! چر؟!

magnolia





plectreuridae spider



پیوست ۱۰ ابطال داروینیسم قوس کف پا

چرا قوسی پا در انسان در طی این مدت طولانی، از بین نرفته است؟!!!! آیا این همه زمان، برای ایجاد این تغییرات کافی نیست؟!!!(داروینیستها برای توجیه تطور دست به دامن زمان طولانی ۱.۵ میلیون ساله می شود و شروع انسان را آن موقع می گذارند حال آنکه مبنای تاریخی ما برای انسان هبوط اولین انسانها همراه آدم و حوا در حدود ۷۰۰۰ سال پیش است)

در شکل زیر ردپای انسانی که ۱.۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده قابل مشاهده است. این نشان می دهد که ساختار پای انسان ها در طی این فاصله زمانی هیچ گونه غیری نکرده است.

طبعیتا هر عامل محیطی که باعث ایجاد تغییرات می شود می باشد بازگشت پذیر باشد، اما چرا تکامل(تطور) بازگشت پذیر نیست. برای مثال هر عاملی که باعث ایجاد قوسی در پا شده است و در راست قامتی انسان تاثیر گذاشته است می باشد به مرور زمان و تحت تاثیر همان محیط و با از بین رفتن عوامل موثر بر آن ، دوباره به حالت اول برگردد.

انسان مدت مديدة است که بر روی دو پا راه می رود چرا این فشار های محیطی، (وزن بدن انسان) این قوسی را در طی این مدت از بین نبرده است؟!!!! آیا همین عامل محیطی دستاویز تطورگراها ، برای ایجاد تغییرات در گونه ها نیست؟!! آیا همین عوامل نیست که تطورگراها به واسطه آن تغییرات باور نکردندی را توجیه می کنند و حتی تبدیل شدن از گونه ای به گونه دیگر را امکان پذیر می دانند و برای مثال می گویند: وال، خرسی بوده که برای شکار در آب به این شکل در آمده است؟!

این همه تغییرات در ساختمان یک جاندار را باور کنیم پس چرا این تغییرات در پای انسان ایجاد نشد؟!!!! آیا این زمان کم است؟!! پس اگر بخواهید چنین زمان طولانی را برای ایجاد تغییرات در نظر بگیرید چگونه می خواهید این همه تغییرات را در گونه ها بوجود بیاورید؟

قوس کف پا نقش بسیار مهمی در راست قامتی انسان دارد. چرا و چگونه این

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

قوسی بوجود آمده است؟! انسان روزگار مدیدی است که بر روی دوپای خود راه می‌رود. شاید این وزن بدن، مهم ترین عامل در از بین بردن این قوس نیست. زیرا با فشاری که بدن به پا وارد می‌کند طبیعتاً می‌باشد، این قوسی از بین برود. سوال این است: چرا در طی این مدت، این قوسی از بین نرفته است؟! یعنی همان عواملی که قوس را بوجود آورد و باعث راه رفتن شامپانزه بر روی دو پا یش شد همان عوامل می‌باشد از آن موقع تا حالا این قوسی را از بین ببرد. آیا ممکن است که محیط ایجاد کننده قوس باشد، اما وقتی این قوسی ایجاد شد دیگر محیط نتواند قوسی را از بین ببرد.



اگر جهش عامل ایجاد این تغییر شکل بوده است. چگونه است که دیگر مشابه این جهش، در هیچ شامپانزه‌ای اتفاق نیفتاده تا ما شاهد شامپانزه‌هایی باشیم که پاهایی شبیه به انسان دارند. و از طرف دیگر میلیاردها انسان وجود دارند چرا جهشی باعث نمی‌شود که یکی از این میلیاردها انسان پایی شبیه به یک شامپانزه داشته باشد. آیا میلیاردها انسان احتمال وقوع را افزایش نمی‌دهد؟! از طرفی دیگر محیط چگونه تشخیص داده است که ایجاد قوسی برای حرکت و راست قامتی مفید است؟!

منابع:

<http://www.custance.org/old/animal/ch3a.html>

پیوست ۱۱ ابطال داروینیسم با اثبات اراده خلقت

احتمال ایجاد یک پروتئین بصورت تصادفی

پروتئینها، نقش مهمی را در زندگی ما ایفا می کنند. برای مثال: هموگلوبین، انتقال دهنده اکسیژن در درون بدن و انسلین، کنترل کننده مقدار شکر جذب شده از خون و آمیلاز، هیدرولیز کننده نشاسته به مالتوز می باشد.

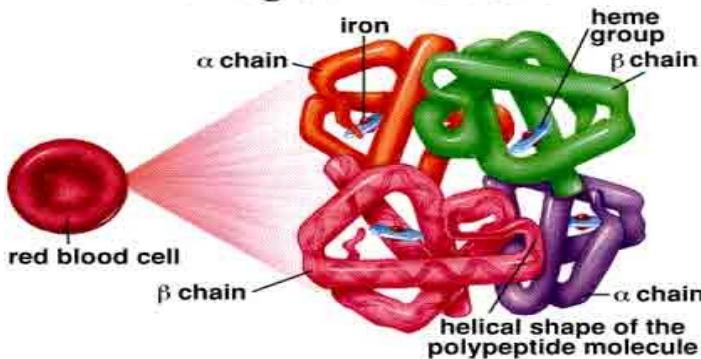
۲۰ نوع آمینو اسید پایه انواع پروتئین ها را تشکیل می دهند.

پروتئینها، زنجیره های خطی یا پلیمرهایی هستند که از ترکیب اسیدهای آمینه حاصل می شوند. اسید آمینه ها ، حروف الفبا ای پروتئینها را تشکیل می دهند (۲۰ حرف- ۲۰ نوع اسید آمینه) و چون امکانات بالقوه نامحدودی در طرز توالي و طول زنجیره اسید آمینه ها در تولید پروتئینها وجود دارد، از اینرو انواع بی شماری از پروتئینها نیز می توانند وجود داشته باشند .

پروتئینها از تعداد زیادی اسید آمینه ساخته شده اند. این اسیدهای آمینه توسط پیوندهای پیتیدی به یکدیگر اتصال یافته و زنجیر طویلی را ایجاد می کنند. با توجه به اینکه در جانداران انواع و اقسام پروتئینهای مختلف وجود دارد تعجب آور نیست که در سنتر زنجیره های پلی پیتیدی تنها ۲۰ نوع اسید آمینه مختلف شرکت می کند. ولی باید توجه داشت اگر یک زنجیره پلی پیتیدی را که دارای ۵۰ اسید آمینه است در نظر بگیریم تنها با تغییر ترتیب قرار گرفتن این اسیدهای آمینه می توان سنتر ۲۰۵۰ زنجیر پلی پیتیدی را پیش بینی نمود.

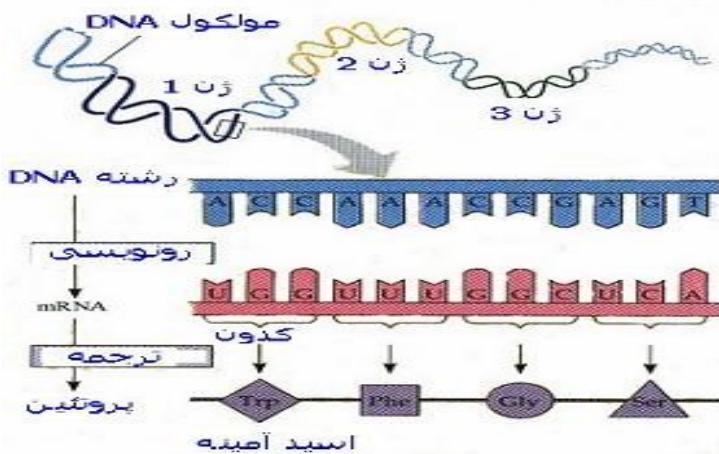
هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم پیونددن، ۲۴ مولکول متفاوت تشکیل می شود. و اگر ۱۷ اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط عده مولکولهای مرکب از ۱۷ مونومر متفاوت که در نوع خود بی نظیرند به ۳۵۶ تریلیون می رسد. بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما سلول زنده، از پروتئین های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتا کم و گزینش یافته ای را که نیاز دارد، می سازد .

Hemoglobin Molecule



هموگلوبین انسان که یک پروتئین کروی با وزن مولکولی ۸۰۰۰۰ است باید چهار زنجیر اسید آمینه بطور مناسبی تجمع یافته باشد تا هموگلوبین فعالی تشکیل شود. اگر در هموگلوبین یک اسید آمینه نادرست در موضع معین قرار گیرد، نمی‌تواند اکسیژن را در گردش خون منتقل کند. فقط تغییر یک اسید آمینه خاص از ۱۴۶ اسید آمینه موجود در یک تک زنجیر هموگلوبین سبب بیماری کم خونی می‌شود.

پروتئین‌های بدن پی در پی تجدید می‌شوند و این عمل با سنتز مجدد اسید آمینه موجود در بدن صورت می‌گیرد. بررسی عمر متوسط اسیدهای آمینه‌ای که اجزای ساختمانی پروتئین‌ها هستند یا به گفته دیگر ، زمانی که طول می‌کشد تا بدن پروتئینی را در یک بافت تعویض کند، با استفاده از اسیدهای آمینه‌ای که ایزوتوپ رادیواکتیو دارند امکان پذیر شده است. برای فرآیندی که باید بسیار پیچیده باشد، تعویض بسیار سریع است. فقط چند دقیقه پس از آنکه اسیدهای آمینه رادیواکتیو در بدن حیوانات تزریق شود، پروتئین رادیواکتیو را می‌توان یافت.

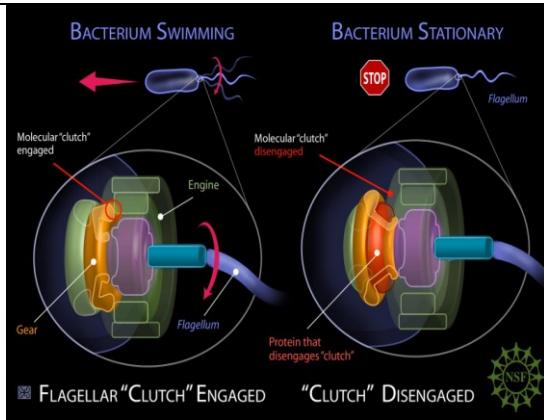


هر موجود زنده انواع پروتئینهای خاص خود را دارد تعداد حالت‌های ممکن قرار گرفتن اسید آمینه‌ها در یک پروتئین به میلیارد میلیارد حالت می‌رسد ، با وجود این ، پروتئین‌های خاص یک موجود زنده معین در حدود چند دقیقه سنتز می‌شود dna موجود در سلول ، حامل کد سنتز پروتئین است. یعنی ترتیبی که بازها در مولکول dna دارند اطلاعات مورد استفاده برای سنتز پروتئین‌ها را فراهم می‌سازد .

پیوست ۱۲ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت هوشمند ساخت موتوری با بازده ۱۰۰ درصد

به نظر شما آیا تا کنون ماشینی ساخته شده است که بازده آن ۱۰۰٪ باشد؟ خیر بشر تا کنون نتوانسته است چنین ماشینی را بسازد و حتی کارآمد ترین ماشین‌هایی که به دست بشر ساخته شده است حداقل مقداری از انرژی را به صورت حرارت یا ... هدر می‌دهند. اما جالب است بدانید که خداوند قادر و عالم ، ماشینی را کاملاً هنرمندانه آفریده است که بازدهی آن نزدیک به ۱۰۰٪

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها



است (۰.۹۹.۹۹۹۹) .

این ماشین حیرت آور چیزی نیست جز باکتری تازک ! حرکت در اکثر گونه های باکتری توسط ماشین مولکولی پیچیده ای به نام تازک انجام می شود که در آن مقدار بسیار زیادی پروتئین مختلف به کار رفته است که اصلی ترین آنها پروتئین فلاژین می باشد. این نانو ماشین حیرت آور تا ۳۰۰ دور بر ثانیه چرخش دارد و نیروی گشتاور آن برابر با ۱۴۰۰ پیکونیوتن نانومتر بر ثانیه (piconewton-nms) می باشد.

همانطور که : در شکل بالا مشاهده می کنید زمانیکه تازک باکتری در جهت خلاف عقربه های ساعت می چرخد. (counter clock wise = ccw) باکتری در جهت عقربه های رو به جلو حرکت می کند اما زمانیکه تازک باکتری در جهت عقربه های ساعت (clock wise = cw) بچرخد باکتری در جای خود شروع به ملق زدن می کند (tumble) سپس بار دیگر تازک شروع به چرخش در خلاف جهت عقربه های ساعت می کند که در این حالت باکتری را به جلو می راند.

در ۲۳ ژون ۲۰۰۸ آقای kearns و همکاران در قسمت بازال تازک باکتریایی پروتئینی را شناسایی کردند که آن را مسئول از حرکت ایستادن تازک باکتری اعلام کردند.

این پروتئین epse نام دارد و مکانیسم عمل آن مانند کلاج اتوموبیل است. اگر بخواهیم به طور بسیار خلاصه و ساده توضیح دهیم ، موتور اتوموبیل در نهایت

نیروی گردشی خود را به جعبه دنده انتقال می دهد که جعبه دنده در نهایت این نیرو را چرخ ها انتقال میدهد. کلаж نیز می تواند ارتباط بین موتور و جعبه دنده را قطع کند و در نتیجه موتور کار می کند ولی نیروی آن به چرخ ها انتقال پیدا نمی کند.

پروتئین epse که در قسمت بازال تازک باکتریایی قرار دارد نیز چنین وظیفه ای بر عهده دارد به این صورت که زمانیکه باکتری به جایی گیر کند و یا اینکه نیاز باشد که باکتری از حرکت بایستد ارتباط بین قسمت هوک و موتور تازک را قطع می کند در نتیجه اگرچه بخش موتور می چرخد اما تازک حرکتی ندارد.
باکتری تازک، یک موتور میکروسکپی بسیار پیشرفته می باشد. که شامل ۴۰ پروتئین اختصاصی است که هر کدام از آنها همانند یک قطعه از یک موتور پیشرفته عمل می کنند. این قطعات همچون: روتور(rotor)، استاتور(stator)، شافت محرک(drive-shaft)، اتصالات(u-joint)، ملح (propeller)، کلаж(clutch)، گیربکس مستقیم و معکوس(reverse)، بوش(باتاقان) و ... می باشند. این موتور پیشرفته با وزن بسیار ناچیز، شامل سیستم خنک کننده با آب و همچنین سنسورهای پیشرفته می باشد.
میشائل بیح (michael behe) در کتاب (darwin's black box) می گوید: باکتری تازک نمی تواند در اثر تحول ناشی از گذر زمان بوجود آید. باکتری تازک یک سیستم کاملا پیشرفته است که از اجراء متعددی تشکیل شده که تمامی این اجزاء در ارتباط با هم می باشند و در صورت نبود یک جزء کل سیستم از کار می افتد.

پیوست ۱۳ ابطال داروینیسم محیط و تاثیرات گزینشی آن
چرا محیط به صورت گزینشی عمل می کند. اگر تغییرات قابل توجه در محیط، ایجاد کننده گونه های مختلف است و تغییرات محیطی قابل توجه باعث ایجاد

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

گونه‌های جدید می‌شود، چرا این تغییرات بر یک گونه اثر می‌گذارد و بر گونه‌های دیگر که در همان زمان زندگی می‌کرده اند تاثیر نمی‌گذارد. چرا می‌باشد عنکبوت در ۳۱۰ میلیون سال پیش همان ساختمان امروزی را داشته باشد اما در طی همین زمان گونه‌های دیگر تحت تاثیر همان محیط از گونه‌ای بگونه دیگر تبدیل شوند ولی یک گونه ثابت و بدون تغییر باقی بماند. آیا محیط می‌تواند رفتاری گزینشی داشته باشد؟ در شکل زیر می‌توانید تصویر بزرگترین عنکبوت را که به تازگی پیدا شده است، مشاهده کنید. این فسیل مربوط به ۱۶۵ میلیون سال پیش می‌باشد. البته این فسیل مربوط به بزرگترین عنکبوت می‌باشد اما قدیمی‌ترین فسیل عنکبوت مربوط به ۳۱۰ میلیون سال پیش است.



در شکل زیر تصویر فسیل مورچه‌ای که ۹۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کرده نشان داده شده است. همانطور که در این شکل می‌بینید ساختمان بدن این مورچه همانند مورچه‌های امروزی است و در طی این مدت طولانی، هیچ گونه تغییری نکرده است.

در شکل زیر تصویری از یک سنجاقک نشان داده شده است. این فسل مربوط به ۱۱۴ میلیون سال پیش است. همانطور که می‌بینید ساختمان بدن سنجاقک در طی این سال‌ها تغییری نکرده است.



آیا محیط می تواند تاثیرات گزینشی بر روی جانوران بگذارد؟ چگونه محیط به صورت گزینشی، یک گونه را به گونه های جدید تبدیل می کند اما سایر جانوران که در همان محیط قرار دارند، بدون تغییر باقی می مانند؟!

منابع:

<http://www.newscientist.com/blogs/shortsharpscience/201104/biggest-fossil-spider-found.html>

<http://www.sciencephoto.com/media/171698/enl>

پیوست ۱۴ علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی

توسط محیط

محیط به هیچ وجه نمی تواند به صورت گزینشی عمل کرده و فقط نسل های بینابینی را منقرض کند. و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است، پس چرا همین محیط : نسل های سازگار تر را، آن هم به صورت گزینشی، از بین برده است؟!! به عبارت دیگر: آیا محیط چیزی را که خود آفریده، منقرض میکند و آن هم به صورت گزینشی!!! تکامل (تطور) و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انقراض بوده است؟!! اگر این تغییر در جهت افزایش سازگاری بیشتر بوده است، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط از شامپانزه منشعب شده اند از خود شامپانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند؟!!!

می پرسیم: چرا گونه ها تغییر کرده اند؟

می گویند: برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط !!!

می پرسیم: پس چرا منقرض شده اند؟!! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط، و در جهت سازگاری بیشتر، تغییر کرده اند !!!

چرا موجوداتی که از شامپانزه باهوش تر بوده اند منقرض شده اند!!!! مگر هوش باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود؟؟؟ پس چرا شامپانزه ای که هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده است؟

چرا موجوداتی که از شامپانزه متکامل تر (باهوش تر وقویتر) بوده اند به صورت گزینشی، منقرض شده اند!!!! مگر آن موجودات بینابینی، متکامل تر و سازگار تر با محیط نبوده اند؟!! پس چرا شامپانزه ای که نسبت به آنها از تکامل پائین تری برخوردار بوده، باقی مانده است ولی موجودات سازگارتر (باهوش تر و ...)، منقرض شده اند آن هم به صورت گزینشی؟

چرا تطورگرها به دنبال فسیل های بینابینی هستند؟ چرا این گونه های و نسل

های بینایی‌نایستی در طبیعت وجود داشته باشند؟

پیوست ۱۵ ابطال داروینیسم عدم امکان آمیزش انسان و میمون! چرا؟!



Nature Reviews | Genetics

نقل قولی از یک پروفسور تطور گرا:

فرض کنید شما در ساحل اقیانوس هند در جنوب سومالی رو به سمت شمال بایستید و با دست چپ، دست راست مادرتان را بگیرید. به همین شکل مادرتان هم دست مادرش یعنی دست مادربزرگ شما را بگیرد. مادربزرگ شما هم دست مادرش را بگیرید و این زنجیره همینطور به سمت غرب امتداد یابد. این زنجیره راهش را از کرانهٔ اقیانوس هند به سوی بوتهٔ زارهای نواحی مرزی کنیا ادامه می‌دهد. فکر می‌کنید چه قدر باید به راهمان ادامه دهیم تا به جد مشترکمان با شامپانزه‌ها برسیم؟ این مسیر به طرز شگفت آوری کوتاه است. اگر برای هر

شخص یک متر جا در نظر بگیریم، ما در کمتر از پانصد کیلومتری ساحل به جد مشترکمان با شامپانزه‌ها می‌رسیم.

خوب، بر طبق سخن، هر نسلی می‌بایست با نسل قبلی آمیزش کند، تا امکان ایجاد نسل جدید وجود داشته باشد. و البته که این زنجیر می‌بایست پیوسته و فاقد هرگونه انفصال و جدایی باشد. مطمئناً در انتهای این زنجیر به یک مادر بزرگ مشترک می‌رسیم که از این مادر بزرگ، دو فرزند کاملاً متفاوت بوجود آمده است که نه تنها خودشان بلکه نسل‌های بعد از آنها نیز نمی‌توانند با هم آمیزش کنند!!! اما چطور این مادر بزرگ مشترک، دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز) شده است و در طی این مدت طولانی بر فرض ۵.۴ میلیون سال، هیچ کدام از این مادر بزرگ‌ها دیگر دوکاره نبوده اند تا شاهد دهها گروه انسان مختلف باشیم که هر گروه تنها بتواند با افراد همان گروه، آمیزش کند!

تطور گراها می‌گویند در ۵.۴ میلیون سال پیش، انسابابی در نیای مشترک اتفاق می‌افتد و یکی از این انسابابها به شامپانزه امروزی و یکی از آنها به انسان امروزی ختم شده است. مفهوم این سخن این است که اگر ما نسل انسان و شامپانزه را به عقب ببریم به یک نقطه مشترک (نیای مشترک) می‌رسیم. طبیعتاً می‌بایست این نقطه مشترک یک عضو (پدر و مادر یا حداقل مادر) باشد. به همین دلیل تطور گراها می‌گویند انسان و شامپانزه پسر عموهای هم هستند.

تطور گراها به (جد مشترک-نیای مشترک) معتقدند. و به این نقطه مشترک: "انساباب بزرگ" می‌گویند. این نقطه مشترک نهایتاً یک عضو (یا اعضائی) است که می‌بایست دارای اولاد (progeny) و فرزندانی باشد که یکی از این فرزندان به شامپانزه امروزی و فرزند دیگر به انسان امروزی ختم می‌شود. یعنی نهایتاً انسان و شامپانزه می‌بایست در این عضو (پدر و مادر (parent) یا حداقل مادر) اشتراک داشته باشند و در این حالت باید بپذیریم که این عضو، دارای فرزندانی است که این فرزندان آنقدر با هم اختلاف ژنتیکی دارند که امکان آمیزش میان آنها و نسل‌های بعد از آنها وجود ندارد و این موضوعی کاملاً غیر ممکن است.

سوال این است : آیا انسان و شامپانزه می توانند با هم آمیزش بکنند؟ اگر می توانند آمیزش (به صورت آزمایشگاهی یا طبیعی) بکنند، نام این گونه بینابینی چیست؟ اگر نمی توانند آمیزش بکنند دلیل این موضوع چیست؟



© www.harrycutting.com



مطمئناً تطور گراها نمی توانند دلایل محیطی را عامل این عدم آمیزش بدانند، زیرا در طی آن زمان فرضی ۵.۴ میلیون سال از نقطه انشعاب(هیچ گونه تغییری در انسان ها بوجود نیامده است. و تمام انسان های روی زمین می توانند با هم آمیزش کنند)(گذر زمان و محیط های مختلف نوع آنها را تغییر نداده است)... مثلاً یک ایرانی می تواند با سرخ پوست آمریکایی و یک ژاپنی می تواند با سیاه پوستان و یک اروپایی می تواند با یک مصری آفریقایی، آمیزش کند. و دارای فرزند شوند.

و محیط به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تاثیری بر روی آمیزش بگذارد و اکنون تمام این انسان‌ها می‌توانند با هم آمیزش کنند. شامپانزه‌ها نیز در همان فاصله زمانی و در همان طبیعت و محیط بوده اند و امروزه همه شامپانزه‌ها می‌توانند با هم آمیزش کنند و داری فرزند شوند، لذا محیط در این فاصله زمانی نتوانسته است بر آمیزش شامپانزه‌ها نیز تغییری ایجاد کند. بنابراین وقتی انسان و شامپانزه‌نمی‌توانند با هم آمیزش کنند و گونه بینابینی را بازنده لذا عدم آمیزش می‌باشد در نقطه انشعاب بوجود آمده باشد، یعنی از یک عضو (مادر) دو فرزند کاملاً متفاوت زائیده شود که نه تنها خودشان بلکه نسل های بعد از آن‌ها هم نتوانند با هم آمیزش کنند که این موضوع وعی کاملاً غیر ممکن است.

اگر عامل محیطی باعث این تغییر نیست و این تغییر در نقطه انشعاب بوجود آمده است. این موضوع چگونه امکان پذیر است که از یک مادر دو فرزند(نسل انسان و نسل شامپانزه) بوجود بیاید که نه تنها این فرزندان نمی‌توانند با هم آمیزش کنند بلکه امکان آمیزش نسل‌های بعدی هم وجود نداشته باشد. آیا امکان پذیر است که از یک عضو (مادر)، دو فرزند متفاوت بوجود بیاید؟ و چرا این اتفاق فقط یک بار اتفاق افتاده است. چرا انسان و شامپانزه مانند جدشان (نیای مشترک) دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز) نبوده اند. چرا نباید این انشعاب بارها و بارها و در نقاط مختلف کره زمین اتفاق بیفتد تا ما شاهد وجود گونه‌های بینابینی و ده‌ها گروه انسان مختلف باشیم. چرا این اتفاق فقط و فقط یک بار افتاده است؟

پیوست ۱۶ ابطال داروینیسم انسابی که فقط یک بار اتفاق افتاد

چرا انساب از نیای مشترک در ۵.۴ میلیون سال پیش اتفاق می‌افتد و دیگر این انساب اتفاق نمی‌افتد. آیا نباید این انساب‌ها و جدا شدن‌ها به تدریج و در فواصل زمانی مختلف در شامپانزه و انسان اتفاق بیفتد!!! به این معنی که انسان و شامپانزه همانند جد مشترکشان که دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز!!!) بوده، آنها نیز دوکاره از آب در بیانید و نوع‌های مختلف از انسان بوجود بیاید؟!!

آنچه تعجب آور است این است که تطور گراها بدون اینکه به این موضوع توجه بکنند ادعا می‌کنند که این اتفاق تنها و تنها یک بار اتفاق افتاده است. اما یک قانون می‌باشد تکرار پذیر باشد. آیا ما می‌توانیم منکر قانون جاذبه شویم؟ خیر .. زیرا این قانون در همه جا قابل مشاهده است و تکرار پذیر است و به اصطلاح تاریخ مصرف ندارد. اما تطور گراها می‌خواهند ما قانونی را باور کنیم که فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده و دیگر تکرار نشده است. اگر امروز گونه‌های مختلفی از انسان وجود داشت، می‌شد باور کرد که این انساب بارها و بارها اتفاق افتاده است.

چرا تطور گراها بدنبال فسیل نسل‌های بینابینی هستند؟ آیا این خود نشان نمی‌دهد که این انساب فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده است! چرا ما نبایستی شاهد وجود گونه‌های بینابینی در طبیعت باشیم؟

چرا شامپانزه‌ها نبایستی همانند جدشان که شاخه‌ای از آن منشعب شده است و به انسان امروزی ختم شده است. بازهم در نقاط مختلف زمین و در فواصل زمانی مختلف شاخه‌هایی از آنها منشعب شود تا ما شاهد وجود گونه‌های بینابینی باشیم و نیازی نباشد که بدنبال فسیل بگردیم.

در حقیقت یک قانون می‌باشد، تکرار پذیر باشد و تاریخ مصرف نداشته باشد اما گویا تطور، قانونی است که فقط یک بار اتفاق افتاده است.

چرا تطور گراها بدنبال فسیل ها هستند؟! با توجه به تکراری بودن این فرایند، آنها می‌توانند گونه‌های بینابینی را در طبیعت پیدا کنند، و نیازی نیست که

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

خودشان را برای پیدا کردن فسیل‌ها به زحمت بیندازند. چرا که به طور مداوم این انشعاب در فواصل زمانی متفاوت در حال تکرار بوده است. به عبارت ساده‌تر شامپانزه‌ها در فواصل زمانی صد‌ها ساله نسبت به هم، همانند نیای مشترکشان انشعاب پیدا کرده و لذا در هر عصری انواع گونه‌های بینابینی می‌باشد و وجود داشته باشند. آیا ما در طبیعت گونه‌های بینابینی را می‌بینیم؟!

پیوست ۱۷ ابطال داروینیسم تطور در مقیاس میکرونی

امروزه بشر به پیشرفت‌های بسیار بزرگی رسیده است. سوالی که وجود دارد این است که: آیا نبایستی تطور در مقیاس‌های بسیار کوچک قابل مشاهده و اندازه‌گیری باشد؟ آیا با پیشرفت‌هایی که در علم صورت گرفته است نمی‌توان تغییرات ژنتیکی کوچک در گونه‌ها را به ثبت رساند؟ آیا تطور گراها تاکنون توانسته اند، تغییرات بسیار کوچک در یک گونه را که علامت و نشانه‌ای برای تبدیل شدن به گونه دیگر باشد به ثبت برسانند؟!! آنچه سوال برانگیز است این است که با پیشرفت‌های صورت گرفته، انتظار می‌رود که تغییرات کوچک در یک گونه قابل اندازه‌گیری و ثبت شدن باشد. یعنی این فرایند تبدیل شدن از یک گونه به گونه دیگر در مقیاس میکرونی قابل اندازه‌گیری باشد تا تطور گراها بتوانند نمونه‌ای عملی برای ادعایشان داشته باشند!!!! آیا نبایستی از بین میلیون گونه موجود حداقل یک گونه، علائم و نشانه‌هایی از تبدیل شدن به گونه دیگر را در مقیاس میکرونی (micro evolution) داشته باشد؟! و نشان دهنده ایجاد تغییرات بزرگ (macro evolution) در یک گونه و تبدیل شدن آن به گونه دیگر باشد.

در کره زمین میلیون‌ها گونه مختلف وجود دارد. با توجه به اینکه تطور مختص به یک گونه خاص نمی‌باشد و از طرف دیگر تطور مربوط به زمان خاصی نیز نمی‌باشد لذا طبیعتاً می‌بایست در هر مقطع زمانی، شاهد نشانه‌هایی از فرایند تطور در یکی از گونه‌ها باشیم. آیا تطور گراها توانسته اند نشانه‌ای

هرچند کوچک از تغییرات در یکی از این میلیون گونه، را پیدا کنند. به عبارت دیگر در یکی از میلیارد عضو از میلیون گونه مختلف، نشانه هایی از ایجاد تغییرات بسیار کوچک و تبدیل شدن از یک گونه به گونه دیگر را به ثبت برسانند!!!!(آیا وقت آن نشده به عظمت خالق این دستگاه عظیم تسلیم شویم و او را به یکتایی و کبریایی تسبیح کنیم ؟؟؟؟) در حقیقت وجود میلیون ها گونه مختلف، احتمال در حال وقوع بودن تطور را در یکی از گونه ها افزایش می دهد !!! لذا اگر بر اساس قانون احتمالات بخواهیم در نظر بگیریم، در هر مقطوعی از زمان می بایست شاهد وجود گونه های بینابینی باشیم!!!! مثلا: شامپانزه هایی که انگشت شست آنها در حال جابجا شدن است و قوی کف پا در حال ایجاد شدن است. و خرس هایی که در حال تبدیل شدن به گونه هایی شبیه به وال هستند و..... مغلطه ای که تطور گراها به عنوان دستاوریزی برای خود استفاده می کنند: زمان است. به این معنی که می گویند: میلیون ها سال زمان لازم است که یک گونه به گونه دیگر تبدیل شود. اما وقتی صحبت از میلیون ها گونه مختلف است طبیعتاً در هر مقطوعی از زمان می بایست شاهد نشانه هایی (هرچند کوچک) در یکی از گونه ها برای تبدیل شدن به گونه دیگر باشیم. آیا در این مقطع زمانی حتی یک گونه از میلیون ها گونه مختلف، در حال تطور نیست تا بتوانید نشانه هایی از آن را به ثبت برسانند!

خلقت گراها، تغییرات میکرونوی را قبول دارند. مثلا تغییراتی که می تواند در منقار یک نوع پرنده ایجاد شود. اما آیا تا کنون تغییرات میکرونوی که نشان بددهد یک گونه در حال تبدیل شدن به گونه دیگر است مشاهده شده است؟

پیوست ۱۸ ابطال داروینیسم فسیلهای میان دوره ای

دوره کامبرین نقش اساسی و مهمی در تاریخ حیات بر روی زمین ایفا می کند. زمانی که اغلب گروههای بزرگ جانوران اولیه در قالب فسیل ظاهر شدند. این

حداده گاهی (انفجار کامبرین) نامیده می‌شود به دلیل اینکه زمان کمی برای ایجاد آن طی شده است. در ابتدا تصور می‌شد که سنگهای این دوره حاوی اولین و قدیمی‌ترین فسیلهای جانوری است.

داروین ریشه نوعها را چنین بیان کرده است: اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوعهای گذر میانی که رابط میانی نوعها میباشند حتماً میباشیستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیلهای میتوان یافت.

فسیلهای یافته شده از صخره‌های کامبرین مربوط به بی مهرگان ساختار پیچیده ای مانند حلزونها تریلوبیت اسفنجها، کرمها، شقایق دریایی، ستاره دریایی و غیره می‌باشد. جالب اینجاست که تمام این نوعهای مختلف از یکدیگر در آن واحد و بدون اینکه هیچ اجداد مشترکی داشته باشند پدیدار شده اند. بخارط همین این اتفاق از آن به عنوان انفجار کامبرین یاد می‌شود. چطور ممکن است که دنیا در آن واحد مملو از گروههای خیلی متفاوت موجودات زنده شده، و با داشتن ساختارهای خیلی متفاوت بدون اینکه هیچ جد مشترکی داشته باشند بوجود آمده باشند؟

این سوالی است که تطور گرایان تا کنون نتوانسته اند به آن جوابی بدهند. یکی از پشتیبانان فلسفه تطور در سطح جهان زیست شناس انگلیسی بنام ریچارد داوکینس، در ارتباط با این حقیقت که تزهای او را طرد و رد می‌کند چنین می‌گوید ... قشرهای کامبرین، که نترین قشرهایی که در آن گروههای اصلی بی مهرگان را یافته ایم می‌باشد. اینها علیرغم اوّلین بار پدیدار شدنشان، خیلی تکامل یافته بودند. انگار بدون داشتن گذشته‌ای، به همان صورت، به وجود آمده اند، گویی همانجا بوجود آمده اند. البته این پدیدار شدن آنی، کسانی را که به آفرینش خالقی مقتدر و حاضر و ناظر و باقی اعتقاد دارند، بسیار ممنون می‌سازد.

در دوران کامبرین پدیدار شدن آنی تریلوبیتها، که دارای ساختار بسیار پیچیده چشمی هستند. بسیار تعجب آور است. این چشم با دara بودن شبکه چشم

مرگّب که از صدها تگّه بوجود آمده و دارای سیستم جفت عدسی می باشد، فقط توسط یک مهندس اپتیک خوب تعلیم یافته و با استعداد می تواند گسترش داده شود.



فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها

پیوست ۱۹ ابطال داروینیسم بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

هر چند جاپاهای و وسایل دست ساز قدیمی فراوان فرضیه خلقت نخستین انسان،ها را بهتر تائید می کند اما در زیر فقط به بررسی تعدادی از این جاپاهای می پردازیم. طبیعتاً صحت همین جاپاهای و وسایل، برای تائید نظریه ارائه شده و همچنین رد فرضیه تطور داروینی کفایت می کند.



Very Large Foot Print in Solid Granite- rugged mountain in the Cleveland National Forest.

جا پای بزرگ انسان با قدمت بسیار بالا بر روی یک سنگ گرانیتی (قاره آمریکا)



human and dinosaur foot print -paluxy river in glen rose

texas

جاپاهای و وسایل قدیمی یافته شده از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند. طبیعتاً تطور گراها به انکار این جاپاهای خواهند پرداخت. البته تعداد این جاپاهای به اندازه ای زیاد می باشد که نمی توانند تمام آنها را تقلیبی بدانند. مثلاً در یکی از سایت های تطور گرا، به رد قدمت جاپاهای پیدا شده در جلن روز تگزاس(تصویر فوق) پرداخته شده است. و قدمت این جاپا را بجای ۱۵۰-۱۲۰

میلیون سال، فقط ۳.۷ میلیون سال و هم قدمت لوسی در لاتولی می داند. there are of course several fully accepted cases of fossilised human footprints but they all date from before mary leaky's discovery of the 'lucy' footprint in laetoli, which is estimated at ۴.۷ million years old. this is currently the oldest un-refuted humanoid footprint on record. all other footprint from rock strata from before this date are considered hoaxes or coincidences. the following examples are a selection of accredited reports of human footprints (remains) in strata older than ۴.۷million years.

در متن فوق نویسنده، صحت جاپا را درست می داند اما قدمت آن را تها ۳.۷ میلیون سال پیش، می داند اما نکته مهم این است که اکثر جاپاهای پیدا شده در آمریکا می باشند. و تطور گراها سفر انسان به این قاره را در حدود ۳۰ هزار سال پیش و آن هم در زمان عصر یخ‌بندان می دانند. حال اگر قدمت این جاپاهای را بجای ۱۵۰ میلیون سال فقط ۳.۷ میلیون سال پیش فرض کنیم. مشکلی که برای تطور گراها بوجود می آید این است که چگونه ممکن است که انسانها در ۳.۷ میلیون سال پیش در قاره آمریکا باشند؟! از طرف دیگر، در کنار جاپا شده جاپا یک دایناسور وجود دارد و این در حالی است که دایناسورها ۶۵ میلیون سال پیش منقرض شده اند. این تناقض را چگونه می توانند پاسخ دهند؟

چگونه ممکن است در ۳.۷ میلیون سال پیش و زمانی که قاره آمریکا از آسیا جدا بوده، انسان ها توانسته اند به این قاره سفر کنند؟ آیا در ۳.۷ میلیون سال پیش نیز یخ‌بندان بوده است؟! پس ادعای تطور گراها مبنی بر انتقال انسان ها از تنگه بربنگ در ۳۰ هزار سال پیش و در عصر یخ‌بندان چه می شود؟! جالب است بدانید که این جاپا بر روی سنگی مربوط به دوره مژوزئیک می باشد. دوران مژوزئیک مربوط به ۶۵ تا ۲۵۰ میلیون سال پیش می باشد. البته مجددا یاد آوری می شود که این مطلب تحلیل، دانشمندان خلق‌تگرای

مسيحي است ، ما ممکن است قبول کنيم ، عمر گونه های جانوری و گياهی (با استناد به فسیلهای مکشوفه) چند ميليون سال بوده ولی از نظر اسلام عمر نوع انسان فعلی که پس از هبوط به ارض شروع می شود ، حداکثر ۷۰۰۰ سال است با ادله متعددی که ارائه شد . در صورت کشف آثار ما قبل از آن منتبه به انسانها ، تازه به شرط اثبات صحت آنها ، آنها را مربوط به نوع انسان فعلی نمی شناسيم . شاید همانطور که در برخی روایات آمده نسناس ها بوده اند و ...

پیوست ۲۰ ابطال داروینیسم پرواز برای چه؟

تطور گراها می گویند: خزندگان بزرگ خیلی زود از بین رفتند و برخی از آن ها کوشیدند که به پرواز درآیند (شاید به علت فرار از دست رقیبان بزرگ) . سپس خزندگانی پیدا شدند که می توانستند به یاری پر و بال، پرواز کنند . اين جانوران به پرندها امروزی تبدیل شدند.

اما حشرات اولین موجوداتی بوده اند که بال داشته اند. بهر حال باید تطور گراها دلیلی برای پرواز پیدا کنند:

۱- چیزی در آسمان بوده است و این جانورانی که روزگاری در زمین بوده اند می خواسته اند به چیزی که در آسمان وجود دارد برسند... (اما در لحظه شروع هنوز چیزی در آسمان نیست که بخواهند به آن برسند.... حشرات برای چه بال آورند و می خواستند که به چه برسند؟!)

۲- از دست چیزی که در زمین بوده است به اصلاح فرار می کرده اند.... مثل مارمولکی برای فرار از دشمنش بال در می آورد و شروع به پرواز می کند... اما آیا این تعقیب و گریز در میان جانوران زمان مشخصی دارد؟ !
و حال چند سوال کلی

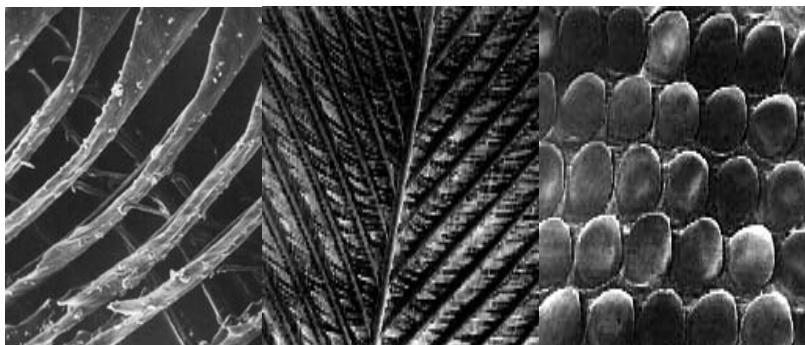
۱- آیا نیاز باعث ایجاد عضو جدید می شود؟!

۲- آیا نیاز و آن هم نیاز حیاتی، به یک جاندار فرصت تغییرات را در دوران حیاتش می دهد؟ آیا امکان انتقال این تغییرات به فرزند وجود دارد و یا قبل از اینکه زاد و ولد کند آن نیاز حیاتی نابودش می کند؟

۳- آیا جهش می تواند یک عضو جدید ایجاد کند؟ (میلیاردها انسان وجود دارد آیا انسان بال دار دیده اید؟ به طور کلی تر آیا انسانی که عضو جدیدی داشته باشد دیده اید؟ ... آیا میلیاردها انسان، احتمال وقوع را نباید افزایش بدهد؟

۴- آیا فرار از رقیبان و دشمنان ، چیزی است که محدوده زمانی مشخصی داشته باشد؟!

۵- بعد از اینکه پرندگان و حشرات در آسمان پرواز کردند.... طبیعتا سایر جانوران از آن زمان می بایست دلیل بیشتری برای پرواز داشته باشند تا بتوانند آنها را شکار بکنند.... پس لذا جانوران زیادی در خشکی (در طی این فاصله زمانی) می بایست در حال تلاش برای پرواز باشند. آیا مارمولکی که بال در آورده باشد در طبیعت وجود دارد؟ چرا هیچ جانوری دیگر در حال تلاش برای رفتن به آسمان نیست؟



پر پرندگان بزرگترین مشکل دارونیسم ها می باشد. چرا و چگونه پر پرندگان بوجود آمدند؟!



آیا مکانیزم پرواز به این سادگی است؟! پرواز در آسمان یک مکانیزم بسیار پیچیده است که نیازمند یک طراح بینهایت هوشمند می باشد. اینکه پاهای جلوی خزندگان چطور در نتیجه موتاسیون تبدیل به بال میشود از سوالاتی است که تا کنون اصلاً توضیحی نداشته است. غیر از این فقط داشتن بال برای موجودات خشکی که به پرندگان تبدیل شوند کافی نمیباشد. بعنوان مثال ساختار استخوانی پرندگان خیلی سبکتر از ساختار استخوانی موجودات خشکی میباشد ششهایش خیلی متفاوت چه از نظر کارکرد و چه از نظر ساختار می باشد. ساختار اسکلتی و ماهیچه ای متفاوتی دارند و سیستمهای گردش خون و قلب بسیار تخصص یافته دارند. این مکانیزمها یواش یواش یکجا جمع نمیشوند بنابراین تئوری تبدیل موجودات خشکی به پرندگان چیزی جز سفسته نمی باشد.

ششهایی مخصوص پرندگان:

ششهایی پرندگان دارای ساختاری کاملاً متفاوت با خزندگان و پستانداران می باشد. ششهایها در پرندگان دارای ساختار "flow-through" می باشد اما در خزندگان ساختار ششهایها به صورت "in-out" می باشد.

ششهایی پرندگان به صورتی می باشد که هوا از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی متفاوت می باشد.

اما در خزندگان و پستانداران، ششها به گونه ای است که از همان مجرایی که هوا وارد ششها می شود از همان مجرا نیز خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی مشترک می باشد.

مکانیزم تنفس در پرنده‌گان کاملاً متفاوت با خزندگان و پستانداران است. یک پرنده کوچک می تواند در دقیقه نزدیک ۲۵۰ بار تنفس کند. تا عمل اکسیژن رسانی به بافت‌های بدن در حین پرواز و در نتیجه مصرف زیاد انرژی تامین شود.

آیا تا کنون مرغ یا خروس یا شتر مرغی را دیده اید که بتواند پرواز کند. تطور گراها می توانند با به پرواز در آوردن یک مرغ فرضیه خود را ثابت کنند:

آیا نباید یکی از این جوجه مرغ‌ها، در اثر جهش شرایط لازم برای پرواز را داشته باشد؟! چرا از بین این همه جوجه حتی یکی هم نمی تواند پرواز کند؟

منابع:

<http://creation.com/the-evolution-of-feathers-a-major-problem-for-darwinism>

<http://creation.com/fancy-flying-from-advanced-aeronauti>

پیوست ۲۱ ابطال داروینیسم افزایش سه برابری مغز

فعلاً در این قسمت تنها ابعاد مغز و جمجمه و اختلاف آن در شامپانزه و انسان را مورد بررسی قرار می دهیم و بعداً تفاوت‌های ساختاری آن را مورد توجه قرار خواهیم داد و خواهیم گفت که ایجاد این تفاوت‌های ساختاری با گذر زمان غیر ممکن است.

مغز و جمجمه انسان بیش از سه برابر جمجمه و مغز شامپانزه می باشد؟ تطور گراها چگونه می خواهند بزرگ شدن مغز را توجیه کنند؟!

اما چه چیزی باعث این افزایش شده است؟ تطور گراها می گویند که: استفاده از

مغز باعث افزایش حجم جمجمه و مغز شده است. یعنی همان داستان استفاده از یک عضو و بزرگ‌تر شدن آن و در نتیجه به ارث رسیدن آن به فرزندان و تکرار این فرآیند یعنی با استفاده بیشتر از مغز ، جمجمه و مغز در حد میکرون بزرگ‌تر شده است و این به فرزندان منتقل شده است و در طی میلیون‌ها سال مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه و نیای مشترکش شده است... همانطور که قبلاً گفته شد اگر امکان به ارث رسیدن صفات اکتسابی بود طبیعتاً قبل از مغز ، با آن همه فشاری که به قوس کف پای انسان وارد می‌شود ، قوس تنها به میزان یک میکرون(مقدار بسیار بسیار ناچیز) کم می‌شد و این به فرزندان منتقل می‌شد... می‌باشد در طی ۵.۴ میلیون سال ، این قوسی کاملاً از بین می‌رفت!... چگونه است که این قوسی از بین نمی‌رود اما جمجمه همچون یک بادکنک بزرگ می‌شود و به ابعادی در حدود سه برابر ابعاد شامپانزه می‌رسد؟! آیا جنس ضعیفی چون مغز می‌تواند جنس سختی همچون پای انسان وارد می‌شود نمی‌تواند که قوسی کف پای انسان را از بین ببرد؟!

این تناقض را چگونه می‌توان پاسخ داد؟

دوستان عزیز دقت کنند که موضوع افزایش همگون و یکنواخت تمام اعضای بدن نیست.... بلکه موضوع این است که چرا ابعاد جمجمه نسبت به ابعاد بدن در انسان سه برابر شامپانزه است... در حقیقت تغذیه به طور کلی می‌باشد به مرور باعث بزرگ‌تر شدن کلی شود و نه اینکه به صورت اختصاصی فقط جمجمه را نسبت به بدن بزرگ‌تر کند.

داروینیستها می‌گویند : در انتخاب جنسی، زن‌ها مردهای باهوش‌تر را ترجیح داده‌اند؛ و به این دلیل پیشرفت مغز به طور دیوانه واری به سمت بزرگ‌شدن رفته است.

چرا تنها و تنها شاخه‌ای از نیای مشترک که قرار است به انسان امروزی ختم شود چنین گزینشی را انجام داده است؟ چرا شامپانزه خانم‌ها ، شامپانزه‌های

با هوش تر را ترجیح نداده اند؟ اما آیا ابعاد مغز الزاماً به معنی هوش بیشتر است؟ فعلاً ما در این قسمت پرسیده ایم که چرا مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه است؟ از طرف دیگر پژوهشگران تاکید می کنند ارتباط خاصی میان میزان توانایی مغزی انسان با حجم یا وزن آن وجود ندارد. همانگونه که مطالعه انجام شده روی مغز آلبرت اینشتین نشان می دهد ابعاد و وزن مغز او کمتر از حد متوسط بوده است. نکته بسیار مهم: تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد. و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است. در صورتی که در فرایند گزینش جنسی، طبیعتاً فرد با مغز و جمجمه بزرگ تر می باشد هیکل بزرگتر هم داشته باشد. سوال این است: که چرا این نسبت به هم خورده است؟ .

پیوست ۲۲ ابطال داروینیسم از دریا به خشکی



این ماهی به نام کوئلاكانت (coelacanths) توسط تطور گراها به عنوان حلقه گم شده بین ماهیان و دوزیستان معرفی می شود. تطور گراها می گویند: روزی این ماهی تصمیم می گیرد!!! که در خشکی با باله های خود راه برود در نتیجه

تبديل به يك دوزيست مى شود.

در سال ۱۹۳۸ اين ماهى در ماداگاسكار دقيقا همانند فسيل هاي باقى مانده از ان پيدا شد. و مشخص گردید که اين ماهى از باله هاي منحصر به فرد خود برای حرکت عمودی در دریاهایی با عمق بالا (همچون اقیانوس هند) استفاده می کند، نه به عنوان وسیله ای برای راه رفتن بر روی خشکی. همچنانی امروزه تعداد زیادی از این ماهی ها در اقیانوس هند زندگی می کنند و جالب است که در طی ۴۰۰ میلیون سال، جهش یا انتخاب طبیعی به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تغییری در این ماهی ها ایجاد کند و ساختمن بدن آن ها دقیقا مشابه فسیل های بدست آمده از آنها می باشد.



بنا به سناريوی تطور گرایان، ماهیان ابتدا به موجودات دوزیستی تطور پیدا کرده اند. اما همچنان که شما نیز گمان می کنید هیچ دلیلی که این سناریو را اثبات کند وجود ندارد. حتی یک فسیل که چنین چیزی را نشان دهد پیدا نشده است. نویسنده کتاب تطور و فسیل شناسی مهره داران، تطور گرای معروف روبرت ل. کارول این حقیقت را "که ما دارای فرمهای فسیلی گذرمیانی ماهیان و دوزیستان نمی باشیم" بدون خواست خودش هم که باشد مطرح می کند. فسیل شناس تطورگرا بنام کولبرت و مورالس در مورد قورباغه ها، سمندرها و سسیلینها که سه گروه دوزیستی می باشند این تفسیر را می کنند: دلیلی بر اینکه موجودات دوزیستی دوران پالئوویک دارای جد مشترک بودند، وجود

ندارد. قدیمیترین فسیل قورباغه‌ها، سمندرها و سیلینهای شناخته شده هیچ فرقی از نمونه‌های زیستی امروز ندارند و خیلی متشابه هستند. اما ۵۰ سال قبل از این به موجودیت فسیلی میان ماهی و دوزیستی باور داشتند. یک فسیل ماهی که سن تقریبی آن ۴۱۰ میلیون سال برآورد شده و نامش را کوئلاکانت گذاشته اند در خیلی از منابع تطور گرایان قطعاً بفرم یک گذرمیانی معرفی می‌شد. تطور گرایان کوئلاکانت را دارای یک ریه ابتدائی ساده، یک مغز تطور یافته، دارای یک سیستم گردش خون و سیستم هضمی آماده به خشکی رفتن، حتی دارای یک سیستم راه رفتن ابتدائی، میدانستند و آن را یک نمونه فرم گذرمیانی معرفی می‌کردند. این تفسیرها، بدون تردید تا پایان دوران ۱۹۳۰ در میان اهل علم مورد قبول بود. فقط در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۸ یک کشف جالبی در اقیانوس هند انجام شد. یک مورد از خانواده کوئلاکانت که عنوان یک فرم گذرمیانی معرفی شده بود و ۷۰ میلیون سال پیش نسلش منقرض شده بود بطور زنده از اقیانوس بدست آمد! بدون تردید یک چنین کشفی از نظر تطور گرایان تأثیر شوک آوری داشت. فسیل شناس تطور گرا بنام ژل.ب.اسمیت گفته بود: "اگر با دایناسور روبرو می‌شدم اینقدر تعجب نمی‌کردم"

یک راهکار ساده و عملی برای تطور گراها وجود دارد. در حقیقت با توجه به اینکه این ماهی در دسترس می‌باشد لذا تطور گراها می‌توانند بررسی کنند که آیا این ماهی می‌تواند در خشکی زنده بماند و برای این کار کافی است به طور عملی این موضوع را بررسی کرده و نتایج آزمایش خود را منتشر کنند. البته شاید تطور گراها می‌دانند که این ماهی خارج از آب هرگز زنده نخواهد ماند! و لذا همه جار و جنجالی که برای این شبهه به پا کرده بودند را هم، بی سر و صدا خاموش کردند و به شبهه ای جدید دست آویز شدند.

منابع:

<http://www.halleethehomemaker.com/2011/03/creation-lazarus-taxa-come-forth>

پیوست ۲۳ ابطال داروینیسم کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا و تطور!

کریستوف کلمب (۱۴۵۱-۱۵۰۶) سوداگر و دریانورد اهل جنوا در ایتالیا بود که شجاعانه به سمت اقیانوس اطلس حرکت کرد تا مسیر جدیدی به آسیا بگشايد که اتفاقاً خشکی بسیار بزرگ قاره آمریکا (که میلیونها سال قبل او خلق شده بود) برخورد و خبر این واقعه را به اروپا رساند و امروز اروپائیان به مردم دنیا می‌گویند، ما(کریستف کلمب) قاره آمریکا را کشف کرده ایم، گویی قاره آمریکا را از هیچ ساخته اند و... به هر حال او از طرف پادشاهی کاستیل (بخشی از اسپانیا) مأموریت داشت تا راهی از سمت غرب به سوی هندوستان بیابد، در سال ۱۴۹۲ میلادی با سه کشتی از عرض اقیانوس اطلس گذشت اما به جای آسیا به آمریکا رسید.

رفتار بومیان آمریکایی با تازهواردان دوستانه و صلح‌جویانه بود. کلمب در نامه‌ای به فردیناند و ایزابلا درباره ساکنان جزیره می‌نویسد: «این مردم دین ندارند و حتی بت نمی‌پرستند. بسیار نجیبند و نمی‌دانند بدی چیست. هیچ نوع سلاحی ندارند؛ نه یکدیگر را می‌کشند و نه از هم سرقت می‌کنند.»

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره‌ها را این بومیان با چه وسیله‌ای طی کرده اند؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده اند که کلمب با کشتی‌های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری ۳۵ روزه انجام داده است؟

توجیهات داروینیستی

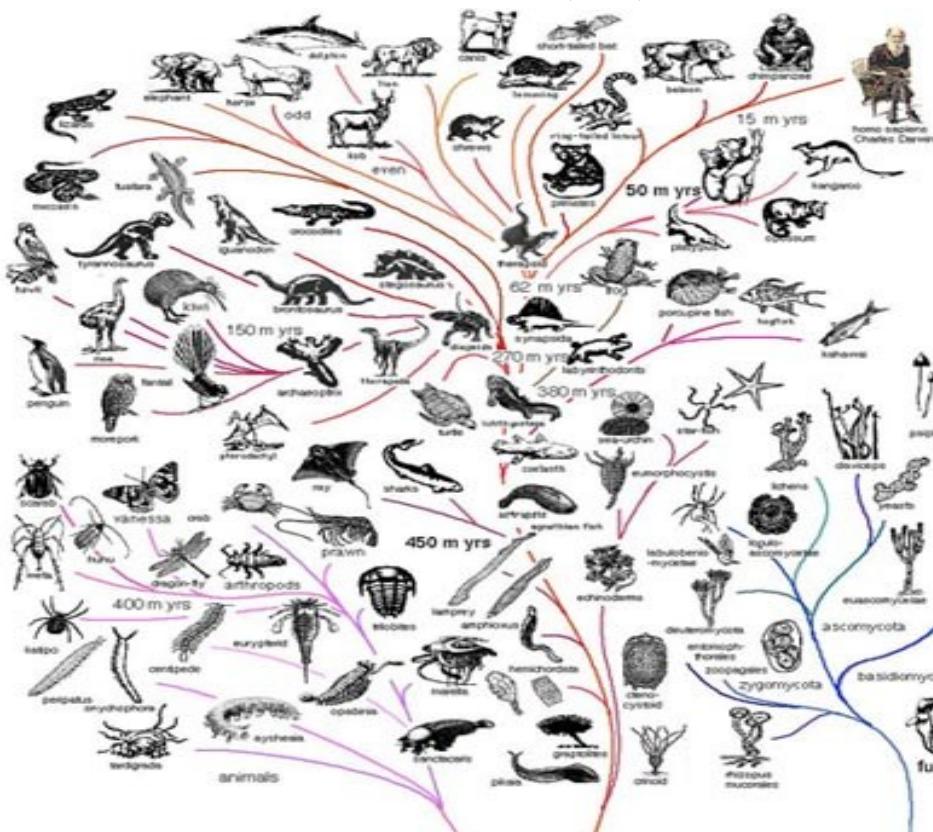
آنها ادعا می‌کنند: که در ۵.۴ میلیون سال پیش انسان‌ها از نیای مشترک منشعب شده اند و به دلایلی و به مرور زمان باهوش‌تر شده اند. اما چه زمانی این انسان‌ها آنقدر باهوش شده اند که توانسته اند کشتی بسازند که این فاصله زیاد را طی کنند و وارد قاره آمریکا شوند. طبیعتاً زمانی که به قول تطور گراها

انسان‌ها از نیای مشترک (۵.۴ میلیون سال پیش) منشعب شده‌اند، می‌گویند : در آن زمان موقعیت خشکی‌ها را در دوران کرتاسه (cretaceous) و در ۶۵ میلیون سال به هم متصل بوده. و قاره آمریکای شمالی هنوز به سایر قاره‌ها متصل بوده است. ولذا حیوانات و انسانها می‌توانسته اند که وارد این قاره بشوند.

داروینیستها با بیان دلایلی همچون آسیایی نژاد بودن بومیان آمریکا (شامل اسکیموها و سرخپوستان)، ادعا می‌کنند که انسان‌ها با گذر کردن از تنگه‌ی برینگ (با عرض بیش از ۵۸ کیلومتر!) در ۳۰ هزار سال پیش و در عصر یخ‌بندان که ارتباط آبی و اقیانوس بین این قاره‌ها یخ‌زده است توانسته اند که با عبور از راه یخی بوجود آمده، وارد قاره آمریکا شوند. تنگه‌برینگ، سیبری در آسیا را، از آلاسکا در قاره آمریکا جدا می‌کند. در آن زمان بر اثر یخ‌زدگی سطح اقیانوس در عصر یخ‌بندان دو خشکی به هم متصل می‌شوند و شکارگران ساکن سیبری با گذر از این گذرگاه پا به قاره جدید نهاده و از آنجا در سراسر قاره جدید پخش شدند.

اما این فرضیه فاقد دلایل و شواهد مناسب می‌باشد و براستی چرا می‌بایست انسانها در عصر یخ‌بندان به جای مهاجرت به نقاط گرم‌سیر به سمت شمال مهاجرت کنند و از قسمت‌های یخ‌زده خود را به آمریکا برسانند؟! چرا از آن مسیر بر نگشتند تا به دیگرانی هم خبر دهند و مسیر دو طرفه‌ای برقرار بماند؟ چرا در یک جا متمرکز نشده‌اند و در کل قاره پخش شدند؟ چرا ریشه‌های فرهنگی بومی آمریکا بت یا هر چیز دیگر نمی‌پرستیدند؟ چرا ریشه‌های آسیایی را حفظ نکردند؟ و دهها سوال دیگر . لذا این توجیهات داروینیست‌ها را نیز رد و باطل می‌کنیم. و همچنان تاریخ عهد که همه انبیاء و اولیای الهی و همه صالحان و خوبان عالم به آن اعتقاد داشته اند را به عنوان واقعیت و حقیقت می‌پذیریم ، اینکه ما همینطوری و از زیر بته عمل نیامده ایم ، جایگاه عظیم در دستگاه خلقت الهی داریم و توانایی‌ها و تکالیفی بر عهده مان است ، خلق‌تی صورت گرفته ، هیوطی اتفاق افتاده و، قیامتی در پیش داریم و ...

پیوست ۲۴ ابطال داروینیسم توهمندی تکامل



تطور گرها می‌گویند که نخستین سلول در زیر حجم عظیمی از آبهای گل آلود و بر اثر تابش نور و وزش بادهای سهمگین، به طور غیرارادی و ناگهان ظاهر شد. وقتی از آنها می‌پرسیم که چگونه چنین چیزی ممکن بوده، آنها می‌گویند که به شکل معجزه آسایی این اتفاق روى داده است. از آنها می‌پرسیم آیا می‌توانید در همان شرایط از مواد بى جان مواد زنده در آزمایشگاه بسازید، بى پاسخ می‌مانند و فقط یک سری فرضیات تخیلی را ارائه می‌دهند. سپس وقتی می‌پرسیم که چگونه سلول لاشعور توانسته انسان‌ها، گیاهان و

حیوانات را حیات ببخشد، آنها با گفتن این که "اتفاقی" بوده، قضیه را جمع بندی می کنند. آنها یک الهه خیالی به نام شانس دارند و به راحتی این گونه استدلال های سفسطه آمیز را به میان می آورند. آنها می گویند که گل ها، گیلاس ها، پرتقال ها، خرگوش ها، ببرها، سگ ها، و از همه مهم تر انسان هایی که اتم را می شکافند و به سفر فضا می روند، به صورت اتفاقی خلق شده اند. حتی یک کودک دبستانی هم به این حرفها می خنده، اما کسانی که تحصیل کرده اند و استاد دانشگاه شده اند، آن را جدی می گیرند و برایش توجیه می سازند. این نشان می دهد که داروینیسم چگونه به لحاظ ذهنی مردم را مسحور خود کرده است. اما پروردگار متعال امروز آن هژمونی را از بین برد، و مردم کم کم دارند حقیقت را مشاهده می کنند. داروینیسم به زودی به تاقچه های پر غبار تاریخ سپرده می شود و مردم از این که چگونه اجدادشان یک عمر فریفته آن بودند، شگفت زده خواهند شد. و البته با فروپاشی داروینیسم، خیمه ماتریالیست فرو خواهد ریخت. ان شا الله و بشر از شر فراعنه عصری(روتجلیدها ، راکفلر ها ، صهیونیستها ، اعضای آیپک ، ابر طبقه حزب داووس ، حزب فرماسونر جهانی ، کمیته ۳۰۰ و مافیای سینما هالیوود ، تراستها و کارتلها و انواع مافیاها ...) آزاد می شوند و به جایگاه اصلی خود در دستگاه عظیم خلقت نزدیکتر . ان شا الله

نتیجه گیری

ماتریالیست‌های امروز همان بت پرستان دیروز هستند. زمانی مردم جاهم از گل و آب مجسمه ای می‌ساختند و می‌گفتند این خدای ما است. و با خود فریبی، آن بت بی جان را که قادر به انجام کوچکترین کاری نبود، می‌خواستند به زور به عنوان خدا و آفریننده خود، به خود بباورانند. امروزه همان بت پرستی، پیشرفت کرده است و مدرنتر شده و به شکل دیگری در آمده است. اما باطن بت پرستی (عدم ایمان به الله و حیرانی) همان است، در حقیقت ماتریالیست‌ها و ماده گرایان می‌گویند که خدای آنها همان ماده و طبیعت است. خودشان را چیزی جز جسم مادی نمی‌بینند و نمی‌خواهند، برای گذشته و آینده خود و جهان هیچ ارزشی قائل نیستند، به انواع مشروبات الکلی و انواع فسادها پناه می‌برند تا نباشند و ... و خود را با فرضیات سکر آوری چون داروینیسم مشغول می‌کنند، تا فطرت خداجوی خود را خفه کنند و علی‌رغم مطرح کردن صدھا شبھه و گرفتن پاسخ منطقی و شکست ادعاهاشون، باز حاضر نیستند تسلیم حق شوند ...

لذا باید در انتخاب بین کلام داروینیستها یا کلام الله دومی را انتخاب کنیم(انتخاب ۱۲۴۰۰ پیامبر و انتخاب ۵ پیامبر اولی العزم، انتخاب ۱۲ امام معصوم، انتخاب همه صلحاء، همه خوبان عالم، همه شهداء و همه صدیقین) چون نجات خودمان و جهان به این انتخاب بستگی دارد.

**قُلْ أَعْيَ اللَّهِ أَبْغَى رِبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلٍّ شَيْءٍ وَلَا تَكُسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَرُرُ
وَأَرْزَأُهُ وَرَزْ أَخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيَنَبَّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَحْتَلِفُونَ(الأنعام/۱۶۴)**

بگو: «آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبی، در حالی که او پروردگار همه چیز

است؟! هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی‌دهد؛ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد.

**مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يُضْلَلُ عَلَيْهَا وَلَا تَرِرُ وَازْرَةٌ
وِزْرٌ أَخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا**(الإسراء/۱۵)

هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند).

**وَلَا تَرِرُ وَازْرَةٌ وِزْرٌ أَخْرَى وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةً إِلَى حِمْلِهَا لَا يَحْمَلُ مِنْهُ شَاءَ وَلَوْ كَانَ
ذَا قُرْبَى إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَنِيبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا
يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ**(فاطر/۱۸)

هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد؛ و اگر شخص سنگین‌باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد! (توایی پیامبر) فقط کسانی را (می‌توانی) بیهمی‌دهی که از پروردگار خود در پنهانی می‌ترسند و نماز را برپا می‌دارند؛ و هر کس پاکی (و تقوی) پیشه کند، نتیجه آن به خودش بازمی‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست!

**إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يُرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفَّرُ وَإِنْ تَشْكُرُوا يُرْضَهُ
لَكُمْ وَلَا تَرِرُ وَازْرَةٌ وِزْرٌ أَخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيَبْيَنُنَّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدُورِ**(ال Zimmerman/۷)

اگر کفران کنید، خداوند از شما بی‌نیاز است و هرگز کفران را برای بندگانش نمی‌پسندد؛ و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می‌پسندد! و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد! سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، و شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌سازد؛ چرا که او به

آنچه در سینه‌هاست آگاه است!

الَّا تَرُّ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (النجم/۳۸)

(آگاه باشید) که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد،

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (طه/۴۷)

و سلام و سلامت و آشتی و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می‌کند!

پایان